

سید محبتی

نواب صفوی

اندیشه ها، مبارزات و شهادت او

از انتشارات بنفشه برادری

سید محبتی

نواب صفوی

اندیشه ها ، مبارزات و شهادت او

نویسنده و گردآورنده : سید حسین خوش نیت

از انتشارات : منشور برادری

چاپ زندگی

تیراژ ۱۲۰۰۰

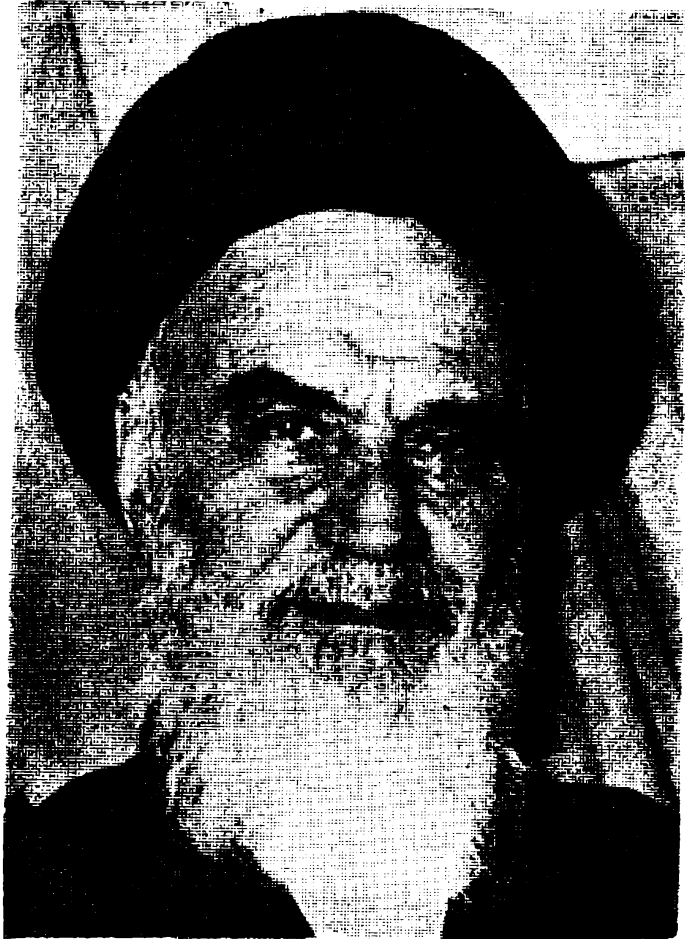
چاپ اول اسفندماه ۱۳۶۰

فهرست مندرجان

<u>شماره صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۶	چهره امام و سپاس آزادی
۷	پیش گفتار
۱۲	سلطنت رضاخان پهلوی
۱۴	تولد شهیدعالیقدر سیدمجتبی نواب صفوی و دوران کودکی او
۱۶	راهی نجف
۱۷	احمد کسروی
۱۹	در جلسات تبلیغی کسروی
۲۱	سرسختی کسروی و تدارك كشتن او
۲۳	پی گیری مبارزه و قتل کسروی
۲۷	آیه الله کاشانی
۲۷	نگاهی به اوضاع سیاسی ایران و دنیا در این سالها
۳۳	پیچیده شدن خط نهضت و قدرت طلبی شاه
۳۸	فلسطین
۴۰	اعدام انقلابی عبدالحسین هژیر وزیر دربار شاهنشاهی
۴۱	موقعیت سیاسی حساس مملکت در لحظه اعدام انقلابی هژیر
۴۳	سیدحسین امامی، شهید ارزنده و ستاره درخشان آسمان شهداء اسلام
۴۵	اعلامیه فدائیان اسلام بمناسبت شهادت امامی
۴۷	انتخابات مجلد تهران
۴۷	نگاهی بتاریخ سیاسی و مذهبی ایران در دوره شانزدهم مجلس
۵۲	سید عبدالحسین واحلی و متینگ جمعه ۱۱/۱۲/۱۳۲۹
۵۵	اعدام انقلابی رزم آرا
۵۶	اولین اعلامیه نواب صفوی بعد از اعدام انقلابی رزم آرا
۵۷	اخطار نواب صفوی به نخست وزیر جدید، حسین علاء
۵۷	آثار و بی آمدهای اعدام انقلابی رزم آرا
۵۹	برنامه حکومت اسلامی تحت عنوان راهنمای حقایق بقلم نواب صفوی
۷۹	ایران از دیدگاه جهانخواران در سالهای ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰
۸۳	نواب صفوی و حکومت دکتر مصلق
۸۷	برادر، مهدی عبدخدائی
۸۹	آزادی نواب صفوی از زندان مصلق
۹۵	حکومت مصلق و بازیچه قرار گرفتن آرمانهای ملی او
۹۸	نفوذ روزافزون آمریکا در ایران
۱۰۱	فدائیان اسلام در روزهای ضعف حکومت مصلق
۱۰۲	شهید نوجوان سیدمحمد واحلی

- ۱۰۴ برای روشن شدن تکلیف حکومت در ایران، شاه یامصدق
- ۱۰۵ تحلیل فدائیان اسلام در این روزهای حساس
- ۱۱۳ انقلاب اسلامی و مصدق‌سوم
- ۱۱۷ يك مقایسه اجمالی بین سال ۱۳۳۲ و سال ۱۳۵۷
- ۱۲۰ سیاست شاه برای حکومت در آغاز کار
- ۱۲۲ گرایش علنی و روزافزون شاه بسوی آمریکا
- ۱۲۵ شاه در دامان آمریکا
- ۱۲۶ تشکل حکومت شاه و موضع‌گیری نواب صفوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۱۳۵ مؤتمر اسلامی
- ۱۴۰ مسافرت مصر
- ۱۴۹ وکالت مجلس
- ۱۵۰ کربلای کاظم فراهانی حافظ قرآن
- ۱۵۲ پیمان نظامی سنتو و عکس‌العمل شدید نواب صفوی
- ۱۵۸ تصمیم اعدام انقلابی علاء برای رهائی ایران از چنگال آمریکا
- ۱۶۱ تیراندازی مظفر ذوالقدر بسوی نخست‌وزیر
- ۱۶۳ دستگیری و بازجویی
- ۱۷۱ اعزام واحدی به تهران و شهادت او
- ۱۷۲ نواب صفوی در دادگاههای بدوی و تجدیدنظر نظامی
- ۱۸۰ نکات جالبی از متن کیفرخواست دادستان ارتش علیه نواب صفوی
- ۱۸۸ شهید، استاد خلیل طهماسبی
- ۱۹۱ شهادت نواب صفوی و یاران او
- ۲۰۰ وصیت‌نامه شهید نواب صفوی
- ۲۰۵ نواب صفوی در سن و سال عیسی مسیح علیه‌السلام
- ۲۰۶ نواب صفوی ، پیش از زمان
- ۲۰۸ اندیشه‌های نواب صفوی
- ۲۱۲ ترور یا دفاع از حریم مقدس اسلام؟!..
- ۲۱۵ نواب صفوی و اعتقاداتش
- ۲۲۰ عبادات نواب صفوی
- ۲۲۲ نواب صفوی و شئون اجتماعی
- ۲۲۷ نواب صفوی و خانه و خانواده‌اش
- ۲۳۰ مخارج زندگی نواب صفوی
- ۲۳۲ صورت لوازم و اثاثه خانه نواب صفوی در هنگام دستگیری او
- ۲۳۴ منشور برادری
- ۲۴۳ برادران و فاداران شهید عالیقدر نواب صفوی
- ۲۴۵ بوزش و اعتذار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سپاس بی پایان خدای راست که وعده قرآنی خویش را عینیت بخشیده و در پی قیام حق جو یانان ملت مسلمان ایران، روز بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی را روز پیروزی حق بر باطل قرار داده و امت خاتم انبیاء را در خطه ایران زمین تحت رهبری بزرگمرد تاریخ اسلام، حضرت آیه الله العظمی امام خمینی بر طاغوتیان غالب گردانیده تاج و تخت ظلم و فساد را بدست این مردم ایثارگر و اثرگون ساخت و در پی آن، خورشید آزادی را که مایه اصلی تمام ترقیات و پیشرفتهای انسانی بوده و موجب گسترش دانش و ورزیدگی عقل و اندیشه و شکفتگی استعداد های نهفته است بر توافکن ساخت.

در این بهار آزادی، مانیز مجال یافته در صد تالیف و چاپ و نشر این تاریخچه ارزنده برآمدیم. که اگر این مجال در سایه آن آزادی دست نداده بود بیم آن می رفت که نام شهید سید مجتبی نواب صفوی و بارانش و اندیشه ها و مبارزاتش برای همیشه در پس خاکهای تیره اختناق و استبداد نهفته بماند.

هُوَ الْعِزَّةُ

پیش گفتار :

ابراهیم تیره جنگ جهانی دوم، آسمان زندگانی مردم دنیا را تاریک کرده بود، جنایتکاری بی‌همتا برای خودنمایی و نام‌آوری عزم جهان‌نگشائی نموده با اعلام جنگ تمام جهان از روی اجساد میلیون‌ها انسان عبور میکرد تا تمام سطح زمین را تحت فرمان خود درآورد. او هیتلر بود، سرپای وجودش را عقده‌ها فرا گرفته بود، نژادپرست بود و به بهانه برتری نژاد ژرمن آتش خانمانسوز جنگ را روشن کرده و شعله‌ور نموده بود، او میگفت چون نژاد من برتر است پس باید حکومت من نیز برتر باشد.

هیتلر که دانش و تکنولوژی را یکجا در خدمت اندیشه‌های خویش درآورده و اندیشه‌های خود را در پدید آوردن سلاح‌های وحشتناک جنگی منعطف کرده بود و این سلاح‌ها را بدست سربازان خود داده و آنها را از هرسو روانه قتل‌عام دیگران نموده بود و چنان میرفت که از شوخی و ادعا گذشته، می‌خواهد دنیا را در برابر خویش تسلیم کند.

طولی نکشید که قسمت‌های زیادی از اروپا را وادار به تسلیم نمود، انگلستان را بمباران کرد، اطریش را از نقشه حذف کرد، ممالک شرقی اروپا را بزانودر آورده و فرانسه، ابرقدرت زمان را تصرف نموده از شمال روسیه وارد خاک پهناور آن کشور شد و با اینکه در برابر استقامت بی‌سابقه مردم انقلابی آن کشور قرار گرفت و زمستان طاقت‌فرسای روسیه فرا رسیده بود با بجا گذاشتن اجساد میلیون‌ها انسان از سپاه خود و سپاهیان و مردم روسیه و طی هزارها کیلومتر راه‌های یخبندان تا پشت دروازه‌های مسکو پیش آمد.

هیتلر عزم کرده بود که پس از سرنگونی حکومت انقلابی استالین و تصرف دنیای روسیه از طریق ایران وارد خاورمیانه و آسیا شده حداقل تمام منطقه خلیج فارس و چاه‌های نفت

را برای جاودان کردن حکومت خویش تصرف کند. طرف‌های اصلی این نبرد که انگلیس، فرانسه و روسیه شوروی بودند در برابر هیتلر تاب مقاومت نیاورده یا شکست خورده و یا میدان را خالی می‌کردند. آمریکا نیز که با توجه بموقعیت جغرافیائی خود دور از این آتش بود اما هرگز نمیتوانست بی تفاوت و تماشاچی محض باشد.

آمریکا در باطن امر خوشوقت از آن بود که ضربه‌های کمرشکن هیتلر بر پیکر رقبای او در منطقه میتواند بهترین راه گشای عرض اندام او در آینده باشد، اما وقتیکه دیده شد انبوه سپاهیان آلمان هیچ چیز را مانع پیشرفت‌های خود نمی‌بینند و از طرفی رقبای اصلی نیز بر اثر این جنگ ضربات خورد کننده خورده‌اند، خود را آماده می‌کرد تا در برابر هیتلر قد علم کند و در این رابطه منتظر فرصت مناسب نشسته بود.

تا اینکه از طرفی روحیه ژنرال‌ها و سربازان هیتلر در برابر استقامت مردم روسیه رو به ضعف رفت و از طرف دیگر دنیای درمانده و ناتوان در مقابل آلمان دست استمداد به سوی او دراز کرد و این خود عالیترین مناسبات را پدید می‌آورد و موقع آن فرارسیده بود که او نیز الزاما وارد صحنه نبرد گردد.

در اینجا چه بهتر بود که تاکتیکی خردمندانه اعمال شود که برای ایجاد آن لازم بود تمام سلطه‌طلبان دنیا از هر مکتب و طرز تفکری بایکدیگر دست اتحاد و اتفاق دهند تا با تمرکز تمام نیروهای پراکنده خود شر آن سلطه‌جوی خودخواه و انحصار طلب را بر طرف سازند و اینکار انجام گرفت و به زودی نمایندگان برجسته دنیا خواران یعنی چرچیل از انگلستان، استالین از روسیه و روزولت از آمریکا گرد یک‌میز در کنار یکدیگر نشستند و طرح سرنگونی هیتلر و بعد هم نقشه تقسیم جهان را بین خود امضاء نمودند.

سند مشترک فرماندهی متفقین تحت ریاست آمریکا تشکیل شد و ژنرال آیزنهاور از آمریکا فرمانده کل قوای متفقین بر ضد هیتلر تعیین گردیده مشغول خدمت شد.

اولین خط طرح مبارزه با دشمن قها محاصره او و جلوگیری از گسترش میدان فعالیتش بود و برجسته‌ترین عبارت این خط محافظت مناطق نفت خیز خاور میانه از گزند دشمن بود که موضوع آن از بحث ما در اینجا خارج است و به تنها مطلبی که نتیجه بخش این مقدمه است میپردازیم و آن اینکه متفقین برای به ثمر رساندن مقصود خود خاک عزیز وطن ما ایران را بصورت یک پل مستحکم سوق الجیشی تشخیص داده و تصمیم گرفتند آنجا را تصرف نظامی کنند و برای انجام این منظور به وسیله یک تلگراف چندسطری به نخست وزیر ایران اطلاع داده شد که مملکت را برای اشغال نیروهای متفقین فوراً آماده سازد و رضاشاه نیز که متهم به جانبداری از سیاست و طرز تفکر هیتلر شده بود کنار برود و فرزندش محمدرضا پهلوی جایگزین او گردد و بی درنگ نیروهای آنها از شمال و جنوب وارد خاک وطن ما شدند.

با ورود این چکمه پوشان جهانخوار سرتاسر مملکت را نکبت و اندوه فرا گرفت، بیش از ۴ سال سرزمین این ملت نجیب زیر چکمه‌های این غولهای بی‌شاخ و دم بود، آنها از هیچ فساد و تباهی فرو گزار ننمودند، میرفتند تاریخ‌های فضیلت و انسانیت را برای همیشه بسوزانند

تمام مصادر سیاسی مملکت باید از نمایندگان آنها دستور و اجازه بگیرند و هیچکس را یاری اظهار نظر نبود علمای دین و مراجع تقلید نیز که همیشه در اعماق قلوب مردم مسلمان ایران جای داشتند بقدری مایوس و ناامید بودند که اصلا عرض اندامی ننموده و چیزی اظهار نمی‌کردند. در سال ۱۳۲۴ نیز که هیتلر سرکوب شده و آلمان سقوط نموده و جنگ پایان یافته و نیروهای متفقین از ایران خارج شدند، مثنی‌ارادل و او باش با پشتیبانی استالین از ضعف و بی‌سامانی حکومت مرکزی ایران و بی‌صاحب و سرور بودن این ملت سوء استفاده نموده و دستگاه‌های انتظامی و نظامی و دولتی تبریز را تصرف نموده و اعلان استقلال آذربایجان را نمودند که این نیز بحث جداگانه‌ای دارد.

در بین تمام گرفتاریها و ناامنی‌های اجتماعی که هستی این مملکت را تهدید میکرد يك گرفتاری وجود داشت که از همه خطرناکتر مینمود و آن گرفتاری این ملت در مانده در برابر شیادان و دین‌سازان بود، ملت شریف ایران که هنوز از غده چرکی بهائیت در پیکر بیمار خویش رنج میبرد متوجه شد که غده‌ای از همان جنس بنام کسرویت در وجودش پیداشده و در حال رشد است باید دانست که استعمارگران جهان‌خوار که لحظه‌ای ملت‌های مستضعف جهان را آسوده و بحال خویش نمی‌گذارند هر روز به رنگ تازه‌ای راه حفظ استیلای خود را بر مرز و بوم آنها نگه میدارند.

امروز نیز که این ملت دست‌آویز خواستهای شیطانی آنها شده و تنها امیدی که از پشت افق‌های تیره به او نوید آزادی و استقلال را میدهد و آن امید فقط و فقط مذهب و آئین آسمانی اوست چه بهتر از این که این آخرین امید را نیز از او بگیریم تا بدون هیچ دغدغه و مزاحمتی بتوان برگردیم او سوار شده و از او بهره کشید.

برای انجام این مقصود پلید باد در پوست مردی بنام کسروی کردند.

احمد کسروی نویسنده و مورخ معروف ایران که هرج و مرج سیاسی و اجتماعی ایران در موقعیت طولانی جنگ جهانی و اشغال نظامی ایران بهترین فرصت‌ها را برای او پدید می‌آورد تا عقده‌های درونی خویش را پاسخ مثبت گوید، کم‌برای گمراه کردن ملت ایران بسته بود. کسروی برای اینکه هرجه سریمتر به مقصودهای پلید خویش برسد نزدیکترین راه را انتخاب کرده بود و آن راه تخطئه بزرگان اسلام از طریق فحش و ناسزا بود و برای این منظور ترکیب مکتب‌گونه‌ای با اقدامات فریبکارانه و مودیانه خود داده بود.

او جمعی عقده‌ای و بی‌خبر را گرد آورده اراجیفی می‌یافت و میگفت و سپس مینوشت و منتشر میکرد و چونکه اراجیف او با چاشنی هتک و ناسزا مزه پیدا کرده بود، دست بدست باین طرف و آنطرف مملکت نقل و انتقال می‌یافت.

رفتار مغرضانه کسروی موجبات ناراحتی و اندوه همگان و مخصوصا علماء غیرتمند اسلام را فراهم نموده بود و از راه‌های دور و نزدیک بوسیله پیام یا نامه و مقاله به پاسخ گوئی و هجو مطالب او می‌پرداختند که این خود بیش از پیش موجب شهرت او میشد و مردم ساده دل را زاغ‌تر بدیدن و شنیدن گفته‌ها و نوشتجات او می‌نمودند.

اندیشه‌های نامربوط کسروی مانند تخم علف‌های هرزه در بوستان فضیلت پرور اسلام افتاده

بود که اگر بموقع باغبانی نشده و بیرون کشیده نشده بود چنان صدمه‌ای زده بود که هرگز جبران‌پذیر نبود. کار مبارزه با کسروی از حد و مرز مباحثه و مکاتبه گذشته بود و برای ساکت کردن این دشمن تجاوز کار شمشیر لازم بود و فداکاری.

گویا قرعه این فال در عالم است بنام جوانمردی از تبار پیامبر اسلام به اسم سید مجتبی نواب صفوی خورده بود.

کتابی که در پیش روی شماست در شرح حال و مبارزات و طرز تفکر این جوانمرد است که میرفت تا پس از نابود کردن کسروی و معرفی اندیشه‌های شیطانی او بمسلمانان، خود را بصورت ابرمردی تاریخ‌ساز جلوه‌گر سازد اما طولی نکشید که همان دستهای مرموزی که بهائی و کسروی و دیگر آفت‌های جان‌مسلمانان را می‌آفرینند و بداندانان و تیراندازان می‌بخشند از آستین شاه ایران بیرون آمده و این مجال را از او بلکه از جامعه مسلمان جهان گرفتند. سید مجتبی نواب صفوی را در حال غربت کشتند اما آینده ثابت کرد که با کشتن او قصد کشتن جامعه‌ای را داشته‌اند و قصد نابود کردن اندیشه‌ای را که آن اندیشه اگر فراگیر میشد با هستی‌شان بازی می‌کرد. چنانچه دیده شد که بعد از گذشت ۲۳ سال بالاخره آن خون پاک جوشیده به صورت انقلابی فراگیر و مکتبی تمام پهنه ایران زمین را فرا گرفت و تحت رهبری بزرگ مردی از همان تبار و از همان مکتب مقدس تاج و تخت شاهنشاهی را واژگون نمود و ندای اجراء احکام اسلام را در داد و قر دیدی ندارد که علی‌رغم خواست جهان‌خواران باید که این ندای مقدس را به گوش جهان اسلام و تمام مستضعفین دنیا رساند.

مطالعه این کتاب، خواننده را بانمونه‌ای بارز از تاثیر تربیت اصیل ائمه‌راستین اسلام آشنا می‌سازد. کسانی که تاریخ زندگی پیغمبر عظیم‌الشان اسلام و امامان را با دقت مطالعه کرده‌اند ممکن است در بسیاری از مقاطع زندگانی آن بزرگواران دچار یک نوع حالت دیرباوری شده باشند اما وقتی که در جریان واقعیات زندگی قهرمان کتاب ما قرار گرفتند خواهند دانست که امکان پیاده کردن تربیت‌های والای اسلام روی هر یک از افراد مسلمین وجود دارد و اگر این تربیت‌ها هنوز پیاده نشده است از کوتاهی و قصور خود مسلمین و مریبان آنها بوده است، که این خود می‌تواند یکی از اهداف مقدس مولف این کتاب باشد.

شهید ما ثابت کرده است که تربیت‌های اصیل اسلام همانطور که قرآن مجید می‌گوید درست روی موازین فطری بشر بوده و بر آن پایه مستحکم بنا نهاده شده است و لذا جهان بشریت اگر پی‌جوی سعادت و خوشبختی خویش است فقط یکراه و یک‌چاره دارد و آن بازگشت به اسلام راستین است و بس.

از روز شهادت نواب صفوی تا امروز بیش از ۲۵ سال می‌گذرد اما خدا میداند که با وجود اختناق نفرت‌آور عصر سلطنت پهلوی امکان نوشتن و چاپ و انتشار این چنین مطالبی ابد و وجود نداشت چه بسا بسیاری از عکسهای گویا و دست‌نوشته‌های تاریخی و ارزشمند آن شهید عالیقدر در خلال این سنوات عمدا و از روی ترس که درست این و آن بوده و نابودش کرده‌اند و همین باقیمانده‌ها نیز بر اثر وجود شدت اخلاص به شهید بزرگوار بوده است. که باقی مانده است.

در این کتاب کوشش بعمل آمده است تا از هر گونه مبالغه و کزاف گوئی پرهیز شود و اگر در مواردی برخوردی شود که ممکن است ذهن خواننده را متوجه نوعی مبالغه گوئی کند ابتدا اینطور نیست بلکه آنها حقایقی هستند که بر قالب واقعیت بروز و ظهور نموده‌اند و امروز شام در جریان آن قرار می‌گیرید و حتی ممکن است فقط چند درصدی از مجموع مطالب بوده باشد. با این توضیح که ممکن است در این رابطه بسیاری از وقایع از قلم افتاده باشد اما هرگز مطلبی افزوده نشده است.

لازم به تذکر است که برای حفظ اصالت این کتاب و موقعیت تاریخی آن از هر گونه مدح و ذمی که خارج از موضوع کتاب است پرهیز شده است و نویسنده آن و برادران وفاداری که صادقانه او را برای انجام اینکار یاری کرده‌اند بهیچ حزب و دسته‌ای خاص بستگی سیاسی ندارند. این کتاب را در قبال حقوق معنوی شهید عالیقدر که بر ما دارد به روح پرفتوحش تقدیم می‌دارم. و در همین جا لازم است از همکاریها و کمک‌های برادران عزیز و فاداران آن شهید عالیقدر مخصوصاً حضرت حجة الاسلام سید محمد علی لواسانی در گردآوری بعضی مطالب و عکسها و چاپ این کتاب سپاسگزاری و تشکر کنم.

در همین جا از برادرانی که در این رابطه خاطرات جالب یا عکس و نست نوشته‌ای از آن شهید عالیقدر دارند تقاضا دارد به هر وسیله ممکن به دفتر منشور برادری برسانند تا در چاپهای بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

تهران - اسفندماه ۱۳۶۰ - سید حسین خوش‌نیت

سلطنت رضاخان پهلوی

در همان روزهایی که ملت نجیب و مسلمان ایران از ضعف دولت و ناتوانی احمدشاه قاجار برای اداره امور مملکت رنج می برد و روسیه شوروی دوره انقلاب را پشت سر گذاشته و لنین در آنجا سرگرم شکل دادن به یک دولت سوسیالیستی بود در لندن هم طراحان سیاست دولت استعمارگر انگلیس که در آن روزگار بزرگترین قدرت سیاسی نظامی دنیا را در اختیار داشت مشغول نقشه کشی برای ممالک هم مرز و همسایه روسیه انقلابی بودند.

ملت شریف ایران نیز که با الهام از مراجع دینی خود و برای زنده کردن عدالت اجتماعی و فرار از زیر بار ظلم و ستم خود خواهان دربار شاهنشاهی قاجار و برای برپا کردن حکومت مشروطه سلطنتی همانند حکومت انگلستان که قدرت را به پارلمان یعنی در واقع به برای ملت میداد قیام کرده و با تحمل مشکلات و تلفات زیادی اسم بی مسمائی از مشروطه را به مملکت خویش آورده بود اما مشروطه او که قرار بود دارای محتوای اسلامی بوده و حافظ معارف و معانی مکتب مقدس آل محمد بنا بر تصریح قانون اساسی مصوبه بوده باشد با کارشکنی ها و شیطنت های معدودی غرب زده از خط اصیل خود منحرف شده بود و این انحراف آشکار بسیاری از مردم مسلمان و حتی بزرگان علم و دانش را دچار یک حالت یاس آمیز نموده بود که در نتیجه این یاس و نومیدی از یک طرف و ضعف و ناتوانی دولت از جانب دیگر و انقلاب ملت بزرگ همسایه هم از سوئی دست بدست داده و یک نوع حالت وحشت و پناه طلبی در بین تمام اقشار پدید آورده بود.

در همین موقعیت مناسب بود که یک نفر نظامی ماجراجو و متهور بنام رضاخان با تعدادی قزاق تحت فرمان خود در روزهای پایانی سال ۱۲۹۹ شمسی کودتا کرده و قدرت را در دست گرفت، رضاخان که مردی بی سواد و دور از سیاست و اجتماع بود وقتی که پادشاه کاب مرکب قدرت نمود و کسی را معارض با خود ندید به سرعت وارد در کارهای سیاسی مملکت شده و با نبوغ فوق العاده ای که داشت از تمام رموز کارهای سیاسی و مملکت داری سر در آورد و از جمله مسائلی را که در جو حساس آن روز بین الملل در رابطه با موقعیت کشور ایران درك کرد این بود که برای توفیق در امر حکومت ایران باید جمهوری اعلان شود تا بتوان بایک تیر چند نشانه زد اول آنکه ملت خسته و ناراحت از دربار سلطنتی را از این اسم و رسم نجات داده و او را خوشنود نمود دیگر آنکه بدین وسیله به راحتی میتوان ریشه بزرگترین مزاحم حکومت را که شخص

شاه و درباریان هستند برای همیشه از بیخ‌وبن درآورد و از همه مهمتر اینکه دولت فحیمه بریتانیای کبیر را که سخت نگران نفوذ انقلاب سوسیالیستی ضدتزاری شوروی در ایران بود خاطر جمع نمود و در نتیجه راه برای یک دوره حکومت مقتدر بر این مرز و بوم هموار خواهد گردید. و رضاخان که روز به روز نفوذش در دستگاه‌های مملکتی افزوده میگشت و با جلوس و جلوه‌های گوناگون نام خود را بر سر زبان‌های مردم تحت عنوان ناجی مملکت انداخته بود بایک‌سری مانورهای تبلیغاتی ساز جمهوری ایران را نواخت و طولی نکشید که کلمه جمهوری و اصولاً مسئله تشکیل دولت جمهوری مسئله روز در همه‌جای ایران و حتی خارج از ایران شد.

انتشار این خبر در شرائط خاص زمان و مکان که درست در سال‌های پس از انقلاب روسیه و تشکیل دولت جمهوری کمونیستی و همسایگی و اختلاط قسمت گسترده‌ای از خاک‌های شمالی ایران با جمهوری کمونیست بود بسیاری را و مخصوصاً علماء دین را که همیشه آخرین پناه ملت ایران بوده‌اند سخت به وحشت انداخت و از دیدگاه بزرگان دین که اکثراً هم در نجف بودند بیم آن میرفت که بارفتن دولت شاهنشاهی با تمام نواقص و مفاسدی را که در بردارد نکند که حکومت الحاد و بی‌دینی به نام جمهوری جایگزین آن گردد.

رضاخان که تصمیم قطعی خود را برای رسیدن به نقطه‌راس مخروط حکومت از هر شکل که باشد اتخاذ نموده بود و راه رسیدن به این هدف را صاف و هموار و بی‌مزاحم میدید و وقتی که از وجود یک چنین خوفی در دل‌های صاف و پاک بزرگان دینی آگاه شد بر فشار خود روی تبلیغات جمهوری صدچندان افزود، در این وقت‌ها دیگر اوست‌های حساس دولتی را از قبیل نخست‌وزیری و سردار سپهی و وزیر جنگی نیز اشغال نموده و احمدشاه قاجار هم که دریافته بود روزگارش سپری گشته‌است تحت عنوان مسافرت استعلاجی به همان‌گونه که تمام پادشاهان در وقت احساس خطر بهانه‌ای درست کرده و فرار را برقرار اختیار میکنند راهی انگلستان و اروپا شده‌بود و در نتیجه هیچ‌مانعی برای انتقال قدرت وجود نداشت و تنها چیزی که باقی مانده بود پیدا کردن راهی برای رخنه در قانون اساسی و دست بردن در آن قسمت که سلطنت را برای طایفه قاجار موروثی و ابدی کرده‌بود و اینکار هم کار کسی جز اکثریت مطلقه مردم ایران نبود و مردم هم فقط از مراجع دینی و بزرگان اسلامی خود فرمان می‌برند پس باید آنها را دید و کار را از پایه درست کرد.

به همین منظور رضاخان که تنها کاندیدای ریاست جمهوری ایران بود به آیات عظام اطمینان میدهد که در صورت رسیدن به قدرت هر چه و مرجعاً از ایران ریشه کن کرده و در ترویج مذهب کوشش کند و تقاضای کمک و پشتیبانی از آیات عظام را می‌نماید. آیات عظام نیز به این شرط که اواز تشکیل دولت جمهوری صرف نظر نماید قول پشتیبانی به او میدهند.

درست در همین موقع حساس بوده که رضاخان جلوی دستجات عزاداری و سینه‌زنی بر سر خود گل‌مالیده و در کوچه و بازار با پای‌های برهنه‌راه می‌افتاده و خود را یک فرد مذهبی معرفی می‌کرده است.

بالاخره او موفق شد و در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی رسماً پادشاه ایران شده و سلطنت را در

خاندان خود موروثی کرد و بعد از يك چندی که هرج و مرج عمومی را پایان داده و راهزن‌ها را قلع و قمع نموده خان‌ها و گردنکش‌ها را سرجای خود نشان داد و راه و روش دیکتاتوری را در پیش گرفت و آنچنان وحشتی نمود و به اصطلاح خودی نشان داد راه و روش دیکتاتوری را در پیش گرفت و آنچنان وحشتی در دل‌های تمام اقشار مردم پدید آورد که همه مردم حتی اعضاء يك خانواده هم از یکدیگر می‌ترسیدند و پس از ایجاد يك چنین وضع غیر انسانی شروع به مخالفت با احکام مقدس اسلام کرد و برای انجام نقشه‌های شیطانی خود در این رابطه با ستیز با علما عدین برخاست.

رضاشاه با اطلاع دقیقی که از نفوذ معنوی روحانیون در اعماق قلوب مردم ایران داشت تصمیم گرفت تاریخه روحانیت را بکلی از میان ببرد و برای همیشه خیال خود و وارثان تاج و تخت خود را از وجود این مزاحمین آسوده گرداند و اقدامات بسیار عاجل و موثری نیز در این زمینه انجام داد و میرفت تا به نقطه اوج هدف خود نائل گردد که جنگ جهانی دوم در اروپا در گرفت و او نیز با تمام آرزوهای پلیدش قربانی آن جنگ شد و در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰ باقیافه مسخره‌ای از ایران رفت و ملت مسلمان ایران باز رفتن او نفس راحتی کشید.

تولد شهید عالیقدر سید مجتبی نواب صفوی و دوران کودکی او

درست در همان زمانی که رضاخان، رضاشاه میشد یعنی در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی نوزاد پسری در خانواده‌ای روحانی در خانه محقری در یکی از کوچه‌های خیابان خانی‌آباد در جنوبی‌ترین ضلع جنوب تهران آن روز تولد یافت مادر او خانم نواب صفوی علویه‌ای پاکدامن و مومن از خاندانی اصیل و تربیت یافته بود که فرزندان چندی به دنیا آورده بود و بعد از به دنیا آوردن مجتبی فرزندان دیگری نیز آورد.

پدر مجتبی نیز مردی اصیل و فاضل و غیرتمند از خاندان عترت و طهارت به نام سید جواد میرلوحی بود که اگر چنانچه تقدیر نبود تا خداوند يك چنین فرزند برومندی به او عنایت فرماید نام او نیز مانند هزارها روحانی مبارز و غیرتمند دیگر در عصر اختناق رضاشاهی در پهنه بی‌کران تاریخ انبوه انسانها گم شده و از یاد میرفت.

سید جواد میرلوحی بعدها زیر فشار مامورین رضاشاه لباس روحانیت را در آورده و برای احقاق حقوق مظلومان و کیل دعاوی در دادگستری شد

میرلوحی غیرتمند بود و طاقت ستم شاهی رضاشاه و نوکران از خدایی خبر و قلندر او را نمی‌آورد و با داشتن يك چنین روحیه و خونی که در وجود داشت در عصر اوج قدرتمندی دستگاه رضاشاه در سنه ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۴ ضمن يك سلسله گفتگویی اعتراض آمیز با داور وزیر عدلیه رضاشاه که هیچ‌خدائی را بنده نبود و حتی در برخی موارد از خود رضاشاه هم فرمان نمی‌برد با او در دفتر وزارتی دست به گریبان شده و سیلی آبداری به بناگوش آن‌ها مان زمان می‌نوازد معلوم است که بی‌درنگ میرلوحی را بازداشت کرده و روانه زندان می‌کنند.

سید جواد میرلوحی سه سال در زندان می‌ماند و در همین موقع بوده که زن و فرزندان او



شهید نواب صفوی، چریک توفنده اسلام در اندیشه نجات امت مسلمان

بی سرپرست مانده و مرحوم سید محمود نواب صفوی که برادر همسرا و مردی با کفایت و با فضیلت بوده است کمر همت بسته و با کمال مهر و محبت خانواده عیال مند او را تحت تکفل خود درمی آورد و در همین سالها بوده که شهید عالیقدر مایعی سید مجتبی دوران دبستان را پشتر نهاده و وارد مدرسه صنعتی آلمانها در تهران میشود. و در همین سالها نیز پدرش مرحوم میشود. هم شاگردهای او در دوران دبستان حکیم نظامی و در دبیرستان صنعتی هستند و فوق العادگی های او را نیست به تمام دانش آموزان هنوز بمخاطر دارند و باز گو می کنند. آنهایی گویند سید مجتبی علاوه بر فراگیری دروس معمولی خود در مدرسه در هر فرصت

مناسبی که دستمیداد بچه‌ها را جمع کرده و از اسلام و تعلیمات اسلامی دم‌میزد و البته محیط و جو زمان رضاخانی طوری نبود که بتوان کاری هم انجام داد اما همین قدر که کسی جرات داشت حتی کلمه‌ای حرف هم از اسلام بر زبان آورد خود نموداری از برجستگی و فوق‌العادگی او بود.

بهر حال شهیدعالیقدر هفده‌ساله بود که جنگ جهانی شعله‌ور شده و رضاشاه را نیز در میان آتش‌های خود بمجرم هواداری از بزرگترین دیکتاتور تاریخ یعنی هیتلر سوزاند و خاک‌کستر کرده و ملت ایران را از شر او آزاد نمود.

شهید نوابصفوی نیز مانند مرغ تیزپری که در قفسی تنگ اسیرش کرده بودند و اکنون رها شده باشد آزاد گردیده و با آن روح بلند و دید عمیقی که داشت در همان سن و سال نوجوانی که داشت تصمیم مردانه خود را با مشورت مادر و دائی خویش برای شروع دروس دینی گرفت او معتقد بود اکنون وقت مبارزه است و برای شروع این مبارزه یک‌ماهه اصلی لازم است و آن ماهه را فقط میتوان از ماوراء این طبیعت جستجو کرد و آنهم دریافتن راه و روش و تعلیمات انبیاء الهی و امامان راستین اسلام است و لذا بعد از کسب اجازه و جلب موافقت اولیاء خود تصمیم گرفت با استمداد از یاری خداوند و نیروی جوانی و نشاط خود از آزادی‌های حاصل شده بر اثر فرار یا اخراج رضاشاه در ایران راهی سفر عراق شده و در نجف اشرف که در آن روزگار بزرگترین پایگاه دانش‌دین و مرجع‌نشین عالم تشیع بود گردید.

راهی نجف

باشکسته شدن سد دیکتاتوری و سقوط رضاشاه و اخراج او از ایران با اینکه همزمان با اشغال نظامی سرزمین محبوب ما از جانب نیروهای متفقین بود و این خود گرفتاری و بدبختی جدیدی می‌بود اما از بس که این مردم مسلمان از ستمهای رضاشاه و مامورین شهربانی او رنج و صدمه کشیده بودند باز هم خوشحال بودند و جای این بود که بعد از حدود بیست‌سال نفس تازه کنند.

شهید نوابصفوی نیز که محیط مدرسه صنعتی آلمانی را برای پرواز روح بلند خود مانند قفسی میدید و دائماً در صدد فرار از آن و پرواز به سوی قله‌های بلند جهان دانش و بینش او یافتن راهی به سوی ماوراء این طبیعت بود فرصت را غنیمت شمرده و تصمیم گرفت با کسب اجازه از مادر و دائی خود مرحوم سید محمود نوابصفوی برای کسب دانش‌دین به نجف اشرف عزیمت کند نجف که در آن زمان مرکز بزرگ روحانیت شیعه تحت زعامت آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بود از وجود اساتید بزرگی نیز برخوردار بود که تمام جهان تشیع را تحت الشعاع قرار میداد.

شهید نوابصفوی از طریق خوزستان راهی عراق میشود و در بین راه در آبادان نیز توقف داشته که همین توقف سبب یافتن دوستان غیر تمندی میشود که بعدها در زمره یاران او قرار میگیرند

اواخر سال ۱۳۲۰ بوده که وارد نجف شده و بلافاصله در مدرسه بزرگ آخوند حجه‌ای دست و پا کرده و بدون اتلاف وقت شروع به فراگرفتن دروس مربوطه نموده و با استمداد از نبوغ و استعداد حیرت‌انگیزی که داشت طولی نمی‌کشید که ره‌چندده ساله را طی مدت کوتاهی می‌پیماید و جالب اینکه چون عشق به اسلام و مکتب آل محمد مانند شعله‌فروزانی در باطن وجودش و از طریق تربیت‌های پدر و مادرش شعله‌می‌کشید از همان الفبای دروس فقه اسلام نیز هر چه را کمی خوانده و درس می‌گرفته است آتش عشق‌های باطنیش را شعله‌ورتر می‌ساخته و بی‌توجه باینکه در این راه باید دوره‌هایی را طی کرده و مراحل را پشت سر گذاشته و ریش سفید کرد گویا به مرحله‌ای می‌رسد که نره‌ای تردید برای او باقی نمی‌ماند که هر چه حق است در اسلام و در مکتب مقدس آل محمد خلاصه شده است و این مکتب انسان‌ساز چکیده تمام تلاش‌ها و مبارزات و جانفشانی‌های انبیاء است و برای جهانی کردن آن جای هیچ‌گونه درنگ و تأملی نیست. باید راه افتاد، باید کار کرد، باید کوشید، باید دید و باید این طرف و آن طرف زد و باید دشمنان و مزاحمین را از سر راه برداشت و اگر لازم باشد باید جان عزیز را نیز به صورت تحفه‌ای ناقابل به معشوق خود یعنی آفریدگار جهانیان هدیه نمود.

تشخیص آن شهید این بود که وقتی به مرحله یقین رسیدیم که بشریت را گمراه کرده‌اند و حق با اسلام است و باید جهان را نجات داد و بر ابراست و ادانت دیگر نباید سر خود را گرم کرد و منتظر چیزی ماند باید حرکت کرد و از خدا یاری جست و عقیده داشت که خدا هم طبق وعده‌ای که فرموده یاری خواهد نمود و او واقعا بوعده خدا درباره‌یك عمل کرد صحیح الهی با تمام وجود اعتقاد داشت.

شهید نواب صفوی سه سال و اندی در نجف ماند و از دریای مواج معارف آسمانی مکتب اجدادش درسهای بسیاری را آموخت تا آنجا که همچون اصحاب خاص امیرالمومنین علی علیه السلام و یاران ظهر عاشورای امام حسین علیه السلام هیچ‌پرده‌ای بین او و حقیقت باقی نماند که بتواند مانع قیام او گردد.

علماء غیرتمند نجف که نگران اوضاع ایران بودند مرتباً اخبار اسف‌بار فسادهای ناشی از اشغال اشغالگران جهان‌خوار به ایشان می‌رسید و از همه اخبار نگران‌کننده‌تر سوءاستفاده از آزادی‌های پس از اختناق و تبلیغات ضد اسلامی گروه‌های دست‌نشانده خارجی و دین‌سازان داخلی و از همه خطرناک‌تر تبلیغات احمد کسروی بود. از خدا می‌خواستند که فرجی شده و امت مسلمان از این همه شر و گرفتاری نجات یابند.

احمد کسروی

احمد کسروی مورخ معروف ایران که فکر ادعای نبوت را در سر خود می‌پروراند تصمیم گرفته بود که مکتب شیعه را که بزرگترین سد راه اشاعه افکار پلید خود پنداشته بود با هجو کردن اساس علمی و فلسفی آن راه را برای رسیدن به هدف شیطانی خود هموار سازد و ضمن اینکه مرتباً بر ضد علماء و روحانیون شیعه هرزه‌درائی می‌کرد و قتیکه معارض و مبارزی

در این مسیر برای خود ندید پازا فرا تر نهاده و شروع به هتاک‌گی نسبت به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نموده و در صدد بود که باین دریدگی و بی‌شرمی آخرین میزان غیرت و سرمایه‌های نهفته مکتبی شیعیان را سنجیده و ارزیابی کند.



احمد کسروی

وقتی که کار کسروی بدین مرحله رسید در تمام محافل دینی و مخصوصاً در حوزه نجف شور و غوغائی برپا شد اما حقیقت این بود که ناراحتی‌ها از سرحدات و جلسات و مباحثات و مکاتبات تجاوز نمی‌کرد و گویا مردی که بتواند قد علم کرده و گردن این گردن‌کش را بزند و مسلمین ایران بلکه جهان را از شر ایجاد یک غده سرطانی جدید مانند غده بهائیت که جامعه مسلمان از وجود آن رنج می‌برد نجات بخشد وجود نداشت مگر (سید مجتبی نواب صفوی).

نواب صفوی در نجف داوطلب برای براندازی کسروی شده و از علماء بزرگ در این رابطه استمداد و استفتاء نمود قاطبه علماء از احساسات پاک او تقدیر نمودند اما کمک‌های فکری موثر را از هر جهت و دوران بسیاری ملاحظات معمول آیه الله علامه شیخ عبدالحسین امینی صاحب‌القدر مینمود و آن شهید همیشه از علامه امینی با احترام خاصی یاد میکرد. در هر صورت قرعه این ستیز حق و باطل به نام او خورد و بادرست داشتن فتوای قتل یک چنین عامل فساد و بپایک دنیا شور و عشق برای بیدار کردن مسلمین با سرعت و عجله به تهران بازگشته و یک سر برای بحث و مذاکره خصوصی و اطمینان خاطر از آنچه را که از کسروی نقل شده بود روانه خانه او شد.

در جلسات تبلیغی کسروی

در همان جلسات اول کاملاً روشن شد که او سرسخت‌تر از آن است که شنیده شده است و حکم او حکم یک مفسد فتنه‌گراست که باید نابودش کرد تاریشه‌اش پراکنده نشود و شاخ و برگ و ثمری را پدید نیآورد. دیگر جای تاملی برای نابودی او نبود فقط چیزی که لازم بود یک اسلحه بود که تهیه‌اش خالی از اشکال نبود و لذا شهید نواب صفوی ابتدا شمشیری یافته و آنرا در زیر عبای خود پنهان میکرد و سر راه کسروی می‌ایستاد اما او هم که به فراست وجود یک چنین خطری را دریافته بود راههای معمولی رفت و آمد خود را تغییر میداد تا اینکه شهید به آیه الله شیخ محمد حسن طالقانی امام جماعت مسجد ظهیر الاسلام مراجعه و از او که شخص غیر تمند و درمندی بود، استمداد میکند آیه الله طالقانی نیز مبلغ چهار صد تومان در اختیار او قرار میدهد تا طی آنچه‌ای بخرد دیگر کار تمام بود و شهید اسلحه را تهیه کرده و با دستگیری براندازی به نام خورشیدی عازم اعدام کسروی میشوند و او را در سر راه خانه‌اش در حشمت الدوله تهران در داخل درشکه‌ای می‌یابند با او حمله میکنند، او هم با سر نیزه‌ای که در عصای خود پنهان کرده بود متقابلاً حمله میکند و زد و خورد میشود و وقتیکه شهید از کار آئی طی آنچه‌اش مایوس میشود با کسروی دست به گریبان شده و سر او را محکم به لبه جدول جوی خیابان میکوبد که جراحت شدیدی بر میدارد و مامورین حکومت نظامی که در تمام دوران اشغال خارجیان مواظب اوضاع بودند سر رسیده مجروح را به بیمارستان و صاریبین را به زندان میبرند.

واقعه مضروب شدن کسروی موج عظیمی در سرتاسر مملکت و مخصوصاً در محافل مذهبی پدید آورد و همه یکدل و یکربان خواستار آزادی نواب صفوی شدند دولت نیز در زیر فشار افکار عمومی بعد از مدت کوتاهی او را با کفالت یکنفر بازرگان بنام اسکونی آزاد کرد و پس از چندی نیز همدست او خورشیدی هم آزاد شد این واقعه در هشتم اردی بهشت ماه سال ۱۳۲۴ اتفاق افتاد.



نواب صفوی پس از بازگشت از نجف

سرسختی کسروی و تدارك كشتن او

شهید نواب صفوی بعد از آزادی از زندان و زنده و فعال دیدن کسروی آتش غیرتش صدچندان شعله ورتر گشت و این بار تصمیم گرفت با چنان شتابی راه خود را دنبال کند که نه تنها کسروی بلکه هرمانی را که در سر راه بیداری جامعه مسلمین و هر خاری که مزاحم و مانع اجراء احکام است از میان بردارد و به همین منظور با برادران و یارانی که با شور و هیجان در اطراف او گرد آمده بودند پیمان فداکاری در راه اسلام بسته و جمعیت خود را فدائیان اسلام نام نهاد و اولین اعلامیه رسمی و اعلان موجودیت فدائیان اسلام را باین طرز چاپ و منتشر ساخت.

هو العزیز

دین و انتقام

ما زنده ایم و خدای منتقم بیدار، خونهای بیچارگان از سرانگشت خود خواهان شهوت بران که هر يك بنام و رنگی پشت پرده های سیاه و سنگرهای ظلم و خیانت و دزدی و جنایت خزیده اند سالیان درازی است فرو می ریزد و گاه دست انتقام الهی هر يك از اینان را بجای خویش می سپارد و دیگر یارانش عبرت نمی گیرند (و اذ اقبل لهم لا تقسوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون) و اگر گفته شود برایشان دست از فساد و جنایت بردارید گویند مصلحیم آگاه باشید که هم ایشان مفسدین جنایتکارند دزدان دین در لباس دین گرگان ره هر يك بصورت چوپان هر يك بهر کجا و هر نام در هر رنگ شرکاء هم نفسند (انما الاختلاف فی الشبکات) گو سفند بیچاره سرگردان و پریشان روزگار سبزرنگان را سبزه پندارد و مسموم گردد و چماق دستان حکومت را حامی پندارد و سر کوب شود بالنتیجه بعضی پای گریزش را شکنند و برخی کارد بر حلقش نهند و پاره ای بادونفخه بر جلدش دمند دسته ای پوستش بیرون آرند و یکباره بر سرش هجوم کنند و بدندان تیزش دریده استخوانش به سگ و گربه بدهند. از این گو سفندان بعضی اسیر کنند و بیاموزند تا در زمان شدت درد و غلیان بدبختی و سرگردانی که بگوشه ای پناهنده می گردند سبزه رنگ آبی وزرد بر اینان حمله برند چه خوش منظره ایست مشترکین نرد بدبختی و سرگردانی به جنگ با هم در آمدن و دشمن به کار خویش بگذاشتن، ای وای، ای خائنین حقیقت پوش و حق کش وای رنگ بازان منافق، آزاده ایم و بیداریم، میدانیم و ایمان به خدا داریم و نمی ترسیم (لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون) گمان نکنید کسانی را که کشته میشوند در راه خدا مرد گانند بلکه زنده اند و در رحمت خدا غوطه میخورند.

هر گر نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام او

تیشه‌ها برپیکردین و معارف قرآن بنام دین زدند، دزدیها پاك و حرام‌ها حلال گردید به حال پریشان فقرا رحم نکردید، بر خون مقدس حسین علیه السلام خاکها پاشیدید، و هدف عالی و مقدمش را پوشیدند که خاک عالم سرو رویتان را پیوشاند، دزدین بودید و باگردنه بندهای بزرگ تبانی کردید، فساد اخلاق امروزه جوانان و تنفرشان از دین را هنگام کاشتن از این تخم می‌دانستند، ذلت و بدبختی و نفاق محصول بندرخویش بر شما معلوم بود. (فقر بصوا حتی یاتی الله بامرہ).

محکمه الهی دادگاه خونین

(ان الساعه آتیه لاریب فیها) به تحقیق که ساعت حساب در پیش است و شکی در او نیست ای سنگر نشینان دزد و ای تیزدندانهای جنایتکار روبه صفان پلید (لا تحسبن الله غافلا عما یعمل— الظالمون) نمایو خرهم لیوم تشخیص فیہ الابصار) گمان نکنید خدا را که غافل از جنایات و ظلمهای شماست همانا تاخیر می‌اندازد به روزیکه دیده‌ها بینا و خیره گردد. (یوم تبلی السرائر) روزیکه نهانی‌های شمایی پرده شود (فما له من قوه ولا ناصر) و دیگر شما را اندوخته‌های دزدی و دندانهای تیز و چنگال خونین بکار نیاید، آنروز قیامت کبری و روزی است که امر الهی صادر و دادگاه عدل خدا تشکیل می‌گردد. مامورین الهی مشغول محاسبه و عذاب الهی مهیا می‌شود همان روزی است که متوجه خرابیها و دورنگی و مظلوم کشیها و جنایت‌ها گردیده و پشیمان می‌گردید و سودی نمی‌بخشد.

الانتقام و لكم فی القصاص حیوة

ای جنایتکاران پلید شما خویشتن را بهتر از دیگران در زیر پرده‌های مرموز می‌شناسید و برد قاتق جنایات خود مطلعید، ما هم آزاد مردان از خود گذشته‌ایم که باک نداریم و به کمک احتیاجمان نیست بترسید از نیروی ایمان زمانی که مجال یابد. ما سرچشمه گل می‌بینیم و تیر انداز را و الاتیر و جویبار راجه گنه، بلکه منشاء خرابیها و بی‌دینیها و مظلوم کشیها شمائید بخدا خونمان می‌جوشد و خون فداکاران دین در جوشش است و خون تازه می‌طلبد جان‌بازی برای ما شیرین است لیک تا نستائیم نیازیم جان به زنجیرهای رقیت و اسارت پانصد میلیون مسلمین عالم گسیختنی است، سالهاست که زنجیرهای سیاهی ممالک اسلامی را از یکدیگر جدا ساخته مراکز نصب این زنجیرها در داخله مسلمین به الوان گوناگون بقطع و فصل رشته اخوت و اتحاد و پاشیدن سم فساد و سوء اخلاق و جهل و بی‌ایمانی و اختلاف مشغول است. انما له مومنون اخوة این زنجیرها از ناحیه خود خواهانی است که سالها بعد از تمدن اسلام و ندای عالم گیر قرآن و دعوتش به آزادی در جهل و بربریت غوطه‌ور بودند. ای مسلمین عالم قیام کنید، زنده شوید تا حقوق خویش بازستانیم. (الذین قالوا ربنا الله

ثم استقاموا اولئك لاخوف عليهم ولا هم يحزنون) کسانی که گفتند پروردگارا خدا است و قیدرقت گسیختند و سپس قیام کردند برایشان خوفی نیست و ترسناک نمی‌باشند. خدا با صابرین است، والله المنتقم، از طرف فدائیان اسلام - نواب صفوی با چاپ و پخش این اعلامیه موجودیت جمعیت فدائیان اسلام اعلان گردید. شهید نواب صفوی میگفت جدم حضرت سیدالشهداء را در خواب دیدم که بازوبندی به بازویم بست و در روی آن نوشته شده بود (فدائیان اسلام).

بی‌گیری مبارزه و قتل کسروی

شهید نواب صفوی تحت تاثیر آیات قرآن با عزمی پولادین راهی را در پیش گرفت که با توجه به گرفتاریهای بسیار سنگین از قبیل درگیری دنیا با جنگ بین الملل و بی‌آمدهای طبیعی آن و اشغال نظامی تمام سرزمین‌های ایران از جانب قدرتهای بزرگ دنیا پیدا بود که این راه به شهادت او و باران جان‌بازش منتهی خواهد گشت و میتوان گفت که رمز پیروزیهای چشم‌گیر او در خلال مدت ۱۱ سال مبارزات بی‌امانش فقط و فقط همین بود که از جان خود گذشته بود.

او بزودی موفق شد تا برادران همراز و غیرتمندی برای خود تدارک کند که از جمله آنان شهید سید حسین امامی و تعدادی دیگر از همین نوع بودند و بر اثر فعالیت‌های آنان تمام تهران بلکه ایران یکپارچه ضدیت بر علیه کسروی و بی‌دینی شده بود.

نواب صفوی با دید بسیار عمیق و حیرت‌انگیزی که از اوضاع سیاسی جهان داشت معتقد شده بود که کسروی یک بازیچه و ساخته و پرداخته شده ایادی مرموز بیگانگان است که با علم نمودن او علماء و اندیشمندان ملت مسلمان ایران را هر گرم گفتگو در اطراف مسائل او نمایند و مجالی برای تفکر و تصمیم‌گیری درباره نقشه‌های شوم جهان‌خواران که بر علیه ملل مسلمان میکشیدند باقی‌نماند و لذا می‌گفت هر چه زودتر باید کسروی را از میان برداشت تا اولاً او نتواند مکتب ضد اسلامی خود را مانند بهائیان گسترش دهد و ثانیاً بحث و گفتگو در این باره خاتمه پیدا کند تا به کارها و مبارزات اساسی برسیم.

در خلال روز و شب‌هایی که می‌گذشت از کمترین فرصت در هر جا و مخصوصاً در مجالس دینی که برپا میشد برای بیدار کردن مردم و آشنا نمودن آنها با وظایف دینی‌شان و مبارزه بر علیه استعمار گران خارجی و ستمگران داخلی همچنان میکوشید و مانند کوره‌ای شعله‌ور که قطعات سنگ را در داخل خود خورد کرده و فلزات را از درون آنها بیرون کشیده و آب کرده و روان ساخته و سپس بدن‌ها شکل میدهد این مردم غافل و خواب‌را بیدار نموده و شکل میداد و در همین رابطه مرتباً با مراجع، علما و خطبا نیز در تماس بوده و از آنها میخواست که برای اشاعه دین خدا و تدارک قیام مردم بر ضد مفااسم موجود بپاخیزند. و در اینجا میتوان گفت که همه را در براندازی کسروی و محو مکتب مغرب‌او یکدل و یک‌زبان ساخت تا اینکه تمام علماء و



شهید نواب صفوی و آیه‌الله کاشانی در راه نهضت مذاکره می‌کنند

مردم تکان خورده و هوشیار شده به وسیله نامه‌ها، شکایت‌ها و طومارها از دولت خواستند که کسروی را محاکمه کرده و زبان و قلم او را که برضد اسلام سم پاشی میکرد قطع کند، پیرو همین فشار افکار عمومی بود که دولت وقت به دستگاه قضائی آن روز دستور داد تا مقدمات محاکمه کسروی را فراهم نماید و باز پرس او را به دادگستری احضار نمود.

همه میدانستند که این بازپرسی و محاکمه پاسخگوی خواست مردم مسلمان یعنی نابودی کسروی نیست و روی همین اصل هم بود که نواب صفوی تصمیم گرفت در خلال همین جلسات بازپرسی کار کسروی را بسازد و لذا با شهید سید حسین امامی و تنی چند از یاران جان برکند خود هم داستان شده و در ساعت ۱۰ صبح روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ هنگامی که کسروی در اطاق بازپرس در وزارت عدلیه در حال تلاش در توجیه اراجیف بافته شده‌اش بود در یک حمله ناگهانی از بیرون اطاق در زیر ضربات گلوله و چاقوهای فدائیان اسلام و از همه کار سازتر طی آنچه امامی از پای درآمد در این ماجرا منشی مخصوص او جواد پور نیز که حضور داشت کشته شد.

فدائیان اسلام دستگیر شدند و خبر قتل کسروی در فاصله‌ای کوتاه به همه جا رسیده و مملکت غرق در شادی شد. عصر همان روز نواب صفوی يك تنه به عزم فراهم کردن موجبات آزادی برادران خود و فرار از دست مامورین شهربانی به طور پنهانی به مشهد عزیمت کرده و در خاله حجة الاسلام شیخ غلامحسین تبریزی (پدر عبدخدائی) مخفی شد و از آنجا به خرو نیشابور رفته و از نیشابور از طریق شمال ایران به آذربایجان و سپس همدان و کرمانشاه می‌رود و در این سفرها که حدود ۴ ماه طول کشیده است بایکایک علماء شهرستانهای شرق و شمال و غرب کشور ملاقات نموده و ضمن صحبت‌های زیاد با آنها قول می‌گیرد که در قیام عمومی مردم ایران که در آینده نزدیک به وقوع خواهد پیوست برضد ستم و ستمگری مردم خود را آماده بسیج کنند و همچنین آنها را وادار می‌کند با مخایره تلگراف به دولت مرکزی خواستار آزادی فدائیان اسلام بشوند. نواب صفوی از راه کرمانشاه عازم عراق شده و خود را به نجف می‌رساند در آنجا مورد ستایش بزرگان قرار گرفته و ضمن پی‌گیری دروس فقه و اصول خود که در سال پیش آنرا رها کرده بوده مشغول فعالیت برای آزادی یاران نربند خود در تهران نیز بوده است تا اینکه در تاریخ ۱۴/۱/۱۳۲۵ فوت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی مرجع بزرگ شیعه در نجف اتفاق می‌افتد و بهمین مناسبت تعدادی از دولتمردان ایران برای عرض تسلیت به مراجع نجف از جانب شاه راهی نجف میشوند. در یکی از مجالس یادبود آن مرحوم که فرستادگان شاه هم حضور داشته‌اند نواب صفوی منبر رفته و ضمن حمله شدید به دولت قوام السلطنه نخست‌وزیر و دربار ایران می‌گوید چطور شما برای فوت يك نفر روحانی بزرگ به نجف آمده و به مقامات روحانی تسلیت می‌گوئید در حالی که روحانی بزرگ دیگری همچون آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی در ایران مورد جسارت و تهاجم شما قرار گرفته و به جرم دفاع از اسلام و وطن باید هم اکنون در زندان شما بسربرد او اضافه می‌کند که شما دروغگو و عوام فریب هستید نه جانبدار روحانیت و اسلام و باید فوراً آیه الله کاشانی را آزاد کرده و از او احترام کنید و همچنین دولت ایران باید فوراً برادران فدائیان اسلام را که مردانه به پا خاسته و دشمن اسلام و ملت مسلمان یعنی کسروی را نابود کرده‌اند ضمن پوزش از آنها آزادشان گرداند.



شهید سیدحسین امامی

آیه‌الله کاشانی

آیه‌الله کاشانی که بعداً به سرحد تنها مرجع بی‌رقیب سیاسی - دینی مردم ایران رسید در زمانهای گذشته و در جنگ انگلیس با عراق از آن کشور به ایران تبعید شده و مدت‌ها نیز در عصر رضاشاه تحت نظر و زندانی بوده است. اودارای تحرك سیاسی بوده و معتقد بود که دین از سیاست جدا نیست و ملت مسلمان باید سر نوشت خود را خودش تعیین نماید او میگفت مسلمانان باید بپاخیزند و دست ابر قدرت انگلیس را از ممالک خود کوتاه سازند.

آیه‌الله کاشانی باینکه همیشه معتقد بود بایستی از راههای قانونی به اهداف خود رسید و روش بسیار محطاطانه‌ای برای مبارزات خود داشت با وجود این غالباً زیر فشار حکومت‌ها قرار گرفته و از او بیم داشتند و لذا او را زندانی کرده یا تحت نظر میگرفتند و در این زمان نیز او را راحت نگذاشته و به زندان اراک فرستاده بودند.

متعاقب فشار شدید نواب صفوی و خواسته‌علماء بزرگ نجف همانند آیه‌الله حاج آقا حسین قمی و دیگران هیئت اعزامی دربار قول میدهد که فدائیان اسلام و آیه‌الله کاشانی را دولت ایران آزاد کند و همین‌طور هم میشود.

نگاهی به اوضاع سیاسی ایران و دنیا در این سالها

بعد از پیوند مستحکم روس، انگلیس و آمریکا بر ضد هیتلر و تقویت نیروهای دفاعی شوروی در داخل خاک خود از طریق پشتیبانی‌های مستمر متفقین که تماماً از طریق خاک وطن عزیز ما ایران انجام می‌گرفت از اواسط سال ۱۳۲۳ قوای مهاجم هیتلر جا خورده و رفته رفته روبه‌انهزام گذاشت.

و به همان نسبت که از این سمت فشار بیشتر میشد از آن جانب عقب‌نشینی شده و آثار شکست بیشتری هویدا می‌گشت تا اینکه طولی نکشیده بالاخره در اوائل سال ۱۳۲۴ مارشال‌های هیتلری عاجز شده و در برابر دشمنان قوی و هم‌آهنگ خود ناچار به تسلیم شده نه تنها تمام سرزمین‌های اشغالی را پس دادند بلکه تمام خاک آلمان را نیز بی‌قید و شرط به دست دشمنان سپردند و هیتلر نیز خود کشتی کرد.

آلمان، آن افعی خطرناکی که اکنون دندانش کشیده شده است در میان دستهای متفقین به صورت باز بچه‌ای این دست و آن دست میشد تا اینکه بالاخره به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شده و بخش در دست امریکا و انگلیسی و قسمت دیگر در چنگال شوروی افتاد و در این تقسیم بندی چون به شوروی سهم کمتری رسیده بود ممالک اروپای شرقی نیز که از پنجه آلمان بیرون آمده بودند تحت نفوذ شوروی قرار گرفتند.

این قسمت از تاریخ درست منظره درگیری شدید تعدادی و حوش را در جنگل در ذهن انسان تداعی میکند که برای طعمه‌ای لذیذ به جان یکدیگر افتاده و با چنگک بودند آن به جان همدیگر

افتاده آنقدر می‌جنگند تا يك طرف پیروز و غالب شود و حالا که غالب شده می‌نشینند و باهم جشنان و اعضاء خانواده خود سرفروست طعمه را پاره پاره کرده و می‌بلعند.

بهر حال در این تقسیم‌بندی شوم نه تنها ممالک هیتلرزده اروپائی حق حیات و استقلال و آزادیشان سلب شد بلکه تمام ممالک روی کره زمین تحت عنوان منطقه‌های زیر نفوذ شرق یا غرب بین این جهان‌خواران بی‌مروت سهم‌بندی و تقسیم گردید که طبعا ایران نیز نمی‌توانست از این چشم‌داشت شوم بر حذر مانده باشد.

در این جا لازم به یاد آوری است که بمابین که در ظاهر امر دست انگلیس و آمریکا از لحاظ اشتراک‌الزبان و مرام در دست همدیگر بود و چه بسا اکثر مردم ساده لوح گمان می‌کردند آمریکا و انگلیس باهم یکی هستند و از هم جدائی و افتراقی ندارند اما حقیقت امر این چنین نبود و طراحان سیاست امریکا و متفکرین آن سامان که در خلال این جنگ به خوبی دریافته بودند که انگلیس با تمام قدرتهای استعماری خود که در نیمه از دنیا و مخصوصا مناطق نفت خیز خاور میانه گسترده بود دیگر به تنهائی یارای دفاع از موجودیت خود را در برابر يك قدرت دیگر ندارد در فکر افتاده و عزم کرده بودند که دست انگلیس را رفته رفته از مناطق زیر نفوذ و مستعمرات او کوتاه کرده و قدرت تازه نفس و تشنه امریکا را جای‌گزین آن گردانند.

در این‌جانب نیز ایران عزیز ما مستثنی از شمول این نقشه شوم و غیر انسانی نبود مخصوصا که مملکت ستم کشیده ایران که حدود بیست سال زیر چکمه‌های دیکتاتوری رضاشاه دست و پا زده بوده یقین کرده بود که هر چه میکشد از انگلیس و سیاست‌های مزورانه او ست و این خود زمین بسیار مناسبی بود تا بتوان دولت مردان ایرانی و ملت ایران را با بال‌بخت‌های شیطانی آمریکائی به سوی خود جلب و جذب نمود و با دست و دل بازی آمریکائی نوید کمک‌های بی‌دریغ و جبران خرابیها و عقب‌ماندگی‌های زمان جنگ را به این ملت و دولت داد و از همه جالب‌تر اینکه مرزهای گسترده ایران را از گزندهای احتمالی همسایه و حشمت‌كشمالی حفظ و حراست نمود البته معلوم است که دولت بریتانیای کبیر هم که حدود يك قرن است که بر سرخوان پر نعمت ملت نجیب ایران به وسیله پادشاهان قاجار سورچرانی کرده است و همچنین قرارداد محکمی راجع به نفت با ایران دارد و هزاران مستشار و مهندس و کارمند او در ایران حافظ منافع نامشروع او هستند به این زودیها وسادگیها دست‌بردار نیست، پس لازم است که مملکت ایران جبرا خود را برای يك مبارزه بی‌گیر و بهره‌برداری از تضاد دو ابر قدرت بر سر موجودیت او آماده سازد در این جا بی‌مناسبت نیست نمودار روشنی از گرایش دولت مردان آن روز ایران به سوی آمریکا نقل شود.

مرتضی بیات نخست‌وزیر ایران در روزهای پایان جنگ جهانی که سر نوشت جنگ کاملاً روشن شده بود ضمن نطق مفصلی در مجلس شورای ملی ایران در دوره چهاردهم در تاریخ ۱۹ بهمن ۲۳ چنین می‌گوید:

البته خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضراست که شخص بنده از دوره سیزدهم و در دوره چهاردهم همیشه طرفدار استحکام مامورین آمریکائی بودم که برای امور مالی و اقتصادی کشور از وجود مستخدمین آمریکائی استفاده کامل شود و حتی اگر آقایان به خاطر داشته باشند

خودبنده در دوره سیزدهم برای همکاری با آمریکائی‌ها وزارت‌داری را قبول کردم و مدتی هم خیلی سعی کردم که آن نگرانی‌هایی که در مجلس شورای ملی و مردم نسبت به آمریکائی‌ها هست مرتفع شود ولی در مدتی که در وزارت داری بودم به‌علی‌متوجه شدم که آن نیتی را که دارم نمی‌توانم بمورد اجراء بگذارم و آنچه را که در نظر داشتم موفق به اجراء آن نشدم. «صورت مذاکرات مجلس»

آری اینکه ملاحظه میشود که این آقای به‌ظاهر ایرانی ولی در باطن آمریکائی می‌گوید سعی کردم و به‌علی‌موفق نشدم آن علل در واقع همان نفوذهای پنهانی انگلیسی موجود در ایران است که هنوز نیرو دارد و این مأمور خرید شده آمریکائی را با قدرت بیشتری پس‌میزند در خلال مرافعه پشت‌پرده دزدان اول و دوم دزد سوم از راه رسیده و با کمال بی‌پروائی و بی‌شرمی از این فرصت طلائی استفاده نموده و در صدر آمد تا زرحیثیت و شرافت ملت ایران را بریابد او شوروی گردن کلفت بود که تحت عنوان جانبداری از حقوق خلقها آوازه سر میداد و در این آب گل‌آلود طوری افکنده دنبال ماهی می‌گشت.

شوروی کمونیسم که سر مست از دلاوری‌های استالین در جنگ با هیتلر بوده و هنوز مزه تصرف هفده شهر قفقاز را در عهد سلطنت شوم فتح‌ملی‌شاه قاجار به دست نیروهای غارتگر ترار در کام خود مضمضه می‌نمود این بار سیاست‌مدار شده و برای تصرف قسمتی از پیکر زرین وطن ما ایران یعنی آذربایجان عزیزمشتی او باب و هرزگان‌دا چون پیشه‌وری و غلام یحیی و اداشته و ضمن سوءاستفاده از ضعف قوای مرکزی و درگیری‌های دولت‌مردان بر سر مسائل و سیاستهای خارجی و پی‌آمدهای طبیعی جنگ و اشغال وطن پادگانهای رنجور و بی‌رمق شهرهای آذربایجان را خلع سلاح نموده و برای خود حکومت دمکراتیک توده‌ای تشکیل دادند. این واقعه هولناک که در تاریخ مردادماه ۱۳۲۴ رخ‌داد مردم سراسر ایران را که میرفت تا رفتارفته مرهمی بر جراحات‌زمان جنگ خود نهاده باشد مجدداً دچار حالت افسردگی و ناامیدی نموده بود نراین وقت که ابراهیم حکیم‌الملک نخست‌وزیر ایران بود به قدری ناتوان و گیج بود که هیچ کاری نمی‌توانست از پیش‌بیرد شاه ایران نیز که جوانی خوشگل و خوشگذران بود مشغول نست و پنجه نرم کردن با همسر مصری خود فوزه‌ب‌بود که میخواست او را دست‌به‌سر کرده و طلاق بدهد، دولت‌مردان نامدار هنوز در حالت سرگیجه عصر دیکتاتوری رضاخانی بوده و قدرت تصمیم‌گیری نداشتند، بازرگانان ثروتمند ایرانی بدون داشتن هدف مشخصی مشغول جمع‌آوری ثروت‌های ناشی از کمبودها و گرفتاری‌های زمان جنگ بودند علماء و بزرگان دین نیز تماس با دربار و دولت را حرام دانسته و ابتکار دیگری هم برای خاموش کردن آتش این فتنه‌عظیم و فتنه‌های دیگری از این قبیل که در فارس و کردستان و خوزستان برخاسته بود نداشتند و در این میان فقط و فقط توده‌های مسلمان این ملت بود که در انتظار يك رهبرزننده و بیدار لحظه‌شماری می‌کردند تا بیاخته‌ها و مملکت خود را از این همه نکت و بدبختی نجات بخشند.

در تاریخ بیست و پنجم فروردین ماه ۱۳۲۴ روزولت آن رئیس‌جمهور قهرمان آمریکائی که جنگ جهانی را پیروزمندانه به نفع آمریکا پایان داده و بیش از نیمی از جهان را زیر نفوذ

دولت خود گرفته بود در گذشت و پس از او ترومن روی کار آمد و بلافاصله با چهره‌ای کشاده و عده همه‌گونه کمک به مملکت‌های عقب‌افتاده را داد و نطقها و وعده‌های او آب در دهان شاه ایران و بسیاری از رجالی که به بازی انگلیسها نبودند انداخت در خلال این کشمکش‌ها در تاریخ ۱۸ دی‌ماه ۱۳۲۴ جبهه‌ملی که دکتر محمد مصدق معروف‌ترین شخصیت آن بود موجودیت خود را اعلان کرد.

دکتر مصدق که نماینده مجلس بود در عهد رضاشاه مبعوض واقع شده و منزوی بود و همین امر سبب وجاهت ملی او شده بود و بعد از رضاشاه مجدداً در مجلس راه یافته ضمن نطقهای ضد انگلیسی و خواستار شدن عمران و آبادی و سروسامان دادن به کارهای مملکت دارای شهرت زیادی در بین ملت شده بود.

از طرف دیگر آیه‌الله کاشانی نیز که به همین ترتیب پرچم مخالفت با انگلیس را برداشته و خواهان یکپارچگی ملت بر ضد اجانب بود و در سلك روحانیت هم بود نظرهای مردم اصلاح طلب و وطن‌دوست را به خود جلب نموده بود. اما در این میان يك چیز کم بود و کمبود آن به خوبی به چشم می‌خورد و آنهم نام مقدس دین و اسلام بود.

يك تحلیل‌گر مسائل اجتماعی معتقد است که اگر چنانچه در همان مقطع بسیار حساس و دقیق تاریخ ایران که تمام موجودیت علمی يك قیام عمومی فراهم شده بود يك نفر مرجع شناخته شده دینی پیشاپیش نهضت قرار گرفته و مردم را زیر پرچم اسلام آورده و تمام مسائل ملی و میهنی را نیز در همان جا گردمی‌آورد تکلیف ملت ایران در همان روزها روشن شده بود و این ملت رنج‌دیده بیش از سی سال دیگر تن به زیر بار ظلم کارگزاران سیاست آمریکا نمی‌داد و تمام کارهایی را که تا سی سال دیگر باید انجام دهیم تا امروز انجام داده بودیم ولی افسوس!.. که خواسته‌های يك ملت بزرگ و مسلمان خلاصه شد در مسئله ملیت و بالاخره آنهم بعد از اوج گرفتن نهضت خلاصه شد در ملی کردن صنعت نفت!...

شهید عالی‌قدر سید مجتبی نواب صفوی که چون شاهین تیز پرواز در بلند آسمان معارف انسانی اسلام پرواز می‌کرد و با استمداد از نیروهای ملکوتی اجداد کرامش ابرهای تیره مادیات را شکافته بود و در ماوراء آنها قرار گرفته بود در این مقطع تاریخ که امکان راه‌یابی و سعادت‌مندی همیشگی ملت اسلام و با انحراف و گمراهی او به همان اندازه وجود داشت هر چه در توان داشت به کاربرد تار هبران نهضت را که در راس آن مصدق و کاشانی بودند متقاعد سازد که شعارهای ملی را به شعارهای اسلامی تبدیل نموده و این ملت به پا خاسته و يك پارچه را به سوی اسلام سوق دهند که در این صورت نه تنها نفت ایران ملی می‌شود بلکه آبادی مرز و تمام بیگانگان از این مرز و بوم قطع شده و میتوان با خیالی آسوده این ملت بزرگ و سپس دیگر ملل مسلمان جهان را به سوی حق و حقیقت رهنمون گشت، اما کسی گوش فرا نداد!...

در هر حال غائله آن در بایجان که مانند زخمی دردناک بر گونه زیبای وطن رنج می‌آفرید و هر روز نیز خبرهایی نظیر آن از اطراف و اکناف مملکت به گوش میرسید و دل‌های لبریز از عشق مردم نجیب و اصیل ایران اسلامی را یکپارچه شور و هیجان نموده بود و لحظه به لحظه انتظار می‌کشیدند تا جوان مردی قد علم کرده و به این ذلت‌ها خاتمه بخشد و هیچکس پیدا نشد



نوابصفوی پشت سر آیه‌الله کاشانی در راه مبارزه برای نجات ملت مسلمان

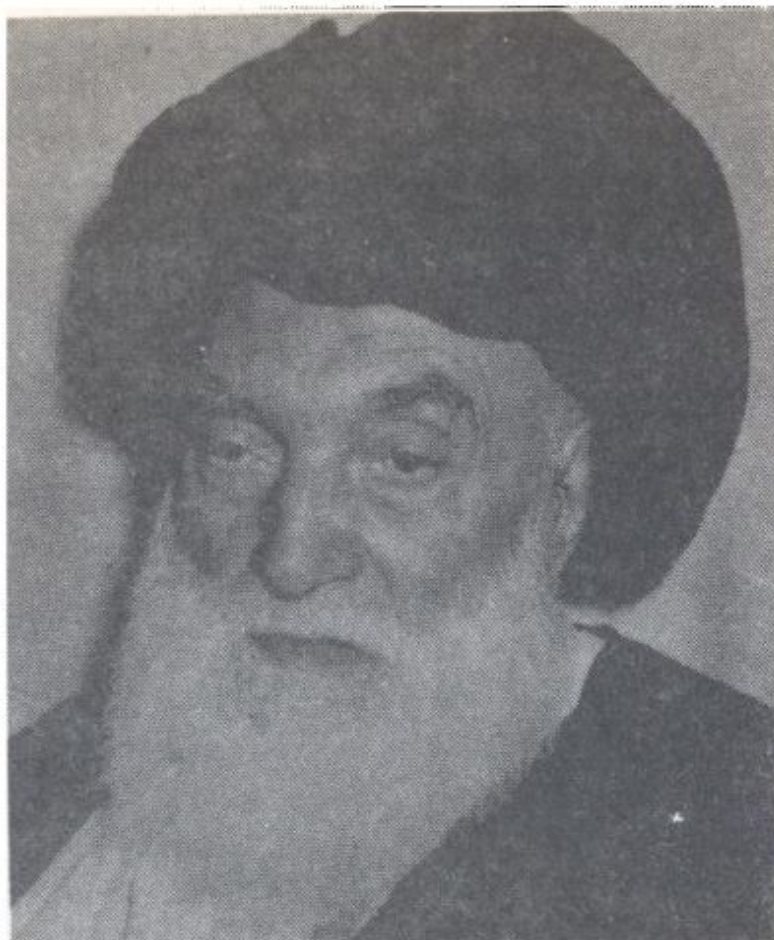
که از جنس خود این مردم باشد تا اینکه بالاخره دولت بی حال و بی خاصیت حکیم الملک کنار رفته و قوام السلطنه نخست وزیر شده و وعده داد که مشکلات را با صبر و حوصله حل و فصل نماید بود در تاریخ ۱۳۲۴/۱۱/۷ همزمان با خروج نیروهای انگلیس و آمریکا از ایران عهده دار دولت شد اما نتوانست نیروهای شوروی را از خاک وطن بیرون کند.

این دولت که با شکل عجیب و غریب ملی، درباری و توده ای شکل پیدا کرده بود بلافاصله با دولت کمونیستی استالین در مسکو وارد مذاکره شده و تحت عنوان واگذار نمودن امتیاز نفت شمال به این جهانخوار خلقی نما دولت مغرور و پیروز مند استالین را فریفت و در نتیجه بانی گیری قضیه در سطح بین الملل در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۲۵ تمام خاک ایران از لوث وجود سر بازیگانه پاک گردید، از این به بعد بایستی نیروهای از هم گسسته ارتش را شکل داد و بایک مانور سیاسی جالب اوضاع داخلی را نیز آرام و منظم کرد.

احمد قوام که برگ برنده ای در صحنه سیاست در دست داشت به مسکو فشار آورد تا هر چه زود تر او باش نست نشانده خود را از آذربایجان فراخوانده و بالاخره پس از چندین ماه درگیری و کشتی های سیاسی آنها قانع شده و به پیشه وری و ایران او دستور دادند تا کوتاه بیایند و از این طرف نیز ارتش ایران از مرکز بمسوی تبریز حرکت کرده و در تاریخ ۲۱ آذر ۲۵ تبریز را و سپس تمام خطه آذربایجان را از فتنه گران بیگانه پرست باز پس گرفتند و این فتح نظامی که پشتوانه سیاسی آن را به ثمر رسانده بود تماما به نام شاه و قوام السلطنه تمام شد و طبقا مانند آبی که بر روی آتش ریخته شده باشد تنور نهضت گران ملی و دینی را سرد کرده و افکار عمومی مردم ایران را تحت الشعاع قرار داد.

شاه جوان ایران که خون رضاخان در رگهای او بود و هرگز نمی توانست کسی را بالاتراز خود ببیند در صدد بود تا محبوبیت حاصله از پیروزیهای آذربایجان را به خود اختصاص دهد و قوام هم که مزه قدرت توأم با محبوبیت در کامش خیلی شیرین افتاده بود نیز در همین قبیل افکار غوطه می خورد و لازم بود که یکی از این دوازده صحنه خارج شوند و شاه در این نبرد پنهانی پیروز گشته و تنها خود را به صورت یک قهرمان بی بدیل معرفی می کرد اما خودش هم فهمیده بود که قاطب مملت ایران هنوز بادیده فرزند پهلوی او را می نگرند و از او بیمناکند و با دقت بیشتری توانست درک کند که این ملت چشم امیدش به مراجع دینیش یعنی در واقع به مکتبش و به اسلام است پس باید راهی بدین سوباز کرد و پشتوانه ای اساسی از این طریق به دست آورد.

اتفاقا مرجع بزرگ جهان تشیع آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی در تاریخ ۱۴ آبان ماه ۲۵ رحلت کرد و آیه الله حاج آقا حسین قمی در اس مرجعیت قرار گرفت و آن بزرگوار نیز در تاریخ ۱۹ بهمن ۲۵ یعنی حدود سه ماه بعد وفات نمودند و علماء بزرگ آن زمان به اتفاق آراء پرچم مرجعیت را بدست آیه الله حاج آقا حسین بروجرودی سپردند و ایشان نیز که در بیمارستان فیروز آبادی شهرری برای عمل جراحی بستری شده بودند بهترین فرصت ها را برای شاه ایجاد می نمود تا بتواند به وسیله جلب نظر ایشان موقعیت خود را تحکیم بخشیده و ضمن یک عیادت متواضعانه با پشتوانه تبلیغاتی و عوام فریبانه ای چهره معصوم و متدینی برای خود به وجود آورده و عملا از کردارهای ناپسند پدرش در این رابطه بیزار می جسته باشد و همین



حضرت آیه‌الله بروجردی

کارراهم کرد و اتفاقاً هم مورد لطف و نظر آیه‌الله قرار گرفت و بعد از آن تاریخ شاه جوان و دیکتاتورزاده ایران جان تازه‌ای گرفت و لقب شاهنشاه اسلام پناه به خود داد و در ارتباط با قیافه مخلصانه‌ای که نسبت به مرجع بزرگ شیعیان برای خود ساخته بود مشغول بهره‌برداری برای امیال شیطانی خود گردید.

پیچیده شدن خط نهضت و قدرت‌طلبی شاه

پس از سقوط رضاشاه و پایان جنگ بین الملل هنوز هم تمام اقشار مردم ایران معتقد بودند که شاه مظهر ملیت است و باید به ترتیب که شده او را برای همبستگی ملت و مملکت حفظ کرد. و محمدرضاشاه که برخلاف پدرش با چهره‌ای گشاده و خندان روی صحنه سلطنت ایران ظاهر گشته بود بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود و تنها حزب توده که جانبدار سیاست روسیه کمونیست در ایران بود با وجود شاه مخالف بود و چون این حزب هم در ایجاد غائله آنر بایجان سهم بسزائی داشته و مورد نفرت همگان قرار گرفته بود مخالفت آن حزب نیز طبعاً بروجاهت شاه در نزد مردم می‌افزود و لذا بسیاری از مردم و سیاستمداران و علماء نیز تصور کرده بودند که این شاه آن‌شاه نیست.

و میتوان از این شاه نوجوان و خوش رو و علاقمند به روحانیت يك پادشاه مسلمان و مفید به حال ملت و مملکت درست کرد.

و مخصوصاً داعیان سرسخت نهضت ملی ایران عمیقاً معتقد بودند که در این فرصت طلائی خواهند توانست مشروطه ایده آل را همانگونه که در بریتانیا جلوه دارد در این کشور نیز پیاده کنند.

در پی گیری از این خط فکری ناپخته و سطحی دکتر محمد مصدق و جبهه ملی راه مبارزه سختی را برای اشغال کرسیهای نمایندگان مجلس شورای ملی در پیش گرفتند آنها می گفتند باید در مجلس اکثریت داشت و دولت را زیر فرمان مجلس در آورده و آنچه را که ملت میخواهد همان را به مرحله اجراء در آورد.

مصدق که بارموز کارهای پیچ و خم دار سیاست آشناتر بود و شعارهای جالبی بر ضد دولت های قلابی و مجلس فرمایشی میداد نظر اکثریت مردم را بیشتر بسمت خود جلب کرده بود و آیه الله کاشانی هم که مردی روحانی و دارای سوابق مبارزاتی زیادی علیه انگلیسیها بود در این مرحله از مبارزه با مصدق و جبهه ملی هم صد شده و همه با هم شعار ضد انگلیسی داده و خواستار ملی شدن صنعت نفت بودند.

ملت مسلمان ایران که هدف اصلی آزادی و استقلال و رهائی کامل از یوغ خارجی و ریشه کن نمودن فساد و تباهی و روح دیکتاتوری و زور و ستم بود پشت سر آیه الله کاشانی براه افتاد اما حقیقت این بود که مصدقیها بیشترین بهره برناری را از این نیروی عظیم ملت مینمودند.

آنها غرب زده بودند و آزادی غربی میخواستند و حقائق نورانی اسلام در نظرشان جلومای نداشت و خواهان يك سیستم حکومت غربی در ایران بودند و هیچگونه شجاعت و شهامتی هم نداشتند و حالا که میدیدند مردم غیور و مسلمان ایران به دعوت رهبر روحانی خود یعنی آیه الله کاشانی قیام نموده است فرصت را غنیمت شمرده و برای رسیدن به حکومت ایران، خود را به دروغ یار و مددکار آیه الله کاشانی قلمداد مینمودند.

نواب صفوی در همان روزهای حساس تاریخ ایران معتقد بود که باید شعارهای نهضت شعار الله اکبر و شعار صد در صد اسلامی شود تا راه نجات واقعی و همیشگی امت اسلام هموار گردد.

شهید عالیقدر نواب صفوی برای متوجه کردن ایشان مرتباً تماس حاصل می کرد و آنچه را که از جوش و خروش و غیرت دینی در دل داشت در خلوت و جلوت بیان می نمود اما هنوز زمانه ما آن ناپختگی های عصر پس از رحلت رسول خدا را داشت و هنوز همان سنت های جاهلیت که می گفت بزرگتر نباید از کوچکتر حرفی را شنیده یا نصیحتی را بپذیرد حکم فرما بود، نواب صفوی يك نوجوان بیست و چند ساله بود و اگر چه تمام حقائق نورانی اسلام را با تمام وجود درك کرده و دریافته بودند که برای نجات بشریت يك راه وجود دارد و آنهم اطاعت بی چون و چرا از فرامین آسمانی اسلام است و بس اما او جوان بود و به همان ترتیب که مجذوب گوارش علی علیه السلام را با تمام امتیازات خارق العاده ای که داشت در تعریفه بنی ساعده محکوم و منزوی

ساختند چون که سن و سالش بیش از سی و چند سال نبود، بهمین ترتیب نیز نمی‌توان از رهنمود های یک نوجوان مسلمان هر قدر هم که در منزلت اعلای فکر و اندیشه قرار داشته باشد استفاده نمود بلکه برعکس حتی المقدور باید ترتیبی داد تا مانع جلوه‌های خیره‌کننده او گردید، چون اگر او جلوه کند جلوه‌های دیگران تحت الشعاع قرار خواهد گرفت.



نواب صفوی برای اسلامی کردن شمارهای نهضت با آیه‌الله گلشانی مذاکره می‌کند

اما نواب صفوی که پرتوهای تابناک انوار حق دل او بلکه تمام وجود او را احاطه نموده بود به هیچ چیز نمی‌اندیشید جز اسلام و سعادت ملت مسلمان و در همین رابطه بود که برای اشاعه نظرات دینی خود دائما در تلاش و تکاپو بود.

با تمام علماء، خطباء و ائمه جماعت تماس حاصل می‌کرد و خود نیز در هر جا که ذره‌ای امکان فرصت به دست می‌آورد برای مردم سخنرانی نموده و آنان را در راه پیروی از دستورات اسلام تهییج می‌کرد. او حتی در بازار می‌ایستاده و برای مردم سخن می‌گفته است، در قم با آیه‌الله صدرالدین صدر (پدر امام موسی صدر) و آیه‌الله حجت و آیه‌الله سید محمد تقی خوانساری و دیگر علماء بزرگ تماس‌های بسیاری برقرار می‌کرد و ضمن استفاده از نظرات اصولی آنان در رابطه با مسائل اجتماعی از دیدگاه اسلام گزارش آنچه را نیز که در متن جامعه می‌گشت به ایشان میداد و از این تبادل نظرها به نفع جامعه مسلمان بهره‌برداریهایی زیادی می‌نمود و برای برخی اقدامات نیز از آن مراجع بزرگوار فتوا می‌گرفت.

اما در طرف دیگر قضیه، شام قرار گرفته بود او هم با استمداد از افکار و تجربیات تعدادی رجال سیاسی زمان پدرش به خوبی دریافته بود که اگر به عملی گراهای تندرو میدان وسیعی برای فعالیت بدهد باروزگار خود بازی کرده و طبعاً باید پادشاهی تشریفاتی شده و درکنج قصرهای دربار خود منزوی شود و کسی از او فرمانی نخواهد برد و اگر چنانچه به مذهب و

مذهبیون مبارزی همچون نواب صفوی امان بدهد باید دست از سلطنت‌شسته بکلی کنار برود و یا کشته و نابود گردد و لذا او هم که خود را با توجه به جانشینی پدیر قدرتمندی چون رضاشاه و فتوحات چشم‌گیر و عوام‌فریبی در آذربایجان و دیگر مناطق آشوب‌زده ایران به صورت وارث و مالک این مملکت می‌دانست عزم خود را جزم کرد تا برخاسته و تمام مبارزین را به هر نامی که هستند تارومار کرده و قدرت مطلقه‌ای برای خود پدید آورد.

شاه در رابطه با این نقشه قدرت‌طلبانه خود تدارک بسیار مفصلی برای یک سری مسافرت‌های تبلیغاتی برای خود دیده و اولین قسمت این مسافرت‌ها را در اوائل خردادماه ۲۶ به آذربایجان غربی و شرقی و سپس گیلان انجام داد که تاثیرات بسیار زیادی هم به نفع او به جای گذاشت. شاه مسافرت‌هایی در سال ۱۳۲۷ نیز به خارج از ایران به انگلیس، فرانسه، سوئیس و ایتالیا به مدت ۴۰ روز کرد که جنبه‌های تبلیغاتی آنها برای کسب و جاهت‌دربین توده‌های ایرانی و در خارج از مرزها برایش مفید بود و در واقع آنچه را که قدرت‌طلبان دولتی مانند قوام‌السلطنه و غیره و همچنین ملی‌گرایانی از قبیل مصدق و یارانش برای تحقیر او می‌رشتند تا حد زیادی پنبه می‌کرد تا اینکه تا اواخر این سال توانست تمام فرماندهان ارتش و قسمت زیادی از نیروهای موثر دولتی را تحت نفوذ و فرمان خود درآورد، اما به همان نسبت که او در ارگانهای مهم مملکتی رخنه می‌نمود میلیون نیز جابجایی‌های محکمی در بین بسیاری از طبقات مخصوصاً در دانشگاه و در بازار که در آن زمان از موقعیت ارجمندی برخوردار بود برای خود دست‌وپا می‌کردند و در این رابطه نواب صفوی نیز مانند بازوی توانائی برای کاشانی در جناح مذهبی فعالیت می‌کرد و چون شخص کاشانی دارای کسوت روحانی و وجهه بسیار خوب ملی بود بسیاری از علماء و مردم متدین نیز به خاطر او به نهضت می‌پیوستند و مجموعه این مسائل که هر روز نیز توأم با قضایا و وقایع جالبی هم بود موجب می‌شد تا شاه را برای یک یورش قدرتمندانه بر ضد مخالفین خود از ملی‌ودینی و توده‌ای برانگیزد و بعد از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که عبارت از یک نمایش بسیار جالب بر ضد شخص شاه و ترور نافرجام او به وسیله یک نفر مخبر عکاس در دستگاه تهران بود تمام مخالفین را هر کس که بود دستگیر نموده و تارومار کردند، بسیاری را به زندان انداختند، تعدادی فرار کرده مخفی شدند و کاشانی را نیز دستگیر نموده به فلک الافلاک خرم آباد و از آنجا به لبنان تبعید کردند و نواب صفوی نیز تحت تعقیب قرار گرفته خود را پنهان کرد.

بعد از صحنه‌سازی واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و جلوگیری بسیار شدید از فعالیت مخالفین یکی دیگر از برگه‌های برنده شاه به زمین خورد که مسئله تشکیل مجلس موسسان و دست‌کاری در قانون اساسی بود با اقدامات سریعی که انجام گرفت مقدمات تشکیل این مجلس فراهم شده و شاه در تاریخ ۲۸ و ۲۹ آذر افتتاح کرد در این مجلس تاسیس مجلس سنا یعنی مجلس شاه که می‌توانست خنثی‌کننده مصوبات مجلس شور باشد و اختیار انحلال مجلس از طرف شاه و الغاء رسمیت مذهب جعفری منظور نظر بود که در دو قسمت اول توفیق حاصل کردند اما نسبت به قسمت سوم با تهدید شدید نواب صفوی جرات مطرح کردن آن را نکرده‌اند.

کلید دستگاه‌های دولتی و انتظامی و پلیسی برای تبلیغات یک طرفه و بهره‌برداری از این داستان به نفع شاه استفاده می‌کردند اما یک سری شایعات برق‌آسا در بین مردم قضیه را وارونه

جلوه داده و صحنه‌سازی قلمداد نمود و مخصوصاً توقیف آیه‌الله کاشانی آنهم با کیفیت بسیار زنده و توهین‌آمیز مردم را مخصوصاً در تهران سخت ناراحت نمود تا جائیکه شاخص و جاهت



مردم مسلمان تهران در پشتیبانی از رهبران خود علی‌رغم حکومت نظامی تظاهرات می‌کنند

شام درصد زیادی ترول کرده و بیروجهت کاشانی و جبهه‌ملی بسیار افزوده گشت و به جرات میتوان گفت که این ماجرا را برای اوج‌گیری نهضت هموار نمود.

حکومت نظامی که از ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ برقرار شده بود و فقط به‌طور آزمایشی برای مدت ۲۳ روز یعنی از ۲۶/۳/۲۴ الی ۲۶/۴/۱۷ در عهد دولت قوام‌السلطنه ملغی شده بود همچنان ادامه داشت و علت اصلی آنهم ترس از مخالفین سیاسی و جلوگیری از تشکیل جلسات و میتینگ‌ها و راه‌پیمائی‌های آنان بود.

اما با وجود فشار حکومت نظامی و ناراحتی شدید دستگاہ‌های دولتی جلسات فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی به‌طور علنی و پنهانی تشکیل میشد و نواب صفوی در میتینگ با عظمتی که در مسجد شاه در رابطه با مسئله فلسطین در تاریخ ۲۱ دی‌ماه ۲۶ برپا شده بود شرکت کرده و سخنرانی هیجان‌انگیزی نمود.

این میتینگ بنا بر دعوت آیه‌الله کاشانی تشکیل یافته بود اما خود وی به علت سرما خوردگی در آن شرکت نکرده و در میتینگ دیگری که بهمین مناسبت در تاریخ ۲۷/۲/۳۱ در همان مسجد تشکیل گردید بر اثر نطق آتشین نواب صفوی در حدود ۵۰۰۰ جوان مسلمان داوطلب شدند تا به فلسطین اعزام شده و برای دفع حملات صهیونیسم در آنجا شرکت کنند.

فلسطین

صهیونیزم باتوافق پشت پرده آمریکا، انگلیس و فرانسه و موافقت کامل شوروی طرح بیرون راندن بیش از یک میلیون عرب فلسطینی را از سرزمین های پربرکت و اجدادی خودشان و تشکیل یک دولت یهودی را در آنجا ریخته بود.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم و پیروزیهای چشم گیر امریکا و شوروی در این جنگ هر یک از طرفین قدرت که در ظاهر دارای دوطرفه فکر متضاد ایده نولوژیکی بودند دنیارا به دو منطقه نفوذ بین خود تقسیم نمودند اما هیچیک از طرفین پای بند به تعهدات پنهانی فیما بین نبوده و در صدد تجاوز به طعمه دیگری بودند و دیده میشد که شوروی هر روز در اروپا رخنه و نفوذ خود را عمیق تر کرده و بر فتوحات غیر نظامی خود می افزاید و در همین رابطه در مدتی کمتر از دو سال ممالک جنگ زده و بزرگی را چون بلغارستان، مجارستان، لهستان، رومانی و سپس چک اسلواکی را ساقط نموده و در فنلاند و فرانسه و ایتالیا نیز دست اندر کار شیطنت بود که توفیق حاصل نمود و این وضع برای امپریالیست غرب ایجاد یک نگرانی بسیار عمیق کرده بود و بیم آن میرفت که رخنه شوروی شامل مناطق نفت خیز و ثروتمند خاور میانه نیز بشود و لذا لازم بود که یک پایگاه صد درصد خاطر جمع غربی در حساس ترین و مرغوب ترین منطقه سوق الجیشی این ناحیه به وجود آید که هیچگونه دغدغه ای هم برای پدید آوردندگان آن در بر نداشته باشد و لذا طرحی را که دکتر وایزمن یهودی سرشناس برای ایجاد یک دولت یهودی در شرقی ترین کرانه دریای مدیترانه و غربی ترین ضلع خاور میانه داده بود در دست اجرا قرار گرفت نقطه مورد نظر برای ایجاد این پایگاه بسیار حساس و حیاتی غرب علاوه بر اینکه بر کانال سوئز و گودیهای خلیج عقبه نظارت می یافت بر بینه بسیار گسترده مخازن بزرگ نفت منطقه نیز به منزله پشت بام و برج دیده بانی بود چون با زیر سلطه داشتن این نقطه خاطر جمع و خودمانی به راحتی میتوان سلطنت دائمی خود را بر صحراهای عربستان و عراق و کویت و هم چنین بر آبهای دریای سرخ و خلیج عدن و خلیج فارس و در ماوراء آنها بر اقیانوس هند نیز حفظ کرد و از سمت دیگر نیز از طریق صحرای سینامیتوان بر مصر و سودان نیز نظارت داشت.

امپریالیسم غرب که در اس آن آمریکای فاتح و تازه به دوران رسیده قرار گرفته بود با اتکاء به غنائم جنگی فراوانی که در اروپا به دست آورده بود عزم خود را جزم کرده بود که به هر قیمت شده جای خود را در این نقطه از جهان محکم گرداند و یهودیان آواره و سرگردان در تمام دنیا و مخصوصا در اروپا نیز می توانستند بهترین دست آویز این سیاست باشند.

یهودیان که در عصر حکومت قهرآمیز هیتلر در آلمان صدمات بسیار شدیدی از او خورده و بر اثر تبلیغات روشن و مداوم هیتلریسم مشتشان نزد تمام مردم دنیا باز شده و در هر کجا که زندگی می کردند دیگرحنای تقلبها و رباخواریها و حیللهای مکارانه آنها هیچ رنگی نداشت و از اقلیت های روبرو به اضمحلال خود در همه جا رنج برده و بسیار نگران بودند به محض اینکه بوسیله کانونهای مذهبی خود اطلاع یافتند که امپریالیسم در صدد انجام یک چنین کاری می باشد دستهمه وطن های قبلی خود را رها کرده و مایملک خود را به کمترین قیمت فروخته

و به وطن جدید که ارباب جدید دست و دل باز یعنی آمریکا برای آنها می‌خواست با کمک خودشان بسازد روی آوردند و با پول‌هایی که در دست داشته و از مخازن و اشنگتن نیز میرسید زمین‌ها و خانه‌های مردم ساده لوح فلسطین را با قیمت‌های گزاف خریداری کرده و سکنی می‌گرفتند تا اینکه روز مقرر فرارسیده و دستور خرابکاری و فشار و سپس جنگ از جانب ارباب بزرگ آمد و یهودیان با کینه‌های دیرینه‌ای که نسبت به مسلمانان و مسیحیان داشتند به جنگ با آنان برخاسته و با کمک‌هایی که مرتباً از طریق دریابه آنها میرسید مردم فلسطین را از خانه‌ها و شهرهای خود بیرون کرده و در تاریخ ۲۵/۲/۱۳۲۷ اعلام تشکیل دولت اسرائیل را دادند.

دولت نابکار و استعمارگر انگلیس نیز که تا آنروز قیومیت فلسطین را به عهده داشت بطور يك جانبه قیومیت خود را لغو کرد و آمریکا اولین دولتی در جهان بود که بلافاصله اسرائیل را به رسمیت شناخت. ای لعنت بر این سیاست‌های نفرت بر این طرز تفکر، و بدین ترتیب بهترین و ایده آل‌ترین موقعیت‌ها برای جهان‌خواران آمریکائی به وجود آمد چون که با ایجاد يك چنین غده‌ای دردناک میتوان برای مدتی بسیار دراز منطقه را متشنج نگاهداشت و به دولت‌های همسایه اسلحه فروخت و نفوذ سیاسی کرد و ثانیاً به بهانه داشتن روابط نزدیک دوستانه با این فرزندان مشروع میشود جلوی هر گونه نفوذ شوروی را در منطقه گرفت و ثالثاً با حضور دائمی ملت یهود در کنار مسلمین به صورت يك قدرت ترساننده مانع اوج گیری مجدد غرور و کیان از دست رفته انبوه مسلمانان شد.

آری در يك چنین روز‌هایی که دنیای اسلام مانند کسی که سیخ داغ در بدن او فرو کرده اند دست و پامیزند دولت مردان و پاشاهای ایران بی تفاوت بوده و بلکه به دستور آمریکا اسرائیل را برسمیت شناختند بیشترین جوش و خروش‌ها از جانب نواب صفوی ابراز می‌شد و کراراً تقاضا داشت که ترتیبی داده شود تا او طلبان ایرانی مسلح شده و برای مقاومت در برابر امپریالیسم و صهیونیسم در سرزمین فلسطین به آن سامان اعزام شوند.

شهید نواب صفوی نسبت به نام فلسطین عشق میورزید و فلسطین را کانون اصلی توحید و سرزمین ابراهیم خلیل میدانست.

نواب صفوی معتقد بود که باید تمام نیروهای اسلامی را برای پاکسازی فلسطین از لوث وجود ناپاکان بسیج نموده و تحت يك فرماندهی صالح این سرزمین انبیاء و وحی الهی را از بازیهای سیاسی و رفت و آمد شیاطین و سیاست‌بازان برای همیشه پاک و منزه نمود. او میگفت آنجا سرزمین وحی است، در آنجا رسولان خدا آرمیدمانند، باید آنجا را به عبادت و بندگی خدا اختصاص داد، باید فلسطین را از ظلم و فساد پاک کرد.

نواب صفوی سخت معتقد بود که هر گز با تکیه بر ناسیونالیست عرب که حربه پوسیده‌ای بیش نیست نمیتوان فلسطین را نجات داد بلکه باید با شعار اسلامی آنجا را آزاد نمود و راه گشای نجات فلسطین را روح ایثار و شهادت میدانست.

اوصهیونیزم را خطرناکترین دشمن اسلام و بشریت معرفی میکرد و معتقد بود که با این قوم مودی و خطرناک همانگونه باید رفتار کرد که رسول اقدس اسلام کرد.

اعدام انقلابی عبدالحسین هژیر وزیر دربار شاهنشاهی

بعد از ظهر روز جمعه دوازدهم محرم مطابق با سیزدهم آبان ۱۳۲۸ بود. مجلس روضه خوانی شاه در مسجد سپهسالار تهران که به مسخره بازی شبیه تر بود تا مجلس عزاداری حضرت حسین علیه السلام آخرین روز خود را طی می کرد، جمعیت زیادی هم که از تعدادی ارتشیان و پاسبانهای لباس شخصی و انبوه بیکاره های تهران و معدودی نیز از دولتمردان در آنجا گرد آمده بودند، آقای عبدالحسین هژیر که در حکم تخم چشم شاه بوده و قبلاً نیز نخست وزیر بوده بود آن وقت هم وزارت دربار را عهده دار بود به نمایندگی از جانب شاهنشاه... در صدر مجلس قراردادش و عدم زیادی از عالم نماها و درباریان دور او گرفته بودند که ناگاه صدای شلیک



عبدالحسین هژیر، وزیر دربار بهلوی

تیری مجلس را تکان داد، و پیرو آن هژیر این عقل منفصل شاه و این غلام حلقه به گوش دربار که مراحل مختلف سیاستمداری را گزرانده و از تاریخ ۲۷۳۲۰ الی ۲۷۳۸۱۶ نیز نخست وزیر بوده است نقش زمین گردید، متعاقب این حادثه نظم درباری مجلس به کلی بهم ریخت و عده‌ای پایه‌گذار گذاشتند و عده دیگر فریاد می‌زدند لامپ ترکید و در این میان سید حسین امامی جوان رشیدی که سالهاست در مکتب نواب صفوی تربیت شده و در ممر که نبرد با کسروی نیز موثرترین رل را داشته است مانند کوه ایستاده و از بیم آنکه مبادا شکارش از پای در نیامده باشد با تمطیانچه به سرو صورت اومی کوبد و بدین صورت خاطر جمع می‌شود که وظیفه خود را بخوبی انجام داده است در این هنگام بر طبق دستور قبلی رهبر خود طیانچه را به زمین می‌اندازد و الله اکبر می‌گوید و خود را تسلیم می‌نماید.

موقعیت سیاسی حساس مملکت در لحظه اعدام انقلابی هژیر

طبق تحلیل فشرده‌ای که در فصول گذشته شد شاه برای دست‌یابی به تمام قدرتهای سیاسی و رساندن خود به اسر مسخر و حکومت و سلطنت، دور و بر خود را با تمهیدات جالبی خلوت کرده بود و حتی انتخابات دوره شازدهم را هم طوری ترتیب داده بود که هیچ عنصر مخالفی نتواند به مجلس شورای ملی راه پیدا کند و در همین روزها که در تهران و حومه آن و سرتاسر مملکت برای گیری برای تعیین نمایندگان مجلس شورا و سنا انجام می‌گرفت به قدری وضع انتخاباتی از لحاظ تقلبات آشکار و غیر آشکاری که در خلال آن انجام می‌شد رسوا و وقیح بود که اکثریت مردم و تمام مبارزین و دست‌اندرکاران نهضت را ناراحت و خشمناک نموده بود و مخصوصاً جبهه ملی و آیه‌الله کاشانی که تنها سنگ مبارزه خود را مجلس شورای ملی می‌دانستند از این لحاظ بیش از دیگران بیمناک بودند و هر چه هم فریاد می‌زدند کسی گوش بدعکار نبود تا اینکه روزی در همین ایام دکتر مصدق به اتفاق عده کثیری از ملیون راه افتاده و به قصد شکایت به شاه وارد دربار شده و برخورد پر خاشک‌گرانه‌ای در این رابطه با هژیر که وزیر دربار بود می‌نماید که سید حسین امامی نیز ضمن همین ملاقات در حضور مصدق و دیگران هژیر را در صورتیکه دست از قلب در انتخابات برندارد تهدید به مرگ می‌کند.

از جانب دیگر شاه که خیلی اصرار داشت هر چه زودتر مجلس سنا را تشکیل داده و پشتوانه مستحکم برای سلطنت خود ایجاد نماید میل داشت انتخابات فرمایشی و ساختگی او به ثمر برسد، چون مجلس سنا که برای اولین بار در مشروطه ایران می‌خواست شکل بگیرد دارای ۶۰ وکیل بود که ۳۰ نفر آنان برگزیده رسمی شاه بودند و بقیه را نیز طی انتخابات قلابی میشد به شکل کامل درباری در آورد و این اصرار بیشتر برای آن بود که اگر چنانچه روزی مجلس شورای ملی دچار اقلیت و حتی اکثریت مخالفت شد مجلس سنا خیلی محکم در برابر آن ایستادگی کند و نگذارد که خواست مردم جامعه عمل بپوشد و حتما همان را که شاه میخواهد انجام پذیرد. و از این دو مسئله گذشته ترومن رئیس جمهور اصلاح طلب آمریکا که در تاریخ ۲۷۳۸۱۲ برای دومین بار به ریاست جمهوری انتخاب شده بود از شاه دعوت کرده بود که به آمریکا برود



سید حسین امامی، شهید برزنده و ستاره درخشان آسمان شهدای اسلام

آری بایستی انبیا به آنزاده بوده بنیاد ما سکن و پال باشند و قرآنین نیز هدیه غیر قانونی
 العذوبانید و از این پس قانونی نگذارید و قانون معترض خدا را اجرا نکنند
 و بر زبان همه مصالح مملکت رسیده ایوان تمام تسخیر نگردید ~~و در این راه~~
 و ددانها و زمین خود در مجلس ستره ای بر روی تخت
 نظر خوزه روحانیت و علمای یک طراز اول قرار گیرند .

برنده ای از دستخط نواب صفوی درباره آزادی انتخابات

و با کمالی صبری در انتظار او بود و حتی قرار بود هوایپیمای شخصی خود را برای این میهمان عزیز به تهران بفرستد و این مسافرت هم از دیدگاه شاه یک مسافرت سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده می‌بود و گویانکه قرار بود خطوط اصلی روابط آینده ایران و آمریکا از طریق شاه روشن گردد و چه‌بسا شامی پنداشت که اگر هر چه زودتر و بموقع‌تر و تصمیم‌خود را با ارباب بزرگ و جدید روشن سازد امکان دارد به سرنوشت پدرش دچار آمده و برای رهبری سیاسی آینده ایران در دوران سازندگی جهان بعد از جنگ، کس یا کسان دیگری در نظر گرفته شوند و حتی اگر لازم باشد اصولاً شکل رژیم را نیز می‌توانند تغییر داده و از سلطنتی به جمهوری تبدیل کنند و درست در تاریخ ۲۸ ر ۷۱ بود که اولین بمب‌آزمی شوروی نیز در کنار گوش ایران منفجر و آزمایش شد. مسأله هم می‌توانست در جای خود آمریکا را مصمم‌تر نسبت به مسائل درون‌مرزی ایران گرداند. در همین روزها مسئله نفت نیز سخت مطرح بود و همان‌طور که از سال ۱۳۲۶ و در اوائل دوره پانزدهم مجلس به وسیله محمد علی مسعودی و عباس اسکندری به سیاست‌های نفتی دولت ایران به شدت حمله شده بود و شعارهای زننده‌ای بر ضد شرکت نفت انگلیس داده می‌شد که اینهم عامل برجسته‌ای برای توجه بیشتر آمریکائیان بود.

آری در یک چنین اوضاع و احوالی دست‌پراقتدار جوانمرد اسلام و ایران سید مجتبی نواب صفوی از آستین سید حسین امامی بیرون آمده و رشته امید در بار ایران را قطع کرده و دست هژیر را برای همیشه از یاری شاه کوتاه نمود.

با اعدام انقلابی هژیر، تاریخ افتتاح مجلس سنا تغییر کرد، و از آن جالب‌ترینکه انتخابات مجلس شورای ملی در تهران که با تمهیدات هژیر طوری انجام شده بود که نمایندگان واقعی مردم تهران نتوانند به مجلس راه یابند در تاریخ ۲۸ ر ۱۹ از طرف سید محمد صادق طباطبائی رئیس انجمن نظارت باطل اعلان گردید و شاه که بر اثر این پیش‌آمد اعصابش متزلزل شده بود در تاریخ ۲۴ ر ۲۴ با هوایپیمای اختصاصی ترومن به سمت آمریکا پرواز کرد و سفر خود را تا ۴۸ روز طول داد.

در این زمان ساعد مراغه‌ای نخست‌وزیر، حکیم‌الملک وزیر دربار، سر لشکر زاهدی رئیس شهربانی، سر لشکر رزم‌آراء رئیس ستاد ارتش و شاه‌رخ زرتشتی مدیر کل تبلیغات ایران بودند.

سید حسین امامی، شهید ارزنده و ستاره درخشان آسمان شهداء اسلام

او در خانواده‌ای متدین در جنوب شهر تهران در سال ۱۳۰۳ متولد شده بود و مانند هزاران مردم غیرتمند دیگری که چون آتش‌زیر خاکستر در عهد اختناق رضاشاهی می‌سوختند و می‌ساختند او هم به همین ترتیب دوره نوجوانی خوراگر رانده بود تا اینکه برای سرکوب کسرویس و اعدام انقلابی احمد کسروی با سید مجتبی نواب صفوی که مانند کوزه مذابی جووانان غیرتمند را جذب نموده و در بویه غیرت و مردانگی خویش نوب می‌نمود آشنا شده و به فرمان او برای اولین بار در تاریخ ۲۸ ر ۲۸ با کسروی درمی‌افتد اما کار اصلی نافرجام می‌ماند و دیگر بار در تاریخ ۲۰ ر ۲۴ با تجربه‌ای عمیق‌تر و حربه‌ای کاری‌تر در اطاق باز پرس و در کاخ دادگستری جا او و همدمش حنا دپور درمی‌افتد که درجا کار هر دو را یک‌سر می‌کند و راهی

زندان شده قریب دو سال در زندان مانده و با تلاش پی گیر نواب صفوی و تمام اقشار متدین مردم مجدداً آزاد میشود و این بار دیگر امامی یک فولادآبدیده و یک مبارز رزم آور شده بود و باید دنبال یک برنامه تاریخ ساز بود و لذا وقتی که نواب صفوی سرسختی و لجاجت هژیر را در برابر یک ملت بزرگ که با آرمانهای ملی و اسلامی خود به دنبال آزادی و استقلال و آئین آسمانی خود می گردد می بیند و تصمیم می گیرد با استفتائات متقن شرعی او را از سر راه ملت مسلمان ایران بردارد امامی را برای انجام این مأموریت افتخار آفرین در نظر می گیرد، سید حسین امامی که در بازار تهران به شغل واسطگی اشتغال پیدا کرده و ضمن کسب و کار لحظه ای هم از تبلیغات دینی خود غافل نبوده و در تمام صحنه های مبارزاتی امت مسلمان در کنار کاشانی و نواب صفوی حضور داشته است مأموریت رهبر از جان بهتر خود را می پذیرد و این بار اویقین داشته است که راه راه شهادت است و دیگر بازگشتی در آن وجود ندارد.

اومی دانست که دست و پنجه نرم کردن با شاه قدرت طلب و مست جامو جلال عاقبتی جز کشته شدن در پیش روی آن نیست و لذا روز دوازدهم محرم مطابق با ۱۳۲۸ ر ۸ ر ۱۲ غل کرده و آخرین دیده بوسی و خدا حافظی را از رهبر و دیگر هم رزمان دلاور خود نموده راهی میدان نبرد میشود. دشمن را نابود کرده، راه پیروزی و ترقی را در پیش پای ملت خود باز نموده و خود نیز شهید میشود. وقتی که امامی اقدام به اعدام انقلابی هژیر می کند رژیم در تهران حکومت نظامی اعلان میکند و او را در محکمه نظامی محاکمه نموده در سحر گاه روز ۱۷ ر ۸ ر ۲۸ در میدان سپه به دار می آویزند.

امامی در پی دادگاه ارتش شاه چنان رشادتی از خود بروز میدهد که یال و کوپال داران ارتش شاهنشاهی حیران و بهت زده میشوند و با تمام تمهیدات خود نمی توانند کلمه ای بر ضد آرمان مقدس او اسلام از زیانش در آورند و یا اینکه وادارش کنند تا کس دیگری را در این رابطه با خود هم دست قلمداد نماید، او تا آخرین لحظه از خدا و اسلام دم میزند و آخرین کلامی که پای چو به دار از حلقومش خارج میشود لا اله الا الله و الله اکبر و زنده باد اسلام است، رژیم از ترس و زبونی خود پیش از آنکه هواروشن شود جسد او را پائین آورده و به گورستان مترو که ای در امام زاده حسن جنوب غربی تهران برده و با عجله دفن می کند اما نواب صفوی آرام نگرفته و با نهیب و تهدید رژیم را وادار می کند تا محل دفن او را نشان می دهند و جنازه را از آنجا در آورده با تجلیل انقلابی در میان شور و هیجان فرزندان رشید اسلام در مزار این پابویه شیخ صدوق رحمة الله علیه واقع در شهری نزدیک تهران به خاک می سپارند، مزار این شهید دلاور اسلام که در شبهای تاریک و ظلمانی مبارزات کفر و حق جرقه ای زده و مانند شهابی درخشید مانند خاری پرچشم درخیمان پهلوی بود و لذا آنرا با خاک یکسان کرده و آثارش را محو نموده بودند و بعد از پیروزی انقلاب شکوه مند اسلامی ایران با طرز نامناسبی سنگی بر روی آن تعبیه شده است که جادارد از طرف فرزندان رشید اسلام قبر این امامزاده فداکار به شکلی که یادآور جانبازیهای هوشیارانه او در راه اسلام بوده ساخته و پرداخته گردد.

اعلامیه فدائیان اسلام به مناسبت شهادت امامی

تحت عنوان (خدایا این قربانی عزیز را در راه اسلام از ما بپذیر) بلافاصله در تهران منتشر شد و ریشه‌دار بودن مبارزات ضد اسلام را در ایران بظهور و بروز رساند.
زمزمه عاشقانه نواب صفوی با روح امامی در سالگرد شهادت او :

«امامی ای شهید عزیز ما، امامی ای جگر گوشه زهرا، امامی ای قربانی رام خدا، آسوده بیارام و در باغ رضوان خرامان، خرامان قدمی به آسایش بزن، عبدخدائی ای فرزند خردسال و بزرگ روح اسلام، عبدخدائی ای از جان گذشته ثابت قدم، عبدخدائی ای نمونه مکتب فداکار قرآن، توهم در گوشه زندان با خیالی راحت زندگی کن، توهم در کنج سلول محبس با خدای خود خلوت کن، توهم در فضای ظلمانی زندان که محیطش بنور ایمان روشن شده است به راز و نیاز با حق مشغول باش، که برادران شما بحال شما حسرت زده می نگرند و از محرومیت خود بی اندازه متأثرند و از عقب ماندگی شان در میدان عشق بخدا خجلت زده در پی فرصت مناسب برای انجام وظیفه و در انتظار نوبت فداکاری، همه ما یلند قبل از دیگری قدم در عرصه فداکاری نهند و هر یک شتابانند که زودتر وظیفه خویش را انجام داده عشق بخدای خود را تا آخرین مرحله بروز دهند آری همگی با انتظار نوشیدن شربت شهادت در راه حق دقیقه شماری می کنند ولی افسوس و ظانف بزرگتری مانع به آتش زدن برادران شماست اگر وظیفه تربیت اجتماع نبود برادران اتان ابراهیم و وار در آتش نمرود غوطه ور میشدند.

آری امامی عزیز اگر وظانف دیگر نبود ما هم همانند توبه تلاوت کلام زیبای خدا بر فراز چوبه دار به صداد می آمدیم و مثل تو آخرین نفس خود را با کلمه دلنشین زنده باد اسلام از گلوگاه خود خارج می ساختیم و چون تو تربیت فداکاری مدرسه اسلام را نشان می دادیم و دل دشمنان اسلام و فضیلت را باندای جانسوز الاسلام معلوم و لایعنی علیه، که درود یوار طبیعت بر این حقیقت گواهند به لرزه در می آوردیم و با تقدیم سر و جانمان و باریختن قطرات خونمان بر پای هدفمان حقیقت ثابت و اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر از اسلام نیست، را تثبیت می کردیم. ای امامی ارجمنند و ای عبدخدائی عزیز بخدای محمد قسم و به فضیلت و غیرت قسم به دنبال هدف مقدس شما به همراه برادر عزیزمان حضرت طهماسبی که چون ابراهیم به آتش زد و خدای عزیز به ما بازش بس داد به پیش می رویم و آنی با دشمنان خدا و اسلام مدافعه نمی کنیم تا اینکه هدف بزرگتان را اجراء و مملکتتان را در سایه اجراء تعالیم عالی اسلام رشک جهانیان سازیم یا اینکه به توای امامی عزیز ملحق شویم و بر فراز چوبه دار چون تو مردانه بدر آئیم و در پیشگاه مقدس آل محمد باشما در دلد باز گوئیم. انشاء الله الرحمن.

و این فرزند عزیز و محترم روح فداکاری از زود کردگار و برادران تربیت را بیاب بخود می آید
بچه‌های خندان و طیفه بدین رسیده در وصفی بسیار فدائی عزیز است و محقق شده، سلام بر سوز و مهر ما فرزندانی
خدا و روح مقدس تملی سندی قرآن و دلی ما همین آرزوی ما شد و عرض ما به ما تملی بسیار فدائی عزیز بخود کرد
چون از زود کردگار و برادران تربیت را بیاب بخود می آید

بزرگه‌ای از دستخط نواب صفوی در تجلیل از روح امامی



شهید نواب صفوی، در عزای یاروفادارش سیدحسین امامی

انتخابات مجدد تهران

دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و دوره اول مجلس سنا در تاریخ ۱۳۲۸/۱۱/۲۰ در عهد نخست‌وزیری ساعدمرآغای بوسیله شاه افتتاح گردید، در این مجلس نمایندگان تهران حضور نداشتند چون که انتخابات تهران به علت رسوائی در تقلبات آن و برای جلوگیری از انقلاب مردم و برائت اعدام انقلابی هژیر باطل شده بود و ساعدنیز زیر فشار بسیار شدید افکار عمومی طاقت نیاورده و در تاریخ ۲۸/۱۲/۲۷ کنار رفت و علی منصور سیاستمدار معروف درباری در تاریخ ۱۳۲۹/۱/۱۵ مامور تشکیل دولت جدید شد و بعد از معرفی کابینه خود بلافاصله دست‌بکار شروع انتخابات تهران شد و بالاخره در تاریخ ۱۳۲۹/۱/۲۲ نتیجه قطعی انتخابات تهران با شکل مخلوطی از ملی و درباری اعلان شد که چون ۱۱ نفر از ملیون در بین آنها بودند مردم نیز بسنده کرده و این یازده نفر باین شرح در مجلس راه یافتند

- ۱ - دکتر محمد مصدق با ۳۰۷۳۸ رای
- ۲ - دکتر مظفر بقائی با ۲۷۵۱۴ رای
- ۳ - حسین مکی با ۲۶۲۵۴ رای
- ۴ - حائری زاده با ۲۴۳۲۲ رای
- ۵ - آیه الله ابوالقاسم کاشانی با ۲۳۵۲۸ رای
- ۶ - عبدالقادر آزاد با ۲۱۸۷۳ رای
- ۷ - دکتر سیدعلی شایگان با ۲۰۵۵۰ رای
- ۸ - سید محمود نریمان با ۱۸۸۴۸ رای
- ۹ - اللهیار صالح با ۱۶۱۷۶ رای
- ۱۰ - مهندس کاظم حسینی با ۱۳۵۲۷ رای
- ۱۱ - دکتر کریم سنجابی با ۱۲۲۲۸ رای

جالب این بود که دکتر شایگان قبلاً وزیر فرهنگ قوام السلطنه و حسین مکی و مظفر بقائی نیز نمایندگان برگزیده او در زمان نخست‌وزیریش از شهرستانهای ایران بودند اما باین حال این اشخاص نامبرده صددرصد مورد تأیید دکتر مصدق و جبهه ملی شده بودند. بی‌تردید در تمام دوره مشروطه ایران دوره شانزدهم مجلس شورای ملی پر جنجال‌ترین و تاریخ‌سازترین دوره‌های قانون‌گراری بوده است.

نگاهی بتاریخ سیاسی و مذهبی ایران در دوره شانزدهم مجلس

در این دوره که بهجرات میتوان گفت بر اثر فداکاریهای نواب صفوی و فدائیان اسلام و مخصوصاً ضربه کاری سید حسین امامی به شکل تاریخی خود تجلی خاصی یافته است با ورود ۱۱ نفر از جبهه ملی و آیه الله کاشانی به مجلس و تشکیل يك فراکسیون بسیار قوی و منسجم اقلیت در آنجا دوران دست‌تمام نمایندگان قلابی و فرمایشی خارج شده بود و معجزه در این

بود که يك اقلیت چند درصدی در برابر يك اکثریت مطلق با پشتیبانیهای درباری و ارتشی و دولتی و خارجی که داشت چون که از هواداری توده‌های میلیونی مردم ایران و مخصوصا تهران برخوردار بود بقدری قدرت و نیرو داشت که تمام مجلس و بعدا خواهیم دید که تمام مملکت را بدنبال خود می کشید و در این مقطع بسیار بسیار حساس و سرنوشت ساز بین شخص نواب صفوی و دیگران همیشه حرف و سخن وجود داشت چون که آن شهید عالیقدر می گفت از این همه احساسات ارزند و توفنده باید به نفع اسلام استفاده نموده و ارکان آینده این اجتماع مسلمان را بر روی مبانی اسلامی گزارد و دیگران می گفتند خیر باید نفت را ملی کرد و با درآمد بیشتر آن اقتصاد را سرو سامان داد و انگلیس را بیرون راند و غافل از آن بودند که اگر در این موقعیت مناسب و در این فرصت خدادادی اسلام را در صحنه ظاهر نسازند خوب انگلیس را بیرون رانندیم آمریکا از درب دیگر وارد خواهد شد و مردم هم سرخورده و هر قشری تحت يك عنوانی راه خود را کج کرده نهضت را رها می کنند که دیدیم بالاخره هم همین طور شد.

در هر صورت نهضت ملی ایران با سرعت طوفانی بنیان کن به پیش می تاخت و تمام نیروهای رهبری مصدق و کاشانی یکجا صرف بی آبرو کردن انگلیس و شرکت نفت آن میشد و درست به همان نسبت که جای پای انگلیسها در شئون سیاسی و اقتصادی ایران خالی میشد آمریکائیان جای پای محکم تری در همان نقطه برای خود تدارک می دیدند و از جمله در دنبال قراردادهای کوچک معامله اسلحه که در تاریخ ۲۸/۱۱/۲۶ با ایران بسته بودند بعد از مسافرت ۴۸ روزه شاه به آمریکا و صحبت های اساسی او با اربابان جدید قرارداد بزرگ نظامی و خرید اسلحه آمریکائی با آن کشور در تاریخ ۲۹/۳/۳۳ منعقد شد یکی از روزنامه های رسمی آمریکا در تاریخ ۱۷/۳/۲۹ نوشت :

«ایران در راس کشورهای مشمول برنامه کمک های فنی آمریکا قرار دارد» «آمریکا به تقویت و بهبود وضع اقتصادی ایران بی اندازه علاقمند است» روزنامه دیگری در تاریخ ۲۰/۳/۲۹ می نویسد «ایران برای مبارزه با مشکلات و اجرای اصلاحات اقتصادی احتیاج به امنیت داخلی دارد و برای اینکار هم باید ارتش آن مجهز شود».

روزنامه سانفرانسیسکو کروونیکل در تاریخ ۱۲/۴/۲۹ می نویسد:

«پست سفارت کبری آمریکا در تهران مهم ترین پست سیاسی دنیا است»

مفسر همین روزنامه در جای دیگر می گوید:

«فساد دستگاه اداری ایران باعث عقیم ماندن هر گونه پروژه اصلاحی خواهد بود»

«دولت ایران رسماً با آمریکا اعلام داشت که ۲۰۰ هزار تن گندم برای او نافع تر است تا»

«۲۰۰ هزار توپ صحرائی» چونکه مملکت تهدید به قحطی می شد.

آری در حالی که دولت ضعیف وزبون ایران که در راس آن شاه جوان برای پیدا کردن دستاویزی جهت حفظ سلطنت خود می بود دولت قلدر شوروی نیز از این سه مرتباً فشار می آورد و علاوه بر تقاضای نامشروع رخنه در مناطق نفت خیز شمال ایران خواستار جلوگیری از اعمال نفوذ آمریکا هم بود و یادداشت های اعتراضیه ای بود که پشت سر هم به دولت ایران داده میشد.

در همین خلال که اقلیت جبهه‌ملی در داخل مجلس غوغا کرده بود در تاریخ ۲۱/۳/۱۳۲۹ آیه‌الله کاشانی که نماینده پنجم مردم تهران شده و از مصونیت پارلمانی برخوردار شده بود از تبعیدگاه خود در لبنان به تهران بازگشت و در این روز مردم تهران چنان استقبالی از ایشان بعمل آوردند که در تاریخ ایران سابقه نداشته است و این استقبال مانند بمب در تمام دنیا صدا کرد. و در این هنگام نیز مجدداً نواب صفوی یادآور شد که نگذارید این احساسات پاک مردم مسلمان دستخوش هوی و هوس و خواسته‌های بی‌ارزش و سطحی‌گردد و اسلام را مطرح سازید اما کسی باین نظریه اساسی اعتنا نداشت.

در تاریخ ۱۷/۲/۱۳۲۹ تابوتی را با تشریفات خاصی به تهران آوردند و می‌گفتند در درون آن جسد مومیائی شده رضاشاه است در آن روز تمام مملکت را تعطیل کردند و شخص شاه و تمام اعضاء خاندان سلطنت و تمام دولتمردان و ارتشیان حضور داشتند و بعضی از قداثیان اسلام را عقیده بر این بود که در این لحظه بی‌ظنیر باید به حیات تمام خائنین خاتمه داده و رژیم را تغییر داد اما شخص نواب صفوی با آن دید دوراندیش و عمیقی که داشت گفت نه این درست نیست چون که کارها پخته نیست و در بین قشرهای مختلف اختلاف نظر وجود دارد و مملکت به سراشیب هرج و مرج و سپس سقوط می‌افتد و این بهترین بهانه برای اجانب است که چشم طمع به این مرز و بوم دوخته‌اند و نگذاشت کسی دست از پا خطا کند و آن روزهای حساس نیز گذشت.

تا اینکه بالاخره علی‌منصور نیز طاقت نیاورده شانه‌خالی کرده و استعفا داد و سپس هیدعلی رزم‌آرا نخست‌وزیر شد رزم‌آرا در تاریخ ۶/۴/۱۳۲۹ بایک‌نژست نظامی دولت خود را به مجلس آورد اما با چنان رسوائی در مجلس روبرو شد که همان یکروزه هر چه آبرو داشت از دست داد و دکتر مصدق به او گفت از خانه مردم بیرون و گرنه بایس گردنی بیرون می‌کنم و در پی آن غش کرده و نقش‌زمین شد لازم است گفته شود دکتر مصدق هر وقت ناراحت میشد غش میکرد اما رزم‌آرا از این بادها بهیچ وجه نلرزید و هم چون گوه بر سر جای خود ایستاد و با عقیده اینکه باید کمک‌های گوناگون خارجی باشد تا بتوان این مملکت را اداره نمود کار میکرد و حتی روزی در مجلس علناً گفت ملت ایران حتی نمی‌تواند يك لوله‌نگ (یعنی آفتابه گلی) بسازد چگونه میخواهد صنایع عظیم نفت را ملی کرده و در دست خود بگیرد عجیب اینست که در همان روز اول نخست‌وزیری رزم‌آرا در ایران جنگ شدیدی هم بین آمریکا و شوروی در گره در گرفت و ممکن بود شروع این جنگ اثرات بدی در روحیه دولتمردان ایران بگذارد اما در روحیه مردم هیچگونه تأثیری نداشت و مردم هم چنان چشم‌به‌هان مصدق و کاشانی دوخته و شعارهای آن‌را تکرار می‌نمودند.

اوضاع اقتصادی ایران روز بروز وخیم‌تر می‌شد و دولت تصمیم گرفته بود که برای پرداخت حقوق‌ها و ایجاد رونق در کارهای اقتصادی اسکناس بی‌بشتوانه چاپ کند که اینهم با مخالفت بسیار شدید اقلیت در مجلس روبرو شده و خنثی گردید.

قرارداد اصلی نفت انگلیس با ایران که در تاریخ ۲۶/۴/۲۸ بوسیله گلشائیان وزیر دارائی ساعد مراغه‌ای با مستر گس نماینده دولت انگلیس مورد تجدید نظر قرار گرفته بود و برای عوام فریبی مختصر دست‌کاری که در آن شده بود بهیچ وجه مورد موافقت مجلس و مردم قرار

نگرفت و بالاخر هم طرح همین قرارداد در مجلس دولت ساعد را ساقط کرد. دولت علی منصور در تاریخ ۱۳۲۹/۱/۱۵ روی کار آمد و برای تصویب نسیه کارهای لایحه گلشائیان - گس تلاش کرد اما فشار بسیار شدید افکار عمومی ملت ایران مانع آن می شد و ملت تحت رهبری مصدق و کاشانی فقط و فقط ملی شدن صنایع نفت را در سرتاسر مملکت می خواست.

همه چیز در ایران تحت الشعاع قرار گرفته بود، مسافرت شاه به پاکستان که در تاریخ ۱۳۲۸/۱۲/۱۵ بمدت ۱۵ روز انجام گرفت اصلا مورد توجه قرار نگرفت تا اینکه بالاخره شاه مجبور شد آن قیافه اصلی خود را ظاهر کند و رزم آرا را که از سالهای پیش رئیس ستاد ارتش و مظهر قدرت و خشونت دستگاه سلطنت بود به سمت نخست وزیری منصوب نماید. چند روز بعد از انتصاب نخست وزیر نظامی ایران روزنامه نیویورک تایمز نوشت:

«انتصاب رزم آرا نشان می دهد که تا چه حد اوضاع ایران وخیم است.»

همان روزنامه در جای دیگر می نویسد:

«رزم آرا آخرین تیر ترکش شاه ایران است.»

خود شاه هم که در مسیر طوفان شدید افکار عمومی قرار گرفته و دچار حالت سپاچگی و سرگیجه شده بود ضمن مصاحبه ای در تاریخ ۲۹/۹/۲۸ با خبرگزاری رویتر گفت: «ملت ایران و شخص من اهمیت دوستی آمریکا را کاملا مورد نظر قرار داده اند ولی من مایلم که آمریکائیان اهمیت دوستی و استقلال ایران را درک کنند» او گفت «تا حال کمک آمریکا جنبه تبلیغاتی داشته است» شاه افزود «با کمک ممالک متحده آمریکا و درآمد عادلانه از نفت جنوب نقشه عمرانی کشور به مرحله اجراء گذاشته میشود.»

از عبارات ذلت باری که در این مصاحبه بکار رفته است کاملاً پیداست که وی با مقامات امریکائی در مورد سلطنت خود بنام امنیت و اعتبار مملکت ایران گفتگو و توافق نموده است و در این فرصت می خواهد مطالب مورد توافق و وعده آمریکائیان را گوشزد نموده یادآوری نماید. و در ضمن از عبارت در آمد عادلانه از نفت جنوب نیز پیداست که هنوز امیدش از انگلستان نیز قطع نشده و بلکه از آنها می ترسد و از ذکر کلمه استقلال نیز منظورش همسایه گردن کلفت و تجاوزگر شمالی است که خطر او را نیز برخ اربابان می کشد.

و می بینیم که در همین روزها یعنی درست در نیمه شب ۱۳۲۹/۹/۲۵ درهای پولادین زندان قصر تهران باز شده و ده تن از برجسته ترین سران حزب کمونیست ایران بنام حزب توده از زندان با اصطلاح فرامی کنند و این ده نفر که عبارت از دکتر یزدی، نوشین، دکتر کیانوری، احمد قاسمی، دکتر جودت حکیمی، شاندرمنی، خسرو روزه، مهندس علوی و بقراطی بودند عبارت از ارکان حزب مذکور بودند که تصمیم داشتند در محیط هر چه و مرج سیاسی - اقتصادی ایران و در بعد از جنگ بین الملل در ایران حکومت کمونیستی در زیر حمایت ارباب خود شوروی تشکیل دهند و چون در آزمایشی که در آنز برای جان نموده بودند توفیق چندانی کسب نکرده بودند گوش خوابانده بودند تا فرصت بهتری بدست آید که ضمن مانور نمایشی و جالب ۲۷/۱۱/۱۵ همگی دستگیر شده و زندان های طولانی محکوم شدند و اینک آقای رزم آرا برای

فرار از فشار يك طرف از گرفتاریهای خود که از ناحیه شوروی بود دست به يك چنین اقدام ناشیانه ای زده و آنها را تحت عنوان فرار از زندان آزاد کرده و در واقع متنی دیپلماتیک بر شوروی می‌گردد و چه بسا بمقیده خودش تاکتیکی شبیه تاکتیک قوام السلطنه را بکار می‌برد و در همین او ان مراسم نامزدی ثریا اسفندیاری باشاه با تبلیغات زیادی طنین می‌اندازد اما با وجود تمام این تمهیدات هیچ اثری در روحیه عمومی نمی‌گردد و آنها همان خواسته‌های خود را تکرار می‌کنند.

در مجلس شورای ملی روز بروز فشار روی دولت رزم‌آرا بیشتر می‌شود تا اینکه رادیو لندن در تاریخ ۱۲۲۵ ر ۱۳۲۹ اعلان می‌کند که ۱۰۰ فروند هواپیمای انگلیسی برای دفاع از منابع نفت جنوب ایران تدارک دیده شده‌اند و این خبر نیز بیش از پیش احساسات مردم را بجوش آورد در همین ایام بود که تنی چند از اعضاء جبهه ملی از نواب صفوی ملاقات خواسته و شبی را در خانه بازرگانی بنام حاج محمود آقائی با هم به گفتگو نشستند، این آقایان که مورد سفارش و حمایت آیه‌الله کاشانی نیز بودند از نواب صفوی خواستند که ضمن يك اقدام جوانمردانه و انقلابی سد



سپید علی رزم‌آرا نخست‌وزیر شاه

راه حکومت ملی یعنی رزم آرا را از میان بردارد و نواب صفوی نیز به شرط اجرای احکام اسلام و بنیان‌گذاری حکومت اسلامی آنرا پذیرفت و آنها با توافق قول دادند که در صورت بدست آوردن حکومت خواسته‌های نواب صفوی را عمل و اجراء نمایند.

سید عبدالحسین واحدی و مینینگ جمعه ۱۱-۱۲-۱۳۲۹

شهید و الاقدر سید عبدالحسین واحدی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی در کرمانشاه متولد شده بود، پدر وی حاج سید محمد رضا مجتهد قمی و مادر بزرگوارش خانم آل آقا بودند، آن شهید به عشق فراگیری دروس مکتب مقدس آل محمد در سنین نوجوانی به قم آمده و از آنجا به نجف می‌رود و مشغول تحصیل بوده است، واحدی در سال ۱۳۲۵ هنگامیکه نواب صفوی بعد از کشتن کسروی مجدداً وارد نجف می‌شود با او آشنا شده و دل‌درگروی حرارت و عشق دینی او می‌نهد، بعد از اینکه نواب صفوی تصمیم می‌گیرد برای ادامه مبارزه بر ضد وطن‌فروشی رجال ایران و جلوگیری از اشاعه بی‌دینی به ایران بازگردد واحدی نیز با او همداستان شده و قبول می‌کند که تحصیلات خود را در قم ادامه داده و از طریق حوزه علمیه قم بصورت پایگاهی شکست‌ناپذیر به نفع اهداف اسلامی و مبارزاتی خود بهره‌برداری کنند.

واحدی که چون در هر فکری و مکتبی خود نواب صفوی دارای اندامی نحیف اما روحی بسیار بزرگ و اندیشه‌های بسیار ژرف می‌بود از جو بیخ‌زده و منجمد حوزه علمیه قم رنج می‌برد و نمی‌توانست سکوت و بی‌تفاوتی علماء و طلاب حوزه را در برابر آنچه که در تهران علیه نوامیس این مملکت مطرح بود نادیده انگارد و هر چند یکی‌یکبار نزد مدرس فیضیه طلاب را دعوت به شنیدن سخنرانی‌های آتشین خود میکرد و در ضمن آن سخنرانیها جنایات عصر رضاشاهی را بر شمرده و مملکت و ملت و حوزه علمیه را از تحمل تکرار آن چنان وضعیتی بر حذر می‌داشت اومی گفت ما نباید ساکت و بی‌تفاوت بنشینیم تا معدودی بی‌غیرت و بی‌شرف هر نقشه‌ای که در سردارند علیه این مردم اجراء کنند و ما نباید آرام باشیم تا مجلس و دولت و دربار در این مملکت اسلامی قوانین غیر اسلامی وضع کرده و اجراء نمایند. ما نباید تماشا کنیم و دولت و دربار و روثهای این کشور را برای حفظ موقعیت‌های شخصی خود در اختیار بیگانگان و دشمنان اسلام قرار دهند.

واحدی آرام و قرار نداشت و نمی‌توانست تا با سامانیهای مملکت ترا که عموماً بر اثر بی‌قیدی و بی‌دینی دولت‌مردان و نمایندگان مجلس از یکطرف و بی‌تفاوتی علماء از جانب دیگر بود تحمل نماید و این وضع و تکرار تشکیل جلسات و سخنرانیهای او بر آیه‌الله بروجردی که مرجع بودند گران می‌آمد که چگونه يك نفر طلبه جوان در حوزه قم قد علم کرده و سخنانی می‌گوید که نمیتوان آنها را رد کرد و نمیشود تحمل نمود و بعضی از طلاب قدرت گرا و فرست طلب هم از موقعیت سوء استفاده نموده و با اطلاع از نظریه مخالف آیه‌الله با شهید واحدی در افتاده و تصمیم می‌گیرند مانع سخنرانیهای انقلابی او در مدرسه فیضیه بشوند تا اواخر سال ۱۳۲۸ که شاه



شهید سیدمهدی‌الحسین واحدی

دارای قدرت شده و بسیاری از مخالفین خود را سرکوب نموده و از آمریکا نیز بازگشته بود تصمیم می‌گیرد تابوتی را بنام جنازه پدرش بایران آورده و از تبلیغات آن به نفع خودش بهره بگیرد و ضمن آئین نامه تشریفاتی که منتشر می‌کند یکی هم طواف جنازه در حرم حضرت معصومه در قم و نماز خواندن علماء و مراجع در آنجا به جنازه بوده است که انتشار این خبر مجدداً آتش غیرت واحدی را شعله‌ور نموده و فعالیت بسیار شدیدی را بر ضد انجام این اعمال در قم و در حوزه شروع می‌کند که در نتیجه و قتیکه در تاریخ ۱۷/۲/۱۳۲۹ جنازه از قم عبور می‌کند حتی یکنفر هم از علماء از خانه خود بیرون نمی‌آید تا چه رسد باینکه بر جنازه نماز گذاشته و از آن تجلیل کنند.

هنگامیکه مبارزات نواب صفوی بعد از اعدام انقلابی هژیر در تهران اوج می‌گیرد و نمایندگان جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی در سنگر مجلس بر ضد شرکت نفت انگلیس قیام کرده و تمام مردم ایران علیه خارجی‌ان و نفوذ آنان در این مملکت به هیجان می‌آورند و واحدی نیز طاقت نیاورده و به تهران آمده و به رهبر و برادران خود در صف فدائیان اسلام می‌پیوندد، او تمام اوقات خود را بارهبر محبوب خود نواب صفوی می‌گذراند تا اینکه رهبران جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی برای نابودی رزم آرا و مهار کردن قدرت دربار هم‌داستان میشوند. فدائیان اسلام روز جمعه ۱۱/۱۲/۱۳۲۹ را روز میتینگ سرنوشت‌ساز خود اعلام کرده



شهید سید عبدالحسین واحدی فرزند رشید و توفنده اسلام در هنگام سخنرانی

و باپخش اعلامیه‌هایی در روزنامه‌های خود و بطور جداگانه از تمام اقشار مردم حتی ارتش و ژاندارمری و شهربانی نیز برای شرکت در این میتینگ دعوت می‌کنند.

در آن روز تاریخی سید عبدالحسین واحدی در مسجد شاه که محل آن میتینگ بوده مدت بیش از دو ساعت سخنرانی نموده و ضمن برشمردن آنچه‌را که در حدود سی سال عصر سلطه خاندان پهلوی بر ملت ایران رفته است حکومت‌های شوروی، انگلیس و آمریکا را بخاطر دخالت در امور داخلی مردم ایران بشدت محکوم می‌کند و اعلام می‌دارد که نفت ایران متعلق به مردم ایران است و هیچ بیگانه‌ای حق طمع در ثروت این مرز و بوم را ندارد او می‌گوید که اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی نماینده واقعی این ملت نیستند و شاه حق اعمال نفوذ در مجلس را ندارد و دولت رزم آرا نیز دولت فرمایشی شاه است و جوابگوی خواسته‌های این مردم نیست و غاصب است و مردم ایران دولتی را می‌خواهد که احکام اسلام را اجراء کند و در پایان می‌افزاید اگر چنانچه ای رزم آرا تا ۳ روز دیگر خودت کنار نروی ترا خواهیم فرستاد!...

این میتینگ و سخنرانی واحدی مانند بمب در تهران صدا کرد و همه منتظر دگرگونی‌های اساسی بودند و بعضی احتمال می‌دادند رزم آرا استعفا بدهد اما هیچکس نمیدانست که بعد از آن چه خواهد شد.

اعدام انقلابی رزم آرا

۳ روز بعد یعنی روز دوشنبه ۲۹/۱۲/۱۴۰۱ آیه‌الله فیض که از بزرگان بودند درگذشتند و دولت ایران بمنظور عوام‌فریبی مجلس‌ترجمی در مسجدشاه برای صبح روز چهارشنبه ۱۶/۱۲/۱۳۲۹ برای آن مرحوم اعلان کرد ساعت ۱۰:۳۰ صبح رزم آرا که رئیس دولت بوده و هنوز در حال غرور نظامی و سرمستی مقام خود بوده و طوری وانمود می‌کرد که وجود او روح او بزرگتر از تصمیمات انقلابی فدائیان اسلام بلکه ملت ایران و تقدیرات الهی است با حالت تفرعن و تکبر مخصوص خودش با اتفاق بعضی از وزراء و همراهانش وارد مسجدشاه می‌شود و درست در لحظه‌ای که پابه‌مدخل صحن مسجد می‌نهد دست توانای نواب صفوی از آستین جوانمردی به اسم استاد خلیل طهماسبی خارج شده و یک تیر به جمجمه او را می‌کند که مغزش را متلاشی می‌گرداند و دو تیر دیگر نیز به ریه‌ها و شانه او می‌خورد که در دم جان می‌سپارد. وزراء او که اسدالله علم هم یکی از آنان بوده فرار می‌کنند. طهماسبی نیز بر طبق دستور قبلی رهبر خود اسلحه را بر زمین انداخته و فریاد الله اکبر بلند می‌کند او را دستگیر نموده و به شهر بانی می‌برند.

اعدام انقلابی رزم آرا مانند بمب اتم در جهان صدامی کند و توجه تمام مقامات دولتی و نفتی شرق و غرب را بخود جلب می‌نماید و قیمت سهام شرکت نفت انگلیس بلافاصله تنزل فاحشی می‌کند. شاه ایران نیز که بنا بر وعده‌هایی که از جانب اربابان خارجی داشته است نمی‌خواسته تسلیم شود معاون رزم آرا خلیل فهمی را به سرپرستی نخست‌وزیری برمی‌گزیند که بعداً پیشنهاد نخست‌وزیری او میشود اما مجلس جرات نمی‌کند رای تمایل باو بدهد و این پیشنهاد رد میشود. مجلس شورای ملی که قبلاً از جانب شاه تهدید بانحلال شده بود و حتی از ترس نابودی خود در وقت رای گیری رزم آرا در تاریخ ۲۹/۴/۲۹۰۵ با عده حاضر ۱۰۴ نفر ۹۴ رای مثبت باو داده بود در تاریخ ۲۴/۱۲/۲۹۰۱ یعنی ۸ روز بعد از کشتن رزم آرا لایحه ملی شدن صنایع نفت ایران را در سراسر کشور با اتفاق آرا تصویب کرد و این در حالی بود که روز قبل از آن یعنی ۲۳/۱۲/۱۳۲۹ حسین علاء برای نخست‌وزیری ایران از طرف شاه منصوب شده بود.

در این مقطع و لحظات سرنوشت‌ساز ملت ایران، لازم به یادآوری است که قهر انقلابی ملت مسلمان ایران که در اندیشه و اراده سید مجتبی نواب صفوی تبلور یافته و از لوله طپانچه استاد خلیل طهماسبی چکیده بود میرفت تاراه اصلی خود را برای تحقق یک حکومت انسانی اسلام که آرمان همیشگی این ملت بود و هست بیابد و اما این معدودی ملی‌گراها بودند که بر اثر بی‌اطلاعی از اصالت معارف اسلام و یک نوع حالت غربزدگی که در باطن خود داشتند مانع آن شدند، چون اکثراً آنها و در رأس همه دکتر محمد مصدق السلطنه تحصیل کرده‌های اروپا و مخصوصاً فرانسه بودند و با توجه بتربیت‌های عمیق فرنگی خود اصولاً نمی‌توانستند بپذیرند که ملت بزرگ ایران عاشق و خواهان اسلام است و آزادی فرنگی در داورا دوانمی‌کند.

اولین اعلامیه نواب صفوی بعد از اعدام انقلابی رزم آرا شنبه ۱۴۱۹/۱۳۲۹

هو العزيز

پسر پهلوی و کارگردانان جنایتکار حکومت غاصب بدانند که چنانچه تا سه روز دیگر برادر رشیدما خلیل طهماسبی یا عبدالله رستگار را با کمال احترام آزاد نکنند آن بان خود را بسراشیب جهنم نزدیک کرده اند.

برادر پاک و با ایمان ما حضرت خلیل طهماسبی که در میدان جهاد انفرادی بوصف عبدالله رستگار از پیشگاه خدای اسلام موصوف گردید بزرگترین نخیزه جنایتکاران یا رزم آرا را بجهنم فرستاد و به ندهای پنیای و رسای زنده اسلام و الله اکبر و قیافه نورانی ورشیدی به



شهید سید عبدالحسین واحدی و شهید خلیل طهماسبی

شهربانی ظلمانی سوق داده شد، او بدستور خدای جهان و به حکم قانون مقدس اسلام خار کثیفی را از شاهراه اسلام و مسلمین برداشت و بزرگترین شکست را به گردانندگان چرخهای سیاست های شوم بیگانه وارد آورد و هزاران هزار برادران او شیرزادگان بیشه پیروان آل محمد در زوایای سرزمین پیروان آل محمد یا ایران در انتظار رسیدن ساعت انجام وظیفه خود با کمال شتاب دقیقه شماری می کنند، اینک، اینک ای پسر پهلوی ای و کلاء مجلس شورا و سنا و ای وزیر تازه وارد و ای وزراء باقیمانده پوسیده شما و شما و همکاران شما بدانید که چنانچه سراسر احکام اسلام را طبق کتاب فدائیان اسلام موبموا اجرا ننموده تاخیری کنید آن بان خود را به سراشیب جهنم نزدیک نموده و بهر شحمیات خویش تیشه های محکم نواخته اید و اگر کوچکترین

جسارتی بساحت مقدس برادر رشیدما حضرت خلیل طهماسبی (عبداللہ رستگار) نموده و او را تا سه روز دیگر با کمال احترام و عنذرخواهی آزاد ننمائید بحساب يك يك شما رسیده با انتقام جنایات سابق و حاضران بیاری خدای توانا دودمانتان را بباد نیستی میدهم.

بیاری خدای توانا . فدائیان اسلام

تبصره ۱- همه و همه نمایندگان اقلیت و اکثریت و روزنامه‌های وابسته به اقلیت و اکثریتی بدانند که ایران مملکت پیروان آل محمد است و کسی که کوچکترین تخلفی از قوانین اسلام بنماید بنا بر مقررات اسلام بحسابش رسیدگی شده و نیز چنانچه از فداکاریهای فرزندان اسلام و ایران بخواهند کوچکترین استفاده سوئی برخلاف مصالح اسلام و ایران بنمایند سرما به حسابشان رسیدگی میشود.

۲- روزنامه نگاران ایران سعی کنند که عفت قلم را رعایت نموده ارزش روح و هدف خود را بانشر عکسهای شهوت بار زنان بی عفت و مطالب خلاف اخلاق و عفت اسلام معرفی نمایند و نشر مطالب اسلامی و حق را باشهوات خود نیامیزند.

۳- دسته‌های قلیل و پلید وابسته به بیگانگان پست بجای خود بنشینند و گمان نکنند که ایران یاسرزمین پیروان آل محمد جای اراجیف بیگانگان است و خود را دچار چنگال انتقام فرزندان اسلام و ایران نمایند.

اخطار نواب صفوی به نخست وزیر جدید حسین علاء

هو العزیز

حسین علاء

زامداری ملت مسلمان ایران درخور صلاحیت تو و امثال تو و حکومت غاصب کنونی نیست فوراً برکناری خود را اعلام کن

بیاری خدای توانا. سید مجتبی نواب صفوی ۱۳۲۹ ر ۱۲ ر ۲۲

این اخطاریه در تمام روزنامه‌های تهران چاپ و منتشر گردید.

آثار و بی‌آمدهای اعدام انقلابی رزم آرا

با اعدام انقلابی رزم آرا که قوی‌ترین و پرتحرک‌ترین دستیار سیاسی شاه بود تاریخ نکبت بار ایران ورق خورد. و گویانکه مردم ایران جنگ را و آثار شوم اشغالگری بیگانگان را و هرزگی‌ها و چاقو کشی‌ها را و گران‌فروشی‌ها و احتکارهای دهه گذشته را و سیسه بازی حیل و گران‌سناسی را و بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی‌های بزرگان را و نابسامانی و بهم‌زیختگی اوضاع

اقتصادی مملکت را بکلی از یاد برده و یکدکل و یکزبان و یکپارچه منتظر يك انقلاب اساسی و بنیادی در تمام شئون و اوضاع و احوال مملکت خود بودند.

مؤلف این کتاب که خودم در آن زمان جوان پرشوری در سن ۱۸ سالگی و سخت تحت تاثیر جذبه‌های انقلابی و اسلامی شهید عالی‌قدر نواب صفوی بودم هرگز از خاطر نمی‌برم که آن شهید جوش می‌خورد. فریاد می‌زد و پشت سر هم اعلامیه منتشر می‌کرد و از اولیاء نهضت ملی و مخصوصاً آیه‌الله کاشانی و دکتر مصدق می‌خواست که شعارهای ملی را به شعارهای دینی تبدیل کنند و مردم را بسوی اسلام فراخوانند او می‌گفت فقط اسلام می‌تواند باین نهضت ضد بیگانگی و ضد بیگانگی پرست تداوم بخشد و وقتی میدید کسی گوشش بدهکار نیست رنج می‌برد، چهره‌اش زرد می‌شد و گاهی مریض شده و می‌افتاد.

نواب صفوی می‌گفت اکنون که نفت ملی شده و نهضت ملت ایران اوج گرفته است باید دنبال يك استقلال و آزادی عمیق و ریشه‌دار برویم و يك چنین آزادی و استقلالی بدست نمی‌آید مگر با اجراء فرامین الهی اسلام، او معتقد بود که باید برای آزادی توده‌ها راه پیامبر اسلام را پیمود.

نواب صفوی می‌گفت آن آزادی که غربیها برای ملل خود آورده‌اند آن آزادی نیست آن افسار گسیختگی است و بدرما نمی‌خورد و ملت مسلمان ما را گمراه می‌کند.

در تاریخ ۲۶/۱۲/۱۳۲۹ یعنی ۱۰ روز بعد از اعدام انقلابی رزم‌آرا شاه شخصاً در یکی از قراء املاک سلطنتی حاضر شده و قبالة ۱۴۳ قطعه زمین را بدست خودش به زارعین داده و وعده داد که اینکار ادامه خواهد یافت.

آیه‌الله کاشانی در همان روز با مخبر دیلی اکسپرس مصاحبه کرده گفت:

«قاتل رزم‌آرا باید آزاد گردد زیرا او برای خدمت بایران و مردم مسلمان آن مرتکب»
 «اینکار شد حکومت رزم‌آرا منفور و مطرود افکار عمومی بود و این جوان بفرمان و بحکم»
 «محکمه افکار عمومی این کار را کرد». کاشانی افزود «مردم ایران رزم‌آرا را محکوم»
 «بمرگ کرده بودند و تا زمانی که هیئت حاکمه ایران علیه ملت اقدام میکند و برفع اجانب قدم»
 «بر میدارد ملت از تنبیه خائنین فروگذار نخواهد کرد.»

در تاریخ ۲۷/۱۲/۱۳۲۹ روزنامه‌ها و خبرگزاریهای خارجی گفتند. دنیا همچنان از ملی شدن نفت ایران سخن می‌گوید.

روزنامه‌های مصری نوشتند: بدنبال تصمیم مجلس ایران، نمایندگان مجلس شورای ملی مصر هم برای ملی کردن کانال سوئز اقدام کرده‌اند.

از لندن خبر داده شد که سهام شرکت نفت در بورس لندن مجدداً تنزل کرد.

در تاریخ ۲۹/۱۲/۲۹ دکتر مصدق ضمن مصاحبه با مخبرین خارجی و داخلی گفت:
 «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مبنی بر حق حاکمیت ملت ایران است که از حقوق»
 «طبیعی و انکارناپذیر هر ملتی شمرده میشود». او گفت: «عدم مداخله خارجیها از هر مسلك»
 «و سیاست در امور ایران تا حد زیادی بصلح جهانی كمك می‌کند».

در همان روز، روزنامه‌های انگلیسی نوشتند که در لندن گفته میشود که «اقدام ایران برای

ملی کردن نفت» در وضع جهان غربی و خاورمیانه آثار فراوان خواهد داشت. روزنامه دیگری نوشت: «چرچیل یا ایدن برای مذاکره با دولت ایران ممکن است بتهران بیایند» رادیو لندن گفت در یاداری انگلیس به رزمناوهای خود در عدن و بحرین دستور داده است بسوی شط العرب حرکت کنند. یک لشکر تفنگداران اسکاتلندی در نزدیکی مرز ایران اردو زده‌اند.

در همین روز مجلس سنای که یک مجلس تمام عیار درباری بود زیر فشار افکار عمومی و از ترس فدائیان اسلام لایحه ملی شدن نفت را تصویب نمود.

آری رزم آرا کشته شد، دربار ایران با تمام امیدهایی که نسبت به آمریکائیان برای حفظ سلطه خود داشت شکست خورده و ناامید گشت، مجلسین شورا و سنا در برابر اراده پولادین نواب صفوی تسلیم شدند، نفت ملی شد، افکار عمومی در سراسر منطقه تکان خورد، دولت انگلیس عزادار شد و برای مبارزه احتمالی نظامی سپاهیان خود را جابجا کرد و راه برای حکومت دکتر مصدق و کاشانی کاملاً باز و هموار شد اما آنها نمی دانستند و بالاخره هم نتوانستند بفهمند که این ملت چه می خواهد و برای او چه باید کرد و چه سرمایه ای لازم است تا بتوان به ثمرات این همه مبارزه و این همه فداکاری ارج نهاد و چنانچه خواهیم دید بالاخره هم خود را ضایع و خاکستر و نهضت را پایمال و نابود کرده و نواب صفوی و یاران فداکارش را هم به کشتن داده و شاه را به قدرت کامل رساندند و پای آمریکا را در این مملکت باز کردند.

برنامه حکومت اسلامی تحت عنوان راهنمای حقائق بقلم نواب صفوی

شهید عالیقدر سید مجتبی نواب صفوی در بجهت بجهت بحث و جدل با جبهه ملی و آیه الله کاشانی در سال ۱۳۲۹ چکیده نظرات خود را بصورت کتاب فشرده و مختصری در ۱۸۵ صفحه نوشته و چاپ و منتشر نمود. در این کتاب مختصر که از نام مقدس الله و سپاس و حمد او و درود بر انبیاء و اولیاء شروع شده و در تمام شئون فکری و اجتماعی یک جامه اسلامی سیر کرده و آرمانهای بی اندازه گسترده و عمیقی را در بر می گیرد علاوه بر ژرف نگری اجتماعی و جوش و خروش الهی آن شهید نوعی جهان بینی و آینده نگری بسیار نافذی در اندیشه او دیده می شود که در تاریخ اسلام کمتر یافته می شود.

و ما اکنون فرازهایی از این کتاب را در اینجا برای خواننده عزیز نقل می کنیم تا خود بهتر و آزادتر بتواند درباره ادعای ذکر شده داوری نماید، ضمناً ذکر دو نکته را لازم میدانم اول آنکه خوانند محترم قبل از مطالعه این فرازها باید بتواند خود را بیش از سی سال در ژرفای تاریخ معقب براند و نیروی کافی برای درک کامل موقعیت آن روزگار را داشته باشد و دیگر اینکه باید دانست که از دیدگاه حکومت پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۶ کیفر داشتن این کتاب برای دارندگان آن مرگ بوده است.

هو العزيز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و حمد بی پایان خدای توانای جهان راست که بمهر خویش بشر را برای مقصودی بزرگ و جهان را برای بشر آفریده و مامن و مهد تکامل و پرورش قرار داده است و سلام پر مهر و درود بی پایان ما بروح پاک بزرگترین فرستادگان معظم و سفراء مکرم خدا حضرت محمد بن عبدالله و وصی گرامی او و یگانه دختر عزیزش و پرفرزدان گرامش پیشوایان بزرگ و اوصیاء ارجمندش هر یک پس از دیگری و درود بی پایان و تحیت و سلام سوزان ما بر آخرین وصی گرامیش اعلی حضرت پادشاه غائب جهان وجود مقدس امام زمان که مقدم مبارکش بیاری خدای جهان نزدیک و در پناه مهر و پرچم مقدسش فتح و پیروزی. فدائیان اسلام قطعی و محتوم باد.

و سپس در اولین فصل کتاب با عبارت «ریشه های مفسد خانمانسوز ایران و جهان» وارد یک بحث بسیار لطیف عرفانی شده و ضمن نمایش یک صحنه از نبرد عقل و نفس در باطن



رهبر فدائیان اسلام، شهید عالیقدر سید مجتبی نواب صفوی

آدمی به این نتیجه می‌رسد که نفس سرکش و وطنیانگری را که دست مقتدر خلقت در باطن هر آدمی زادی به ودیعت نهاده است و در کنار آن عقل را، باید که وسائل و موجبات پرورش و تربیت عقل را از راه مکتب مقدس انبیاء فراهم نموده و در اختیار بشر قرار داده و او را در محیطی آزاد تحت تاثیر مواهب عقل و نیروهای سازنده آن قرار داد و در پایان این چنین نتیجه می‌گیرد که:

«آری، برای جلوگیری اساسی از اساس مفاسد تنها ایمان بحقائق و تربیت اسلامی است...»
 و می‌افزاید: که: «آری اساس مفاسد و بدبختیها نبودن ایمان و تربیت اسلام است و اگر در «مملکت اسلامی ایران تربیت اسلام و ایمان می‌بود ایران بهشت جهان بود» در فصل دیگر می‌نویسد:

«ایران مملکت اسلامی است، بایستی احکام اسلام اجراء شود، اگر اجراء»
 «میشد محیط ایران از یامداد روزهای عمر خویش تابش نور باران بود»
 در فصل چهارم کتاب بایکدنیا غیرت و سوز می‌نویسد: «آتش شهوت از بدنهای عربان زنان بی‌عفت شعله کشیده خانمان بشر را می‌سوزاند». «شب و»
 «روز زنان و مردان در کوچه بازار و اداره و مدرسه و کارخانه و سائر»
 «اما کن عمومی با هم روبرو شده و شب و روز حس شهوت عمومی بدون حساب»
 «مشغول فعالیت و هیجان است» و در ادامه این بحث می‌گوید که: «معنی آزادی»
 «زنان و همکاری آنان با مردان چیست؟ آیا زنها می‌خواهند از عمل زناشویی»
 «پاک و مشروع با مردان خودداری کنند و در هر ماه طبق سازمان طبیعی خود»
 «قاعدگی نشوند و حامله و بچه دار هم نگردند؟» و بعد می‌افزاید که «خیر نه اینست»
 «آنان همه نادانند و اینان هم مانند آنان، بهترین کار برای زنان همان مدیریت»
 «خانوادگی و اولین مدرسه تولید و تربیت نسل بشر است آیا کاری اساسی تر از»
 «این درد دنیا هست؟»

اوضمن بر مردن زیانهای ناشی از يك زندگی اروپائی و طرز تفکر غلط
 اختلاط زندگی روزمره زنان با مردان در پایان مقاله خود اینطور نتیجه می‌گیرد
 که: «اداره و مدارس دختران بعهده اساتید زن بوده دخالت مرد در اداره و»
 «مدرسه زنانه و دخترانه و دخالت زن در اداره و مدرسه مردانه و پسرانه بی‌جا و»
 «غلط است و درهای آموختن علوم بهرحدی که زنان خود را لایق و مستعد آن»
 «دیدند بایستی برویشان باز باشد.»

مشروبات الکلی و دخانیات و تریاک

آن شهید در ضمن مقاله مبسوطی فساد را که يك جامعه ممکن است بر اثر
 اعتیاد به این مواد خطرناک بدان گرفتار شود ذکر کرده و در پایان می‌گوید:
 «بایستی مشروب سازیها و مشروب فروشیها و مشروبات الکلی بکلی نابود شده»

«حتی يك قطره در سراسر ایران باقی نماند و خورنده و فروشنده و سازنده و «حمل کننده و نگه دارنده آن و اعانت کننده آن مطابق دستور اسلام مجازات» شوند و بایستی دواى مناسبی برای معتادین این سم خانمانسوز مهیا و در دسترس «عموم واقع گردد». و می افزاید که: «تریاک شیره، سیگار، غلیان، چپق، «وسایر دخانیات خطرناک بایستی جدا نابود شوند و نیز بایستی بیمارستان» «هائی برای معالجه مبتلایان مهیای پذیرایی و مداوا شوند». در فصل هفتم این کتاب راجع به قمار نوشته است: «اشراف مملکت و بزرگان و روساء» «دولت در کاخهای شمال شهر و اراذل و اوباش و چاقوکشها به همکاری و «پیروی از بزرگان مملکت در گودال های جنوب شهر و ولایات هم به پیروی» «از مرکز همه مشغول قمار بازی هستند». و سپس در پایان مقاله غیر تمندانه امر می کند که: «این بلای خانمانسوز هم بایستی سریعاً جلوگیری شده بازی» «کننده و تهیه کننده و حمل کننده و نگاه دارنده وسائل هر گونه قمار جدا» «بر طبق قانون مجازات اسلام مجازات شود».

شهید در مورد سینماها و دیگر موارد تفریحی که غربیها برای انحراف مسلمین درست کرده اند میگوید:

«سینماها، نمایش خانه ها، رومانها و تصانیف بکلی بایستی برچیده شود و «عاملین آنها طبق قانون مقدس اسلام مجازات گردند و چنانچه استفاده ای از «صنعت سینما برای جامعه لازم دیده شد تاریخ اسلام و ایران و مطالب مفیدی از «قبیل درسهای طبی و کشاورزی و صنعتی تحت نظر اساتید پاک و دانشمندان «تهیه شده با رعایت اصول و موازین دین مقدس اسلام برای تربیت و اصلاح و «تفریح مشروع و مفید اجتماعی ب معرض نمایش گذاشته شود.»

شهید بحث موسیقی را پیش کشیده ضمن استدلال علمی اینطور نتیجه می گیرد و می گوید که: «موسیقی غیر مشروع اعصاب قوی انسان و مغز و قوای روحی» «را ضعیف نموده و از این راه زیان بزرگی بروح و اعصاب و قدرت جامعه وارد» «میاورد، و بعد می گوید: پس بایستی بجای اصوات غیر مشروع و زیان آور» «موسیقی غلط و موذی موسیقی های مشروع مانند الحان شیرین و فضیلت پرور» «قرآن و اذان و نغمه های روح پرور مشروعی قرار گیرد که بجای موسیقی» «غلط و برانگیختن شهوات روح عظمت و فضیلت را می پرورد و حقائق را بانسان» «می آموزد و باروح جامعه می آمیزد.»

شهید عالیقدر بایکدنیا دوران دیشی و عاطفه پیش بینی کرده و می گوید که: «فقر و سرگردانان را رجال مسئول و نان خورهای ملت ستم دیده بایستی» «رسیدگی کنند و بیکاران را هم آنان بایستی کار داده و به فقر و ذلتشان خاتمه» «دهند» و می افزاید که: «روزی هم فشار بدبختی از مقدار ظرفیت عمومی» «گذشته انفجاری طبیعی و ناگهانی رخ میدهد و گوشت و پوست نزدان و سرنیزه»

«داران بدنندان انتقام عمومی می‌آویزد بایستی حق مشروع بیچارگان را طبق موازین اسلام بدانها سپرد و از این بدبختی نجاتشان داد».

رهبر فدائیان اسلام در خصوص زنان گمراه مطالب جالبی می‌نویسد و در پایان می‌گوید که:

«بایستی سریع‌الطوری که دستور مشروع آن در آینده این اعلامیه بیان شده»
«بکار این بدبختان طبق قانون اسلام رسیدگی شود».

در فصل سیزدهم این کتاب می‌آید که: «رشوه‌خواری عمومی ادارات و وزارتخانه‌ها و سایرین و رباخواری‌های عمومی و بانکهای رباخواری»
«میوه‌اش کینه‌اندوزی و فقر عمومی است».

«سپور و جارو کش خیابان‌ها همه رشوه‌خوارند تا جناب نخست‌وزیر و شاه»
و در پایان می‌گوید که: «رشوه‌خواران و رباخواران بایستی طبق دستور»
«مقدس اسلام مجازات شده و ریشه این دونهال فاسدپوسیده از سرزمین»
«اسلامی ایران کنده شود».

شهید نواب صفوی که علاقه و ارادتی خاص نسبت به روحانیت شیعه داشت و تا آخرین روزهای زندگی و تا پیش از آخرین دستگیری دائماً در تماس با روحانیون غیرتمند و آگاه و دلسوز بود و تمام اقدامات اساسی و مهم سیاسی و اجتماعی خود را با مشورت بلکه استفتاء از بزرگانی چون آیه‌الله صدر، آیه‌الله حجت، آیه‌الله میلانی و آیه‌الله امینی انجام می‌داد در نقطه مقابل نیز از وضع و رفتار معدودی روحانی‌نما که بدون ملاحظه از لباس مقدس خود و بی‌توجه به نظارت دقیق مردم در کار آنها که ممکن بود به ریشه‌های اعتقادی توده‌ها نسبت به اسلام لطمه وارد سازد بی‌اندازه ناراحت و نگران بود و همیشه از این باب شریج می‌برد و لذا در کتاب خود فصلی را نیز به همین مطلب اختصاص داده می‌نویسد که: «مراجع تقلید بایستی کسانی را که در لباس روحانیت و مرجعیت»
«بوده و صلاحیت این مقام را ندارند و وجودشان ناپاک بوده و در باطن امر دوستان»
«و معاونین دشمنان اسلام و اجنبی‌ها و خائنین هستند در هر کجا که هستند»
«آنانرا بجامه معرفی نموده و از لباس و صف مقدس روحانیت بیروشان»
«آرند» آن شهید در مورد مبلغین اسلامی می‌گوید: «مبلغین، روضه‌خوانها،»
«مداحهای تمام ولایات را بررسی و آزمایش نموده، برای واعظ و روضه‌خوان»
«و مداح هر یک حدود و وظیفه خاصی تعیین کنند و هر کس را طبق استعداد»
«علمی و تقوی و لیاقتش اجازه منبر رفتن دهند و کسانی را که لیاقت منبر رفتن»
«تبلیغ یا روضه‌خوانی، یا مداحی ندارند اجازه منبر رفتن ندهند و بازرسین»
«پاکی از نوع محترم روحانیت در همه جا برای بررسی در امور منابر تعیین»
«کنند تا مگر امور منابر مرضی خدا و شرع مقدس قرار گرفته سمومی بنام»
«دین بعنوان منبر در عروق مسلمین تزریق نشود، برای لباس روحانیت»

«حدودی تعیین کند، هیچکس بدون اجازه مراجع مسئول روحانیت حق
«افتخار این لباس را نداشته باشد.»

شهید نواب صفوی به اصل امر معروف ونهی از منکر و اثرات عمیق آن در
جامعه اعتقاد خاصی داشت و در این زمینه در هر فرصت مناسبی سخن گفته و
پافشاری می کرد و در کتاب خود نیز در این خصوص می نویسد که: «دائره ای»
«تحت نظر علماء پاك و مطلع برای تبلیغات و امر معروف ونهی از منکر عمومی»
«تشکیل داده از رادیوهای موجوده و جرائد و مجلات مستقلی در این راه»
«استفاده کنند.»

حقوق شرعیه: «صندوق منظمی برای حقوق شرعیه تحت نظر معتمدان پاك»
«تهیه نموده محصلین و مبلغین را کاملاً مستغنی گردانند تا علم و تبلیغ دین اثر»
«و ارزش واقعی خود را از نظر بعضی حرکات کوتاه نظران از دست ندهد.»
پس شهید عالیقدر تمام شئون مختلف يك جامعه آبرومند اسلامی را دقیقاً
بررسی کرده و يك يك وزارتخانه ها را مد نظر گرفته و وظائف اسلامی آنها را
مطابق با احتیاجات زمانه روشن می سازد و ما در اینجا از هر مقاله عبارتی را نقل
کرده و علاقمندان را متوجه مطالعه اصل کتاب می نمایم.

«وزارت فرهنگ: دستاویز بایستی پنج کلاس شده دروس ضروری که مورد»
«نیاز عمومی است آموخته شود. دبیرستانها بایستی از کلاس اول دوره های»
«اختصاصی شروع شده علوم ضروری از شیمی، فیزیک، طبیعیات، ریاضی،»
«طب و آنچه مورد احتیاج جامعه هست آموخته شود و صورت عملی دروس»
«علمی را با وسائل فنی در نظر محصلین عزیز و فرزندان اسلام مجسم نمایند.»
دانشگاه: «اروپائیان و غرب نشینان تا چندین قرن تردید پیش به حال»
«توحش و بربریت زندگی میکردند و مهد علم جهان ممالک اسلامی و ایران»
«بوده محصلین دنیا برای تحصیلات عالی به معاهد علمی ممالک اسلامی»
«مسافرت می نمودند آیا چه پیش آمده که ملل زنده و قدیمه وتمدنین دنیا و»
«معاهد علوم جهانی و سرچشمه های معارف دنیا يك باره عقب نشینی کردند»
«و وحشی های دیروزی ریشه های علوم را بدست آورده و از لحاظ علم و صنعت»
«بپایه کنونی رسیدند؟ آیا دیگر هوای ممالک اسلامی دنیا و ایران بوعلی»
«پرور نیست؟ یا زکریا کش شده است؟ چه شده آیا چه پیش آمده؟ که محصلین»
«ایران پس از دوران تحصیلات فرنگی بجز بت پرستی و بی ایمانی و خیانت و»
«هرزگی علم و سرمایه ای درست نداشته نمی توانند هیچگونه نیازهای علمی»
«و صنعتی ملت مسلمان خود را بر آورند، آیا چه پیش آمده که نتیجه فرهنگ»
«و تحصیلات فرنگی جز نفاق و دشمنی های خانمانسوز طبقات چیزی نمی باشد،»
«آیا ردائل و جنایات را در قالب علم بجای علم و دانش به فرزندان اسلام تزریق»
«می نمایند، آری، آری، رجال جنایت پیشه باید بمیرند و رجال پاك و دانای»

«معارف اسلام و ایران بایستی ریشه‌های علوم را از طرق ساده آنها بخوبی»
«بفرزدان اسلام بیاموزند».

پس از این می‌افزاید که: «با آن روش صحیح و کاملی که در دوره دبیرستان»
«عملی می‌شود دانشگاه بایستی دوره نهائی و عالی‌دگری و اجتهاد و استنباط علوم»
«قرار گیرد و عمر جامعه پیش از این مصرف نشود، یک دوره مختصر استادی»
«در خود دانشگاه تشکیل بدهند و از منابع فکری ایران استفاده کنند تا فرزندان»
«اسلام و ایران از دانشگاه‌های اروپا و آمریکا و اعزام محصلین بخارج بکلی»
«تستغنی شوند».

وزارت دادگستری: «بایستی احکام مقدس اسلام و قانون مجازات اسلام»
«مویب و اجراء گردد و تمام قوانین موضوعه‌ای که اخیراً از افکار پوسیده مثنی»
«نادان و بی‌خرد تجاوز نموده است محو گردد».

«دزد و رشوه‌خوار و مجرم هر که باشد شاه، وزیر یا حامل یاسپور یا قاضی»
«دادگستری یا وزیر جنگ هر که موهر که باشد بدون استثناء و تبعیض به دادگاه»
«عظیم اسلامی احضار شده و به حسابشان رسیدگی شود و مطابق قانون مقدس»
«الهی اسلام بایک دنیا عدالت بجزای خویش برسند».

«برای قضاوت و رسیدگی بامور قضائی و دادگستری حوزه مقدس روحانیت»
«فقهای بسیار پاک و مطلع و لایق تربیت کرده برای قضاوت و رسیدگی بامور»
«قضائی انتخاب کند و در دادگستری بگمارد».

«زمین‌های بایری که در ایران بوده و هست طبق قانون مقدس اسلام و مذهب»
«جعفری مالک معین و مخصوص نداشته و ندارد مالک این اراضی اعلی حضرت»
«امام زمان پادشاه غائب جهان صلوات‌الله و سلامه‌علیه میباشند و تاهنگامی که»
«بایراست عموم مسلمانان بطور مساوی مالک حق تصرف آنها از طرف پادشاه»
«عزیز خویش حضرت امام زمان علیه السلام میباشند پس از اینکه مسلمانان»
«زمین بایری را بزراعت یا ساختمان و یا درخت کاری برای استفاده مشروع»
«و معقولی آباد نمود مالک آن زمین آباد میباشند پس بنا بر این تمام املاک بایری»
«که از ابتداء تشکیل اداره ثبت بنام مردم نادانی ثبت گردیده و یا در حال بایر»
«بودن بکسی فروخته شده غلط و خلاف قانون مقدس اسلام بوده بایستی تمام»
«سندها باطل گردند».

ازدواج و طلاق: «امور ازدواج و طلاق و دفاتر رسمی بایستی اصلاح شود»
«از امر شوم طلاق جلوگیری و خودداری نمایند و رعایت مقررات شرع مقدس»
«را کاملاً در ازدواج و طلاق بنمایند».

زندانیان: «بایستی سریع‌الکار زندانیها و تبعیدشاکن رسیدگی شده در»
«مدت حداکثر دو هفته بیگناهان و رجال پاک که بجرم دیانت و پاکی و حق»
«گوئی زندانی یا تبعید شده اند با کمال احترام آزاد شوند».

اجراء قانون: «قانون مقدس اسلام نسبت بتمام مردم، شاه تا حمال بدون هیچ»
 «تبعیض و استثنائی اجراء می گردد.»
 پرچم و نماز: «در وزارت دادگستری و تمام ادارات مستقل دادگستری بایستی»
 «مساجد مناسبی نباشد نماز جماعت اقامه شود و کارمندان و عادلی از ماورین»
 «وزارت دادگستری به پیشوائی نماز و امامت جماعت تعیین شود تا همه پاك بو»
 «عادل شوند و موزن خوش صوتی در سرت وقت باذان گفتن بگمارند و پرچم سبز»
 «لااله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله اضافه بر پرچم ایران نصب گردد،»
 «تا همیشه نماز جماعت بپا و صدای الله اکبر از برو بوم دادگستری اسلام شنیده»
 «شده نسیم عدالت بر پرچم سبز اسلام و ایران بوزد و ندای عدالت از دادگستری»
 «اسلام به گوش جهانیان برسد.»

شرح مبسوطی در مورد اقامه نماز جمعه داده میگوید: «سخنان خطیب»
 «جمعه را وسیله رادیو دنیا اعلام نمایند» در شرح وظائف بی شمار شهربانی ها
 میگوید: «از عبور و مرور زنانی که بحجاب اسلام طبق مقررات شرع مقدس»
 «پوشیده نیستند جلوگیری کنند» و می افزاید: «مرزها و فواصل بین زن و»
 «مرد را ماکن عمومی مثل سینماها و نمایش خانه های پاك اسلامی و اتوبوس ها»
 «و سایر اماکن حفظ کنند، فاحشه خانه ها را بکلی ببندند.»

مساکن و سالخوردهگان: «آنها که سالمندند و کار از آنها میاید بکاری در»
 «خور حال و داشته و جائی برای زندگی آنها تعیین کنند و آنها که مریض هستند»
 «معالجه نمایند و سپس بکاری در خورتوانائی و استعدادشان وادارند و آنها که»
 «بکلی ناتوان یا کور یاشل و خلاصه عاجزند بنگاه مستقلی برای آنها تشکیل داده»
 «از آنها پذیرائی کنند و هر يك از آنها که باز هم کار مختصری از دستشان بر می آید.»
 شهر دریاها موظفند که: «بایستی شهرها و خیابانها را اسفالت و آباد کنند و»
 «بطور سریعی از وضع فعلی بیرون آورند. بنحوی که کوچکترین کثافت و»
 «خرابی در هیچ زاویه ای از زوایای شهرهای ایران باقی نماند.» در مورد
 ساختمانها می نویسد که: «ساختمان عمارات نورا دستور دهند تا آنجا که»
 «ممکن است وسیع و روبقبله و آفتاب گیر و طبیی بوده در عین حال مشرف بهم و»
 «طوری که در منظر هم قرار گیرد نباشد.» در مورد نیروی برق میگوید:
 «وسائل و کارخانجات برق را بطور کاملی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ»
 «وقصبات نصب نموده برق روشن و قوی در اختیار تمام خانواده های کشور»
 «بگذارند.»

شهید نواب صفوی در خصوص لباس مسلمانان نظرات جالبی داشت و در
 اینجا می گوید که: «از چهره و ملت مسلمان ایران کلاه بیگانه بر سر نهاده افسار»
 «استحمار بگردن بسته است.» دیدگاه نواب صفوی در مورد حقوق بگیران
 دولتی: «بایستی کارمندان وزارتخانه ها و ادارات، کارگران کارخانجات»

بسم الله الرحمن الرحيم

۴- در مفاسد خانان خسرو در ضمن هر مقدمه و کلماته زبانه‌ها این جمله

بصالح دفع آن

۲۰- طرح اصلاح علوم طبقات و دستورالعمل برادرش شریف حکومت و

۲۱- ابداع حکومت ضد استعمار بکنی بر سر کهنه

۶- قدرت صیقل و بی‌نود گذرنگا مسو - اصلاح بنیادین در ادارات و مذاکره

بنیادین در بنیادین استعمار و حکومت شریف بر علم امام سرسبز - در حال

و بنیادین استوار است اول محمد علیی حکومت

۵- مغلوب بنیادین است - در اول بزرگ - در بنیادین اصلاح و اصلاح و اصلاح

اصلاح و اصلاح بنیادین است - در بنیادین اصلاح و اصلاح

۶- شرف در اصلاح بنیادین است - در بنیادین اصلاح و اصلاح

چه بنیادین است - بنیادین اصلاح و اصلاح

۳- سخن با طاعت ایران و با دول اجنبی در بنیادین اصلاح و اصلاح

۷- (اسلام و سید) بنیادین است - بنیادین اصلاح و اصلاح

بنیادین است - بنیادین اصلاح و اصلاح

بریده‌ای از دستخط شهید نواب صفوی از کتاب فدائیان اسلام

«عموما از جار و کش تا وزیر حقوق و ماهانه هر یک باندازه رفع احتیاجات»
«ضروری خود و تهیه وسائل کامل آسایش مشروع خانواده آنها باشد»
در کنترل تاجر و کاسب می‌گوید: «چنانچه تاجر و کاسبی و هر کسی برخلاف»

«دستور مکاسب اسلام تجارتی یا کسبی نمایند و یا مال حرامی بیندوزد سرعاجلو»
 «گیری شده و به دادگستری ارجاعشان دهند تا بر طبق شرع مقدس به حسابشان»
 «رسیدگی شود.»

آن شهید درباره صنعت فظری دهد که: «دائرة ای با وسائل کافی برای»
 «تشویق صنعتگران تشکیل داده بوسیله رادیو و انتشارات منابع افکار صنعتگران»
 «را تشویق و بکار اندازند و سرمایه و وسائل کافی در اختیار بزرگترین»
 «صنعتگران و کوچکترین آنان بگذارند تا چنانچه فکر تازه و ابتکاری در عالم»
 «صنعت برایشان حادث شد با آسانی بمعرض عمل گذارند و افکار جدید صنعتی و»
 «مصنوعاتشان را برای تشویق عمومی در معرض نمایش و انتشارات قرار دهند»
 «صنایع دستی را نیز ترویج و تکمیل نموده کارخانجات کافی برای تهیه پوشاک»
 «و تمام وسائل زندگی دائر نموده و مواد اولیه را نیز در داخله مملکت با کمک»
 «وزارت کشاورزی و سایر طبقات تهیه نمایند تا ملت مسلمان ایران از فقر و»
 «بدبختی نجات یافته از این و آن مستغنی گردد.»

در مورد اسلحه می گوید: «کارخانجات انواع مختلف اسلحه سازی را فراهم»
 «نموده بهترین سلاحهای جنگی و بزرگترین وسائل دفاعی جهان نور تهیه کنند.»
 «کشاورزی: در تمام بلوک و مراکز قراء و دهکده ها بایستی مدارس ابتدائی»



شهید نواب صلوی همیشه ایجاد و گسترش صنعت را تشویق می نمود

«پنج‌ساله احداث‌شده و در همان مدارس ابتدائی یکرشته‌دروس ضروری»
 «کشاورزی اضافه‌نمایند و نصف‌روزهای تحصیل را بدرس پرداخته و نیم‌دیگر»
 «را بدروس عملی و عملیات کشاورزی بپردازند.» و می‌افزاید که: «تقریباً»
 «هشتاد درصد زمین‌های قابل کشت و زرع ایران بایر و مقدار زیادی آب‌های»
 «جاری موجود ایران هرزرفته بمصرف کشاورزی نمی‌رسد و چندین میلیون»
 «نفر هم از جمعیت قلیل ایران از زمین برکت حکومت‌دزدان، بیکار و سرگردان»
 «وقفیر هستند.»

وزارت خارجه از دیدگاه نواب صفوی: «بنحومقرر رشته‌دروس سیاسی هم»
 «بسیار رشته‌های اختصاصی اضافه گردد، محصلین این رشته بایستی از خاندانهای»
 «پاک و شریف انتخاب شوند و هر دو طلب ناشناس و غیر معروف یا از خاندان»
 «ناکس و پستی برای ورود به این رشته پذیرفته نشود. بایستی دانسته شود که»
 «خاندانهای ثروتمند اشرافی که غالباً آلوده و کثیف و بی‌شرافت شده‌اند و غالباً»
 «هم اموال خود را از طریق غیر مشروع بدست آورده‌اند شریف‌نبوده آنانرا»
 «نمی‌توان خاندان شریف‌تامید و ممکن است خانواده‌بقال و حمالی شریف و»
 «خانواده‌های شریفی هم ققیرو بی‌بضاعت باشند.»

«محصلین این رشته بایستی بحدی روحشان را بتربیت اسلام آشنا نموده عشق»
 «خدا و قرآن و معارف نورانی اسلام را باخونشان بیامیزند که حکومت‌جهانی»
 «را بباذره‌ای از عشق خدا و قرآن و شرافت و ایمان و پاکی مبادله‌نموده نفرشند»
 «تا مگر صلاحیت زمامداری کارهای بزرگ را پیدا نموده مانند خیانت»
 «کاران فرومایه کنونی دین و وطن و همه‌چیز مسلمانان را به ارزاترین ثمن»
 «ناچیز نفرشند.» و می‌افزاید که: «و در ممالک اسلامی وسائل صالح و پاکی»
 «برای تردیک کردن قلوب و روحیات برادران مسلمان بوده‌نمایند عشق و»
 «یگانگی و پشتیبان مسلمانان دنیا نسبت بیکدیگر باشند.» نواب صفوی مسافرت‌ها»
 «را در نظر داشته میگوید که: «درآمد و رفت ایرانیان بخارج و خارجیها بایران»
 «کاملادقت نموده باکمال دقت برای جلوگیری از خیانت‌ها و سمپاشی‌های»
 «خطرناک آماده باشند و بدانند که مسلمانان ایرانی برای چه کاری و برای چه»
 «مقصودی به خارج رفته و باچه کسانی تماس میگیرند و در ممالک خارجه چگونه»
 «اخلاق و روشی از او صادر میشود.»

«بایستی نمایندگان صالح برای تشکیل انجمن اتحاد و شورائی میان ملل و»
 «حکومت‌های اسلامی انتخاب‌شده و در تمام‌مراکز اسلامی حتی در اقصی نقاط»
 «دنیا ی اسلام که وطن مسلمین است تشکیل‌دو اثری صالح دهند و در برافراشتن»
 «پرچم عظمت اسلام و اجراء احکام ضروری اجتماعی اسلام و جلوگیری از»
 «منکرات و مفساد خانمانسوزی که در سراسر ممالک اسلامی پراکنده شده»
 «و ارواح نورانی و خون‌های پاک مسلمین را آلوده و مسموم نموده است و در»

«پشتیبانی هم بیاری خدای توانا مشاورت و اتفاق کنند».

وزیرت جنگ: «بایستی ساعت‌های ورزش و دروس ورزشی عموم مدارس»
«ابتدائی و دبیرستانها هر یک درخور استعداد خود توأم بتعلیمات نظامی و»
«تعلیمات جنگی و فنون نبرد باشد».

در ادامه این مقاله می‌گوید که: «مگر سپاهی که در دانشگاه قرآن و سر باز خانه»
«اسلام تربیت شده روحش با عشق خدا و خورش با منطق هل تربصون بنا اللاحدی»
«الحسنین» آمیخته گردید نره‌ای ناامیدی در برابر هیچ دشمن نیرومندی»
«در دلش راه نیافته اراده اش شکست ناپذیر خواهد بود».

«مدت خدمت زیر پرچم فرزندان اسلام و ایران بایستی به یکسال تقلیل یابد.»
«بایستی هر سربازی که متکفل پدر و مادر و اعیال و فرزند خود بوده و در»
«دوران یکساله سربازی کسی را برای نگهداری آنان نداشته و از خود نیز»
«بضاعتی ندارد مصارف زندگی یکساله عیال و فرزند یا پدر و مادرش را از»
«صندوق اعانه نظامی بطوریکه مقرر میشود بپردازند.» در خصوص نیروی
«هوائی می‌گوید: «بنحومقرر بهترین کارخانه‌ها و وسائل طیاره سازی بزرگ»
«را بایستی در داخل فراهم نمود و بهترین تعلیمات خلبانی نظامی را توأم با»
«معارف نورانی اسلام بخلبانان و سربازان نیروی هوائی بیاموزند تا فضای»
«آسمان ایران بیاری خدای آسمانها و زمین از سموم هوائی و بادهای مخالف»
«مصون ماند.»

نیروی دریائی: «و نیز وسائل و کارخانجات مهم کشتی سازی را فراهم آورده»
«و بهترین تعلیمات نظامی دریائی را بسربازان و افسران نیروی دریائی بیاموزند»
«تا سواحل ایران بیاری خدای آفریننده دریاها از حملات وحشیانه نهنگ‌های»
«آدم‌خوار دریائی محفوظ ماند.»

شهید نواب صفوی در زمان اوج گیری قدرت شاه و در سال نخست وزیری
سپهبد رزم آرا نسبت به شخص شاه و وزارت دربار چنین می‌گوید: «سازمان»
«فطرت الهی و دستگاه آفرینش خدا تمام افراد نوع انسان را یکسان آفریده و»
«همرا قوای یکسان بخشیده است، دست و پا و اعضاء و جوارح بدن عقل و»
«شعور و بینش روح و قوای روحی را همه دارا هستند و از نظر آفرینش و»
«سازمان نسبت بهم امتیازی ندارند پس پرستیدن مخلوقی ضعیف بنام شاه که»
«خود در آفرینش چون دیگران بوده بلکه قوای جسمی و روحی، و فکری او»
«از بسیاری مردم ضعیفتر است موهوم و از نادانی و احمقی است».

آن شهید بحث شیرینی را در اطراف شاه دنبال کرده و در پایان می‌نویسد:
«و چون عروسکی با خانم‌های عروسک‌مآب بازیش داده به رقصش نرمی»
«آوردند تا روزی که پای خود را بر آب و اطرافش را پراز هجوم بدبختی‌ها»
«و بیچارگی‌ها ببیند و آرزو کند که ایکاش حمالی بودم و شاهی نبودم»

«بودیگرش سودی نبخشید و محیط اجازه اش ندهد همانند حمالی هم آسوده»
 «زیست نموده عیال و فرزند و شغل آسوده ای داشته باشد و از مزایای طبیعت و»
 «زندگی آرام و خرامان محظوظ و بهره مند شود، آری این شاه از آن شاه پرستان»
 «احمق تر است، تاریخ گذشته و حاضر نظائر چنین شاه نادان و سرانجام بد»
 «آنان را بسیار نشان داده و می دهد!..»

شهید عالیقدر در مورد مجلس شورایی جداگانه بحث کرده و نتیجه می گیرد که:
 «زیرا که قانون گذاری تنها برای خداست و قانونی که از فکر پوسیده بشر»
 «قانون گزار بگذرد با علم و عقل و اسلام و اصول مقدس اسلامی قانون اساسی»
 «منافات داشته و بهیچوجه قانونیت ندارد. ایران مملکت رسمی اسلامی و»
 «سرزمین پیروان آل محمد (ص) است و بایستی قوانین مقدس الهی اسلام»
 «بر طبق قوانین منبج جعفری مویمو عملی گردد و از تمام منکرات و مفاسد و»
 «منهیات شرع مقدس جلوگیری شود» و در پایان می افزاید که: «آری بایستی»
 «انتخابات آزاد بوده و نمایندگان مسلمان و پاک باشند و قوانین پوسیده غیر»
 «قانونی را لغو نمایند و از این پس قانون گذاری نفرمایند و قانون مقدس خدا»
 «را اجراء نمایند و بر زبان مصالح مملکت اسلامی ایران هم سخنی نگویند و در»
 «انجام وظیفه خود در مجلس شورای ملی تحت نظر روحانیت و علماء پاک طراز»
 «اول قرار گیرند».

شهید بایکدنیا عشق و ایمان می نویسد که: «ایران بیاری خدای جهان با»
 «اجراء دستورات گذشته بهشت جهان خواهد بود» و بعد پیش بینی می کند و
 می افزاید که: «آری، آری همه با هم، همه پاک، همه با ایمان، همه دانا، همه»
 «خورسند، همه با نظافت، همه بی نیاز، همه نورانی، همگی امانت دار، همه جا»
 «امانت گاه، همه جا امین، همه جا سبز و خرم، همه جا آب های روان، جو بهای»
 «پاکیزه، همه جا خیابانهای نظیف، چراغهای پر نور، همه جا عدالت، همه»
 «یکسان، آب های روان و درختان سبز و دل های پر مهر و محبت و قضائی پر از»
 «نغمه قرآن و اذان، گویا بهشت جهان است».

او در جای دیگر در ددل کرده می گوید: «خدای جهان و جهان عقل و دانش»
 «و جهان اسلام و قانون اساسی و افکار عمومی و عموم مردم همه و همه میدانند که»
 «سخنان ما سراسر بحق است و ما حق میگوئیم و حق با ما است و ما خود ملت»
 «مسلمان ایران هستیم و این جا مملکت اسلامی ایران و سرزمین ما پیروان آل»
 «محمد است و خدای توانا پشتیبان ما است».

آن شهید عالیقدر هشدار انقلاب می دهد و میگوید: «ایران مملکت اسلامی»
 «و سرزمین پیروان آل محمد است، عموم ملت ایران مگر قلبی که غیر مسلمان»
 «و کفارت تحت الحمايه اسلامند از ستمهای گران و ظلمهای شدید این حکومت»
 «بستوه آمده در انتظار انتقام نزدیک و تشکیل حکومت قرآند، در جای دیگر

می‌گوید: «ویباری خدای جهان ماملت مسلمان ایران و ما پیروان آل محمد»
 «ریشه دزدان و غاصبین حکومت اسلامی را از بن بر آورده و انتقام جنایات آنانرا»
 «بدین و ناموس و وطن بازمی‌گیریم و حکومت حق اسلام و قرآن را بیاری خدای»
 «توانا تشکیل می‌دهیم و به بدبختی و سرگردانی ملت مسلمان ایران خاتمه میدهیم»
 و سپس می‌گوید که: «اعلام ما بدشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی»
 «شاه، دولت و سایر کارگردانی که آنانرا بخوبی می‌شناسیم، ای خائنین»
 «پست فطرت شما میدانید که حق با ما است و ایران مملکت اسلامی و سرزمین»
 «پیروان آل محمد است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی ایران»
 «را بایک دنیا ترس و لرز بطور موقت و عاریت غصب نموده‌اید و هر روز آماده»
 «فرار هستید و شما خود می‌دانید که ماملت مسلمان ایران بیاری خدای توانا»
 «در همین روزهای نزدیک دست به انتقام از شما یک مشت خائن معدود گذاشته»
 «و بحساب چندین ساله جنایاتتان رسیدگی می‌کنیم».

او مانند اجدادش امامان راستین اسلام تمام قدرتهای پوچ قدرتمندان را
 تخطئه نموده می‌گوید: «پولها و ثروتها و بمبهای اتم و توپها و سرنیزه‌ها و»
 «گرزها و شمشیرها و سپاهها و وسایه‌های لشکرها هیچیک از اینها و مانند اینها»
 «قدرت نیست». آن شهید بزرگوار بحث مفصل و عاشقانه‌ای را نسبت بخدای
 خود در این مقاله دنبال نموده و در جای دیگر آن در وصف سربازان اسلام
 چنین می‌نویسد: «اوشجاعت مجسم و مجسمه شجاعت است و شجاعت جز با وجود»
 «او و اراده قوی جز با دل و روح او شناخته و مجسم نمی‌گردد، پس این سرباز»
 «و این فرمانده آری این سرباز و این فرمانده فاتح و فاتح و فاتح است و برای»
 «همیشه فاتح است، فتوحات بی‌دری و بی‌سابقه معجز آسای سربازان اسلام و»
 «خشنودیا و سرورهای شکفت انگیز و گلگون شدن روی و زیباشدن چهره»
 «آنان هر آن و دقیقه‌ای که آتش جنگ شمله ور شده خطر مرگ بیشتر می‌شد»
 «و بی‌اعتنائی آنان بکثرت دشمن و سلاح نیر و مندش و وصایای آنان در هنگام»
 «مرگ که وصیتی و آرزویی جز برافراشتن پرچم مقدس اسلام نداشتند برای»
 «درک این حقیقت علمی ثابت، شاهدهی صادق و گواهی نیکو است.»

سهس با عنوان گردن آیه مبارکه قرآن که میفرماید **ولاتهنوا و لاتحزنوا**
 و اتم الاعلون ان کنتم مومنین بحث هیجان انگیز خود را دنبال نموده می‌نویسد:
 «آری اینان علاقمندان باسلامند و در میان آنان هنوز مسلمانان بیدار و»
 «حقیقی یافت میشوند که یک تنه با اساس سیاستهای شوم می‌جنگند و با کمال»
 «عزت و قیام جانبازی میکنند، مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری و مرحوم»
 «سید حسن مدرس و مرحوم سید حسین امامی شهید معظم جوان شهداء عزیز»
 «اسلام نمونه‌های بارزی بودند و اینک که بیاری خدای عزیزانهای سیاه‌از»
 «روی آسمان حقایق نورانی اسلام کم کم معهود گردیده بر صفحات قلوب ما»

«فرزندان اسلام تابیده و میتابد و صفوفی جوان و پولادین باقوی ترین اراده های»
 «شکست ناپذیر تشکیل داده ایم و بیاری خدای توانا مقتدریم و بزرگترین»
 «آرزویمان نیل بسعدت و شهادت و پرواز در آسمان حقائق بوده این آرزو را»
 «در دل میپرویم تا کی از فراق و هجران شهداء عزیز اسلام و هزاران مانند»
 «مرحوم مدرس و امامی شهید رهائی یافته در آسمان بهشت برین با آن عزیزان»
 «همراز و هم آواز و دمساز گردیده در مسیر نورانی عشق و حقیقت پرواز کنیم،»
 «پس بیاری خدای توانا ما فرزندان اسلام فداکار و مقتدریم و سعادت و جانبازی»
 «در راه خدا آرزوی ماست و اصلاحات عمومی مملکت اسلامی ایران و برکندن»
 «ریشه های فاسد ظلم و جنایت کارماست و بیاری خدای توانا بزودی ریشه های»
 «فاسد کفر و ظلم را می کنیم و بنیادهای پاک ایمان و عدالت را محکم می کنیم.»
 «سلام بر مهر ما بروح يك فرزند فدائی اسلام و نمونه تازه ای از تربیت نورانی»
 «روح زنده فرزندان اسلام شهید معظم حضرت سید حسین امامی عرضه باد.»

شهید عالیقدر نواب صفوی در قسمت های پایانی کتاب خود بر ابرقدرتهای
 جهانخوار نهیب زده می نویسد: «جنگهای بشر و دول بزرگ سراسر ناشی از»
 «گمراهی و جهل می باشد و جنگهای اسلام بفرمان خدای جهان و برای هدایت»
 «و نجات بشر بوده و خواهد بود»، و می افزاید که: «جنگهای مقدسی که سردار»
 «دلیر و پیشوای رشید سپاهش حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام با آن»
 «شجاعت شگفت انگیز شمشیرزند و اسب پیروزی بایکدنیا قدرت و شجاعت»
 «در میدان دشمن بتازد و بکشد و در همان حال اشکهای پرسوز موجب از دیدگان»
 «پاکش سرازیر شده بر روی زره و لباس جنگش بریزد و چهره و حالش شاهد»
 «سوز دل پاک و اندوه درون نورانی او بر گمراهی و جهل دشمن بوده بسوزد و»
 «بگرید بر اینکه از طرف خدای مهربان مامور و ناچار است که عضو فاسد بشر»
 «را طبیبانه قطع نموده و امراض مهلك عمومی را شفا بخشد و به سر منزل سعادتش»
 «برساند» و بعد حماسه آفریده می گوید که: «آری جنگهای اسلام برای بهوش»
 «آوردن بشر دیوانه و مستی بوده که منطق و عقل را از دست داده و شتابان بسوی»
 «بدبختی دنیا و جهنم و عذاب آخرت می تازد و با منطق و برهان و چراغ بیدار»
 «و بیناشده چاره ای بجز قطع عضو فاسد و تسلیم کردن او برای بهوش آوردن»
 «و نجات دادنش نیست، آری جنگهای اسلام بفرمان خدای جهان و برای»
 «هدایت و نجات بشر بوده و خواهد بود.»

نفت ایران: «نفت و هر چیز دیگر ایران سرمایه ملت مسلمان ایران و فرزندان»
 «اسلام و ایران بوده و هیچ بیگانه ای را حق تصرف در آن و تجاوز بدان نبوده»
 «و نیست و نخواهد بود، ملت مسلمان ایران بایستی نفت و هر سرمایه دیگر خود»
 «را در هر کجای ایران غرب و شرق و جنوب و شمال و در هر نقطه از نقاط وطنش»
 «ایران یا خانه پیروان آل محمد باشد خود ببازوی توانای خود بیاری خدای»



شهید نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام

«توانا استخراج و تصفیه نموده بهر اندازه که برای مصرف داخلی خود و چراغ»
 «خانه‌اش احتیاج داشته برداشته مصرف کند و زیادی آنرا برای خویش بهر»
 «مملکتی که بهتر خرید و یا بطور تساوی بهم خریداران دنیا از ملل مختلف»
 «بفروشد و ملت خویش را از این فقر و تنگدستی نجات دهد و ضمناً احتیاجات»
 «نفی دنیا را هم از نفت زیادی خود بر آورد».

«خطارشیدید: «ماملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران بدینا، انگلستان»
 «وروسیه و آمریکا و سایر ملل و حکومت‌های دنیا اعلام میکنیم که حکومت»
 «کنونی ایران حکومت قانونی و ملی نبوده رسمیت ندارد، اگر روزی ملت»
 «مسلمان ایران در اظهار رای خویش آزاد باشند آراء عمومی و فقهاء مجاهد»

«اسلام بدون استثناء حکم قتل و فتوای نابودی این غاصبین حکومت اسلامی»
 «ایران و دشمنان اسلام را بطور قطع صادر میکنند.» و سپس می‌افزاید که:
 «آری حکومت ایران لغو و غیر قانونی بود و رسمیت ندارد، ما فرزندان اسلام»
 «و ایران با اینکه بیاری خدای توانا توانا و مقتدریم و میتوانستیم و میتوانیم»
 «که در یک شب تاریک و یادریک روز روشن دشمنان اسلام و غاصبین حکومت»
 «اسلامی ایران را یکبار نابوده کرده بجهنم فرستیم و انتقام اسلام و ناموس»
 «اسلام و ایران را از آنان بازگیریم برای حفظ ناموس اسلام و هستی مسلمانان»
 «از خطرهای احتمالی صبر کردیم و از شورش برخی بیخردان هم بشدت جلو»
 «گیری کرده و می‌کنیم». آن شهید عالیقدر با نظری تیزبین حضور دشمنان
 داخلی ایران را در کمین گاه‌ها زیر نظر داشته و هشدار می‌دهد و می‌گوید که:
 «برادران رشید فدائیان اسلام بایستی در روزهای انجام وظیفه بزرگ دینی خود»
 «در همه جای خانه ایران و سرزمین پیروان آل محمد مراقبت عمومی داشته»
 «باشند چنانچه ناپاکی یا نادانی صدائی شورش‌آمیز بر علیه ناموس و هستی»
 «کوچکترین فرد مسلمان از خود صادر نمود جلبجای بیاری خدای توانا و قدرت»
 «ایمان بدون سرو صدا و با کمال آرامش در همانجا نابودش کنند و از هر شورش»
 «بیبجا و سرو صدائی جلو گیری نمایند و در انجام این وظیفه مقدس کاملاً متوجه»
 «در گام خدا بوده متوسل باشند و استمداد جویند که بنظم و آرامش عمومی»
 «اختلالی وارد نیاید.»

شهید نواب صفوی در آخرین مقاله خود در این کتاب خطاب به بشریت
 می‌گوید که:

«ای بشر راست بگو و بخدای خود و آفریننده عزیزت وفادار باش، ای بشر از»
 «راستی چه بدی دیده‌ای که زندگی خود را بادروغ آمیخته‌ای، آیا اگر راست»
 «بگوئی آفتاب بر تونمی‌تابد، زمین ترا از صفحه خود بیرون میکند، دریاها و»
 «رودخانه‌ها خشک میشود صفحه سبز طبیعت خشک و سوزان می‌گردد و گیاه»
 «برای تونمیرود، درهای رحمت خدا بسوی تو بسته میشود؟ ای بشر که بر کرسی»
 «حکومت‌های دنیا قرار گرفته‌ای از دروغ چه خیری دیدی که از راستی ندیدی،»
 «ای بشری که بر کرسی حکومت آمریکا یا روسیه یا انگلیس نشسته‌ای، تو راست»
 «میکوئی، تو خیر خواه بشری؟! ... شما ای حکومت‌های کوچک و بزرگ دنیا»
 «هریک آلت دست دیگری هستید که او خود گرفتار چنگال دیو شهوت و دنیا»
 «پرستی است و جز مطامع شهوات خود هدفی ندارد.» و بیا یک دنیا سوز و غیرت
 می‌افزاید که: «شما ای افراد معدود و عاجزی که زمام مسلمانان را بنام حکومت‌های»
 «اسلام در دست گرفته‌اید کدامیک از احکام اسلام را اجرا نمودید. بکدام یک»
 «از آیات قرآن عمل کردید، شما وزندگی شما به مسلمان و اسلام چه شباهتی دارد»
 «و با حکومت‌های کفر چه فرقی دارد، شما از حکومت‌های بیگانه دروغ‌گو تر هستید،»

«شما ای علماء اسلام، شما ای کسانی که بر مسند پیغمبر قرار گرفته کوشتو»
 «پوست و عنوان و آقائی و سیادتتان از اسلام است، کدام منکر را جلو گیری»
 «نموده کدام معروف را عملی کردید، شما ای مسلمانان، ای تجار مسلمان و ای»
 «کسبه مسلمان باسلام و به پیغمبر گرامی هم دروغ گفتید شما خود نماز خواندید»
 «و اظهار مسلمانی کردید با اشاعه اتمه فاسد و خلاف اسلام در ردیف عوامل»
 «اضمحلال اسلام قرار گرفتید. توای تاجر و کاسب مسلمان توای بیوفا، آن»
 «روزیکه دین خدا و هستی و ناموس اسلام که هستی تو بدان بستگی داشت در برابر»
 «سیل فساد و هجوم کفر و رذالت افرام معدود پستی قرار گرفته بود که کوچکترین»
 «آثار اضطراب و سوزدلی از خود بروز ندادی اما آنگاهی که فرخ اجناس و»
 «سرمایه‌ات دست خورده کوچکترین خطری بمال و ثروت متوجه شد هر اسان»
 «شدی تعطیل عمومی بی سابقه ای نموده و بزرگترین آثار اضطراب و وحشت را»
 «از خود بروز دادی، ای بیوفا بشر آخر این مال و این ثروت را خدای عزیزت»
 «بتوارزانی داشته و توئی که زنده ای و از آنها استفاده میکنی ترا خدای مهربانت»
 «به مهرش آفریده که وجودداری و از هستی خود بهره میبری، ای بیوفا حاشا»
 «به غیرت و حمییتت که اگر روح انسانیت در تو زنده شود بایستی از کثرت خجالت»
 «و شرمساری ذوب و نابود شوی، توای عالم اسلامی توای بیوفا علوم آل محمد»
 «و معارف الهی را تحصیل نمودی آنگاه که افکار ت بدین معارف نورانی پرورش»
 «یافت و در گلستان نورانی حق پر و بالی یافتی روش و لباس ترا تغییر دادی و در»
 «صف بدعت گزاران و ظالمین قرار گرفته بیرحمانه با جعل قوانین خلاف اسلام»
 «و اجراء نقشه‌های دشمنان اسلام همه روزه بر پیکر اسلام ضربات شدیدی»
 «نواختی.»

«توای بیوفا بشر ای کاش وفاداری را از سگ آموخته بودی، تو برای»
 «مرجییت و ریاست خود آنقدر که کوشیدی بخدا برای حفظ اساس اسلام یک هزارم»
 «آن در تمام مدت عمرت کوشش نکردی». شهید نواب صفوی درد دل خود را
 ادامه داده می نویسد که: «توای فرزند گمراه اسلام، توای اروپا دیده، توای»
 «شیمی دان و توای ریاضی دان، توای ضعیف النفس نادان، توای بیوفا، تاجشمت»
 «بظاهر رنگین و فریبنده اروپا نشینان افتاد خود را باختی و همه چیز خود را»
 «باختی و همه چیز خود را فراموش کردی». و هم چنین می افزاید که «توای»
 «بی و وفای فرزند گمراه اسلام در مقابل چه خود را باختی، آیات بیغزبت و روغن»
 «سرو زلف و کراوات و شاپو و پاپیون و مرسی و بدنهای عریان و محرک شهوت»
 «زنان تور افریفت، یاد بر ابر فواحش پاریس و خیابان شانزلیزه خود را باختی؟»
 «و خدای اروپا آفرین و آفریننده عزیز خود و آسمان قشتنگ و آفریننده زیبائی»
 «ها و همه جا و همه چیز را فراموش کردی، توای بیوقای نادان وای خود باختی»
 «کوکاه نظریکاش باندازه ژاپن و وحشی می سنجیدی و خود را از گدائی در»
 «دروازه‌های ممالک خارجه نجات میدادی و سرمایه‌های خود را از دست»

«نمیدادی و مفهوم ترقی و تمدن را می فهمیدی و با الفاظ خشک و بی مفروض و ظواهر»
 «فریبنده ای قناعت نکرده و خود را از مرز اخلاق و انسانیت منحرف نمی ساختی،»
 «خدای عزیز، تو فرزند خفته اسلام را از این خواب مرگ آسای خرگوشی»
 «بیدار کند». آن شهید عزیز در قسمت های پایانی مقاله خود می نویسد که:
 «تو ای حکومت امریکای جدیدالتمدن، تو ای تازه بجائی رسیده، از تمام منابع»
 «ثروت و ودیعه های خدای مهربان جهان بطور کاملی بهره بردی و از دیگران»
 «راه نیرنگ و دروغ را آموختی و خدای آفریننده را ابداییان دنداشتی و پای خود»
 «را جای پای ستمکاران معروف دنیا گذاشته و بزیرفتن ملل دنیا و با وعده های»
 «پوچت شروع کردی و وسیله تسلط ستمکاران و اشرار بر مردم دنیا شدی، خدا»
 «عاقبت تو را خیر گرداند تو ای حکومت روسیه، تو ای بی وفای متکبر و شمایی»
 «فلاسفه مادی دنیا، شمایی افراد محدود و نادان و عاجز و کوتاه نظر ما از فلسفه»
 «پستی گفتار و بیان های قاصروین بست و نارسای شما میگذریم».

خلاصه ای که از فرازهای مختلف کتاب فدائیان اسلام بقلم شهید سید محبتی نواب صفوی نقل شد نمایانگر طرز تفکر آن شهید عالیقدر و میزان عشق او نسبت به قرآن و اسلام و وطن و سعادت تمدنی امت اسلامی و مخصوصا ملت عزیز ایران می باشد، این کتاب که در اوائل حکومت جنجالی دکتر مصدق انتشار یافت و بدنبال آن نیز نواب صفوی چهره قهرآمیزی نسبت به مصدق و حکومت او گرفته و اعتراض نمود که چرا طبق وعده های خود در صدد اجراء احکام اسلامی در مملکت اسلام نیستید سبب شد که مصدق را ترسانده و دفتر نخست وزیری خود را از کاخ نخست وزیری به درون خانه خود واقع در خیابان کاخ در همسایگی کاخ شاه انتقال داده و بعد هم تا پایان کارش که کلا ۲۸ ماه بطول انجامید در همانجا و بقول معروف آن زمان از زیر پتو حکم میراند. در این وقت که اکثریت ملت ایران بامید و آرزوی آزادی، اسلام و استقلال خود از چنگ بیگانگان و بیگانه پرستان داخلی براه افتاده و بدنبال شعارهای مصدق و آیه الله کاشانی می رفتند نواب صفوی تشخیص داده بود که این نهضت منحرف است و نتیجه تمام اقدامات آن با تمام عوارض طبیعی آن جز اتلاف وقت این ملت نیست و روی همین اصل جلسات عمومی تشکیل داده و روزنامه ای نیز منتشر می نمودند که با این وسائل تبلیغاتی نقطه نظرهای خود را بگوش ملت ایران برسانند.

در جلسات عمومی بیشتر شهید سید عبدالحسین واحدی سخنرانی میکرد و آن شهید در آن زمان که در حدود بیست و چند سال بیش نداشت بقدری برخوردار از فضل و اطلاعات عمومی جهانی بود که روی منبر یا هر جای دیگر که سخن میگفت گوئی دارای یک نیروی پنهانی است که میتواند دل های شنونده و بیننده را براحتی تسخیر کند و از دیگر کسانی که در امر تبلیغات فدائیان اسلام فعالیت داشتند آقای سید هاشم حسینی بود که او نیز بنوبه خود اثرات عمیقی در روح شنوندگان خود می گذاشت امامت اسفانه این شخص و مدیر روزنامه نبرد ملت که عبدالله کرباسیچیان نام داشت بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ راه خود را کج کرده و با شهید نواب صفوی و شهید واحدی بنای مخالفت را گذاشتند و بر اثر این مخالفت ها تعدادی از برادران نیز که از فشار

بسیار شدید مبارزات خسته‌مونا توان‌شده و دنبال بهانه‌ای می‌گشتند تا دنبال زندگی عادی خود بروند و از طرفی نیز موقعیت سیاسی ایران بعد از ۲۸ مرداد تاحدی ایجاب می‌کرد که روح یاس و نومیدی بر مبارزین مستولی شده باشد آنها نیز آتش مخالفت‌های حسینی و کرباسچیان را شعله‌ورتر ساخته تا اینکه شهید نواب صفوی را ناچار کردند طی اعلامیه‌ای بعضی‌را از صف مقدم فدائیان اسلام طرد کند.

ایران از دیدگاه جهان‌خواران در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۰

با اعدام انقلابی رزم‌آرا و اعلامیه و مقاله‌ها و سخنرانی‌های آتشین نواب صفوی و فدائیان اسلام و همچنین پافشاری و یکنگدگی آیه‌الله کاشانی و مصدق و جبهه‌ملی برای بیرون‌راندن انگلیس‌ها از ایران به معنوی شدن و از سر زبان افتادن شاه‌جوان که در یکی دو سال گذشته برای کسب قدرت خیلی فعالیت نموده بود دولت بریتانیای کبیر که خود را مالک الرقاب ملت و دولت سرزمین و نفت ایران میدانست تلاش بی‌وقفه‌ای را دنبال کرد تا شاید بتواند فرصتی را پدید آورده و موقعیت‌های دیرین خود را مجدداً در ایران تجدید نماید اما نیروهای نامبرده با پشتیبانی اکثریت قاطع ملت ایران روبروی سیاست استعماری انگلیس مانند کوه ایستاده بودند و علاوه بر این بر اثر تبلیغات توفنده‌ای که بوسیله خبرگزاری‌های آمریکا و شوروی بر ضد انگلیس در تمام دنیا می‌شد در هر جای از جهان که انگلستان نفوذ داشت همانند ایران موقعیتش متزلزل شده بود و از همه‌جا مهم‌تر در مصر بود که ملک فاروق پادشاه دست‌نشانده و



مردم مسلمان برای تشکیل حکومت مردمی تظاهرات می‌کنند

دولت پوشالی او را دچار سرگیجه نموده بود چون که ملت مصر و نیروهای انقلابی و مسلمانان تکان خورده آن سرزمین همگی بر ضد استیلای انگلیس ها بر کانال سوئز و سرزمین شیرپرور مصر قیام کرده بودند، در عراق نیز اوضاع شبیه همین منوال بود، در هندوستان هم که انگلیس بکلی موقع خود را از دست داده بود و خلاصه رویهم رفته کاملاً پیدا بود که چراغ جلال و عظمت انگلیس در تمام دنیا فروغش روپایان رفته و خاموش میشود.

اما مردم جهان و دولت مردان ممالک و دولت های کوچک دنیا مانند ایران که همگی تحت تاثیر نیروهای قهار و جنایتکار جنگ آوران جنگ جهانی دوم هنوز نتوانسته بودند به عقل و حواس خود مسلط شوند نمی توانستند باور کنند و با اصول ادراک آنها نداشتند که بتوانند بفهمند که امروز روز رهائی ملت های مسلمان از چنگال تمام قدرتمندان بزرگ دنیا است و بهمان ترتیبی که ملت های کوچک از جنگ ترسیده اند ملل بزرگ نیز بیمناکند و لذا دیگر هیچکس در دنیا آماده درگیری و ایجاد جنگ نیست پس حالا که انگلیس جهانخوار بطور طبیعی عقب نشینی کرده و سیاست استعمارش هجو و مسخره شده است بهمان ترتیب نیز دیگری را هم نباید جایگزین او نموده و از این بآن پناه برد.

با توجه دقیق به نکته بحث و شرحی که ضمن مقالات بعدی خواهد آمد علت اساسی مخالفت نواب صفوی با مصدق و رودرروئی آنان بایکدیگر روشن میشود.

در هر صورت رزم آرا رفت و حسین علاء که وزیر دربار بود مامور تشکیل کابینه شد و او هم زیر فشار تهدیدهای فدائیان اسلام و احساسات شدید افکار عمومی مردم ایران دوام نیاورده و کنار رفت و بارفتن او آخرین رمق سلطنت خاندان پهلوی نیز رفته بود و از شاه و دربار سلطنتی جز يك اسم چیزی دیگر باقی نمانده بود که اگر چنانچه دقت و روشن بینی بزرگان قوم می بود در این روزها آفتاب آزادی و استقلال میهن عزیز اسلامی ماطلوع کرده بود اما برای این تحول بزرگ دو چیز بزرگ نیز لازم بود که متأسفانه هیچیک از آن دو سرمایه باندازه کافی وجود نداشت یکی روشن بینی و دوراندیشی توأم با شجاعت و از خود گذشتگی بزرگان دین و دیگری هم متدین بودن و آگاهی دینی داشتن رجال سیاست و در این میان فقط نواب صفوی بود که قدو قامت و سن و سال و سابقه کوتاه او ایجاب نمی کرد تا کسی به اندرزش گوش فرادهد و او معتقد بود که باید نهضت را اسلامی کرد و با شعار اسلامی و رهبری اسلامی مردم را روانه میدان جنگ با تمام بیگانگان نمود و می گفت که نه تنها مادرین نبرد حق و باطل پیروز خواهیم گشت بلکه تمام جهان اسلام را نیز از چنگال جهانخواران نجات خواهیم داد اما حقیقت اینست که بین برداشت های او از مکتب اسلام و شرافت زندگی با دیگران تفاوت های اساسی وجود داشت چون او می گفت برای بازپس گرفتن حقوق از دست رفته و کیان اسلامی خود باید از جان مایه گذاشته و شهادت را پیش روی خود قرار دهیم اما دیگران دل بزندگی دنیا بسته و دودستی چسبیده بودند او می گفت که باید اخلاق اسلامی و مسائل معنوی و انسانی را در نهضت خود در درجه اول اهمیت قرار دهیم اما دیگران دنبال آب و نان بودند. او می گفت شخصیت الهی اسلام به مرز و بوم ما ارزش و قابلیت بخشیده و روح قیام را در ما پدید آورده است اما دیگران شخصیت خود را مقدم بر همه چیز و همه کس میدانستند و لذا ترا و مورد پسند قرار نمی گرفت.



حسین طاه

دنیای قدرت و جنایت نیز در انتظار فرصت مناسب برای بلعیدن این طعمه لذیذ روزشماری میکرد، دولت استعمارگر و جنایت‌پیشه انگلیس بینناک بود که منافع نامشروعش در ایران از دست می‌رود، روسیه شوروی حسرت می‌خورد که چرا دندان و مزاجی که بتواند این طعمه را بلعیده و هضم کند ندارد.

اما امریکای تازه بدوران رسیده و گرسنه که در واقع فاتح جنگ جهانی بوده و سخت

مفروضه و بخود میباید کمین کرده بود تا آتش نهضت ملی ایران رفته رفته فرونشسته و دست استعمار کهن انگلیس خود بخود از این سرزمین کوتاه شود تا او وارد میدان شده و با دستیاری شاه که از پیش ساخته و پرداخته شده بود این طعمه لذیذ را دوزخ چشم دیگر مزاحمین و رقیبان بلعیده و به خود اختصاص دهد.

شاه که حدود یکسال پیش از آمریکا بازگشته و قرار و مدارهای خود را با ترومن رئیس جمهور آنجا گذاشته بود و در ایران نیز بیش از ۹۰ درصد از نمایندگان قلابی مجلس و ۱۰۰ درصد نمایندگان مجلس سنا گوش بفرمان او بودند یک نوع حالت خاطر جمعی داشت و گویا به او آموخته بودند که در پی این راه گشایش و موفقیتی وجود ندارد و بهتر است برای مدتی هم گه شده او ساکت و منزوی بلکه تسلیم بماند و در انتظار فرصت باشد.

بدین ترتیب دیده میشود که: وقتی در تاریخ ۲۶/۱۲/۳۰ حسین علاء دولت خود را به مجلس سنا معرفی می کند با توافق آراء باورای اعتماد می دهند و همچنین فردای آن روز مجلس شورا نیز از ۸۴ نفر حاضرین ۷۷ نفر رای اعتماد می دهند. و در همین مجلس با فاصله ۲۰ روز یعنی در تاریخ ۱۵/۲/۳۰ که دکتر مصدق دولت خود را معرفی می کرد از ۱۰۲ حاضرین ۹۹ نفر رای اعتماد می دهند در صورتیکه ظاهراً حکایت از آن می کرد که این دولت ۱۸۰ درجه بایکدیگر اختلاف نظر در برداشتهای سیاسی و طرز حکومت دارند.

از نکات بسیار جالبی که در این روزها بین اخبار و اوضاع و احوال دنیا بیچشم می خورد اینها بودند که شاه اعلان کرد در مسئله نفت مداخله نمی کند، مک آرتور نماینده برجسته کنگر آمریکا گفت آسیا بیدار شده و مردم آن دیگر حاضر نیستند زیر بار دول استعماری بروند، عراق انگلستان را تهدید بملی کردن نفت خود می کرد. علاء چند روز پیش به مخبرین گفته بود که قبل از هر چیزی باید آماده دفاع از جان خود باشیم، تعداد ۱۲۳۵۰ نفر کارگران نفت ایران در ۶ منطقه نفت خیز جنوب در اعتصاب بودند، طرح منع مشروبات الکلی و تریاک در مجلس تصویب شد. کاشانی به خبرنگار فرانس سوار گفت من اصولاً با ترومن مخالفم ولی خائنین و جبره خواران اجانب انتظار هیچ نوع ترحمی را نباید داشته باشند و در همین روزها حکومت نظامی در تهران لغو شد. در تاریخ ۲۵/۱/۳۰ پالایشگاه عظیم آبادان تعطیل شد و ۳۰ هزار کارگر اعتصاب کردند متخصمین خارجی همگی فرار کردند در تاریخ ۲۹/۱/۳۰ رادیو مسکو ضمن تبلیغات دامنه دار و شدیدتی که بر ضد انگلیس می کرد گفت برای انگلیس یک تن نفت بیش از خون تمام کارگران ایران ارزش دارد و بالاخره هم در تاریخ ۲۷/۲/۳۰ و در زمان نخست وزیری علاء مجلس ایران لایحه نفت را تصویب کرد.

نکته جالب دیگری که در این تاریخ بیچشم می خورد اینست که کابینه مصدق السلطنه تماماً از دولت مردان قبلی کابینه های درباری ایران تشکیل گردیده بود و فقط دکتر کریم سنجابی وزیر فرهنگ جوان بود که سابقه ای بدان صورت نداشت خوب نهضت ملی ایران به نقطه اوج خود رسیده و در تاریخ ۱۵/۲/۳۳ دولت ملی دکتر محمد مصدق از مجلس ایران رای اعتماد گرفته بود و باید دید می خواهد چه بکند و در برابر دشمن زخم خورده ای مانند انگلیس و دشمنان تیز دندانی مانند آمریکا و شوروی و شاه ایران و قیام این ملت چه برنامه ای دارد و بعد از یک عمر طولانی مبارزه و شعار و جنگ و گریز چه ارمغانی برای مردم ستمدیده ورنج کشیده آورده است.

نواب صفوی و حکومت دکتر مصدق



دکتر: محمد مصدق

بعد از تعارفات و تبادل تلگرافات تبریک و تحویل و تحول کاخ نخست وزیری اولین کار مثبت...
 و جالبی که در تاریخ ۲۸ ماهه حکومت ملی دکتر مصدق ثبت شده است دستگیری نواب صفوی
 در تاریخ ۳۱/۳/۳۰ یعنی درست یکماه پس از احراز پست نخست وزیری اوست و علت این اقدام
 نیز فقط یک چیز و آنهم اصرار و بی‌گیری نواب صفوی برای اجراء احکام اسلام و حسن
 استفاده از حکومتی که پشتیبانی مردمی دارد بود و چون مصدق اعتنا ننموده و بوسیله آیه‌الله
 سید محمود طالقانی پیغام داد که با و بگوئید کابینه من آخرین دولت ایران نمی‌باشد و خوبست
 آنها صبر کنند تا آیندگان نظرات آنان را پیاده کنند و نواب صفوی هنگامیکه از مصدق مایوس
 شد و از آیه‌الله کاشانی نیز چیزی جز همان مسائل و مطالب را ندید و نشنید نامه شدید اللحنی
 به مصدق نوشته و از او خواست که کنار رفته و بیش از این چهره کریه خود را به ملت مسلمان ایران
 نشان ندهد. مصدق هم این نامه را تلقی به تهدید نموده نزد شاه شکایت کرده و اجازه خواست تا
 دفتر نخست وزیری را به خانه خود انتقال دهد شاه نیز با لطف کرده طپانچه‌ای با و میدهد که
 در موقع ضرورت از خود دفاع کند مصدق هم شعر معروف گر نگهدار من آنست که من میدانم
 شیشه را در بفل سنگ نگه میدارد، را برای شاه خوانده و میگوید که از شجاعت کافی برخوردار
 است اما بالاخره هم تمارض نموده بساط خود را بدرون خانه اش که در همسایگی شاه بود می‌برد
 و تا پایان نیز در همانجا حکومت میکرد.

بهانه دستگیری نواب صفوی نیز خیلی مسخره بود، او منم بود که چندین سال قبل در شهرستان
 ساری بر اثر نطق شدیدی که در میان جمعیت نموده است مردم مسلمان به هیجان آمده و به خیابانها

ریخته و شیشه‌های مشروب‌ها در بعضی مفازه‌های مشروب‌فروشی شکسته‌اند و مشروب‌فروشها شکایت کرده بودند و حالا نواب صفوی باید کیفر آنرا پس بدهد و لذا حکم بازداشت او را بجرین انداخته و شیرمردی را که هژیر و رزم‌آرا و علاء نتوانسته بودند دستگیرش کنند دولت آزادی خواه و مردمی مصدق السلطنه بازداشتش کرده و بدون محاکمه در زندان قصر تهران محبوس نمود و از مدت ۲۸ ماه صدارت ایشان ۲۰ ماهش را نواب صفوی در زندان بسربرد و در خلال زندان نیز از هیچگونه مبارزه‌ای برضد بیگانه و بیگانه‌پرست و اعلامی کلمه حق دریغ نورزید و لحظه‌ای آرام نگرفت و در مدتی که او در زندان بود نه تنها محیط زندان بلکه تا حد زیادی جو سیاسی مملکت تحت تاثیر بیانیها، نامه‌ها و مقالات و مصاحبه‌های او بود.

در تاریخ ۲۱/۱۰/۳۰ ناگهان انتشار اعلامیه‌ای تهران را تکان داد، در آن اعلامیه آمده بود که :

هو العزیز ما فرزندان اسلام و ایران به نمایندگی مسلمانان غیور ایران و جهان که از بازداشت ظالمانه حضرت سید مجتبی نواب صفوی رهبر عالیقدر فدائیان اسلام خشمناکند تا ادامه این جنایت جهانی در خدمت حضرت نواب در زندان قصر بسر می‌بریم. و بدین ترتیب تعداد ۵۱ نفر از برادران فدائیان اسلام داوطلبانه در زندان قصر متحصن شدند و البته معلوم است که یک چنین پیش‌آمدی که طبعاً بی‌آمدها و تبلیغات بسیاری را برضد آبروی کافب دولت مصدق در پی داشت تا چه اندازه می‌توانست لطمه وارد آورد و لذا در هیئت دولت مذاکره شده و تصمیم گرفته شد هر چه زودتر نمایندگانی را برای رفع این ناراحتی اعزام کنند و سر لشکر کویال که رئیس شهربانی بود با اتفاق تنی چند از صاحب‌منصبان دولتی بزندان قصر ترد رهبر فدائیان اسلام رفته و تقاضا کردند که ایشان دستور بدهد تا اینها به‌مخانه‌های خود بازگردند و گفته بودند که این عمل یعنی تحصن در زندان غیر قانونی است!... نواب صفوی نیز تصمیم درباره رد یا قبول این درخواست را به خود برادران واگذار کرده بوده و هیچکس هم حاضر نشده بوده که تا آزادی رهبر خود زندان را ترک گوید و چندین شبانه‌روز بهمین منوال می‌گذرد و ناراحتی و نگرانی بسیاری برای مسئولین شهربانی و دولتی ایجاد میشود تا اینکه تصمیم شیطانی گرفته میشود بدین صورت که در یک نیمه‌شب تعداد بی‌شماری کماندو بزندان آورده و ناگهان بدون سلول‌بند حمله ور شده و به یک یک متحصنین کتک کشنده‌ای زده و هر یک را در زندانهای انفرادی در حالیکه از شدت خونریزی و ضربات وارده در حال مرگ بوده‌اند زندانی می‌کنند تا برای هر یک پرونده‌ای درست کرده و مقدمات محاکمه آنها را فراهم نمایند و بدین ترتیب مصدقیان و درباریان گمان کردند کار را تمام کرده‌اند.

اما شهید عبدالحسین واحدی که خود نقشه تحصن در زندان به منظور آزاد ساختن رهبر را طرح کرده بود و در غیاب رهبر سنگرمبارزات خارج از زندان را حفظ میکرد نقشه کوبنده‌تری را کشیده و پیاده کرده بدین ترتیب که در عصر روز جمعه ۲۵/۱۱/۱۳۳۰ که حسین فاطمی معاون سیاسی دکتر مصدق که در تاریخ ۲۷/۹/۳۳ برای پیوستن به نهضت ملی ایران از پاریس آمده بود و روزنامه باختر امروز را با چهره‌ای ملی و مبارزاتی در خط دکتر مصدق منتشر می‌نمود و در آن روز بر سر قبر محمد مسعود روزنامه‌نویسی که چند سال پیش بطور رموزی

ترور و کشته شده بود سخترانی می‌نمود به دست نوجوانی بنام مهدی عبدخدائی ترور کرد، عبدخدائی بایک اسلحه کلت یک تیر به شکم حسین فاطمی شلیک کرد و فاطمی رانقش بر زمین ساخت.

دکتر حسین فاطمی ایدئولوگ و خط‌دهنده دولت دکتر مصدق بود، او که آمیخته‌ای از طرز فکر سوسیال-امپریال در باطن وجودش نقش بسته بود در نظر داشت در آینده‌ای نه چندان دور بر کرسی صدارت اعظم مملکت اسلامی ایران تکیه زند.

دکتر فاطمی که در رشته روزنامه‌نگاری در پاریس تحصیل کرده و بقراری کمی گفتند درجه دکتری گرفته بود مانند دکتر مصدق عقیده داشت که با حفظ موقعیت ملی مردم ایران طرز تفکر و روشهای زندگی غربی را در این مرز و بوم پیاده کرده و رونق دهد.

او دکتر مصدق را یک پیر مرد فرتوت و ناتوان می‌دانست که باید بعنوان مظهر ملیت در کنار بومه و سایه‌اش بر سر دولت ایران باشد ولی کارهای مربوط با امور زمامداری یک مملکت بزرگ را باید جوانان تحصیل کرده و فرنگ گرفته و بانشاط و کارآمد درست گیرند و عقیده داشت که



دکتر حسین فاطمی

خودش از همه کارآمدتر و بصیرتر است.

دکتر حسین فاطمی در دوره اول نخست‌وزیری دکتر مصدق وزیر مشاور او بوده و رابط دولت مصدق السلطنه و شاه بود و اصل ۴ ترومن و همچنین تمدید خدمت مستشاران آمریکائی در ایران بانظر و موافقت او تصویب گردید.

دکتر فاطمی در سالهای اوج نهضت ملی ایران روزنامه باختر امروز را منتشر میساخت و با مطالعه مقالات تند او در این روزنامه در سالهای ۲۸-۲۹-۳۰ بخوبی میتوان آهنگ طرفداری او را از نفوذ سیاست آمریکا در ایران دریافت.

دکتر فاطمی یکی از عوامل موثر جدائی خط اسلامی نواب صفوی و حکومت ملی مصدق بود و در روزنامه خود زشت‌ترین تهمت‌ها را به صف مقدس فدائیان اسلام وارد میساخت برادر، مهدی عبدخدائی میگوید چند روز قبل از آنکه مامور زین دکتر فاطمی شوم در زندان قصر بزیارت رهبر خود شهید نواب صفوی رفته بودم، ایشان گفتند شما خود را برای انجام ماموریت مهمی آماده سازید و بعد از آن شهید واحدی گفتند که حسین فاطمی بزرگترین مانع اجراء احکام خدا تشخیص داده شده و باید او را از میان برداریم تا مصدق را وادار به تسلیم در برابر نظرات اسلامی خود نماییم.

برادر مهدی عبدخدائی از قول شهید واحدی میگوید که ایشان معتقد بود که نقشه کتک زدن ۵۱ نفر فدائیان اسلام متحصن در زندان قصر را که قصد کشتن آنها را داشته‌اند فاطمی کشیده و در آن شب هولناک خود او در زندان حضور داشته و عملیات کماندوئی را رهبری میکرده است.

هر چند مدارکی در دست است که در آن روزهای حساس، از طرف نواب صفوی که در زندان بوده است پیوسته برادران امر به صبر و انتظار می شده‌اند اما بعد از زین فاطمی هرگز



دکتر فاطمی در حال سخنرانی و عبدخدائی دست‌یاسلحه در کمین او

دیده نشد که رهبر فدائیان اسلام با انجام این عمل مخالفتی نشان داده باشد و همیشه نسبت به شهید واحدی و برادر مهدی عبدخدائی احترام قائل بودند.

مهدی عبدخدائی در هنگام اجراء ماموزیت انقلابی خود کمتر از هجده سال داشته است و چون که فاطمی پس از عمل جراحی از بیمارستان مرخص شده و وزیر خارجه شد، بنابر ملاحظات سیاسی که نسبت به آینده خود داشت از شکایت خود نسبت به عبدخدائی صرف نظر کرد و در نتیجه عبدخدائی را به ۲۰ ماه زندان محکوم کردند که مدت تاریخ ۲۵/۷/۱۳۳۲ از این زندان آزاد گردیده است.

اسلحه کلت کالیبر ۴۵ که فاطمی بوسیله آن مضروب گردید روی آن نوشته شده بود. قطع ایادی اجانب و سرکوبی دشمنان ایران اعم از روس، انگلیس و آمریکا - اجرای سریع احکام نوزانی و مقدس اسلام - آزادی فوری حضرت نواب صفوی و استاد خلیل طهماسبی.

عبدخدائی در دادگاه ضمن اعتراف صریح خود اسلحه را بوسیده و گفت این اسلحه مقدس است، من باین اسلحه اتحاد نامیمون دربار و دولت را از میان برداشتم و این اقدام، همداری بود جهت قدرتهائیکه مانع اجراء احکام اسلام میباشند.

برادر محمدمهدی عبدخدائی

مهدی عبدخدائی فرزند آیت‌الله حاج شیخ غلامحسین مجتهد تبریزی است، مرحوم پدر عبدخدائی که از علماء مبارز بوده اند مورد خشم رضاشاه قرار گرفته و از تبریز که زادگاه ایشان بوده به مشهد تبعید میشوند که تا پایان عمر نیز در این شهر مقدس مقیم بوده و از روحانیون خوشنام و مورد اعتماد و علاقه قاطب مردم بوده اند.

برادر، مهدی عبدخدائی میگوید هنگامیکه در سال ۱۳۲۵ کسروی در تهران کشته شد و نواب صفوی برای شکل دادن به مبارزات پی گیر فدائیان اسلام بطور مخفیانه به مشهد عزیمت نمود و دیگر است برای دیدار پدرم به خانه ما آمد و با پدرم درباره مسائل اساسی اجتماعی و گرفتاری مسلمانان در چنگال بیگانگان صحبت میکرد و من که در آن زمان در حدود ۱۰ سال داشتم بسیار علاقمند بودم که با مسائل روز آشنا شوم و در یکی از جلسات آنها که حضور داشتم مورد نظر و لطف شهید نواب صفوی قرار گرفته و مجدوب او شدم تا بعدها، که بزرگتر شده و به تهران آمده و سراغ فدائیان اسلام رفتم البته در این هنگام آوازه نواب صفوی و فدائیان اسلام به مناسبت کشتن رزم آراء و ملی شدن نفت و مخالفت با دولت مصدق و دربار سلطنت جهانگیر شده بود و چون شخص نواب صفوی در زندان بود امور رهبری فدائیان، اسلام عملاً در دست شهید عبدالحسین واحدی قرار داشت و شهید واحدی ماموزیت اعدام انقلابی فاطمی را بمن داد و بدین صورت انجام وظیفه نمودم.

عبدخدائی بعد از زندان فاطمی به زندان افتاده و پس از محاکمه شورانگیزش چونکه بهس قانونی نرسیده بوده به ۲۰ ماه زندان محکوم میشود و بعد از آزادی به تحصیل علوم دینی میپردازد عبدخدائی بعد از شهادت نواب صفوی و یارانش تحت تعقیب قرار گرفت و بازداشت شده و به ۸ سال زندان محکوم میشود که ۴ سال آن ۱ در زندان برازجان گذرانده است مهدی

عبدخدائی با اینکه مردی ساده پوش و بی تکلف است اما دارای قدرت روحی زیادی میباشد که در برابر زندانها و شکنجهها خم به ابرو نیاورده و چون کوه ایستاده است، اودارای فضائل انسانی و اخلاقی فراوانی بوده و اطلاعات عمومی و تاریخی زیادی دارد.

عبدخدائی بیانی انقلابی و هیجان انگیز و قلمی روان و نافذ دارد و سخنرانیهای انقلابی او در سراسر ایران علاقمندان بسیاری دارد و مقالاتش هر هفته در منشور برادری و همچنین در مجلات و روزنامه های کشور درج میگردد او با اینکه امروزه مرد عیال وار و کاسبی میباشد اما بیشتر اوقاتش صرف مسائل انقلابی مملکت میشود و با اینکه تا کنون هیچ پست رسمی را نپذیرفته است اما لحظه ای نیست که دلش شور اسلام و انقلاب اسلامی و دست آوردهای آنرا نداشته باشد.



برادر رشید محمد مهدی عبدخدائی در سال ۱۳۳۱

آزادی نواب صفوی از زندان مصدق

عصر روز سه‌شنبه ۱۳۳۱/۱۱/۱۴ ناگهان خبر رسید که نواب صفوی از زندان آزاد شده است، او تا این تاریخ درست ۲۰ ماه در زندان بود، دولت از بیم آنکه مبادا تظاهراتی صورت گرفته و در نتیجه برای آبروی اوزیان بیشتری داشته باشد خبر آزادی نواب صفوی را قبلاً عنوان ننموده بود.

اما معدودی از برادران که در آخرین ساعات اطلاع حاصل نموده بودند با شتاب عاشقانه‌ای خانه‌ای را در یکی از کوچه‌های سرچشمه تهران آذین‌بندی کرده و آماده نزول اجلال رهبر خود نمودند، این خانه متعلق به آقای حاج ابراهیم صرافان بود که تا چندی نسبت به نواب صفوی اظهار علاقه و اخلاص مینمود اما بعداً در صف مخالفین قرار گرفته و روانه شد.

مردم غیرتمند و مسلمان از تهران و شهرستانها با اتفاق علما دسته‌دسته تا چندین روز بدین نواب صفوی آمده و از مبارزات خالصانه او علیه بیگانگان تجلیل و تقدیر میکردند و از سخنان آتشین او در زمینه مسائل اسلامی روحیه گرفته و با نشاط و امید بازمی‌گشتند. برای نشان دادن گوشه‌ای از منظره روزهای آزادی نواب صفوی از زندان و طرز تفکر و اندیشه او در آن زمان بهترست خوانندگان را در جریان مصاحبه خبرنگار مجله ترقی قرار دهیم.

متن مصاحبه

- «رهبر فدائیان اسلام با کلمات شمرده و قیافه جدی میگفت: هیچ قدرتی»
 «نخواهد توانست جلومجاهدات مرا بگیرد آقای نواب صفوی پس از خروج»
 «از زندان بمنزل آقای صرافان که یکی از دوستان ایشان و از افراد فدائیان اسلام»
 «است میرود و از صبح همان روز دسته‌دسته از مردم و طبقات مختلف برای دیدن»
 «آقای نواب صفوی می‌آمدند.»
 «سرکوچه پارچه بزرگ سبزی بشکل بیرق نصب شده و روی آن نوشته»
 «شده است:»
 «هو العزیز. مقدم بنیان‌گذار نهضت عظیم اسلامی شرق نابغه عظیم الشان.»
 «جوان حضرت سید مجتبی نواب صفوی رهبر عالی‌قدر فدائیان اسلام بر عموم»
 «غیرتمندان مبارک باد.»
 «جلوی درب منزل دو نفر یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ ایستاده»
 «بودند، این دو نفر هر کدام پالتوی سورمه‌ای رنگ بتن و کلاه پوستی متحد»
 «الشکلی برداشتنند، بیازوی راست هر یک نیز بازوبند سبزرنگی بود که»
 «بروی آن نوشته شده بود (گارد انتظامات فدائیان اسلام) داخل منزل روی»
 «حیاط چادر بزرگی کشیده شده بود و کف حیاط و ایوان تماماً فرش شده بود،»
 «یک لامپ بزرگ هزار شمعی در وسط روشن بود و اطراف دیوار نیز تماماً از»
 «قالی و قالیچه پوشیده بود و با چراغهای رنگارنگی چراغانی گردیده بود.»
 «روی ایوان رو بطرف قبله پرچم بزرگ سبزرنگ فدائیان اسلام جلب نظر»

«میکرد که روی آن بربی و فارسی جمله (اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز»
 «برتر از اسلام نیست) نوشته شده بود، در چند جای دیگر نیز بیرق‌های رنگارنگ»
 «آویزان بود که بروی هر کدام شعارهای (فدائیان اسلام) هوالعزیز یا حسین»
 «مظلوم دیده میشد. آنطرف حیاط دربالایک قاب عکس بزرگ بود که در آن»
 «عکس بزرگی از آقای نواب صفوی و مرحوم امامی که در کنار هم ایستاده اند»
 «قرارداشت، آقای نواب صفوی روی ایوان زیر پرچم بزرگ فدائیان اسلام»
 «نشسته و عده زیادی از طرفداران و دوستانشان نیز در حیاط و ایوان نشسته بودند»
 «از صبح زود مردم دسته دسته برای ملاقات ایشان می آمدند آقای نواب صفوی»
 «برای هر کس که می آمد با تواضع از جا بلند میشد و پس از سلام و علیک بطرز»
 «مخصوص فدائیان اسلام مصافحه می نمودند و بعد پیشانی یکدیگر را می بوسیدند،»
 «عده زیادی از مامورین انتظامات فدائیان اسلام با همان لباس و کلاه و بازوبند»
 «متحدالشکل در دو طرف ایوان و مدخل درها و چهار گوشه حیاط ایستاده بودند»
 «آقای نواب صفوی با همه احوالپرسی میکرد و تعجب آور اینکه اسامی همرا»
 «نیز بنام میگفت هر کس هم میخواست برود پس از خدا حافظی آقای نواب چند»
 «بار باو میگفت - به اسلام وفادار باشید، فرزند غیور و وفادار اسلام باشید.»
 «ضمن کسانی که برای دیدن آقای نواب صفوی آمده بودند عده زیادی هم جوانان»
 «خردسال بودند، اینها جلوی آقای نواب صفوی نشسته و ایشان را تماشا میکردند»
 «آقای نواب وقتی که متوجه آنها شد آنها را مخاطب ساخته گمت: شماها»
 «فرزندان رشید آینده اسلام هستید و نور اسلام از قیافه شما هویدا است سعی کنید»
 «در راه اسلام مجاهد باشید. بر عده ای که برای دیدن آقای نواب می آمدند هر»
 «لحظه افزوده میشد بطوریکه خبرنگارانیکه میخواستند با ایشان مصاحبه»
 «کنند موفق نمی شدند، یکدقیقه ایشان را تنها گیر بیاورند ناچار در میان»
 «جمعیت کنار ایشان نشسته و سئوالات خود را می پرسیدند. آقای نواب هم ضمن»
 «صحبت با دیگران بسئوالات خبرنگاران جواب می دادند. من نیز مصاحبه ای»
 «با ایشان بعمل آوردم که اکنون از نظر شما میگذرد.»

«س - آیا با آزادی شما جلسات شبانه فدائیان اسلام مجدداً تشکیل خواهد»
 «شد و ممکن است بگوئید در این جلسات برنامه شما چیست؟»

«ج - این جلسات تا بحال هم تعطیل نبوده و مرتباً تشکیل می شده است و برنامه»
 «ها هم طبق اصول عمیق امر بمعروف و نهی از منکر می باشد، مادر این جلسات»
 «برادران دینی را باموردینی واقف ساخته و طبق دستور اسلام آنها را تربیت»
 «می کنیم و تربیت عمومی اسلام طوری است که تعطیل بردار نیست هر مسلمانی»
 «در درون خانه و خانواده و فامیل خود مسئول تربیت افراد آنها طبق اصول»
 «اخلاقی اسلام می باشد و چنانچه جلسات غریب و طویل علنی و عمومی هم گاهی»
 «تعطیل باشد جلسات نورانی دینی خانوادگی در میان خانواده ها برای همیشه»



نواب‌مفلوی در روز آزادی از زندان - پشت‌جلد مجله تری

«بیاری خدای توانا برپا بوده بوظائف دینی تکمیل روحیات و اخلاقیات خویش»
«میپردازند.»

«س - گارد متحدالشکلی که با کلاههای پوستی دیده میشوند آیا فقط»
«انتظامات را بعهده دارند یا وظائف دیگری خواهند داشت و تعداد آنها چند نفر»
«است آیا بتعدادشان افزوده خواهد شد.»

«ج - برادران ما انتظامات اخلاقی را قبل از انتظامات ظاهری حفظ می-»
«کنند و پایه انحطاط اجتماع عدم نظم اخلاقی اجتماع است و این خود وظیفه بزرگی»



حجة الاسلام لواسانی در کنار شهید نواب صفوی پس از آزادی ایشان از زندان

«است و وظیفه دیگری ندارند و از لحاظ عده همیشه باندازه احتیاج کم‌وزیاد»
«میشوند.»

«س - آیا بقیده شما ترور عده‌ای برای پیشرفت قوانین اسلامی لازم است؟»
«ج - کلمه ترور اصولاً درجائی استعمال میشود که مناسب با جهاد و فداکاری،
فردی و اجتماعی نیست و فداکاریهای اجتماعی و فردی فرزندان اسلام که بی»
«محابا در راه خدا علناً جان بازی می‌کنند جهاد دفاعی است و انشاءالله از این پس»
«در راه اجرای احکام مقدس و تعالیم نورانی اسلام خاری نخواهد بود که نیازی»
«به ترور بقول شما پیدا شود.»

«س - آیا از بازماندگان مرحوم امامی کسی بدون سرپرست باقی مانده و،
در صورتیکه باقیمانده است فدائیان اسلام از او تکفل می‌کنند.»

«ج - بازماندگان امامی شهید معظم ما خود جوانان شیرصفتی هستند که»
«بنا به تربیت مکتب مقدس اسلام بی‌ازوی توانای خویش کاری کنند و به بینوایان»
«اسلام هم کمک می‌کنند و در این صورت جائی برای این سخن باقی نمی‌ماند.»
«س - برای اجرای قوانین اسلامی چه راهی آسان‌تر و کوتاه‌تر بنظر شما»
«میرسد؟»

«ج - تربیت اجتماع و نشان دادن مناظر زیبای اسلام حقیقی و اجتماع صحیح»
«اسلامی بدیده‌های عقل و بشر تا مطلوب حقیقی و فطری خویش را در میان افراد»
«آن بیابد و عاشقانه به سوی آن حرکت کند.»

«س - چگونه میتوان اختلافات مذهبی فعلی مسلمین جهان را رفع کرد؟»
«ج - درباره اتحاد ملل و حکومت‌های اسلامی جهانی و رفع اختلافات مذهبی»
«در چند سال پیش ضابطه‌ای بوسیله سفیر کبیر سوریه بسفراء عمالک اسلامی دادم»
«که بحکومت‌های اسلامی خود ابلاغ نمایند و مہیای اجراء حقیقت اتحاد ملل»
«اسلامی بشوند و بشویم، متأسفانه موانعی که از ناحیه جهل و جاهلین در پیش پای»
«من ایجاد شد مانع تسریع در انجام وظیفه بزرگ گردید و آن ضابطه بمقیده من»
«صحیح‌ترین برنامه این عمل مقدس بوده و هست که بطور مختصر بآن اشاره»
«میکنم.»

«ضروریات احکام اسلام که شامل نود درصد از احکام و قوانین مقدس اسلام»
«است مورد اختلاف بین هیچیک از فرق و مذاهب اسلامی نمی‌باشد و مسلمانان»
«دنیا که در اصول دینت و دواصل بزرگ لاله الا الله و محمد رسول الله با هم»
«متفقند، در میان و سود یکدیگر شریک قطعی هستند و بایستی در اجرای آن»
«ضروریات و دفع دشمنان بیگانه اسلام و مسلمین با هم متحد گردند و با تمرکز»
«قوای متحد خود از این دواصل بزرگ خویش دفاع نموده مفاسد اجتماعی و»
«اخلاقی را که حرمت و زیانش متفق علیه است از صفحات ممالک اسلامی بزدایند»
«و احکام ضروری حیات بخش بی اختلاف اسلام را اجراء و اوضاع اقتصادی»
«خود را اصلاح نمایند و استقلال قطعی خویش را بدست آورند و حفظ کنند»

«آنگاه درون این خانه بزرگ لاله‌الاله و محمد رسول‌الله هر کس در محیط»
 «مذهبی خود بانجام وظائف خاص مذهبی خویش نیز بپردازند و پوشیده نماند»
 «که منظور از اتحاد ملل اسلامی اجرای برنامه حیات پخش پیغمبر اکرم نباشد»
 «و اتحاد مبتنی بر اساس علمی و عملی اسلام نباشد صورت حقیقی و مصداقی جز»
 «در ذهن و خیال پیدا نخواهد کرد و آثار حیات عملی و علمی اسلام هم از آن برون»
 «نخواهد نمود و آنها که گمان کرده‌اند بعنوان اتحاد ملل و مذاهب اسلامی»
 «راهی غیر از این میتوان یافت غالباً اشتباه کرده‌اند و از کم و زیاد کردن آداب»
 «و عقاید مختلف اسلام هم تنها یک مذهب تازه‌ای بر مذاهب مختلف افزوده‌اند»
 «و اهل هیچ مذهبی هم حاضر نیست دست از مذهب خود برداشته بآن مذهب تازه»
 «بگراید و انشاءالله بزودی با تائیدن ائمه مقدس معارف بلند اسلام بقلوب»
 «فرزندان اسلام و ایران و زنده شدن ایمان در دل‌های اجتماع برنامه مذکور را»
 «بیاری خدا و اتحاد صحیح و حقیقی مبتنی بر اساس علمی و عملی اسلام با عشق»
 «بخدا و بیاری خدا در میان ملل معظم اسلامی ایجاد خواهیم کرد. انشاءالله»
 «در این موقع چون یک توبوس از طرفداران فدائیان اسلام از قم بری»
 «ملاقات آقای نواب آمده بود از ایشان خدا حافظی کرده بیرون آمدم.»



شهید نواب صفوی بعد از آزادی از زندان در بین باران خود سخن می‌گوید

آری بدین ترتیب و با داشتن یک چنین روح بلند و طرز تفکری دوراندیش و جهان بین اما غریب و زندانی بهترین فرصت‌هایی را که در تاریخ بعد از دوران انقلاب مشروطیت تا بعد از پایان جنگ جهانی دوم برای ملت مسلمان ایران دست داده بود رفته رفته سپری می‌شد و از دست میرفت

حکومت مصدق و بازیچه قرار گرفتن آرمانهای ملی او

از روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ که مصدق به‌عالیترین نقطه اوج آرزوهای خود یعنی تشکیل یک حکومت صدرصد قانونی و ملی دست یافته بود تا ۲۹ اردیبهشت ۳۰۳۰ هیچ کاری جز پاسخ به احساسات مردم نتوانست انجام دهد و فقط همان بازداشت نواب صفوی بود که در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۳۰۳۰ انجام گرفت. روز ۲۹ اردیبهشت ۳۰۳۰ دستور خلعید از شرکت نفت انگلیس و ایران صادر شد و تعدادی از رجال جبهه ملی بریاست حسین مکی که سر باز فداکار لقب گرفته بود به آبادان رفتند و در آنجا شیرهای بزرگ نفت را بسته و دفاتر و اسناد شرکت را در اختیار گرفتند و بدین‌ا اعلام کردند مانفت خود را بهر کس که خودمان بخواهیم می‌فروشیم اما هیچکس برای خرید نفت ایران قدم جلو نگذاشت مگر یک شرکت غیر معروف که یک کشتی نفت برای او فرستادند آنهم در آبهای آزاد توقیف شد. در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۳۰۳۰ هریمین نماینده ویژه ترومن رئیس‌جمهور آمریکا با کمال احترام و استقبال بعنوان میانجی بین دولت ایران و شرکت نفت به تهران آمد و بعد از چند روز مذاکره گفته شد که نتیجه‌ای دست‌ن داده و اورفت شرکت نفت به دیوان بین‌المللی لاهه شکایت کرد و آن دیوان قلابی علیه ادعاهای مظلومانه ایران و بنفع دولت استعمارگر انگلیس رای داد بعد از آن قرار شد که مسئله در سازمان ملل متحد مطرح شود و در این باره مصدق هم عازم شد تا شخصا با آمریکا رفته و در جلسات آن سازمان برای دفاع از حق این ملت در نزد جهانخواران دفاع کند و برای انجام این مسافرت با اصطلاح حق جویانه برنامه بسیار مفصلی تنظیم کرد که از جمله ۴۷ روز مدت این سفر بود در صورتیکه کل مذاکرات آن سازمان به بیش از چند ساعت وقت احتیاج نداشت. شاه هم که سکوت کرده و گفته بود که در موضوع نفت مداخله نمی‌کند مصدق را دچار نگرانی کرده بود چون وضع اقتصادی مملکت هم بسیار ناچور بود و بر اثر نداشتن ارز و احتیاجات مبرم نسبت به آن دلار که نرخ آن روز بانکی آن ۳۶ ریال بود تا ۱۳۰ ریال ترقی کرده بود حقوق کارمندان دولت به سختی پرداخت می‌شد و ناچار به چاپ اسکناس بی‌پشتوانه شدند هفته‌ای نبود که در بازار تعدادی بازرگان و رشکست نشوند و مصدق ابتکاری کرد و گفت بزودی برای پاسخ گوئی به این تحمیلات ناچوران مردانه بیگانگان اوراق قرضه ملی چاپ کرده و به ملت می‌فروشد و ضمناً می‌کند روابط خود را با شاه نیز صمیمانه و دوستانه جلوه دهد که مباداً از پشت پرده برایش توطئه‌ای بشود و به بهانه‌های مختلف نزد شاه میرفت و حتی روزی خم شده و دست‌تیرا اسفندیاری همسر شاه را بوسید که این کار شاید در تاریخ ایران اسلامی سابقه نداشته است و در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۳۰۳۰ روزنامه کیهان با اشاره خود او مقاله‌ای تحت عنوان (دکتر مصدق شاه دوست و میهن پرست) نوشته و ضمن بر شمردن روحیات و صفات شاه دوستانه! یک در وجود مصدق بود و هست نوشت که: «دکتر» «مصدق در محیطی بار آمده که روح شاه را مقصد و مطاع می‌شمارد، روح او این تعظیم را بهر» «شاهی کرده تا چه رسد باین پادشاه که جز عدل و احسان و رفت و ملت دوستی و میهن پرستی» «از خود نشان نداده است.»

و بالاخره سفر امریکای او با اتفاق تنی چند از نزدیکانش از جمله دکتر حسین قاطمی در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ شروع شده و تا ۲۹ اردیبهشت ۳۰۳۰ بطول انجامید و در آنجا نیز که غالباً به سیر و



دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران دست‌ملکه لریا را می‌بوسد

سیاحت و مهمانی و چکاپ طبی وقت گذرانی می‌شد هیچ‌کلی از پیش‌نرفت چون که نمی‌باید هم از پیش‌برود پیدا بود که مدت ابر قدرت آمریکا از زیر پرده مشغول بازیگری و شطرنج است. پس از بازگشت از این سفر بی‌هوسه آمریکا که پیشنهاد کمک‌های مالی از طریق اصل و ترومن را با و داده بود چونکه مشروط به عدم نزدیکی و همکاری با شوروی بود مصدق آنرا رد کرد و اوراق قرضه‌عملی را در تاریخ ۲۰/۱۰/۳۰ در معرض فروش گذاشت که آنهم جنبه احساساتی خوبی داشت اما نمی‌توانست در جبران کمبودها و گرفتاریهای یک دولت کارساز افتد در تاریخ ۱۹/۱۱/۳۰ نتیجه انتخابات دوره هفدهم اعلان شد و با اینکه طبق دلخواه جبهه‌ملی یعنی

دولت ملی بود اما در برابر این همه گرفتاری و فشار و وعده‌های بیهوده و حساب نشده‌ای که بمردم داده شده بود نمی‌توانست عملی گردد چندان اهمیتی پیدا نکرد و شاید هم دلیل بزرگتر آن بود که همان نمایندگان درباری دوره شازدهم نیز تا حد ۹۸ درصد بمصدق رای داده بودند و لذا انتخابات نیز امیدی نمی‌آفرید.

ضمن تلاش‌های بین‌المللی برای حل مسئله نفت بانگ بین‌المللی نیز که ازارکان پولی آمریکا بود در قضیه نفت ایران مداخله نمود و در همین رابطه در تاریخ ۲۵/۱۲/۳۰ مهندس کاظم حبیبی نماینده دولت ایران در مذاکره بانمایندگان آن بانگ گفت:

«در مذاکرات بانگ بین‌المللی برای برآوردن مجدد دستگاه‌های نفت ما تقاضا کردیم»
«کارشناسان آمریکائی بجای انگلیسی بایران بیایند اما بانگ موافقت نکرد.»

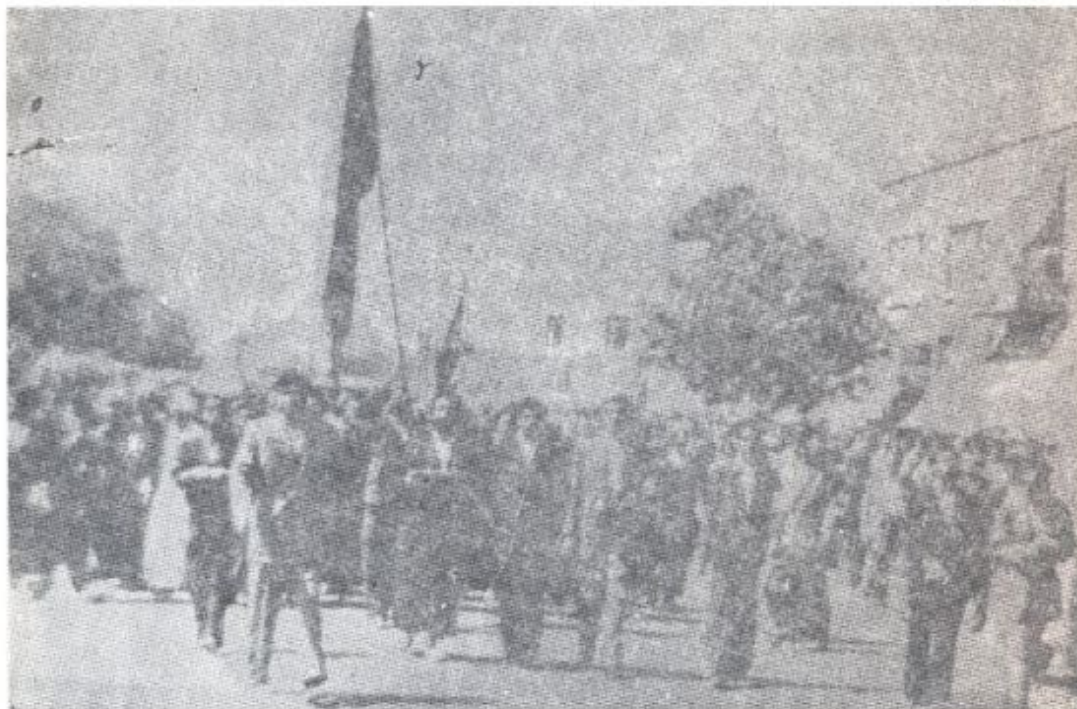
هرج و مرج و گرفتاریهای اقتصادی روز بروز افزایش می‌یافت و دولت با اصطلاح ملی و آزادی‌خواه زیر فشار شدید قرار گرفته و مملکت را مانند کشتی طوفان زده‌ای در میان دریا باین طرف و آن طرف می‌کشاند، در این بین فدائیان اسلام هم که از طرفی نگران ادامه بازداشت رهبر خود بوده و از جانب دیگر از وضع نابسامان و اشتباهات دکتر مصدق و سماجت بی‌سابقه او روی نظراتش رنج می‌بردند در تاریخ ۱۱/۱/۳۱ اعلامیه‌ای منتشر نموده و ضمن دعوت مردم بمهیتینگ خود دولت مصدق را نیز محکوم کردند. این اعلامیه درست یکروز بعد از اعلان حکومت نظامی منتشر شد بدین منظور که سدرع و وحشت مصدق در بین ملت شکسته شود، متن اعلامیه نقل از روزنامه کیهان ۱۱/۱/۳۱

هو العزیز

بنام مقدس اعلی حضرت صاحب جلال پادشاه غائب جهان حضرت ولی عصر ارواحنا فدایا
برادران غیور مسلمان عصر جمعه در مسجد شاه حاضر شوید تا پرده از جنایات مصدق برداریم.
چون ممکن است بر بعضی اشتباه شده باشد و مصدق را بی‌فرض و خدمتگزار بدانند اکنون که حکومت نظامی اعلام شده است و دنیا پرستان می‌ترسند برای پاره کردن پرده ترس عمومی و ارائه دادن اسناد جنایات و سازشهای مصدق و همکارانش عصر جمعه ۱۵/۱/۳۱ از سه ساعت بعد از ظهر در مسجد سلطانی اجتماع دینی از طرف صفوف مقدس فدائیان اسلام برقرار است از عموم مسلمانان غیور و علماء عالی‌قدر، نویسندگان، گویندگان، تجار و کسبه، دانشجویان، کارگران و کارمندان، نمایندگان مجلس شورا، و سنا، سربازان و افسران ارتش و ژاندارمری و مأمورین شهربانی و سفراء و نمایندگان ممالک اسلامی دعوت میشود که در ساعت مقرر حاضر شوند تا ما پرده از جنایات حکومت مصدق برداریم تا معلوم شود رهبر معظم و برادران ما بایستی در زندان باشند یا مصدق و رفقاییش بر چوبه‌دار. بیاری خدای توانا - فدائیان اسلام.

البته همانطور که پیش بینی میشد نیروهای پلیس و سربازان سر نیزه بدست حکومت نظامی دولت مانع برقراری این مهیتینگ شدند اما فدائیان اسلام راه پیمائی‌های پراکنده‌ای در تهران کرده و شدیداً بهدروغها و حیلله‌گریهای مصدق اعتراض کرده سیاست آمریکائیان او را محکوم

نمودند اما مصدق همچنان در خواب و خیال خود غوطه میخورد و عقیده داشت که میتواند تحت عنوان سیاست موازنه منفی انگلیس را از روس ترسانده و با استمداد از آمریکای تازه وارد مشکلات خود را برطرف کند غافل از اینکه رفته رفته دارم ملت و مملکت را با دست خود وارد دامی می کند که از پیش برای او گسترده شده است و شاه نیز قرار و مدار آن را قبلاً گذاشته بوده است و این دام همان دامی است که آمریکای جهانخوار تحت عنوان نجات ایران از خطر کمونیسم برای ما افکنده بوده است.



تظاهرات فدائیان اسلام در روز میتنگ ۱۵ اردار ۱۳۳۱

نفوذ روزافزون آمریکا در ایران

آمریکای جهانخوار که بعد از فتوحات نظامی خود در جنگ بین الملل دوم تصمیم گرفته بود بانسان دادن چهره ای نوین و خندان و با دستی گشاده و سخاوتمند پای خود را جای پای انگلیس در تمام دنیا بگذارد ایران را نیز از این نظر شوم خود دور نداشته بود، میهن عزیز اسلامی ما که حدود ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک با روسیه داشته و از سمت جنوب و شرق و غرب نیز با ممالک زیر نفوذ غرب همسایه و هم مرز است و دارای منابع بسیار غنی نفت نیز می باشد البته که باید مورد طمع و چشم داشت این بی مروت های جهانخوار قرار گیرد و لذا هر روز به شکلی وارد میدان شده دولت مردان را اگر بتوانند با قیمت های ارزانی میخرند و اگر نه می فریبند و برگردان ملت را سوار شده مقاصد پلید خود را پیاده می نمایند و برای رسیدن باین هدف شوم و غیر انسانی از هر نیرنگ و خبیانت و از هر خلاف و جنایتی فروگذار نخواهند نمود و چه بزرگ مردانی که مانند

شهید نواب صفوی در راه افشای سیاست این جهانخواران جان عزیز خود را قربانی کرده‌اند. همانطور که در مقالات قبلی مشروحا گفته شد دنیا بعد از پایان جنگ به منطقه‌های نفوذ بین شرق و غرب تقسیم شده بود و ایران عزیز ما نیز سهمیه غرب بود که روی آن بین انگلیس و آمریکا مرافعه بود و حالا بر اثر ضعف و بیماری سیاسی انگلیس باید بدامان آمریکا بیفتیم و باز گفته شد که فقط یک نیروی مافوق تصور بود که می‌توانست در آن برهه حساس ملت ما را از این خطر عظیم رهانده و نجات بخشد و آنهم نیروی دین و اسلام بود که مایه‌های اولیه آن همیشه در بین این ملت وجود داشته و دارد اما کسانی که در اس‌نهضت قرار داشتند درک آنرا نداشتند تا مردم ربا آن سو رهبری کنند و نتیجه آن شد که پای آمریکا را در این مملکت باز کردند و خود نیز اولین قربانی این اشتباه بزرگ خود شدند.

در تاریخ ۳۱/۱/۳۰ جیمس برنس وزیر خارجه آمریکا بعد از جنگ فاش ساخت که: «استالین در سال ۱۹۴۵ بمن اطمینان داده که در ایران به عملی که موجب خشم آمریکا گردد دست نخواهد زد.»

این بیان برنس نمایانگر ترس سیاستمداران تازه آمریکا نسبت به موقعیت ایران در زمان قدرت مصدق و اتروای شاه از دست اندازی روسیه نسبت به ایران و عجیب اینست که دکتر مصدق از این قبیل بیانات و از مجموع فضولی‌ها و دخالت‌های بیجای آمریکا در جنگ سیاسی بین انگلیس و ایران چیزی نمی‌آموخت و با اصولا نمی‌فهمید و یا اگر هم می‌فهمید روحیه قدرت طلبی و خودخواهی او با اجازه نمیداد تا آنرا پذیرفته و اقرار کند و تازه اگر هم می‌پذیرفت می‌خواست چه بکند چون دیگر پناهاگاهی نداشت تا بدان پناه ببرد و درست در همین مقطع بسیار حساس و سرفروشت‌ساز است که نتوانست فقط دین و مسائل ماوراء طبیعت میتواند ارزنده‌ترین و خارق‌العاده‌ترین رل را داشته باشد و هیچ تفکر دیگری جایگزین آن نخواهد بود و ما هرگز ندیدیم که دکتر مصدق در تمام طول مبارزات خود حتی یکبار هم اتکالی به دین و نیروی ماوراء طبیعت داشته باشد در هر صورت روز بروز ضعف و گرفتاری دولت بیشتر میشد و بموازات آن آمریکا نیز یکقدم برای صید طعمه لذیذ خود جلوتر می‌گذاشت تا اینکه در تاریخ ۳۱/۲/۴۴ هندیسن سفیر کبیر آمریکا طی یک ملاقات طولانی و مذاکرات محرمانه خود با مصدق اعلام نمود که دولت آمریکا حاضر شد کمک نظامی خود را بایران ادامه دهد و میزان مساعدت اقتصادی آمریکا بایران افزایش خواهد یافت و جالب این بود که درست در همین روز حکومت نظامی نیز در تهران تمدید شد، در پی این مذاکرات محرمانه در تاریخ ۲۴/۲/۳۱ ۱۳۳۱ معاون وزارت خارجه آمریکا در اس یک هیئت ۳۰ نفره سیاسی برای مذاکره با دولت ایران وارد تهران شده و مورد استقبال مقامات دولتی قرار گرفت.

در تاریخ ۳۱/۳/۳۷ شخص دکتر مصدق در دادگاه دیوان لاهه در هلند حضور یافت و در پی آن دیوانی که چندی قبل به نفع شرکت نفت رای داده بود عدم صلاحیت خود را برای رسیدگی به دعوی شرکت نفت انگلیس با دولت ایران اعلام کرد.

و بدین ترتیب نظرات شاه - ترومن گام بگام بوسیله دولت مصدق در ایران پیاده شده و پیش میرفت، بدون اینکه بسیاری از مردم و ساده‌اندیشان ملتفت اصل قضیه باشند.

اینطور بنظر می‌رسید که امریکامی‌خواهد بطوری که اصلاحی هم از خودش در میان نباشد رقیب دیرینه خود انگلیس را از ایران بیرون کند و هر چه خرج و زحمت هم که انجام اینکار بزرگ در بردارد از جیب خود ملت ایران پرداخته شود بدون آنکه حتی خود ملت هم بفهمد. شاه نیز که پی فرصت مناسبی می‌گشت قاضی به کاری را برپیکر دولت ناتوان مصدق وارد کند از کیفیت جدید مجلس دوره ۱۷ و همچنین مجلس سنا بهره گرفته و هنگامیکه مصدق طبق قانون در برابر مجلس جدید استعفاداد و مجدداً رای تمایل خواست مشاهده شد که دیگر آن مجلس قوی پشت سر او نیست و در مجلس شورا بیش از ۵۲ رای و در مجلس سنا فقط ۱۴ رای تمایل نیاورد و او نیز بعد از دریافت فرمان جدید نخست‌وزیری از شاه برای نشان دادن ضرب‌شست به این مجلس تقاضای اختیارات تام نمود و شاه او را خواسته بعد از دو ساعت مذاکره بالاخره مصدق استعفا دانه و شاه نیز استعفای او را قبول کند ۲۵ ر ۱۳۳۱.

شاه در همان روز فرمان نخست‌وزیری را به قوام‌السلطنه می‌دهد و به عقیده خودش کار را تمام شده تلقی می‌نماید اما بعد معلوم شد که خیر این میوه هنوز نرسیده و کال است و دست‌های مرهوشیاطین آمریکائی در پشت پرده مقداری دیگری کار دارند که باید انجام دهند و تنور احساسات مردم را نیز باید برای مقدمه حکومت شاه داغ کنند که انجام اینکار قدری زود بود. در پی این رعد و برق و بر خوردهای بسیار شدید سیاسی در ایران و مشاهده شکست مظلومانه دکتر مصدق مردم ایران و مخصوصاً اهالی مبارز تهران که خیلی ناراحت شده بودند و انتظار می‌کشیدند که بر خورد اولی و برنامه قوام‌السلطنه را ببینند قوام نیز که در دورانهای گذشته در نبرد بر سر کسب قدرت با شاه شکست خورده و تحقیر شده بود تصور کرده بود که امروز با بدست آوردن چنین فرصتی می‌تواند شکست‌های گذشته را جبران نماید دچار غرور و تفرعن شده در شب ۳۰ ر ۱۳۳۱ نطقی از رادیو تهران کرد که تیترا آن این بود (کشتیبان را سیاستی دگر آمد) و سپس مخالفین خود را تهدید کرده و فرمان آرامش و اطاعت صادر کرده، در پی این نطق، جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام و بسیاری از احزاب و گروهها نیز بیانییهائی صادر کرده و اعلام ایستادگی در برابر قوام را نمودند و در این بین حزب توده ایران که در پی اعلان سیاست موازنه منقی دکتر مصدق برای خود میدانی برای فعالیت در ایران یافته بود با عصبانیت شدیدی طرفداران خود را برای مقاومت در مقابل قوام دعوت نمود، لازم به توضیح است که حزب توده که همیشه غم‌خوار منافع روسیه شوروی در ایران بوده است بعد از اینکه قوام در مسافرت خود به مسکو برای رفع غائله پیشه‌وری در آنجا بیجان بر سر روسها کلاه گذاشته بود کینه عمیقی در دل خود نسبت به او احساس می‌کردند و بقول معروف احساس پدر کشتگی با او داشتند و در هر صورت صبح روز ۳۰ ر ۱۳۳۱ تمام اقشار مردم در تهران و بسیاری شهر ستاها به خیابانها ریخته و درگیری شدیدی بین قوای دولتی و مردم در گرفت و تا بعد از ظهر ادامه داشت و گزارشات حکایت از آن داشت که تعداد بی‌شماری کشته و زخمی شده اند اما مردم دست بردار نیستند و لذا شاه عقب‌نشینی کرده و عصر همان روز فرمان عزل قوام و نصب مجدد مصدق را در صادر نمود و به محض اعلان این تنو فرمان وضع مملکت آرام گرفت.

فدائیان اسلام در روزهای ضعف حکومت مصدق



حجة الاسلام محمود صادقی، حجة الاسلام لواسانی و شهید سید محمد واحدی در دادگاه سال ۱۳۳۱

رهبان فدائیان اسلام همچنان در زندان قصر به بند کشیده شده بود و تعداد ۱۶ نفر از ۵۱ نفر از برادران جانباز که برای استخلاص او متحصن شده و کتک خورده بودند نیز در زندان بودند و فعالیت‌هایی که در بیرون انجام می‌گرفت زیر نظر شهید سید عبدالحسین واحدی بود و در تاریخ ۱۲/۴/۳۱ که دولت مصدق بی‌رمق شده بود محاکمه ۲۹ نفر از همان متحصنین در دادگستری آغاز شد که از جمله برادرانی که در این دادگاه محاکمه می‌شدند، شهید سید محمد واحدی، حجة الاسلام سید محمد علی لواسانی، مهدی عراقی، علی احرار، رضامتمدی، قاسم باقر تران، حسین طهماسبی، سپیدمهدی یوسفیان، اسداله خطیبی و شیخ محمود صادقی بودند، در این دادگاه شهید سید محمد واحدی که در آن زمان فقط ۱۸ سال از عمر او گذشته بود به نمایندگی از جانب تمام برادران خود در برابر دادگاه دفاع کرده و چنان شهادت و بیلاغتی از خود بر وزداد که در تاریخ زندگانی انسان‌های برجسته کم‌نظیر است و مادر اینجای خلاصه‌ای از دفاعیه مبسوط او را نقل می‌کنیم. اصل این دفاعیه در پرونده مربوطه ضبط است و در روزنامه‌های آن روز نیز درج شده است.

«در ابتدا در توصیف مقام پیغمبران عظام و ائمه اطهار بیانات مفصلی نموده»
 «ولی رئیس دادگاه او را با صل دفاع متوجه کرد، آنگاه آقای واحدی درباره»
 «تاریخچه جمعیت فدائیان اسلام توضیحات مفصلی داده و چنین گفت: از چند»
 «سال قبل بر اثر ابرهای تیره‌ای که آسمان ایران و دین مبین اسلام را فرا گرفت»
 «و دست‌های خائنینی در امور مهمه کشور مسلمان دخالت مینمود جوانی پاک»
 «طینت و تحصیل کرده و دارای روح پرشهادت بنام حضرت نواب صفوی از»
 «نجف اشرف قیام نمود و پس از آمدن بایران در صدد ایجاد و تاسیس جمعیتی»
 «برآمد و در اندک مدتی عده کثیری از پیروان دین مبین اسلام با علاقه و آفری به»
 «ایشان پیوستند و من حقیر نیز به محض اطلاع از شکل جمعیت بزرگ و عظیم آنان»

«به آنها ملحق شدم در این مدت عمال حکومت از وارد آوردن انواع آزارها، نسبت به خودداری نکردند و دوستان ما را برای آگاه شدن از جایگاه پیشوای، معظم ماتحت شکنجه قرار میدادند هنوز یکماه از حکومت دکتر مصدق نگذشته بود که مامورین به حضرت نواب صفوی دسترسی یافتند و حضرت ایشان به «شهربانی تشریف بردند و عمال حکومت با دست یافتن بر رهبر عظیم فدائیان، اسلام خواستند مکتب مقدس ما را بدینوسیله از هم بپاشند و مرا با اتفاق آقای «حسینی و عده ای دیگر در همین کاخ که کاخ دادگستری نامیده میشود آورده» و پس از مدت قلیلی زندانی به بندر عباس تبعید نمودند که بر اثر اقدامات حضرت «نواب ما را به تهران بازگرداندند» واحدی به دفاع ادامه داده و در پایان می گوید که «اگر روح شقاوت و ظلم حکومت با ظلمهائی که کرد ماست آرامش، نیافته و باز دستوراتی برای ایذاء و آزار مسلمانان غیور و برادران عزیز ما» به دادگاه داده است خوبست و بسیار بیجاست بجای اذیت برادرانم تمام شقاوتش، را در یکجا متمرکز نموده به صورت یک حکم اعدام برای شخص من در آورد و» «مرا به سعادت شهادت نائل و به پیشگاه عدل خدا و آغوش پر محبت محمد و آل، محمد روانه و به سعادت جاودانم برساند.»

این محاکمه در تاریخ ۲۵/۴/۳۱ پایان پذیرفت و ۶ تن از متهمین هر یک به سه ماه زندان محکوم شده و بقیه تبرئه شدند.

شهید نوجوان سیدمحمد واحدی :



شهید سیدمحمد واحدی در حال دفاع از ملت خود در دادگاه

سیدمحمد نیز مانند برادر بزرگترش شهید سیدعبدالحسین در خانواده فضل و تقوی از پدر و مادری بزرگوار و اصیل در کرمانشاه و در سال ۱۳۱۳ متولد شد.

شهید سیدمحمد، بیش از ۵ سال نداشت که پدر بزرگوارش آیةالله حاج سیدمحمد رضا مجتهد قمی (واحدی) درگذشت اما مادر او خانم آل آقا که از حیث کمالات نفسانی و اخلاق انسانی و روح بردباری و استقامت پابجای پای حضرت زینب می‌نهاد بار سنگین ادا کردن و تربیت فرزندان بی‌پدر خود را مردانه بدوش کشید و بقدری در انجام وظایف خطیر یک سرپرست خانواده آنهم از دیدگاه مکتب مقدس اسلام کوشا و دقیق بود که زبان زد همه گشت شهید سیدمحمد بعدها با تمام اعضاء خانواده به‌مقام آمدند و در آنجا دوره‌های مختلف تحصیلات را تا آنجا که سن و سالش با اجازه میداد اما با استعداد شگفت‌انگیزی که داشت می‌گذراند تا اینکه وقتی خود را در حال رشد و تشخیص یافت و برادر عزیزش سیدعبدالحسین را در کنار رهبر فدائیان اسلام برای مبارزه بر ضد ظلم و فساد دید با اجازه مادر به تهران آمده به برادر خود و دیگر برادران فدائیان اسلام پیوست.

شهید سیدمحمد در آنک مثنی چنان لیاقتی در بسیاری از فرازهای بلند مبارزاتی از خود نشان داد که خیلی‌ها در غیابش می‌گفتند او زمین‌رومی و نبوغ ذاتی یک رهبر را دارد.

سیدمحمد دارای قامتی بلند و سمین بود و از چهره‌ای مانند قرص ماه شب چهارده برخوردار بود و در عین حال که همیشه لبخند ملیحی در کنار لب خود داشت و نثار برادران می‌نمود هرگز اهل شوخی و بذله‌گوئی نبود، صدائی مردانه و جذاب داشت و هنگام سخنرانی‌ش گوئی یک سیاستمدار سالمند و کارآزموده سخن می‌گوید.

برای سیدمحمد تمام مظاهر زیبا و فریبا زندگی بهائی باندازه یک پوزخند بیشتر نداشت و عاشق خدا و دین او بود و گاهی که در بین برادران با او شوخی کرده و آرزوی ازدواج او را می‌نمودند اشاره به لقاءالله کرده و ازدواج خود را بآن سمت سفحه زندگی یعنی زندگی جاوید حواله میداد. دارای خطی بسیار زیبا و مقالاتی بسیار شیوا بود، روزنامه منشور برداری را در سال ۱۳۳۱ تاحد زیادی او اداره می‌کرد.

خلاصه اینکه سیدمحمد واحدی نمونه بارزی از همان انسانهای وارسته و برجسته‌ای بود که در کنار حضرت حسین و در یک شبانه‌روز حماسه کربلا را آفریده و در تاریخ به یادگار گذاشتند. او لحظه‌ای از رهبر خود نواب صفوی دور نمی‌شد و حقیقتاً عاشق او بود و او را نمونه جدشیدش امام حسین می‌دانست و رهبر نیز برای او ارزش و احترام خاصی قائل بود و در کارهایش از او نیز مشورت می‌کرد.

سیدمحمد در تمام دوره سخت و سنگین حمله به‌علاء و اختفاء و دستگیری و دادگاه در کنار رهبر محبوب خود بود و در لحظه شهادت نیز در آن هنگام که روحشان آماده پرواز به جنات نیم‌گردیده بود در سحرگاه ۲۷/۱۰/۱۳۳۴ دوش به دوش رهبر خود و بعد از فریاد الله اکبر او الله اکبر می‌گفت و بالاخره هم بایکدیگر جان سپرده و به پرواز درآمدند و وحش شاد و مقام و منزلت‌ش بلندباد. سیدمحمد واحدی در هنگام شهادت ۲۲ سال داشت.

برای روشن شدن تکلیف حکومت در ایران، شاه یامصدق

حکومت ترومن رئیس جمهور دمکرات آمریکا ماههای آخر عمر خود را طی می‌کرد و اوضاع واحوال اینطور نشان میداد که اصولاً حزب دمکرات موقعیت و محبوبیت خود را بعد از روزولت در آمریکا رفته رفته از دست داده است و ترومن که درصدد کسب قدرت مطلقه در پشت سر انگلیس در دنیا بود و میخواست با حفظ احترامات فاتحه انگلیس‌ها را از صحنه‌ها رانده و آمریکا را جایگزین سازد و البته برای اعمال این سیاست شیطانی مشکلات و موانع زیادی از جمله حضور و نظاره شوروی را باندانهای تیز و چنگالهای زهر آلود مشاهده می‌نمود در این اواخر عمر حکومت خود آخرین و موثرترین ضربه‌ها را زد و در یک دوره کوتاه کمتر از یکماه پدیده‌های ضد انگلیسی در مصر، عراق و اردن ظهور و بروز نمود اما ایران دارای وضع دیگری بود و نمی‌شد به آن گونه‌ها در این رفتار کرد اما با وجود این می‌بینیم که شاه که در ظاهر امر مدتهاست ساکت و منزوی می‌باشد اما کاسه صبرش لبریز گشته و مصدق را احضار نموده بعد از مدتی گفتگو استعفای او را می‌گیرد و او را روانه می‌کند و در تاریخ ۲۶ ر ۴۳۱ که فرمان نخست‌وزیری احمد قوام را می‌دهد ناگهان دیده شد که مردم برضد او قیام کرده و با تحمل کشته‌ها و خسارات فراوانی قوام را ساقط نموده یعنی شاه را سر جای خودش نشانندند چنانچه او مجبور شد از مصدق عذرخواهی کرده و مجدداً او را به نخست‌وزیری برگزیند.

مصدق نیز این بار دوباره در یک کفش کرده و از مجلس خواستار اختیارات کامل حتی فرماندهی نظامی شده و بالاخره مجلس نیز در برابر او تاب نیاورده و در تاریخ ۱۲ ر ۳۱۵ اختیارات مورد مطالبه را به او داده و لایحه پیشنهادی دولت را مبنی بر مصادره اموال قوام نیز تصویب نمود، در این دوره آیه الله کاشانی نیز البته بعد از تصویب لایحه اختیارات رئیس مجلس شد. در همین اثنا و در تاریخ ۴ ر ۳۱۵ خبر کودتای نظامی در مصر و سرنگونی سلطنت ملک فاروق منتشر شده و دنیا را به حیرت واداشت در آنجا یک ارتشی کارآزموده بنام نجیب پاشا کودتا کرده و رژیم را تغییر داد و خود نیز بعد از چند سال طعمه قدرت خواهی یکی از افسران و یاران خود بنام جمال عبدالناصر گردید و زندانی شد اما در ایران زمینه‌ای برای این قبیله کودتاها وجود نداشت و تا زمانی که مردم در صحنه بودند و آماده جانبازی و فداکاری شده بودند امکان نداشت که بتوان این چنین اقداماتی نمود و لذا ترومن معتقد به همکاری و پشتیبانی از دولت مصدق شده و درصدد تفاهم با او برآمد و شاه مجدداً منزوی و بی‌سروصدا گشت.

مصدق هم که در زیر فشارهای طاقت فرسای اقتصادی از جانب تمام بیگانگان طاقت می‌آورد اما چون زمینه دینی نداشت نتوانست با تحمل تحریم اقتصادی مملکت را نجات دهد و هرچه این دروآن در میزد نمی‌توانست نفت ملی شده خود را به کسی بفروشد تصمیم گرفت با توجه به اصل سیاست موازنه منفی خود با آمریکا وارد مذاکره شود و لذا در تاریخ ۱۸ ر ۳۱۵ دولت آمریکا به دولت انگلیس پیشنهاد کرد که برای نجات ایران از کمونیزم لازم است مشترکاً از دولت مصدق پشتیبانی کنند و درست در همان روز نیز دیوان بین‌المللی لاهه که قبلاً برضد ایران برای داده بود این بار به نفع ایران رای داده و خود را فاقد صلاحیت رسیدگی به دعوی شرکت نفت انگلیس بر علیه ایران اعلان نمود و چهار روز بعد یعنی در تاریخ ۲۲ ر ۳۱۵ ائله‌یار

صالح که به منزله تخم چشم دکتر مصدق در کارهای سیاسی و مبارزاتی بود از جانب او به عنوان سفیر کبیر ایران در آمریکا انتخاب شد و بلافاصله راهی آن سامان گشت و در تاریخ ۲۶ ر ۵ ر ۳۱ کراسمین نماینده حزب کارگران انگلیس در مجلس عوام برای تخطئه سیاست حزب محافظه کار درباره ایران گفت: تنها سانسیدیدی که میتواند در مقابل کمونیستها مقاومت کند دکتر مصدق است.

در ایران نیز دکتر مصدق با داشتن اختیارات نظامی خود دست به تصفیه ارتش زده و تعداد زیادی از افسران ارشد را که امکان داشت بر ضداو و به نفع شاه توطئه کنند از کار برکنار ساخت. سفیر کبیر ایران نیز در تعقیب سیاست جدید دولت متبوع خود دایر بر جلب نظر آمریکائیان نسبت به ایران در تاریخ ۲۹ ر ۶ ر ۳۱ با آچن وزیر امور خارجه در واشنگتن ملاقات کرده و هشدار داد که اگر آمریکا از کمک خود به ایران دریغ ورزد ایران از جرگه کشورهای آزاد جهان خارج خواهد شد و تقاضای مساعی جمیله برای حل قضیه نفت را از او نمود در تاریخ ۳ ر ۷ ر ۳۱ هنگامیکه صالح استوار نامه خود را به ترومن رئیس جمهور تقدیم می نمود رئیس جمهور قول داد تمام مساعی خود را برای تحکیم مناسبات دوستانه ایران و آمریکا بکار خواهد برد. و در تاریخ ۱۹ ر ۷ ر ۳۱ دکتر حسین فاطمی که مثلاً وطن پرست ترین و انقلابی ترین دستیاران مصدق بود به وزارت امور خارجه ایران منصوب گردید. آیه الله کاشانی ضمن مصاحبه خود با خبرنگار خارجی گفت شایعه کودتا در ایران تحریک انگلیسهاست و مادر این مورد پیش بینی های لازم را کرده ایم و در تعقیب این سری بازیهای روی صحنه و پشت پرده سیاست بازان داخلی و خارجی بالاخره ایران با انگلیس در تاریخ ۳۰ ر ۷ ر ۳۱ قطع رابطه سیاسی نمود و شاید بتوان گفت که این آخرین درجه تلاش ترومن و حزب دموکرات آمریکا برای جانشینی سیاست و نفوذ آمریکا در ایران بجای نفوذ انگلیس بوده است که بدین صورت و تا اینجا به ثمر رسیده است. بعد از آن نکته جالب توجهی رخ نمیدهد تا دو هفته بعد یعنی در تاریخ ۱۴ ر ۸ ر ۳۱ که ژنرال آیزنهاور فاتح جنگ بین الملل دوم از طرف حزب جمهوری خواه بریاست جمهوری آمریکا برگزیده میشود.

تحلیل فدائیان اسلام در این روزهای احساس

فدائیان اسلام و در رأس آنها شهید نواب صفوی همچنان معتقد بودند که ایران برای حفظ کیان و سعادت خود باید مستقل بماند و اگر چنانچه برای شکستن يك ابر قدرت ستمگر برابر قدرت دیگری روی آورد دچار گرفتاریهای جدیدتر و خطرناکتری خواهد گردید، ایران مملکت آل محمد است و مکتب مقدس آل محمد اجازه روی آوری به این دشمن خونخوار را نمیدهد آنها می گفتند ما باید بهر قیمت که شده روی پای خود بایستیم و صبر کنیم و به ننان خالی بسازیم تا قدرت داشت ما بشیم از جنگ این جهان خواران برهیم و برای انجام این مقصود بزرگ و متعالی پیروی از تعالیم و معارف اسلام و قرآن را پیشنهاد می کردند اما کسانی که در اس حکومت قرار گرفته بودند با اینکه خیلی میل نداشتند و نمی توانستند بفهمند که چگونه میتوان از قوی ترین اهرم این جامعه یعنی دین او و مکتب او به نفع آرمانهای ملی و اجتماعی او بهره برداری کرد و

تنهاروی مسائل ملی و اقتصادی تکیه می کردند و ابدا اعتنائی به نفوذورخنه باورهای اعتقادی توده های عظیم جامعه نداشتند اما نواب صفوی این شاهین تیزپرواز و تیزبین جامعه اسلامی ایران در هنگامیکه چرچیل و ترومن آرمانهای ملت بزرگ ایران را به علاوه دولت حاکم بر آن ملت را به باد مسخره گرفته و پیشنهاد مشترک برای حل قضیه نفت میدادند و امید داشتند که هر یک دیگری را خام کرده و از میدان بدر کنند در تاریخ ۳۱/۶/۱۶ این اعلامیه رسمی را منتشر ساخت که در جراید آن روز درج و در تاریخ ملت مسلمان ایران ثبت گردیده است.

در روز دوشنبه
 برده خواهد بود (الحکام می بخشند بستی سگ را جبرای خود) - ن
 « جاوید با د قرآن » « نا بود باد دشمنان اسلام و اولی »

پرویز گزنی بود ، پرویز زمینی بود ، اسرفتم است ، فرزندان
 و تار و آجر حیات و زندگی هم این خواهد بود . حال روح ستمی ما با حق جوان
 و بیخضانی است . در دوران مبارزات فرزندان اسلام ، وقت و اهل
 کنید و بیس بیاید و دست از این دوروی ؟ و بی منطق ؟ بردارید و خود را
 در کوره آتشین فضائل اسلام بگذارید و از زدن اهل و بیله ها منزه
 شوید . آری از این عوض شدن برده ها در دست های کم درس
 عجز عزت بگیرید و هدف خود را سعادت بشر و ممنوع خود که تنها در
 سایه تربیت عالی هم و اجرا و احکام قرآن ملک است قرار دهید
 و در نیال این هدف بزرگ و سعادت بخش با منطق و دلیل خردت
 کنید آری از زنده باد و مرده باد پرویز و پرویز

«هو العزيز، پیام ترومن و چرچیل و پیش نهاد مشترك آنان بعنوان حل قضیه نفت بجز تحکیم»
 «مجددمبانی ظلم و مصالح عمومی کشور نبوده و همانند آتش‌های سوزانی در زیر خاکستر»
 «صبر، نخیره هنگام خطر و انجام وظیفه‌اند تا در آنگاه خاکستر وجود هر متجاوز ردلی را»
 «بیاری خدای توانا بدست باد فنا و زوال قطعی سپارند. بیاری خدای توانا. فدائیان اسلام».

در تاریخ ۳۱/۸/۱۹ لایحه عفو و آزادی خلیل طهماسبی که از تصویب مجلسین گذشته بود به امضاء شام رسید و شاه که این امضاء را مانند بسیاری امضاهای دیگر زیر فشار افکار عمومی و بیم از فدائیان اسلام می‌نمود چه بسا تصور آنرا می‌کرد که در آینده‌ای نه چندان دور تمام این دشمنان خود را قلع و قمع خواهند نمود و سعی می‌کرد خون سردی خود را حفظ کرده و روبروی تودم‌های مردم نایستد و خلیل طهماسبی در تاریخ ۳۱/۸/۲۴ مانند قهرمان فاتحی که از جنگ پیروز ماندانه‌ای بازگشته است یک‌راست به زندان قصر رفته و رهبر عزیز خود را در آنجا زیارت کرد و در همین اوقات بود که در روابط سیاسی صمیمانه آیه‌الله کاشانی و دکتر مصدق تولید اختلال شد و در تاریخ ۳۱/۱۱/۱۴ نواب صفوی نیز بعد از بیست‌ماه زندانی آزاد گردید اما بقدری وضع سیاسی مملکت را از هر لحاظ بهم ریخته بودند که هر گونه اقدامی جز اینکه موجب بهره‌برداری و سوءاستفاده دشمنان گردد هیچ نتیجه‌ای نداشت و روی همین اصل نواب صفوی نیز به تبلیغات دینی پرداخته و با اینکه نسبت به تمام جناح‌های فعال روز یعنی درباریان، مصدقیان، توده‌ایها و طرفداران کاشانی چهره قهرآمیزی گرفته بود و علنا جنب و جوش‌های تمام گروه‌های مذکور را بر ضد مصالح کشور می‌دانست اما هر گونه اقدام انقلابی را نیز بر علیه آنان به سود دیگری دانسته و اجازه هیچ عملی را به یاران خود نمی‌داد. و پیوسته امر به صبر و بردباری می‌نمود.

دکتر مصدق در گرداب سیاست: دکتر محمد مصدق که معتقد بود هیچ‌کس بیش از او نمی‌فهمد و لذا هیچ‌کس نباید روی حرف او حرف بزند بلکه باید تمام رجال مملکت حتی نمایندگان مجلس و رئیس آن نیز فرمان او را بپیرند و شاه نیز باید کنار بوده و به کارهای تشریفاتی بپردازد و حتی حاضر نبود میزان قدرت و کارآئی سیاست‌بازان جهانی را بر ضد خود و ملت خود ارزیابی کند و با اینکه عینا مشاهده می‌کرد که مملکت را روبه‌نیستی می‌برد در داخل نیز حاضر نبود حتی یکی از مواضع قدرت خود را از دست بدهد بلکه بر عکس روز بروز نیز در صدد بود تا مواضع قدرت دیگران را از دستشان درآورد و هنگامیکه در تاریخ ۳۱/۹/۳۰ خبر شورش در عراق و روی کار آمدن یک دولت نظامی از طرف نایب‌السلطنه آنجا در جهان پخش شد در صدد برآمد تمام قدرت‌ها را در دست خود متمرکز سازد و لذا فوراً ۲ ماه دیگر حکومت نظامی را تمدید نمود و در تاریخ ۳۱/۱۰/۱۸ تقاضای یکسال دیگر اختیارات تام نمود.

البته ادامه این وضع درست بدن معنی بود که در این مملکت جز او کس دیگری حق حیات سیاسی ندارد و مجلس شورا که عمر خود را روز و نال می‌دید به دست توپا افتاده و طرحی برای جلوگیری از فلج یا تعطیل شدن مجلس تهیه کرد و این طرح مورد نظر و موافقت آیه‌الله کاشانی نیز قرار گرفت و شاه نیز که دنبال فرصت می‌گشت علاء وزیر دربار را به دیدن آیه‌الله کاشانی فرستاد و بعد از مذاکرات مفصل محرمانه آیه‌الله در تاریخ ۳۱/۱۰/۲۸ نامه‌ای به مجلس

فرستاده و متذکر شدند که: «تاموقعیکه اینجانب ریاست مجلس شورای ملی را بمهده دارم»
 «اجازه طرح لایحه اختیارات و نظیر این قبیل لوایح را که مخالف قانون اساسی است در
 مجلس نمی‌دهم و صریحا قدغن می‌کنم که از طرح آن خودداری شود.»
 با وجود این تهدید و صراحت زننده آیه‌الله کاشانی که برای اولین بار باین صورت ظهور
 و بروز می‌کرد لایحه اختیارات با ۵۹ رای در تاریخ ۳۰/۱۰/۳۱ تصویب شد و این‌بار بصورت
 ضربه‌ای دردناک بر پیکر مخالفین سیاسی مصدق بود که با او در میدان سیاست دست و پنجه نرم
 می‌کردند. اما کاملاً پیدا بود که با ۵۹ رای دیگر نمی‌توان به جنگ روس و انگلیس و
 آمریکا و همچنین مخالفین داخلی رفت و مصدق در این زمان درست قیافه غریقی را بخود گرفته
 بود که بر اثر تکبر حاضر نیست از کسی برای نجات خود استمداد کند و هم‌چنان بیهوده دست
 و پامیزند. تا اینکه در تاریخ ۳۱/۱۲/۲۵ ملاقات و مذاکرات تلخ چهار ساعته‌ای بین شاه و
 مصدق انجام گرفت و فردای آن روز سر لشکر زاهدی که بیم کودتایش بر ضد مصدق میرفت
 بازداشت شد و در تاریخ ۳۱/۱۲/۲۹ ناگهان گفتند که شاه میخواهد از وطن برود و در این رابطه
 عده‌ای از مردم به تحریک و سرپرستی (آیه...) سید محمد بهبهانی و دو نفر دیگر به پشت درب
 کاخ شاه ریخته و با گریه و زاری التماس کردند که وی از این سفر قهرآمیز منصرف گردد،
 شاه هم قدری ناز کرده و اصرار ورزید که باید برود تا اینکه نامه‌ای از آیه‌الله کاشانی و پیامی
 از جانب آیه‌الله بروجردی دریافت داشت و گفت عجلتاً نمی‌روم تا اینکه زاری کنندگان به
 خانه‌های خود بازگشتند. متن نامه آیه‌الله کاشانی :

« بعرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میرساند همانطوریکه ضمن نامه رسمی هیئت رئیسه»



شهید نواب صفوی بایاران خود واحدی و ظهمناسبی درباره امت اسلامی مذاکره میکند

«مجلس شورای ملی نظر خود را دائر بر عدم صلاح مسافرت اعلیحضرت همایونی بمرض»
«رسانیدم اینک بدینوسیله باردیگر نظر خود را تأیید می‌نمایم - سیدابوالقاسم کاشانی».

متن پیام آیه‌الله بروجردی :

«با اظهار تأسف از واقعه اخیر چون اطمینان دارم که اعلیحضرت همایونی»
«و جناب آقای نخست‌وزیر کمال علاقه با استقلال و عظمت کشور ایران دارند»
«امید و انتظار دارم که کما فی السابق وحدت نظر و اتحاد و اتفاق را حفظ نموده که عناصر»
«منحرف و اخلاک فرستی بدست نیاورده که بالنتیجه موجبات اغتشاش و بی‌نظمی فراهم»
«گردد. الاحقر حسین الطباطبائی».

مصدق نیز ساکت ننشسته و ۲ روز بعد طرفداران خود را در خیابانها راه انداخته و بازار و دانشگاه و بسیاری از مدارس را به جانبداری از او تعطیل کردند و در واقع نمایش جالب تری را روی صحنه آورد اما باز هم پیدا بود که در پس این مبارزات که از راه اصلی و فطری خود یعنی راه اسلام و همان راهی که از ابتدای امر نواب صفوی پیشنهاد کرده بود منحرف گشته است فتح و پیروزی وجود ندارد و این تلاش‌ها تلاش منذوب است. اما او هم چنان سماجت می‌ورزید. در تاریخ ۳۱/۱۲/۱۴۰۱ ناگهان استالین مرد و در روز بزرگداشت او یک نمایش بی‌سابقه‌ای از طرف حزب توده ایران داده شد که کسی تصور آن را نمی‌کرد و چه بسا همین نمایش جالب بود که مصدق را به فکر آزاد گذاشتن فعالیت‌های سیاسی حزب توده در ایران انداخت. و از آن پس این مزدوران نکبت‌آفرین خارجی به فعالیت‌های شکل یافته گسترده‌ای دست زدند و پیرو این سیاست مفتضح که به منظور ترساندن شام و در نهایت آمریکا جلوه گر شده بود در تاریخ ۲۶/۲/۳۲ قرار منع تعقیب قانونی سران حزب توده احمد قاسمی، دکتر محمدیزدی، دکتر کیانوری، عبدالصمد نوشتین، جودت و صمد حکیمی و تعدادی دیگر از همین قماش از جانب دادگستری مصدق صادر گشت و باز پرس مربوطه در حکم خود نوشته است که حزب توده را حزب اشتراکی ندانسته است.

در تاریخ ۳۲/۲/۳۱ سر لشکر افشارطوس افسر وفادار مصدق و رئیس شهر بانی او را ربوده و بطرز بسیار فجیع کشتند و رو به هم رفته وضع بقدری نامطلوب و اوضاع مملکت بقدری نابسامان شده بود که تمام اقشار دچار نگرانی و غناب و روحی شده بودند. در تاریخ ۳۲/۳/۳۳ هندرسن سفیر کبیر آمریکا گفت شخصا گزارشی از اوضاع ایران تسلیم پرزیدنت آیزنهاور در واشنگتن خواهم نمود و ی افزود که آمریکا معتقد شده است که تعقیب روش فعلی وی (یعنی نگهداری و پشتیبانی از مصدق) نه بسود آمریکا و نه بسود دنیای غرب و نه بفرصت ایران است. هندرسن در تاریخ ۳۲/۳/۳۵ دو ساعت با مصدق و در تاریخ ۳۲/۳/۳۹ نیز چند ساعت با شاه مذاکره محرمانه کرده و به سوی آمریکا عزیمت نمود. هندرسن بعد از این ملاقاتها گفت: «گزارش اوضاع»
«ایران در واشنگتن مورد مطالعه آیزنهاور و دالس وزیر خارجه قرار خواهد گرفت» وی گفت که «ممکن است وضع سیاست متردد آمریکا در ایران روشن شود».

در تاریخ ۳۲/۳/۱۷ مصدق ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگار خارجی لحن خود را نرم کرده و گفت «دولت خدمتگزار ملت است، سلطنت یک مقام عالی و تشریفاتی است که باید مورد احترام»
«ما و ملت باشد و دولت و سلطنت هر دو موظفند که مجری اراده ملت باشند».

دیگر دیر نشده بود

مصداق برای حفظ تعادل از دست رفته خود که در این یکی دو ماهه متزلزل شده بود تصمیم گرفت یک راه پیمائی همگانی ترتیب دهد شاید بتواند مخالفین را ترسانده و جلب توجه آمریکا را بنماید اما قبلا آیه الله کاشانی ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که تظاهرات فردا نشان میدهد که دولت در مجلس اکثریت ندارد و نمایندگان پشتیبان او نیستند.

شاه نیز که بعد معلوم شد نقشه ای را با کمک آمریکا طرح کرده و در پی یک فرصت آنی و مناسب برای سرنگون کردن مصداق است قبلا به عنوان معالجه ثریا همسرش را به اروپا فرستاده و خود نیز به راه سر رفته و گفته بود تا آخر تابستان در آنجا خواهد ماند و درست در تاریخ ۳۰/۳/۳۲ در مصر اعلام شد که رژیم سلطنتی در آنجا منقرض شده و ژنرال نجیب رئیس جمهور و جمال عبدالناصر معاون او گشته است و این رویداد نیز می توانست شاه را برای تصمیم گیری بر ضد مصداق جدی تر و عصبانی تر بکند اما هنوز دقیقا فرصت آن نرسیده بود.

در تاریخ ۱۰/۴/۳۲ مصداق با همان اکثریت بی رمقی که در مجلس داشت کاشانی را از ریاست مجلس انداخته و دکتر عبدالله معظمی یار مورد اعتماد خود را جایگزین او ساخت.

در تاریخ ۲۰/۴/۳۲ همان شیر غران ملت یعنی دکتر مصداق که با پس گردنی انگلیس را از ایران بیرون رانده اما نمی دانست که از راه تعلیمات چه مکتبی باید این ملت را برای همیشه از گزند خارجیان حفظ و حراست نمود دست گدائی ترد آمریکا دراز کرده و به آیزنهاور نوشت «ملت ایران امیدوار است، دولت آمریکا کمک های موثری به ایران بکند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده کند، کمک های آمریکاحتی در قسمت های فنی برای ایران کافی» «نبوده است.»

در تاریخ ۲۵/۴/۳۲ تعداد ۵۲ نفر از نمایندگان مجلس برای تحکیم موقعیت اختیارات مصداق و بی اثر کردن کارشکنی های نمایندگان طرفدار شاه و کاشانی از نمایندگی مجلس استعفا دادند و بعد از آن مصداق اعلان کرد برای انحلال مجلس رفرندام عمومی خواهد کرد. و با اینکه انجام رفرندام از طرف آیه الله کاشانی تحریم شد اما در تاریخ ۱۲/۵/۳۲ در تمام ایران برای انحلال مجلس از مردم رای گرفته شد و آراء قابل توجهی نیز جمع آوری شده و مجلس دوره هفدهم بر خلاف اصول منصوص در قانون اساسی که مصداق یک عمر دم از آن زده بود منحل گشت. و مصداق در پی آن پیامی فرستاده گفت:

«اراده قوی و علاقه مندی مردم شرافتمند تهران که نمونه بارزی از اراده عمومی ملت ایران»
 «به شمار میرود بنیان حکومت مردم بر مردم را از راه رفرندام طوری محکم و استوار ساخته که»
 «پس از این با اتکاء به نیروی ملی از هر نوع سستی و فتور محفوظ خواهد ماند و مجلس که»
 «مظهر تمایلات و آرزوهای ملی باشد شروع بکار خواهد کرد.»

پس از رفرندام نیز سردرگمی و ابهام بیشتری بر اوضاع سیاسی ایران مستولی شده بود و حتی خود رای گیرندگان و رای دهندگان هم نمی دانستند که بعد از آن باید چه کرد و عاقبت این کارها چه خواهد شد.

تا اینکه در تاریخ ۳۲ ر ۵۱۸ مال‌نکف نخست‌وزیر جدید شوروی دست‌پاچه شده ضمن نطق خود در مسکو اعلان کرد که «دولت شوروی برای حل اختلافات مرزی و مالی خود با ایران پیشقدم» شده است. و این نطق که طول و تفصیل زیادی داشت هیجان و تحرك توده‌های ایران را چند برابر کرده بطوری که حرکات ناخردانه و زشتی از قبیل برداشتن عمامه از سر علماء در خیابانها و نصب پلاکاردهای زنده کمونیستی در معابر عمومی و شعارهای زنده باد کمونیسم، زنده باد لنین، زنده باد شوروی سر میدادند و تحمل يك چنین وضعی بی‌نهایت برای مردم مسلمان و غیرتمند ایران مشکل بود تا اینکه اولین جلسه مذاکرات رسمی ایران و شوروی در کاخ وزارت خارجه به ریاست دکتر فاطمی وزیر خارجه در تاریخ ۳۲ ر ۵۲۲ برگزار شده و این نیز بیش از پیش آتش تبلیغات کمونیستی و از اینطرف هم آتش خشم بسیاری از مردم را بر ضد مصدق شعله‌ور ساخت.

تمام مردم نگران و وحشت‌زده بودند، تهران در معرض خطر چپاول و غارت قرار گرفته بود و در ذهن خیلی‌ها زمان انقلاب بلشویکی کمونیست‌ها در روسیه و تاریخ وحشتناک و چندان آور آن تداعی می‌شد. چندین شبانه‌روز به همین منوال گذشت و گویا اینکه ساعتها بسیار کند و سنگین کاری کنند و زمانه مانند بار بسیار سنگینی بر دوش مملکت فشار می‌آورد تا اینکه صبح روز ۳۲ ر ۵۲۵ رادیو تهران اعلام کرد که شاه به مخارج از مملکت فرار کرده و سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی کمی خواسته کودتا کند دستگیر و زندانی شده و عده‌ای از رجال ملی و از آن جمله دکتر حسین فاطمی را که دیشب بازداشت نموده و در کاخ سعدآباد زندانی کرده بودند آزاد گردیدند و بزودی کودتاچیان محاکمه و اعدام خواهند شد در همین ضمن گفته می‌شد که به نخست‌وزیر پیشنهاد تغییر رژیم از سلطنتی به جمهوری داده شده اما او نپذیرفته است و افزوده شد که حزب توده ایران از دکتر مصدق خواسته است تا به ارتش دستور دهد تا نك و اسلحه سنگین و سبك در اختیار آن حزب قرار دهد تا از به وقوع پیوستن هرگونه کودتای احتمالی دیگری جلوگیری بعمل آورند که البته این هم مورد قبول نخست‌وزیر قرار نگرفته بود.

مجموعه‌های رضاشاه و محمدرضاشاه یکی پس از دیگری پائین کشیده شده و تکه‌تکه‌های آنها اسباب بازی کودکان و نوجوانان در خیابانها و کوچه‌ها شده بود.

شاه با تفاق همسرش و يك سرگرد خلبان بنام محمدخاتمی که صد درصد مورد علاقه و اعتماد او بود از فرودگاه رامسربا يك طیاره ۲ موتوره که از قبل تهیه دیده شده بود به سوی بغداد پرواز کرده و در آنجا به ملک فیصل پادشاه عراق پناه آورده و اجازه فرود گرفته و به زمین نشسته بود و عزم داشت از آنجا به اروپا رفته و منتظر روشن شدن اوضاع ایران بماند دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق به تمام سفرای دولت در خارج دستور داده بود شاه را تحقیر کرده و او را به عنوان يك فراری قلمداد و معرفی نمایند.

و شاه در کتاب خود بنام ماموریت برای وطن در این باره می‌نویسد وقتی به رم رفتیم و فرستادم اتومبیل شخصی که در سفارت‌خانه داشتم بیاورم سفیر ایران از دادن کلید آن بنا به دستور وزیر خارجه استنکاف داشت. و این اخبار و چیزهای دیگری از این قبیل نیز مرتباً به تهران مخابره می‌شد و افکار عمومی و اذهان مردم را بیشتر در اعماق دریای فکر و نگرانی فرو

می برد لازم به تذکر است که بعدها سرگرد خلبان محمدخانی که فرزندی از خانواده فقیری در رشت بود به پاس وفاداری به شاه به درجه ارتشبدی مفتخر گشته و خواهر شاه یعنی فاطمه پهلوی را به زنی گرفته و فرمانده نیروی هوایی کشور شد.

وحسین فاطمی نیز به جرم اهانتی که کرده بود در دادگاه نظامی محکوم به اعدام شده و تیرباران گشت.

در خلال روزهای معدود بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد اتفاقات تاریخی بسیار ناراحت کننده و در عین حال آموزنده ای افتاد که از همه محرک تر و موثرتر رفتار بسیار زشت و دور از اخلاق و انسانیت کمونیست های ایران و مخصوصا تهران بود و میتوان بهجرات گفت که بزرگترین اشتباه دکتر مصدق که منجر به براندازی حکومت خودش گردید آزادی بیش از حدی بود که به حزب منفور و اجنبی پرست توده داده بود.

یکی از خصائص این حزب بیگانه پرست اهانت رسمی و علنی نسبت به مقامات روحانی بود و مرتباً در روزنامه های متعددی که روزانه منتشر می نمودند و در خطابه ها و میتینگ های خود از مقام روحانیت به زشتی و توهین اسم می بردند و در این دوسه روزه پایان کار شنیده شد که به پادوهای مزدور خود دستور داده بودند تا دو چرخه سوار شده و در خیابان عمامه از سر علماء برداشته و فرامی کردند. در همین تابستان سال ۱۳۳۲ کتابی منتشر کردند به اسم (نگهبانان سحر و افسون) و در این کتاب از هیچگونه بدگویی و اهانت نسبت به روحانیت خودداری نشده بود تا اینکه مصدق قانونی گزراوند که اگر چنانچه کسی به مقام اول روحانیت اهانت کند به سه سال حبس محکوم میشود و این قانون نیز بیشتر موجب تجری و افسار گسیختگی این گروه بی وطن شده بود چون مفهوم واقعی آن این بود که اهانت به غیر از مقام اول عیبی ندارد و در واقع دکتر مصدق با انجام این غلط کاریهایش که خودش تصور می کرد سیاست و خرد افلاطون را در نزد اندیشه خود خوار و بزبون کرده است گور سیاسی خود را می کند.

آری در این چند روزه چندین اداره روزنامه و غیره آتش زده شد و ساعت به ساعت آتش هرج و مرج و ناامنی عمومی شعله ورت می گشت.

یک خبر بسیار عجیب این بود که هندرسن سفیر کبیر آمریکا که مدت ها بود از ایران رفته بود روز ۲۷ و ۲۸ ر ۳۲ به تهران بازگشت و صبح روز ۲۸ و ۲۹ ر ۳۲ سر لشکر فضل الله زاهدی که قبلاً وزیر کشور مصدق بود و بعداً به دستوراو به زندان افتاده و آزاد شده بود شخصا سوار تانک شده و اطراف او را تعداد زیادی از بوباش و فواحش و بیکاره های تهران گرفته و او را به اداره رادیو رساندند و او از رادیو تهران خبر عزلمصدق را از نخست وزیر و فرمان نصب خویش را خواند و مردم را دعوت به آرامش کرده و هرج و مرج طلبان را تهدید به مجازات کرده و وعده رفاه و عمران و آبادی داد و در همین لحظات بود که کاخ مسکونی و شخصی دکتر مصدق واقع در خیابان کاخ و در همسایگی کاخ شاه از طرف تعدادی افسران شاه پرست به سرکردگی سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی به توپ بسته شد مصدق که در ابتدای امر قصد مقاومت داشت وقتی دید جان شیرینش در معرض خطر نابودی است و این بار باید مقام قدرت را فدای جان خود کند تسلیم گشته و روانه زندان شد - او تا امروز ۸۴۰ روز حکومت کرده بود.

بعدا گفته شد که تعداد زیادی از نگهبانان و مردم در این درگیریها کشته شده‌اند. و بدین ترتیب! یعنی آقای دکتر محمد مصدق معروف به مصدق السلطنه که خود را يك امير كبير تكامل یافته و خالی از هر گونه اشتباه و انحراف می‌پنداشت نه تنها خود را فنا کرد بلکه بر اثر يك دندگی و سماجت بی‌سابقه در صحت طرز تفکر خویش يك ملت و مملکت بزرگی اسلامی را با تمام آرمانهای مقدسش دودستی تقدیم چنگالهای خون‌آلود و بی‌رحم يك ابر قدرت تازه به دوران رسیده و گرسنه جاه و مقام یعنی آمریکای جهان‌خوار نمود و او بود که رشد و تکامل این مردم بپا خاسته و ایثارگر را برای مدتی نامعلوم به تعویق انداخت.

مصدق بعد از یه قدرت رسیدن شاه و در زمان نخست‌وزیری زاهدی در دادگاه نظامی محاکمه شده و به سه سال زندان مجرد محکوم گردید و پس از رهایی از زندان به مزرعه خود در احمدآباد حومه قزوین فرستاده شده و حق مراوده با مردم از او سلب شد تا اینکه در سال ۱۳۴۴ در گذشته و در همانجا دفن شد.

انقلاب اسلامی و مصدق‌سیم .

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ملت ایران که امام امت آقای مهندس بازرگان را به سمت رئیس دولت منصوب نمودند او که سابقه دیانت و مبارزات طولانی بر علیه دیکتاتوری شاه را داشت در دوره نخست وزیری موقت خود خواست که خود را شاگرد مصدق قلمداد نموده و رسم وفاداری نسبت به اندیشه‌مندی و مکتب او را بجای آورد که همین امر سبب بدنامی و سقوط او شد و کتار رفت و حتی بعد از ترخیص مجلس شورای اسلامی هم نتوانست نظرات خود را که اساسا مبتنی بر همان تفکرات مصدق‌سیم بود اظهار نماید.

بعدا از ابو الحسن بنی‌صدر اولین رئیس جمهور ایران نیز وقتی مشتش ترد ملت ایران باز شد و حنای سیاستش بی‌رنگ شد که از اندیشه مصدق خواست تجلیل نماید و همانطور که مصدق تا قبل از رسیدن به قدرت از آزادی دفاع می‌کرد اونیز برای تمرکز قدرت در مقام و موقع ریاست جمهور دم از آزادی زده و نهادهای قضائی انقلاب اسلامی را تخطئه می‌نمود.

بنی‌صدر که از ابتدا وضع مشکوکی از نقطه نظر پایه‌های اعتقادی و مکتبی خود در نظر بعضی از صاحب نظران داشت با افشاء گرایش به طرف مصدق بکلی آبروی خود را در جامعه اسلامی ایران از دست داد و طولی نکشید که از مقام خود خلع شده و به آغوش امپریالیسم غرب در پاریس پناه برد.

مصدق و اندیشه ناسیونالیست او از دیدگاه نواب صفوی :

دکتر محمد مصدق که در يك خانواده اشرافی و نرباری چشم به جهان گشوده و تحصیلات خود را در پاریس و بعضی دیگر از قسمتهای اروپا به پایان برده بود و در دوره جوانی نیز به مناسبت ریشه اشرافی که داشت از مقامات و پست‌های آبرومندی در دستگاههای دولتی برخوردار بود بعد از روی کار آمدن و به قدرت رسیدن رضاشاه با توجه به خون و سلول قاجاری که در وجود خود داشت و از تحصیلات فرنگی سطح بالائی که برخوردار بود قاب

سلطنت و قدرت رضاشاه را نیاورده و با او به مخالفت پرداخت و مورد غضب او قرار گرفت. دکتر مصدق تا قبل از رسیدن به اوج قدرت همیشه صحبت از آزادی و استقلال می کرد و سلطنت را به آن شکل که در انگلستان متداول بود می پسندید و می گفت قدرت باید در دست مردم باشد و از طریق مجلس به دولت داده شود.

(پیر و زوز و روز)

پیر و زوز و روز و زوز و روز - بعد از چندین سال رحمت حکومتی پیر و زوز و زوز
 است. اکنون همه مردم بیدار و بیدار می شوند و حکومت میگردند این حکومت
 هم نیمی از همه شبانه روزی فرزندان اسلام است در کوهان حکومت
 سران کار از زمین مقدس حتی در اسلام معروف و از اجراء احکام مقدس است
 سر باز زدن و نماندن همیشه خود را در آموزش گویند، اکنون حکومت در دست
 است و می توان بهترین استفاده های دنیا و کار را نمود و بر بزرگ ترین مشکلات
 را میسر می کند و در راه اصلاح عمل فرزندان اسلام سزود که راه بزرگ
 اسلام را با برایت در دوره منجوسی معاوضه کرد؟ خیر نمی شود و
 لذا فرزندان اسلام بدین حال هدف مقدس خود بجز کس در آمدند و حکومت
 در برایت است یا زدن و گوشه زندگانی خود و کارهای برای
 حکومت بر هیچ دارند و در کتب زندگانی هم دست از سلفق نورانی خود
 برداشته و هم خیال سر ستم خود را در مبارزه با دشمنان اسلام و ایران
 زده می دانند. این یک جمله شعار و هدف است که گمانی

دکتر مصدق آنقدر که تاریخ و جامعه اروپائی را مطالعه کرده بود با تاریخ و جامعه مسلمان ایرانی آشنائی نداشت و اگر هم داشت معتقدشده بود که باید مردم ایران نیز مانند اروپائیان دین خود را کنار بگذارند تا بتوانند به آنچه را که اروپائیان رسیده‌اند برسند.

از طرز رفتار و گفتار و وضع خانوادگی او وحشی در عرصه سیاستمداری و مملکت‌داری او کاملاً پیداست که از اسلام و از بافت فکری و عقیدتی جامعه اسلامی چیزی نمی‌داند و لذا تکیه‌اش روی ناسیونالیست بود.

اومی خواست در ایران دولت آزاد و مستقلی را تشکیل داده و با استفاده از روح ناسیونالیست یا ملیت تمام مشکلات این سرزمین را حل کرده و برای همیشه دست بیگانه و بیگانه‌پرست را از این مملکت کوتاه سازد اما نمی‌اندیشید که در سرزمین پهناوری مانند ایران که اقوام و ملیت‌های گوناگون همچون کرد، ترک، گیلک، بلوچ و لر و فارس و دستجات بی‌شماری عشایر زندگی می‌کنند که حتی زبان یکدیگر را هم نمی‌دانند چگونه میتوان بار دیف کردن یک سری الفاظ و اصطلاحات اروپائی آنها را با هم دیگر بیگانه و صمیمی ساخته و یک طرز تفکر یکسان برای آنها پدید آورد و اگر هم تا کنون یک چنین اتحاد و اتفاق و ملیتی وجود داشته‌است زیر سایه سر نیزه و زور و کشتار زورمندانی چون رضاشاه بوده‌است و در غیر این صورت هر یک از این اقوام و ملت‌های چندگانه به محض اینکه آواز ناسیونالیستی سر داده‌شده و احساس آزادی کنند برای خود داعیه حکومت و خود مختاری داشته و چه بسا دستاویز بیگانگان و دشمنان فرصت طلب خارجی گردند. و این تجربه تلخ در تاریخ ایران سابقه دارد.

دکتر مصدق اگر چنانچه درس اسلام را خوانده بود ممکن بود بتواند از دیدگاه جامعه‌شناسی اروپائی ملت مسلمان ایران را با کلیه ابعاد و خصوصیاتش که در وجود او بود دقیقاً ارزیابی کرده و سپس برای شکل دادن به یک چنین جامعه‌ای دست به اقدامات حادی زده و نهضت‌رہائی بخشی را برپا نموده و در این راه تلاش کرده و چه بسا احتمال داشت به ثمرات و نتایج خوبی هم دست یابد.

اما باید دید که چگونه می‌توان در جهان آشفته و جنگ‌زده‌ای که ابر قدرتهای جهان خوار تازه میزان کاربرد سیاست و اسلحه خود را ارزش‌یابی نموده و هر یک در صدد تا به قلب مرو و وسیع‌تری از سرزمین‌های مردم مستضعف دنیا دست اندازی کنند و بایک ملت رنج‌دیده و ستم کشیده‌ای که بیست سال در زیر چکمه و شلاق یک نفر قزاقی که به سلطنت رسیده‌ بوده مجال پیدا نکرده که نفس بکشد و از هیچ چیز دنیا خبر ندارد و از طرف دیگر همین ملت عذاب کشیده چندین سال متوالی زیر ستم ناجوانمردانه متفقین تحت عنوان اشغال نظامی مرزبومش برای سرکوب یک دشمن خونخوار دیگر دست و پا زده است بدون داشتن یک ترسنجیده‌شده و علمی به جنگ برخاسته و باید دانست که آیا شروع و ادامه یک چنین جنگی با این مایه‌میان تهی و پوچ تاجه حد کار آئی و اثر دارد.

از خصیصه‌های دیگر دکتر مصدق استبداد فکری و ارادی او در نظرها و تصمیم‌گیریهای سیاسی او راجع به امور مملکت بود که وجود یک چنین روحیه‌ای خود می‌توانست به تنهایی ناقض آن همه ادعاهای آزادی‌خواهی و شعارهای مربوط به آن باشد.

در مملکتی بزرگ مانند ایران که تمام اقشار آن برای مبارزه با ظلم و ستم برخاسته‌اند و تصمیم دارند اجنبی را بیرون رانده و خود مستقلاً زندگی کنند و تعداد بی‌شماری مردان از خود گذشته در پیشاپیش گروه‌های مردم قرار گرفته‌اند و از همه موثرتر و فداکارتر صف مقدس و بی‌آلایش فدائیان اسلام که در خط مقدم جبهه قرار داشته و اولین و کاری‌ترین ضربه‌های کشنده را بر پیکر دشمن وارد ساخته‌است این درست نیست که وقتی در پی این همه مبارزه و جان‌بازی دولتی شکل گرفت و زمام امور مملکتی به دست یکنفر سپرده شد همه چیز را فراموش کرده و تمام وسائل و پله‌های پیروزی را خراب کرده و دور بریزد. رهبری که امروز و پس از فداکاری‌های دیگران به قدرت میرسد باید بداند که اگر چنانچه نسبت به نیروهای کارساز دیروز بخواهد بی‌اعتنا باشد خوب همان نیروها مجدداً منسجم شده بر ضد خود او قیام خواهند کرد. پس اگر مصدق حتی نسبت به ادعاهای آزادی‌خواهی خودش هم راستگو بود می‌بایست اقل همان‌هائی را که تا امروز او را به مسند قدرت رسانده‌اند و قادر باشد و نتیجه این می‌شود که یا او در اصل آزادی‌خواهی صادق نبوده و یا اینکه برای نظرات دیگران و حتی هم‌زمان سابق خودش هم ارزشی قائل نیست که این هم حکایت از وجود روح نفاق در باطن شخص دارد.

نواب صفوی معتقد بود. اگر چنانچه دکتر مصدق بانیروی عظیم مردمی که در پشت سر خود داشت فهمیده بود که این مردم و این توده‌های ایثارگر و از خود گذشته، اسلام و اجراء احکام آنرا می‌خواهند و این مردم با دیدن چهره روحانی آیه‌الله کاشانی و شعارهای کوبنده الله اکبر فدائیان اسلام پاندر میدان ایثار نهاده‌اند یا اینکه قبول رهبری نهضت را نمی‌کرد و یا خود را هم در اسلام نموده و پاسخگوی خواسته‌های این مردم می‌شد و یا اقلاً به همان گونه که قبل از دست‌یابی به قدرت، نفاق به خرج داده و خود را یار و همفکر روحانیون نهضت و فدائیان اسلام قلمداد می‌کرد تا آخر نیز به همان شیوه باقی می‌ماند.

اما مصدق هیچیک از این راه‌ها را در پیش نگرفت بلکه از ملت توقع اطاعت بی‌چون و چرا داشت و مخالفین خود را با انواع و سائل سرکوب کرده و از میدان خارج نمی‌نمود و در سیاست خارجی خود نیز یک تکیه‌گاه بی‌اساس داشت و آنهم سیاست موازنه منفی او بود.

جای تعجب و تاسف است که مصدق بعد از حدود هفتاد سال که از عمر او می‌گذشت و مدعی بود که بیشترین عمر طولانی‌را در گیرودار سیاست سپری کرده‌است هنوز توجه نداشت که اعمال سیاست موازنه منفی از طرف یک دولت ضعیف که تا چندی پیش سرتاسر کشورش تحت اشغال بیگانگان بوده‌است و بعد از آن نیز قسمت عمده‌ای از خاک مقدس و وطنش بادیسیه‌های همسایه شمالی او دستاویز مشتری‌اراذل و اوباش بوده‌است و امروز هم نفت خود را از چنگ یک ابر قدرت بیرون کشیده و ملی نموده‌است چگونه با کدام قدرت و نفوذی می‌خواهد و می‌تواند سیاست خارجه موازنه منفی را در پیش گیرد در حالی که به هیچگونه پشتوانه مکتبی هم پای‌بند و معتقد نباشد.

آقای دکتر مصدق گوا اینکه بعد از سالها که در قسمت‌های مختلف دستگاہهای دولتی کار کرده بود و هم‌چنین در دوره‌های مختلفی نمایندگی مجلس را عهده‌دار بوده هنوز نمی‌دانستند که میزان مصرف کالاهای گوناگون کشاورزی و صنعتی در ایران چقدر است و دولت ایران

سالانه چه مقدار ارز برای جبران کمبودهای قابل توجه کالاهای مصرفی مردم که ناچار باید از خارج وارد کند احتیاج دارد.

و همچنین ایشان میدانستند و حتی بعد هم که در کنگره آمریکا رسماً فاش شد باز هم نمی‌خواستند بشنوند که در قراردادهای پشت پرده سیاسی ابرقدرتها در بعد از جنگ ایران و منطقه خاورمیانه در قلمرو نفوذ سیاسی غرب قرار گرفته است و این یک واقعیت پذیرفته شده از جانب شوروی نیز بوده و هست.

آقای دکتر مصدق مثل اینکه میدانستند که تنها محل تامین ارز ایران فروش نفت ایران است که می‌تواند جوابگوی خواسته‌های ارزی ایران باشد. و خریداران نفت ایران که توانائی پرداخت پول آنرا داشته باشند فقط کشورهای غربی بزرگ و یا کشورهای کوچک غربی هستند که طبق دستورات ابرقدرتهای غربی کار می‌کنند پس با توجه به خط سیاست موازنه منفی دکتر مصدق هیچ‌چراهی برای دولت ایران باقی نمی‌ماند جز اینکه کشور را تجزیه کرده و به دو یا سه بخش تقسیم نماید.

چون اگر سالهای متمادی هم هر چه و مرج اقتصادی و اجتماعی در ایران ادامه مییافت هرگز آمریکا و انگلیس حاضر نمی‌شدند قسمتی از امتیازات خود را به شوروی بدهند و بپروا فرض که میدادند برای ملت ایران چه ارزشی می‌توانست داشته باشد چون آن ابرقدرت جدید نیز مانند همان قبلی‌ها امتیاز می‌خواست تا امتیاز بدهد.

پس نتیجه می‌گیریم که سیاست موازنه منفی ما با دست خالی و عدم محتوای مکتبی و معنوی در برابر زور و سیاست زورمندان و سیاستمداران دنیا حنائی است که رنگ ندارد و شعاری است که بدان پوزخند می‌زنند.

سیاست موازنه منفی وقتی ارزش دارد و دنیاروی آن حساب می‌کند که ملتی دارای نیروی تولید کافی برای رفع احتیاجات درجه اول خود باشد و علاوه بر آن از یک روحیه ایثار و گذشت بی‌دریغ نیز برای حفظ شرافت و کین خود برخوردار باشد و آن وقت برای تامین احتیاجات درجه دوم و سوم خود روح رقابت را در دنیای خارج نسبت به خود تحریک کند و هنگامی که پیشنهادات گوناگون برای واردات و بافروش صادرات خود و یا تامین اسلحه و از این قبیل دریافت داشت سیاست موازنه منفی را اعمال نموده و در واقع از گردن بیگانگان به نفع خود کار بکشد و هرگز کرده خود را زیر بار دیگران نبرده و مستقل و دور از تمهید زندگی کند.

یک مقایسه اجمالی بین سال ۱۳۳۲ و سال ۱۳۵۷

تردیدی وجود ندارد که هیچ پدیده‌ای بدون انگیزه و هیچ معلولی بدون علت و انگیزه نبوده است اما چیزی که در این قیاس تحلیلی مورد توجه قرار خواهد گرفت اینست که چرا و به چه علتی انقلاب عظیم در سال ۱۳۵۷ به وقوع پیوست نه زودتر و نه دیرتر از آن.

ما گمان داریم که انقلاب اسلامی مردم ایران در عصر اختناق رضاخانی نطفه اش در دلها و در ذهن‌های مردم مسلمان ایران منعقد شده بوده و از شدت فشار دیکتاتوری هیچکس را اجرات

این نبوده تا آنچه را که خود در دل دارند بدیگری هم بگویند تا بدانند که او هم همین درد را در باطن خود داشته و تحمل می کند.

تا اینکه جنگ جهانی گسترش یافته و دامنه نکبت آن به وطن عزیز ما ایران نیز بنوعی رسیده و رضاخان از صحنه خارج کرده و فشار شدید دیکتاتوری یک مرتبه برداشته شد و ملاحظه میشود که درست در همان سال بوده که سید مجتبی نواب صفوی از مدرسه صنعتی در آمده و به نجف برای تحصیل دانش دین میرود و بعد از آشنائی با اصالت های حکمتی چگونه بذریک انقلاب اسلامی در دل او کاشته شده و در صدد تشکیل حکومت اسلامی بر می آید تا اینکه به تهران بازگشته و مبارزات بی امان خود را شروع و پی گیری می کند اما در سر راه خود دیدیم که چگونه با مشکلات کمر شکنی برخورد نموده و موجب رکود مبارزاتش شده اثر آن مبارزات را بسیار ضعیف یا خنثی می نماید.

ما ملت مسلمان ایرانیم
فرزندان اسلامیم
و امریکا صایر ملل و حکومتهای دنیا
اعلام میکنند که حکومت
کفری ایران حکومت قانونی و ملی
نیست و حکومت فاشیستی است

زبان ای مردمی ملت ایران
که میگوید که ما مسلمانانیم
و فرزندانی هستیم از اسلام
و ما ملت مسلمانانیم
و امریکا صایر ملل و حکومتهای دنیا
اعلام میکنند که حکومت
کفری ایران حکومت قانونی و ملی
نیست و حکومت فاشیستی است
ما ملت مسلمانانیم
فرزندان اسلامیم
و امریکا صایر ملل و حکومتهای دنیا
اعلام میکنند که حکومت
کفری ایران حکومت قانونی و ملی
نیست و حکومت فاشیستی است

ما فرزندان اسلامیم
و امریکا صایر ملل و حکومتهای دنیا
اعلام میکنند که حکومت
کفری ایران حکومت قانونی و ملی
نیست و حکومت فاشیستی است
ما ملت مسلمانانیم
فرزندان اسلامیم
و امریکا صایر ملل و حکومتهای دنیا
اعلام میکنند که حکومت
کفری ایران حکومت قانونی و ملی
نیست و حکومت فاشیستی است

اما چیزی که در تاریخ زندگی اسلامی ملت ایران ثبت شده است عشق و علاقه او به قیام برضد ظلم و فساد و بی‌دینی است و جسته گریخته در ضمن بعضی مقالات همین کتاب مشاهده کردیم که این ملت با چه اخلاص و با چه گذشتی قیام کرد و تا آنجا که رهبران آن قیام با هم اتفاق نظر و یگانگی داشتند ملت هم یکدل و یکصدا و حتی بعدا هم که در بین رهبران اختلاف نظر پیدا شد باز دست‌مسته شده و هر دسته‌ای پشت سر یک نفر همچنان بر او خود ادا مهم می‌دادند به امید آنکه نهضت امت اسلامی منهزم و نابود نشده و دشمن خوشحال و پیروز نگردد اما دیدیم که اولاً رهبران بزرگ و ریش سفید این نهضت مقدس خط‌اصیل اسلامی را کور کردند و تنهاروی مسائل مادی و ملی تکیه نمودند که خود بزرگترین ضربه را به روحیه مردم مسلمان وارد کرده و موجبات یاس و نومیدی را فراهم نمود و ثانیاً بقدری برس قدرت طلبی و من و تو گفتگو و کشمکش کردند تا ریسمان اتحاد و یگانگی پاره شده و آبروی همه بیاد فنا رفت و بعد از ۱۲ سال بیم و امید و ضررها و گرفتاریهای بی‌شمار دوباره این ملت نجیب و شریف در اسارت اختناق و دیکتاتوری پهلوی دوم گرفتار آمد و این گرفتاری نیز ۲۵ سال بطول انجامید.

اما خوشبختانه باز همان خاصیت‌هایی که برای پایان یافتن عمر ظلم و فساد در طول تاریخ تجربه شده است و از زبان بزرگان اسلام نیز به یادگار برای امت اسلامی ثبت و ضبط گردیده است در دوره ۲۵ یا ۳۷ ساله حکومت جبارانه محمد رضا خانی نیز پدید آمده و با چهره‌هایی بس گریه‌تر و زنده‌تر از عصر پدر نیز ظهور و بروز نمود اما در این دوره اگر چه نواب صفوی و یاران ارجمند و والامقامش قربانی خواست‌های اسلامی این امت شده و دیگر در بین آنان نبودند اما خون آنها مانند خون مقدس حسین علیه السلام می‌جوشید و حماسه آنها هزاران هزار سرباز جان بر کف برای قربان شدن در راه اعتلای کلمه حق آماده میدان کارزار کرده بود و مردم ایران که در زیر فشار طاق فرسای ستم محمد رضا و دولت مردان تاجران مردوار تشبیدان و سپهبدان سرمست و جلاد او جانشان بر لب آمده و از تعفن فسادهای اشاعه یافته در جامعه اسلامی خود که تمام سرچشمه‌های آنها از دربار سلطنت و خاندان سلطنتی شروع میشد به تنگ آمده بودند به محض اینکه ندای قیام مرجع دینی خود یعنی آیه الله العظمی امام خمینی را شنیدند از خود بیخود شده و یکپارچه از جابر خاستند و آنقدر استقامت کرده و خون و جان نثار کردند تا ریشه پهلوی و پهلوی چیان را از این سرزمین بدر آورده و آنها را مانند دندان فاسد شده‌ای که بعد از دردورنج فراوان کشیده می‌شود بدور انداخته و نابودش ساختند.

این بار ملت بیدار دل ایران فریب‌های گذشته را نخورد و بجای ملیت دنبال دیانت رفت چون دانسته بود که در بطن دیانت ملیت نیز وجود دارد اما در جوف ملیت چیزی یافت نمی‌شود جز اینکه ممکن است گاهی خیانت و گمراهی هم وجود داشته باشد در قیام سال ۱۳۵۷ ملت مسلمان ایران، شاعر زنده کننده اسلام و در پیشاپیش همه با شعار کوبنده الله اکبر چشمهای دشمنان را کور و دل‌های دوستان را روشن نمود و زنده مدلیها و خردمندلیها و روشن بینی‌های رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی عمیق‌ترین امیدها را در دلها می‌آفرید و همچنان به سرعت برق این نهضت مقدس را به پیش می‌برد تا اینکه چپاول گران دربار و در پی آنها شخص شاه تا آنجا که توانستند به خزانه های ارزی و جواهرات این مملکت تاجران مردانه دستبرد زدند و در آخرین لحظات هم فرار کردند

و معدودی نیز در جنگال نیرومند عدالت انقلاب اسلامی گرفتار آمده و مجازات شدند و در پی آن پرچم مقدس اسلام و جمهوری اسلامی در پهنه گسترده ایران زمین یعنی مرز و بوم شیران و شیردلان مسلمان به اهتزاز در آمده نسیم جان بخش اجراء احکام اسلام مانند عطری فرح بخش در فضای کشور آل محمد وزیدن گرفت.

و تا امروز که حدود سه سال از پیروزی این انقلاب غرب افکن و شرق ستیز سپری شده است و با اینکه دشمنان قدرتمندی چون فرانسه، انگلیس و آمریکا و بدخواهان و حسودان سلاحمندی مانند عراق و بعضی همسایگان کوتاه فکرش و از داخل نیز بدفکران و کج اندیشان بسیاری صدها ناراحتی و صدمه وارد کرده اند اما مقام بلند رهبری انقلاب مانند شیر غرانی به ملت روحیه بخشیده و همچنان در یک کانال معین و دوراز هر گونه انحراف و اختلافی از دست آورد های انقلاب حرارت نموده و با اراده ای پولادشکن راه را برای ترقی و تعالی امت اسلامی باز هموار می نماید.

آری اینست معنای رهبری و اینست آرمان مقدسی که يك ملت را از جا کنده و مانند سیل بنیان کنی غران و خروشان بر اه می اندازد، آری اینست یعنی اسلام است، قرآن است، مکتب است و خدا است نه آن باوه هائی که طی قرون و اعصار مانند داستانهای اساطیر در گوش ملت می خواندند و باور غافل کرده و راه را برای دزدان می گشودند و دنیا باید بداند که بعد از انقلاب اسلامی ملت ایران و گشوده شدن مجدد مکتب شهادت تمام توده های مستضعف مسلمان از هر قوم و ملیتی که باشند بزودی قیام خواهند کرد و با حکومت های ظلم و فساد خود همان خواهند کرد که ملت قهرمان و ایثارگر ایران نمود.

فرزند این رشید اسلام معتقدند که اگر تدبیر و تلاش شهید عالیقدر سید مجتبی نواب صفوی در سالهای ۱۳۳۴ - ۱۳۲۴ برای برپائی يك حکومت استوار اسلامی در ایران و سپس در جهان اسلام بجائی نرسید حتما تقدیر الهی این چنین اقتضا داشته است که امت پیاخته اسلام تمام چهره هائی را که زیر عناوین گوناگون فریبنده در طول حدود نیم قرن در پیش چشم های او رژه رفتند با دقت بیازماید تا خود با شعور دینی و تربیت الهی خود راه را از چاه تشخیص دهد که بعد از یافتن راه صحیح و مطلوب خویش هیچ قدرتی را توان دست اندازی به دست آورد او نبوده و نخواهد بود. انشاء الله .

سیاست شاه برای حکومت در آغاز کار:

چیزی را که شاه پیش از آنکه به نقطه اوج قدرت برسد خوب می فهمید و می دانست و یا بودند کسانی که با او در تماس بوده و با او می فهماندند نفوذ معنوی روحانیت در اعماق قلوب مردم ایران بود همانگونه که پدرش نیز این معنای لطیف را خوب درک کرده بود و برای پا گذاشتن در اولین بله نردبان سلطنت در مقابل روحانیت گرش کرده و اظهار سرسپردگی و اطاعت نمود.

فرزند او نیز هر گاه که کارش دچار اشکال شده و به بن بست میرسید در خانه روحانیت را کویدم و استمداد می نمود و اگر چنانچه موفق به دریافت کمکی هم نمی شد همین قدر که تظاهر

به این کار می نمود در نظر مردم نسبت به خود ایجاد محبوبیت کرده و مشکل خود را حل می کرد. هنگامیکه بعد از شکست کودتای نیمه شب ۲۵ مرداد ۳۲ بدست سرهنگ نصیری نیز مایوس شده و از رامسر با هواپیما به بغداد پرواز نمود و بعد از چند ساعت به رم رفته و در آنجا تا اندازه ای احساس آرامش نموده به اعصاب و اندیشه خود مسلط می شود در فکر توسل به روحانیت افتاده و تلگرافی که مضمون آن هنوز روشن نیست برای حضرت آیه الله بروجردی مرجع تقلید شیعیان جهان مخابره می نماید. آیه الله بروجردی که از سال ۱۳۲۵ و بعد از رحلت آیه الله اصفهانی و آیه الله قمی در مقام مرجعیت شیعیان قرار گرفته و مرکزیت دائمی خود را در قم قرار دادند از محبوبیت و جلال فوق العاده ای در بین تمام اقشار مردم برخوردار بودند. ایشان همیشه بيمينك بودند که اگر موقعیت شاه ایران تضعیف شود ممکن است کمونیست های بی وطن در این کشور قدرت پیدا کرده و هستی این مردم را بیاذغایند، در این روزهای حساس نیز که شاه بایشان پناه آورده است با توجه بداشتن يك چنین نظریه ای پاسخ تلگراف او را مخابره می نمایند.

ماتمن جوایبه تلگراف شامرا که بعد از وقوع کودتای ۲۸ مرداد و تسلط زاهدی بر اوضاع و بازداشت مصدق از طرف آیه الله بروجردی مخابره شده است در اختیار داریم و از طرز جواب تلگراف خوب پیدا است که تلگراف شاه به ایشان دارای مایه عاطفی و حالت استمداد و پناه آوردن داشته است.

متن تلگراف حضرت آیه الله بروجردی نقل از روزنامه های کشور

بتاریخ ۱۳۳۲/۶/۳۳. حضور مبارک اعلی حضرت همایونی خلد الله تعالی ملکه - تهران. تلگراف مبارک که از رم مخابره فرموده بودید و مبشر سلامت اعلی حضرت همایونی بود موجب مسرت گردید نظر باینکه تصمیم مسافرت فوری بوده جواب تاخیر شد امید است ورود مسعود اعلی حضرت بایران مبارک و موجب اصلاح مقاصد دینی و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد. حسین الطباطبائی - البروجردی.

متن این تلگراف که در پیشانی صفحه اول روزنامه های سوم شهریور ۳۲ درج شده بود بمنزله سند عالیترین درجه افتخار و مباحات شاه در میان ملت بود.

شاه بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ احترام آیه الله کاشانی را نیز تا آخرین درجه ممکن حفظ می نمود و باینکه ذاتا خوش نداشت که يك نفر روحانی بانفوذ و دارای آگاهی های سیاسی در راس هیچیک از ارگانهای مملکتی باشد باین وجود ریاست آیه الله کاشانی را برای مجلس شورای ملی که از قبل داشتند تحمل می کرد.

البته باید دانست که مجلس دوره هفدهم که نیمی از عمر آن قبل از کودتا و نیم دیگرش به بعد از کودتا المتاده بود دارای کیفیت مضحکی بود چون اولاً بیش از نیمی از نمایندگان این مجلس چندی پیش برای تقویت موقعیت اختیارات دکتر مصدق استمفاده بودند و علاوه بر آن همین مجلس بود که دکتر مصدق بوسیله فراندن چند روز قبل آنرا منحل معرفی نموده بود. در تعقیب همین روش فریب کارانه شام بود که :

روزنامه‌های ۳۲۶۲۵ نوشتند که آقای سیدمصطفی کاشانی (فرزند ارشد آیه‌الله کاشانی) امروز از شاهنشاه نشان تاج گرفت.

زاهدی نیز در پیروی از همین سیاست مرموز و خطرناک تردید کمترین افسران مورد اعتماد خود را نزد شهید نواب صفوی فرستاده و در خصوص اصلاحات دینی... در جامعه ایرانی نظر خواهی کرد، چند روز بعد در محافل بسیار خصوصی و مطلع گفته شد که پیشنهاد وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) به یکی از روحانیون شهیر تهران شده بود اما ایشان قبول نکرده بودند. سخن کوتاه آنکه از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد تارحلت آیه‌الله بروجردی که حدود ۱۰ سال طول کشید همین سیاست ادامه داشت و شاه در صدد بود برای پنجه افکندن به تمام شئون فرهنگی و اقتصادی این مملکت و برای ایجاد قدرت روزافزون خود و سلب هر گونه قدرتی از دیگران به هر شیطنت و فریبی دست بزنند.

اما وجود آیه‌الله بروجردی و نفوذ فوق‌العاده ایشان در بین تمام مردم مانع بسیار بزرگی برای اجراء مقاصد پلید او بر ضد اسلام و فرامین الهی بود و او ناچار بود صبر کند تا آن مرجع بزرگ که بیش از نود سال از عمرشان گذشته بود از دنیا برود. همچنانکه خود شاه در کتابش نوشته و باین حقیقت اشاره نموده است.

گرایش علنی و روزافزون شاه به سوی آمریکا

ما معتقدیم اگر شاه سالها زحمت کشیده و خرج کرده بود به اندازه ۲۸ ماه حکومت دکتر مصدق نمی‌توانست زمین‌ها را برای وارد کردن ورخنه دادن آمریکائیان در ایران باین خوبی و راحتی آماده گرداند.

در فصول گذشته ملاحظه شد که دکتر مصدق چگونه با پشتیبانی بی‌دریغ مردم ایران در دوره اول حکومت خود دست‌ست‌مکار انگلیس را از ایران کوتاه نمود و در دوره دوم حکومتش با چه غفلتی پای آمریکای جهان‌خوار را به این سرزمین مقدس باز کرد. و شاه که پیش از این درگیرها و سروصداها با آمریکائیان مذاکره کرده بود اما ممکن بود برای پیاپی کردن نقشه خطرناکش بهای هنگفتی را بپردازد که میزان این بها احتمال داشت با قیمت سلطنت و تاج و تخت او در همان زمان برابری کند. بی‌هیچ‌گونه دغدغه‌ای با سلام و صلوات آمریکائیان را وارد ایران نمود و در تاریخ ایران نیامده است که جز نواب صفوی کس دیگری در این رابطه به او اعتراض نموده باشد و یا اگر هم اعتراضی بوده است بقدری با احتیاط و ترس بوده که کسی از آن مطلع نشده است.

در تاریخ ۳۲۶۱۱ یعنی کمتر از دو هفته بعد از کودتا، زاهدی نخست‌وزیر ایران رسماً از آمریکا برای کمک به ایران تقاضای کند و آیزنهاور رئیس‌جمهوری نیز رسماً پاسخ قبول هر گونه کمک را می‌دهد.

در تاریخ ۳۲۶۱۵ اولین فقره ۴۵ میلیون دلاری وام‌رسانی آمریکا از طرف دولت ایران پذیرفته شد.

در تاریخ ۲۱/۷/۳۲ نمایندگان جمهوری خواه کنگره آمریکا با اتفاق هندرسن سفیر کبیر آن کشور در ایران به تهران وارد شدند.

در تاریخ ۱۸/۶/۳۲ نیکسون معاون رئیس جمهوری در راس یک هیئت ۲۳ نفری از کارشناسان امور سیاسی و جهان‌خواری با اتفاق هندرسن در فرودگاه مهرآباد قدم بر سرزمین ایران نهادند در آن روز مراسم رسمی استقبال بعمل آمده وزیر دربار از طرف شاه، نخست‌وزیر، وزیر خارجه، رئیس مجلس سنا و جمع کثیری از رجال از این جهان‌خواران تاج‌پوش استقبال نمودند. جالب توجه اینست که هندرسن مانند یک پادو مرتبا بین تهران - واشنگتن در رفت و آمد بوده است.

نیکسون در فرودگاه مهرآباد می‌گوید: «قرشهای گرانبها و استقبال شایان، ورود مرا» «بایران از بازدید سایر کشورهای آسیا ممتاز ساخته است، خوشوقتم که در تمام کشورهای» «آسیائی قوای مخرب در حال هزیمت و عقب‌نشینی هستند و قوای آباد کننده روز بروز قوی‌تر» «میشوند، شاهنشاه ایران در مسافرت ۸ سال پیش خود به آمریکا هموطنان مرا شیفته خود» «فرمودند، انتظار دارم که در مدت اقامت خود چندبار با آقای نخست‌وزیر و اعضای دولت» «و ایرانیان دیگر در شئون مختلف زندگی صحبت کنم، موجب کمال خوشوقتی است که ایران» «کمک مالی و اقتصادی و فنی و نظامی آمریکا را به نحو موثری مورد استفاده قرار می‌دهد.»
در مدت چند روزی که نیکسون و همراهان صهیونیست او در ایران میهمان شاه و نخست‌وزیر بودند رئیس جمهوری نیز شیرین کاری فرموده و ضمن پیام جداگانه‌ای به نخست‌وزیر ایران یعنی در واقع به نوکر خود گفتند و تاکید کردند که «آنچه راجع به مجاهدات ایران» «برای سعادت خود لازم میدانید و به نیکسون بگوئید مورد توجه قرار خواهد گرفت» نخست‌وزیر ایران نیز در پاسخ ارباب می‌گوید «آقای نیکسون تفاهم کاملی از مشکلات ملت ایران» «که در سنوات گذشته موجب عقب‌افتادگی آن شده است بدست آوردند.»

شاه برای هموار کردن راه حکومت خویش ضرورت داشت تا نظر آمریکائیان را صددرصد نسبت به خود جلب نموده و آنانرا از قدرت و محبوبیت خویش در بین مردم خاطر جمع سازد. او برای کسب قدرت چند جناح مخالف داشت که در ابوضاع و احوالی که مصدق برای مملکت درست کرده بود بر احتی می‌توانست آنها را سرکوب نموده و سر جای خود بنشاند.

در درجه اول اهمیت، خود مصدق و تعدادی طرفداران او بودند که وقتی مصدق را با وضع مفتضحانه‌ای به محاکمه کشیده و بزندان مجرد محکومش نمودند دیگران نیز تار و مار شده و دنبال کار خود رفتند بعضی هم که تلاش بیهوده کرده بدون داشتن هدف اینطرف و آنطرف می‌زدند بازداشت شده بزندان افتادند و تعدادی دیگر که زرتنگ‌تر و موقع شناس‌تر بودند رنگ عوض کرده و در قطار چاپلوسان شاه قرار گرفتند دست دیگر که آمریکائیا نسبت به آنها خیلی حساسیت داشتند کمونیست‌های توده‌ای بودند که در دوره حکومت دکتر مصدق و اشاعه سیاست موازنه منفی او در همه جا و مخصوصا در ارتش رخنه کرده بودند تا آنجا که گفته شد حدود ۷۰۰ نفر افسر کمونیست در ارتش وجود داشته است.

شاه تمام این‌ها را بی هیچ ملاحظه‌ای تصفیه کرده و تعدادی از سران آنها را تیرباران

نموده و گروهی را بزندان‌های طولانی محکوم نمود. و اما خطرناکترین و جسورترین مخالفین او و طرز فکر آمریکائی او که مانند آتش زیر خاکستری وجودشان احساس می‌شد نواب صفوی و فدائیان اسلام بودند.

در اینجا تحلیل سیاسی جالبی وجود دارد که ورود در جزئیات آن بحث ما را طولانی و خسته کننده کرده و امکان دارد از محور اصلی موضوع کتاب نیز قدری دور شویم اما یادآوری بلکه تکیه بر روی دو نکته اساسی لازم و ضرور است.

اول: عدم موضع گیری روشن و علنی نواب صفوی در برابر شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و آن شهید معتقد بود که برای ایستادگی در مقابل شاه حتماً به یک پایگاه استوار مذهبی احتیاج داریم که این پایگاه توانائی فرمانروائی بر قلوب تمام مردم را داشته باشد و البته یک چنین پایگاهی وجود داشت اما باین تاکتیک نظر موافق نشان نمیداد و او می‌افزود که اگر چنانچه بدون جلب یک چنین موافقتی اقدام به نابودی شاه شود شیرازه مملکت از هم پاشیده شده و ایران بازیچه بیگانگان و بیگانه پرستان خواهد گردید. و لذا می‌گفت باید صبر کرد.

دوم: تظاهر بیش از اندازه شاه به حفظ اصول دین و احترام به مقدسات و تشریف او هر چند یکبار به مشهد و نماز خواندن در حرم حضرت امام رضا و همچنین تشریف او به قم و زیارت مرقد حضرت معصومه و ملاقات و مذاکرات ابوالفضل حضرت آیه الله بروجردی در موزه آستانه و مأموریت دادن به دولت برای اصلاحات در سطح جامعه و از طرف دیگر هنوز در صحنه سیاست بودن آیه الله کاشانی و سکوت ایشان در برابر شاه و سیاست‌های نفتی و اقتصادی او جلب توجه توده‌های رنج کشیده و مسلمانان را نموده و خیلی‌ها آرزوی کشیدند که واقعا روزی روزگاری باشد تا بتوان این مملکت و نابسامانیهای آنرا اصلاح نمود خواه این مصلح شاه باشد یا هر کس دیگر.

و شاه که دروس خود را مقصداری از پدر و مقصداری دیگر را از رجال فراماسونری و بقیه را هر چه که لازم داشته و تازگی داشت از مستشاران جدید آمریکائی فرامی‌گرفت بزرگترین هدفش رسیدن به نقطه اوج قدرت و ثروت و شهوت بود و تشخیص داده بود و با تمام وجود خود معتقد شده بود که راه رسیدن باین هدف فقط و فقط از طریق اطاعت از فرامین آمریکا و جلب نظر و رضایت آنها امکان پذیر است و اولین چشم‌داشتی که آمریکا از ایران داشت نفت ایران بود که باید کلید آنرا در اختیار آنها قرار داد و روی همین اصل مقدمات کار بخوبی و راحتی فراهم گردید و بعد از یک سری مذاکرات و رفت و آمدهای نمایی بالاخره در تاریخ ۱۵/۱۱/۳۲ کمیسیون جدید نفت با تشکیل یک کنسرسیوم مرکب از تمام کمپانیهای بزرگ بین‌المللی نفت برای فروش نفت ایران موافقت کرده است و همچنین کمیسیون مذکور موافقت نموده است که یک دستگاه فنی که عامل ایران خواهد بود صنایع نفت ایران را اداره خواهد کرد.

خلاصه تفسیر دو عبارت مذکور اینست که انگلیس رفت و آمریکا آمد.

چند روز بعد از اعلان موافقت نامه فوق که از طرف دولت‌های بلوک شرق سروصدای زیادی بر علیه آن راه افتاد یکی از اعضاء کمیسیون گفت دولت ایران تقاضا خواهد کرد که ۵ تا ۱۰ درصد از نفت برای فروش در اختیار ایران گذاشته شود.

در تاریخ ۱۱/۱۱/۳۲ خبر رسمی حکایت داشت که ۵۵ درصد از نفت ایران توسط شرکت

های آمریکائی و ۴۵ درصد توسط شرکت‌های انگلیسی توزیع می‌گردد. و بدین ترتیب خیال ملت ایران از مسئله نفت آسوده گشت و حالا باید این ملت منتظر پی آمدهای این قراردادهای استعماری آمریکائی باشد.

شاه در دامان امریکا

در تاریخ ۱۲۶/۳۲ جمال‌عبدالناصر سرهنگ جوان و پرشوری که گفته می‌شد محرک اصلی کودتای ضد پادشاهی مصر بوده است قدرت کامل را در آن کشور قبضه کرده و ژنرال نجیب را از صحنه خارج نمود، عبدالناصر که باشعاریان عربیسم بر ضد امپریالیست شوریده بود چون مانند مصدق نمی‌دانست که برای پایداری و استحکام موقعیت قیام خود باید به اسلام پناه بیاورد وقتی خود را در جهان سیاست و در برابر حکومت‌های دست‌نشانده و فرمانبردار ممالک دیگر عربی تنه‌لوی یاور دید به روسیه شوروی پناه برد دوست‌دوستی بلکه احتیاج به سوی او دراز نمود و بدیهی است که شوروی نیز دست او را گرفته و می‌فشارد.

این رویداد برای امپریالیست غرب گران تمام شده و موجب نگرانیهای زیادی شد. اتفاقا یکی دو ماه پیش نیز که نواب صفوی برای شرکت در موتمر اسلامی سفری هم به مصر کرده و در آنجا سخنرانیهایی نموده بود که هم در شکل‌گیری قدرت ناصر سهم داشت و هم موجبات ناراحتی و غضب امپریالیست‌ها را فراهم کرده بود و رو به گرفته بنظر میرسد که برای پیش‌گیری از هر گونه اندیشه یا اقدام ضد امپریالیستی در ایران طرح پیمانی بین کشورهای پاکستان، عراق، ترکیه و ایران ریخته شد که با انعقاد این پیمان این ممالک ضعیف و درمانده با پشتیبانی آمریکا و انگلیس در برابر شوروی قرار می‌گرفتند این پیمان بعدها بنام پیمان بغداد موسوم گشت و شرح آن و همچنین شرح مسافرت نواب صفوی به موتمر اسلامی و مصر در جای خود خواهد آمد. شاه ایران که قدمه‌های قدرت را یکی پس از دیگری بر می‌داشت در تاریخ ۲۷/۱۲/۳۲ دوره دوم مجلس سنا و دوره هجدهم مجلس شورای ملی را افتتاح نمود و در نطق افتتاحیه خود هم از قدرت و عمران و آبادی و ترقی مملکت زد.

در دوره هجدهم مجلس آقای سید مصطفی کاشانی فرزند ارشد آیه‌الله کاشانی و شمس‌قنات آبادی که از نزدیک‌ترین یاران ایشان بود به نمایندگی انتخاب شده بودند. مجلس دوره ۱۸ که در تاریخ ۲۷/۲/۳۳ با ۱۰۷ رای از ۱۱۰ نفر عدم حاضر به دولت زاهدی رای اعتماد داده بود در واقع آمادگی کامل خود را برای پشتیبانی از منویات شاه اعلان کرده بود.

امپریالیستها برای ایجاد جو مساعد در افکار عمومی شروع به فعالیت‌های تبلیغاتی نموده و برای اولین بار در رابطه با مسئله پیمان نظامی بغداد در تاریخ ۲۶/۳/۳۳ روزنامه تایمز لندن نوشت که: «احتمال می‌رود که ایران و عراق به محور کراچی - آنکارا به پیوندند» آن روزنامه می‌افزاید که «کارشناسان نظامی معتقدند که تشکیل يك اتحادیه بین چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و پاکستان خیلی لازم است.»

رو بهمرفته میتوان گفت که هیچمانعی برای ورود ایران در اردوگاه نظامی-سیاسی - اقتصادی انگلیس-آمریکا و مخصوصاً آمریکا از دیدگاه شاه وجود نداشت مگر وحشت از بی آمدن مخالفت‌های سرسختانه نواب صفوی و فدائیان اسلام.

چون که مصدق‌سرم سرکوب و هجو شده و شخص مصدق نیز در زندان بسر میبرد، آیه‌الله کاشانی محترمانه کنار گذاشته شده و تقریباً منزوی شده بود، حزب توده و دیگر گروه‌های مخالف بهر اسم و رسمی که بودند قلع و قمع شده و هیچگونه عرض اندامی نداشتند آیه‌الله بروجردی که محترم‌ترین و برجسته‌ترین شخصیت روحانی بودند مشغول سر و سامان دادن بوضع حوزه علمیه قم بوده و در کار سیاست اظهار نظری نمی‌نمودند، بازاریان و دانشگاهیان نیز که نیروهای متحرک نهضت را در عصر گذشته تشکیل میدادند خسته و مایوس و پراکنده شده بودند و دیگر هیچکس نبود که جرات مخالفت با شاه را داشته یا امیدی برای مبارزه بر ضد او را در دل پیروراند. شاه که یکه‌تاز میدان قدرت و سیاست شده بود تنها راه عظمت و بقاء خود را در ادامه خط مشی دیکتته شده آمریکایی دانست و از اظهار بلکه افتخار نرا انتخاب یک چنین روشی هیچگونه ابائی هم نداشت و همانگونه که ملاحظه شد ملت و مملکت بزرگ ایران را باقرنها تاریخ و اصالت و داشتن مکتب مقدسی چون مکتب کیان آفرین اسلام در پست و بدون قید و شرط دودستی در دامان ناپاک و آلوده آمریکا قرار داده و با این طرز تفکر و عمل خیانت بار خود مهلک‌ترین ضربه را بر پیکر ملت مسلمان و مستضعف ایران در تمام طول تاریخ می‌نورد اما دیدیم که نمره این بد اندیشی و این خیانت بزرگ و نابخشودنی شاه موجب پدید آمدن انقلاب اسلامی ملت ایران گردید که بارهبری بزرگ مرد تاریخ اسلام و مرجع عالی قدر جهان تشیع حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی تاج و تخت سلطنت او را بیادقناداده و ملت مسلمان ایران را سرفراز ساخت و آن نمره را در کام او و بر بابان جهان خوارش تلخ تلخ و در کام مسلمانان شیرین شیرین نمود.

تشکل حکومت شاه و موضع گیری نواب صفوی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

بی‌آمدهای سیاسی کودتای ۲۸ مرداد به سرعت برق همه جای مملکت را فرا می‌گرفت و هیچکس قدرت یا جرات و یا امید اظهار وجودی را در مقابل شاه و ارتش کودتاگر او را نداشت نواب صفوی بعد از فرستادن نامه فشرده و تهدید آمیزی برای سر لشکر زاهدی و بر خنود داشتن او از ضدیت با اسلام و مسلمین در روز سه شنبه ۳۳ ر ۶۳ یعنی پنج روز بعد از کودتا که تازه هم شاه از پناهگاه همیشگی خود یعنی اروپا بازگشته بود و دسته دسته رجال به دربار رفته و بازگشت پیروزمندانه او را تبریک می‌گفتند نواب صفوی اعلامیه‌ای انتشار داده که در روزنامه‌های همان روز درج شده است و مضمون اعلامیه بدین شرح است.

هو العزیز!

شاه و نخست‌وزیر و هیئت حاکمه نادربرابر حقائق قرآن عملاً تسلیم نکرده احکام حیات بخش اسلام را اجراء نکنند قانونی نبوده رسمیت ندارند.

«فرمان خدا بالاتر از هر فرمانی بوده اطاعتش واجب‌تر از اطاعت هر کسی»
 «است و هر کس عملاً با احکام خدا مخالفت کند اطاعت او حرام و مخالفتش»
 «واجب است، من بهمین دلیل با دولت مصدق بشدت مخالف بوده‌ام و در تمام»
 «حکومتش از ترس من و برادرانم در گوشه‌خانه‌اش متحصن بود و هر واسطه‌ای»
 «برای سازش با من میفرستاد چون حاضر نبود که تسلیم احکام خدا شود مایوس»
 «میشد، بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود و تنها»
 «روح ایمان و علاقه‌مخلل ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاک‌تران»
 «و مسلمان ما بناموس و دیانت بود که بیاری خدا او و عمال رذیل بیگانه‌ها را شکست»
 «داده و خواهد داد و بخدای محمد قسم که اگر دوزخ دیگر حکومت مصدق»
 «باقیمانده و رجاله بازیه‌های بیگانه پرستان ادامه پیدا می‌کرد عقده‌های نرونی»
 «مردم مسلمان ایران به‌زاران برابر شدیدتر از آن طور که شنیدم فجر گردیده»
 «رگهای بدن فرزند عمال کوچک و بزرگ شوروی رذلا بدست و دندان»
 «خشمناکشان بیرون کشیده بنیادهستی يك يك آنها را بدون استثناء در شعله»
 «های سوزان غیرت خویش می‌سوزانند تا یاس کرملین نشینان از تسلط بر»
 «کمترین خشت مملکت ما هزاران برابر یاس کنونی گردند و گویا چون اکثر»
 «این فریب‌خوردگان بدبخت و نادان و قابل هدایت بودند خدای رحیم رحیمی»
 «کرد که شاید هدایت شوند و از راه پلید فروش دین و ناموس و وطن به بیگانه‌ها باز»
 «گردند و اگر حقوق خویش را هم می‌خواهند در سایه پیروی علی‌علیه السلام»
 «و از روی مبانی الهی اسلام بخواهند نه اینکه بخاطر وعده‌های پوچ و بی‌مغزی»
 «دین و ناموس و آزادی و وطن را فدای چکمه‌های ظالمانه رذیل‌ترین بیگانه»
 «کنند، پس مملکت بخاطر اسلام و به نیروی ایمان حفظ گردیده و هر نفعی به»
 «هر کس رسید در پناه اسلام رسید. و اگر قانون اساسی صحیح است اصل دوم متمم»
 «قانون اساسی و سایر اصول آنهم صحیح است و شاه و نخست‌وزیر و وزراء عملاً»
 «باید دارای مذهب شیعه و مروج آن باشند و باید قوانینی که مخالف احکام»
 «مقدس خداست و بقلط از مغزهای پوسیده گمراهانی تجلوز کرده لغو و باطل»
 «گردیده بعمر کثیف منکرات و مفساد خاتمه داده شود و در مرحله اولی مسکرات»
 «خانمانسوز و لختی و بی‌قیدی شرم‌آور زنان و موسیقی شهوت‌انگیز فضیلت‌کش»
 «و رقص‌خانه‌های جنایت‌بار و قوانین قضائی پوسیده اروپائی از میان برود و»
 «تعالیم عالی و احکام حیات بخش اسلام جایگزین آنها گردد و با اجراء برنامه»
 «عالی اقتصادی اسلام فقر و محرومیت اکثریت مردم مسلمان ایران و فو اصل»

«خطرناك طبقاتی پایان یابد تا شاه و هیئت حاکمه قانونی و رسمی و خوشبخت
 «و سعادت مند باشند و برملتی خوشبخت و سعادت مند هم حکومت کنند و خدا و خلق»
 «خدا از آنها راضی باشند و در این خصوص کتاب رهنمای حقائق (برنامه)
 «فدائیان اسلام) راهنمائیهای لازم را بپراهمین کافی از سالهای پیش نموده است.»
 «والا تا وضع چنین است و کار بر این منوال، قدرت دولت و ملت پراکنده و
 «متلاشی و متصادم با هم بوده، مملکت در سراشیب سقوط مادی و معنوی و اخلاقی»
 «می باشد و شاه و نخست وزیر و هیئت حاکمه حکومتشان غاصبانه و غیر قانونی»
 «است.»

تهران - بیاری خدای توانا - سید مجتبی نواب صفوی

نقل از کیهان شماره ۳۰۷۳ - ۱۳۳۲۶۳۳

در پی صدور این اعلامیه که مانند رعدی در آسمان طوفانی آنروز تاریخ ایران غریده و مانند برقی یکباره همه جا را روشن ساخت، زاهدی دست پاچه شده و تعدادی افسران مورد اعتماد خود را نزد نواب صفوی فرستاد، آن بیچاره تصور کرده بود که مسائل مکتبی و اعتقادی که وجود مردان خدا را احاطه نموده است و برای تحقق آرمان خود حاضرند تا سرحد جان تاخته و فداکاری کنند چیزی است که بتوان با فرستادن کسانی و سرهم کردن چندین عبارت دیپلماتیک برای شیرمردی از خود گذشته همچون نواب صفوی بتوان آن را مرد انقلابی و پر خاشاکر توفنده را راضی و یا اقل ساکت نمود.

زاهدی نمی توانست بفهمد که نفوذ مکتب تا اعماق اندیشه و ذات یک مرد مسلمان تا چه حد او را مقاوم و سازش ناپذیر خواهد ساخت و اصولاً درک این معنای فرازمند را نداشت که نواب صفوی جز اجرا احکام خدا و اسلام در بین یک جامعه و ملت مسلمان چیز دیگری را طالب نیست. زاهدی تصور میکرد نواب صفوی هم مانند خود او دنبال مال و جاه و مقام میگردد و لذا در صد برآمده بود تاراهی پیدا کرده و او را نیز مانند خودش آلوده این مظاهر بی اعتبار دنیا گرداند. سر لشکر زاهدی نخست وزیر آمریکائی شاه در تعقیب سیاست نفوذی خود در روح نواب صفوی و فدائیان اسلام جلسات علنی و رفت و آمدهای آنها را آزاد گذاشت و نواب صفوی نیز از این فرصت ها بنفع اسلام و مکتب، کمال بهره برداری را می کرد. اجازه مسافرت نواب صفوی به خارج از ایران و موتمر اسلامی نیز که حدود ۴ ماه بعد از تصدی نخست وزیری زاهدی صورت گرفت در چهارچوب همین سیاست بود با این حال طبق معمول تمام سیاستمداران جانب احتیاط را هم از دست نمیداد و دقیقاً مواظب اوضاع و احوال بود و از جمله اینکه برای سفر موتمر اسلامی برای چهار نفر دیگر از برادران نیز تقاضای گذرنامه شد اما با هیچیک موافقت ننمودند و آن چهارتن عبارت بودند از شهید خلیل طهماسبی، شهید سید محمد واحدی، حجة الاسلام سید محمد علی لوسانی و استاد قاسم باقر تراد معمار.

مسافرت نواب صفوی به موتمر اسلامی در اردن و در دنباله آن مسافرت مصر و سخنرانیهای آتشین آن شهید در قاهره و ملاقاتهای بی نظیری با بزرگان انقلاب مصر که مانند بلب در تمام دنیا و مخصوصاً در منطقه صدا کرده بود کار نواب صفوی را از دیدگاه سیاست های شیطانی شاه

صدچندان پیچیده‌تر و مشکل‌تر نموده بود و لذا پس از بازگشت او از این مسافرت نمربخش و افتخار آفرین امام جمعه تهران دکتر سید حسن امامی از نواب صفوی وقت ملاقات خواسته و برای دیدار او به‌خانه او در دولاب رفت.

امام جمعه در بیان انگیزه اصلی این دیدار گفت که او از جانب شاه بدیدار نواب صفوی آمده و پیغام آورده است که اعلیحضرت!.. برای تجلیل از مقام فضل و کمال آقای نواب صفوی نیابت تولیت آستان قدس رضوی را بایشان تفویض می‌کنند و اختیار می‌دهند که آقای نواب صفوی در آمد آنجا را با نظر خود بمصارف شرعیه!.. برسانند و از حمایت کامل اعلیحضرت برخوردار باشند مشروط بر اینکه در کار سیاست مملکت هیچ مداخله‌ای نداشته باشند.

بر اندرانی که در این جلسه حضور داشته‌اند نقل می‌کنند که شهید نواب صفوی چهره خود را در هم کشیده و بایکدنیا خشم و ناراحتی روبه امام جمعه کرده می‌گوید:

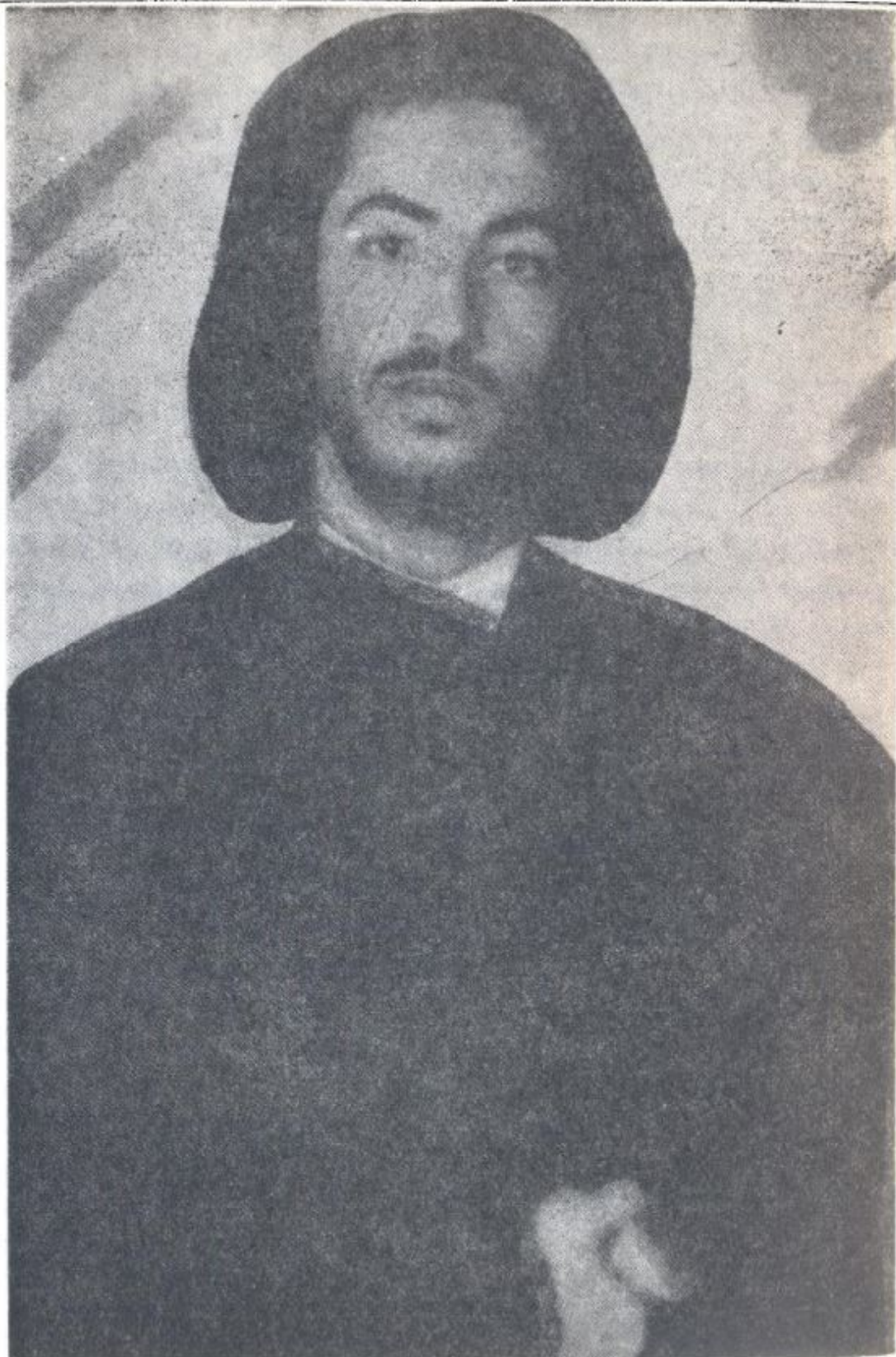
«پسر عمو اینکه بشما می‌گویم مکلف هستید که عینا به این توله‌سگ پهلوی برسائید، باو»
 «بگوئید که تو می‌خواهی مر اباددن پست و مقام و پول فریب‌دهی و خودت آزادانه هر کار»
 «که می‌خواهی بادین خدا و مملکت اسلام انجام دهی، این محال است و من یا ترا می‌کشم و»
 «بجهنم می‌فرستم و خود به بهشت می‌روم و یا تو مرا می‌کشی و باین جنایتت باز هم بجهنم»
 «رفته و من به بهشت و در آغوش اجدادم می‌روم ولی در هر حال تا من زنده هستم امکان ندارد»
 «ساکت باشم و بگذارم تو هر کار که می‌خواهی انجام دهی.»

و امام جمعه نیز مانند فرستادگان زاهدی دست از پا درازتر نزد ارباب خود بازمی‌گردد در اینجا یادآوری یک نکته بسیار دقیق و در عین حال مهم لازم است و آن اینکه فقط یک روزنه امید برای شاه و کارگزارانش در طرح نقشه برای نابودی نواب صفوی وجود داشت و آنهم دامن زدن به اختلافاتی بود که از طرف یکی دونفر از اعضاء سرشناس فدائیان اسلام در داخل این جمعیت وجود داشت که در جای خود به‌نحو اشاره و اختصار خواهد آمد.

بعضی از ناظرین اندیشمند فدائیان اسلام که خود از تار و پود و بافت این جمعیت بوده‌اند عقیده دارند که اگر چنانچه این یکی دونفر بنا بر علل و انگیزه‌های نفسانی مخالفت نکرده بودند هرگز دستگاه پوچ و بی‌ایمان شاه جرات بازداشت و محاکمه سری و تیرباران نواب صفوی را پیدا نمی‌کرد بلکه قهرا ناچار بود یاد برابر خواستهای مشروع او تسلیم شود و یاسقوط نماید.

در سال ۱۳۳۳ یک خبرنگار پاکستانی باشهید نواب صفوی مصاحبه‌ی نموده است که متن ترجمه شده عربی آنرا یکی از برادران باذوق از آرشیو یکی از روزنامه‌های مصری برای دفتر منشور برادری سوغات آورده که ترجمه فارسی آن عینا درج می‌شود، این مصاحبه و بیانات آن شهید در آن دوره غربت نمایانگر روح و ژرفای اندیشه نواب صفوی در دوره شکل‌گیری حکومت شاه و اوج قدرت او می‌باشد.

«روزنامه‌نگار پاکستانی می‌نویسد: نواب صفوی مخالف سرسخت هیئت»
 «حاکمه در ایران بود و آن را با زبچه‌ای در دست استعمارگران میدانست و یقین»
 «داشت که خود و بارانش می‌بایست خون خود را در راه تحقق اهداف خویش»
 «تقدیم کنند.»



نواب صفوی، چهره‌ای درخشان و تابناک در تاریخ اسلام

«او بمن گفت مایقین داریم کشته خواهیم شد اگر امروز نباشد فردا خواهد بود»
 «بود ولی خون ما اسلام را آبیاری خواهد کرد. نهضت اسلامی امروز احتیاج»
 «میرمی به قطرات خون و اجساد این فدائیان دارد و بدون آن نهضتی برپا»
 «نخواهد گشت.»

«نواب صفوی برای مبادی وزیر بنای تفکر جنبش فدائیان را در چهار اصل»
 «زیر خلاصه کرد»:

«۱- اسلام، نظامی کامل برای زندگی است.»

«۲- قومیت گرایی در میان مسلمانان نباید وجود داشته باشد و بایست»
 «همبستگی و اتحاد بین شیعه و سنی حفظ شود.»

«۳- تضاد بین اسلام و وطن خواهی نیست.»

«۴- یگانگی جهان اسلام فقط در سایه پیروی از اسلام میتواند تحقق یافته»
 «و مشکلات مسلمانان حل شود.»

«در مورد اصل اول نواب صفوی می گوید:»

«اسلام از نظر ما فقط بمجرد عقیده به احکام غیبی نیست بلکه آن نظام کاملی»
 «است برای زندگی همه انسانها، اسلام همواره پویا بوده و قادر است به انسان»
 «آنچه که خیر دنیا و آخرت او در آن باشد ارزانی دارد و تمامی مشکلات او»
 «را در هم پیچد.»

«حکومت اسلامی برای همگان، غذا، پوشاک، مسکن و فراتر از آن آموزش»
 «و پرورش را فراهم می نماید و بالاتر از هر چیز سیستم سیاسی، اجتماعی را»
 «بگونه ای بنیان مینهد که در آن امنیت و سلامت و رفاه خود و جامعه تامین شده»
 «است، سیستم حکومتی که ما را از هر نوع حکومت های معاصر چه سرمایه داری»
 «و چه کمونیستی بی نیازی کند، چرا که نکات مثبت این نوع حکومت ها در»
 «اسلام وجود دارد و از مضار آن خبری نیست.»
 «درباره اصل دوم، نواب صفوی می گوید:»

«بیائید برای اسلام متحد شویم و همه چیز جز جهاد در راه عزت اسلام را»
 «فراموش کنیم آیا برای مسلمانان زمان آن فرا نرسیده است که همگان، شیعه»
 «و سنی به کتاب پروردگارشان که ضامن اتحادشان است نگاه کنند، تا با جبهه ای»
 «واحد و سدی قوی در برابر دشمنان کمین کرده مشترکشان باشند؟»
 «همواره رنجها و مصیبت هایی که بخاطر تحقق این هدف مشترک تحمل می»
 «کنند بزودی اثر پویایی در قلوب آنان خواهد داشت.»

«درباره ی اصل سوم، نواب صفوی، برای روزنامه نگار که از او درباره»
 «چگونگی ارتباط فدائیان اسلام با مصدق سؤال می کند چنین پاسخ می دهد.»
 «ملی کردن صنعت نفت هدف مشترکی بود که اتحاد بین مصدق و فدائیان را»
 «ایجاب می کرد و لذا فدائیان در کنار مصدق بعنوان تأیید کننده ای قدرتمند»

«ایستادند، اما بعدها اتفاقات دیگری روی داد، در هر حال اسلام تضادی با وطن»
 «خواهی ندارد ولی با قومیت گرائی و وطن پرستی احمقانه پیکار می کند و اگر»
 «زمانی بر خوردی بین اسلام و ملیت روی داد فدائیان بدون هیچ شك و تردیدی»
 «مصممانه در راه اسلام خواهند بود.»

«نواب صفوی در جواب این سؤال که مسلمانان در برابر مشکلات بزرگ»
 «خویش مانند مسئله فلسطین و موضوع کشمیر و مغرب (که در آن وقت دولت»
 «مراکش مستعمره رسمی بوده) چه عکس العملی باید نشان داد و چگونه این»
 «مشکلات را باید حل نمود پاسخ می دهد:»

«تنهارا حل مشکلات مسلمانان و رهائی از آنها فقط عمل به اسلام است، ولی»
 «هیچگاه این هدف تحقق نخواهد یافت مادامی که مسلمانان مخلص در اس»
 «امور قرار نگیرند و حکام مسلمانان عملی انجام ندهند و باینکه کارهایشان»
 «به مصلحت استعمارگران و باعمال آنان باشد لذا چون قدرت در دست استعمار»
 «گران است تفرقه و دودستگی نیز در میان مسلمانان وجود دارد، آری یگانگی»
 «و وحدت جهان اسلام فقط در سایه عمل به اسلام و فعالیت در جهت صلاح مسلمانان»
 «امکان پذیر خواهد بود.»

آری با توجه به يك چنین طرز تفکری معلوم است که موضع نواب صفوی در برابر شاه و نظرات او چگونه است و در برخورد هائی که همین امروز و فردا بین این دو در شرف تکوین است چه سرنوشتی در انتظار نواب صفوی و یاران او خواهد بود.

اما شهید نواب صفوی جان خود را بر کف نهاده و بی هیچ واهمه ای در راه شهادت همچنان مردانه قدمهای بلند و استواری بر می داشت و ضمن اعلامیه های آتشین خود شاه و هیئت حاکمه را از ظلم و جنایت بر حذر داشته و بدشمنان خارجی نیز برای مداخله در امور زندگی مسلمانان هشدار می داد و در همین رابطه عین اعلامیه ای را که آن شهید در تاریخ ۲۴/۳/۳۳ منتشر نموده است در اینجا نقل می کنیم.

هو العزیز

مسلمانان غیور برای تجدید عظمت اسلام هم عهد شوید

«بیگانگان دنیا پرست از عظمت بی نظیر مادی و معنوی مسلمین که در سایه»
 «تعالیم عالی و احکام مقدس اسلام ایجاد شده بود رشک و رنج می بردند تا در»
 «قرون وسطی نقشه جنگهای صلیبی را طرح نمودند و مسیحیین بیچاره را به»
 «جنگ با مسلمین برانگیخته شکست خوردند و معتقد شدند تا اشعه درخشان»
 «قرآن بر ممالک اسلامی می تابد زوال مسلمین محال و شکست دشمنان شان قطعی»
 «است و از اینرو به يك جنگ خائنه غیر مستقیم و عمیق برای ربودن حقائق»

«اسلامی از میان ما شروع نموده در پیچه‌های انواع شهوات و مفاسد فریبنده را به»
 «تفصیلی که تاریخ گواهی میدهد کم کم بروی ما باز کرده اصول علم و ایمان»
 «و تقوی و سداد و فضیلت و راستی و غیرت و کار و کوشش و صنعت و زراعت و»
 «وسائل دفاعی ما را متزلزل نموده، جهل و شهوت و پلیدی و رذالت و دروغ و»
 «بی‌حسی و بی‌کارگی را جایگزین آنها کردند تا جائیکه امروز تمام ممالک»
 «اسلامی و در مملکت اسلامی پیروان آل محمد ایران که باید مشعل‌دار هدایت»
 «دنیا باشد بجز معصیت و نافرمانی خدا و شهوت‌رانی و دروغ و دورویی و سوء»
 «ظن و فقر و بی‌رحمی و جهل و ذلت و بی‌ارادگی و ظلم چیز دیگری ظهور»
 «ندارد و کاخ عظمت مسلمین و شعائر جان‌بخش الهی و تعالیم عالی قرآن»
 «بکلی واژگون گردیده سرزمین مقدس اسلام همانند قبرستانی شده که تمام»
 «حقائق و فضائل اسلام در زیر خاک تیره جهل و شهوت مدفون شده، روح اسلام»
 «و انسانیت بکلی مرده حیواناتی در خرابه‌های کاخ عالی اسلام مسکن گزیده‌اند»
 «و از هر سو نیش‌ها و چنگال‌های حیوانات بزرگ بیگانه در درون قلب و عروق»
 «اجتماع ریشه دوانده دائم مفاسد بنیان کن و سموم کشنده خود را از طرق مختلف»
 «ترریق نموده اساس دین و هستی و اخلاق ما را متلاشی‌تر می‌کند.»

«هان ای غیرتمندان و ای زنده‌دلان و ای روح‌داران و ای افرادی که هنوز»
 «ایمان صادقی در اعماق قلوبتان در میان این ظلمت‌کنده می‌درخشد، بخدا اگر ما»
 «فداکاری نکنیم و در راه تجدید حیات اسلام و مسلمین از راحت و زندگی»
 «تنگ‌دیریم ناممان در طومار ننگین تاریخ امروزه ننگ ثبت گردیده در پیشگاه»
 «خدا مخذول و سرافکننده بوده از عذاب خدا مصون نخواهیم بود.»

«انسان حساس و غیور احساس می‌کند که تمام ذرات وجودش در آتش تاسف»
 «و غیرت می‌سوزد و شعله‌اش قلوب زنده را از فرسنگ‌ها راه با حرارت بیان»
 «جگر خراش این تاریخ سوزان می‌سوزاند و از مشاهده این همه مخالفت شرم‌آور»
 «با فرمان خدا و این همه شهوت‌رانی و دروغ و جنایت، دنیا در نظرش تیره شده»
 «هر آنی آرزوی هزار مرگ می‌کند، بی‌اثید ای پروانگان شمع حقیقت که»
 «هنوز پروبال پرواز در آسمان محبت خدا دارید اینک که نسبت به خدای عزیز»
 «جهان بی‌وفائی می‌شود با هم بسوزیم تا از این سوختن ریشه این جنایات و»
 «معاصی را بسوزانیم.»

«شاگردان مکتب حق از خود گذشته‌اند و از خود گذشته‌ها به کمک احتیاج»
 «نیست لکن از نظر اتمام حجت و مسئولیتی که در پیشگاه خدا داریم عموم»
 «مسلمین صادقی را که احساس درد و مسئولیت می‌کنند در تمام طبقات اعم از»
 «کسبه و تجار و روحانیون و دانشجویان و افسران و سربازان و کارگران و»
 «کارمندان و وزارتخانه‌ها را بعهده بیعت و پیمان بر سه بنیاد بزرگ زیر دعوت»
 «می‌کنم و خدای عظیم را بر این پیمان شادمی‌گیرم و کفی بالله شهیدان.»

- « ۱ - امر معروف ونهی ازمنکر وسی در اجرای احکام اسلام»
 « ۲ - نجات عموم مسلمین دنیا از ظلم و تجاوز عموم بیگانگان و ستمگران.»
 « ۳ - اتحاد ملل اسلامی بر مبنای معارف نورانی و احکام ضروری اسلام که»
 « بزین مال و جان در راه تحقق این سه مقصود بزرگ کوتاهی نکرده دعوت»
 « قرآنرا به این معامله با خدا اجابت نمائید.»

«ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة.»
 «خدای جهان خریداری نموده جان و مال مومنین را به بهای بهشت، اینک»
 «این شما و این سعادت و عزت جاوید، هر که را همتی و الاست گوی مردانگی از»
 «میدان این نبرد بر باید و ما النصر الامن عند الله.»

«تهران یاری خدای توانا - سید مجتبی نواب صفوی»

نقل از کیهان شماره ۳۳۰۴ - ۳۲۴ ر ۳۳۳۳

آری بدین ترتیب بود که بهشتیان راه خود را پیدا کرده و مرگ در این راه افتخار آمیز را بر زندگی ننگین و خفت بار ترجیح می دادند و بر اناساتهای دیگر نیز نهیب زده کوشش داشتند تا آنانرا هم از خواب غفلت بیدار نموده همراه خویش گردانند.

شاه درست در نقطه مقابل این نوع اندیشه و این طرز تفکر قرار داشت، او فقط بیک چیز می اندیشید و آنهم خودش و سلطنت و قدرت و شهوتش بود.

برای شاه اساسا فرقی نداشت که مردم ایران شرف و ناموس داشته باشند یا نه، او معتقد بود که باید غربی زندگی کرد و برای غربی بودن هم لازمه کار این بود که مخازن زیرزمینی نفت ایران بدون حساب استخراج شده و پولهای آن نیز بدو قسمت بزرگ و اساسی تقسیم شود، قسمت اول برای خرید اسلحه آمریکائی آنها بمنظور حفظ قدرت سلطنت و حفظ منافع آمریکا در منطقه و قسمت دوم هم صرف خرید کالاهای مصرفی غربی گردد تا این ملت روز بروز مصرف کننده تر و ذلیل تر گشته و مثل غربی و مخصوصا آمریکائی روز بروز تولید کننده تر و عزیز تر شوند. شاه در ارتباط اصولی این طرز تفکر خود که با و در قبال حفظ سلطنتش دیکته گردیده بود کشاورزی و دامداری ایران را نابود ساخت و شهرهای ایران و مخصوصا تهران را به نسبت روز های نخست سلطنت خود تاده برابر گسترش داده و مدرن کرد و در نتیجه روستاهای ایران خالی از سکنه شده و تمامی مردم ایران شدند مصرف کنندگان کالای غربی که از جمله این کالاها گندم و گوشت و تخم مرغ و حبوبات بود و البته لازمه اصلی کار هم این بود که حتما بایستی برای اجراء این مقاصد پلید و این منویات شوم و خیانت بار جوانمرد رشید و روشن بینی چون سید مجتبی نواب صفوی قبلا از سر راه برداشته شود چون که با وجود او و اعلامیه های او و افشاگری های او امکان نداشت تا بتوان اربابان تاج بخش غربی را راضی و خوشنود نگه داشت و بدین ترتیب حکومت شاه باردیگر در ایران شکل گرفت و با سرگرم نمودن مردم با زندگی مدرنیزه و توزیع سرمایه های کاذب در دست همگان موجبات غفلت مردم و بهره برداری بیگانگان فراهم گشت.

مؤتمر اسلامی

بعد از پایان جنگ جهانی دوم و توافق ابرقدرتها برای تقسیم جهان بین خود و تنظیم و تصویب طرح ایجاد یک نقطه تشنج را در منطقه خاورمیانه قرار شده بود که یهودیان سرگردان و بی وطن تمام دنیا و مخصوصا یهودیان اروپائی که طعم بسیار تلخ ستم های هیتلر را در بسیاری از کشورهای اروپا و مخصوصا در آلمان چشیده بودند در این نقطه معین یعنی سرزمین سرسبز و شادای آفرین فلسطین گرد آمده و با پشتیبانی اربابان تشکیلات یک حکومت را پی ریزی کنند برای انجام اینکار ماجراجویانه و ستمکارانه خیلی جنایت ها و تعدی ها ضرورت داشت از جمله بیرون راندن و آواره کردن ساکنین آن سرزمین مقدس و دوست داشتنی.

صهیونیست های سرگردان و باقیمانده های فراری از کوره های یهودسوزی هیتلر که مانند گرگ های گرسنه باین سامان هجوم آورده بودند ابتدا با پول و خرید زمین و خانه و بعد با بمب گذاری و ترور و ایجاد وحشت و سپس با حمله و هجوم های شکل یافته نظامی مردم مسلمان و مسیحی فلسطینی را برخلاف تمام اصول شناخته شده اخلاقی و انسانی از خانه ها، از قصبات، از شهرها و بعد از مرزهای وطن خود بیرون کرده و آواره صحراها و بیابان ها نمودند.

با پیش آمدن یک چنین وضع دلخراش و غیر قابل تحلی تمام مسلمانان منطقه و مخصوصا اعرابی که در همسایگی آن سرزمین ها بودند به جنب و جوش افتاده و آماده یک قیام همگانی برضد ستمگران شده بودند اما حکومت های مزدور دست نشانده آنها و بخصوص حکومت تنگین ملک عبدالله هاشمی در ماوراء اردن یعنی پدر بزرگ همین شاه حسین موجود مانع هر گونه قیام و نهضتی از جانب مسلمانان بودند و بقدری در مهار کردن و اختناق مسلمانان و اعراب پافشاری کرده و وقت کشی نمودند تا اینکه صهیونیست ها بخوبی در سرزمین های اشغالی جایگزین شدند. مسلمانان غیر تمند و علماء و بزرگان اسلام نیز در تمام اقطار جهان اسلام از این مصیبت درد آلود درنج می بردند تا اینکه برخی از آنها تصمیم به تشکیل انجمنی بنام مؤتمر اسلامی برای رساندن ندای مظلومیت این آوارگان بی پناه به گوش دنیای اسلام اتخاذ نمودند و این انجمن تشکیل شده از تمام ممالک اسلامی از افراد باسوز و حرارت و غیرت اسلامی دعوت بعمل آورد تا از نزدیک حضور یافته و آثار ظلم و بیداد صهیونیست و امپریالیست را مشاهده نموده تا در بازگشت به کشور خویش در صدد پیدا کردن راه چاره ای برای رفع این ظلم برآیند از ایران نیز از شهید عالیقدر سید مجتبی نواب صفوی دعوت بعمل آمده بود و ایشان نیز که قلبا مشتاق این مسافرت و دیدار با همفکران مسلمان خود در بیت المقدس بود بعد از مشاوره و تبادل نظر با یاران خود تصمیم باین مسافرت گرفت و برای تهیه پول بلیط هواپیما و مختصری خرج سفر از برادران فدائیان اسلام پولهای مختصری جمع آوری شد تا تکافوی گرفتن بلیط بشود و بالاخره در تاریخ ۱۱/۹/۱۳۳۲ این مسافرت شروع شد، در این سفر یک نفر دیگر از افرادی که نسبت به ایشان خیلی اظهار علاقه میکرد اما بعد معلوم شد اینطور نبوده است شهید نواب صفوی را همراهی میکرد، البته این همراهی فقط تا بازگشت از بیت المقدس به عراق بود و مجددا که ایشان از عراق به مصر عزیمت کرد او را روانه تهران نمودند و سفر مصر را به تنهایی رفتند.

روزنامه های آن روز تهران خبر عزیمت نواب صفوی را چاپ کردند که عینا نقل میشود:

«آقای نواب صفوی برای شرکت در مؤتمر اسلامی به بیت المقدس عزیمت کردند»
 «دیروز آقای نواب صفوی با هواپیمای عراقی برای شرکت در مؤتمر وانجمنی که در
 «بیت المقدس برای دفاع از مسلمانان فلسطین و دفع هجوم یهودیان تشکیل خواهد شد بسوی»
 «بغداد عزیمت کردند و امروز از بغداد به بیروت رفتند و از آنجا به بیت المقدس خواهند رفت»
 «این مؤتمر از طرف جمعیت انقاد فلسطین و مکتب الاسراء المعراج تشکیل شد ماست و هدف»
 «اصلی ایشان از شرکت در این جلسات تهییج و دعوت سران ممالک اسلامی برای تشکیل جبهه»
 «متحد و مستحکم در برابر بیگانگان و اجرای احکام اسلام است پس از پایان جلسات ۶ روزه»
 «انجمن برای دیدار رجال سوریه بشام و سپس برای زیارت اعتبار مقدسه و ملاقات با مراجع»
 «و رجال شیعه بعراق بازگشت خواهند کرد و سپس بایران خواهند آمد. مدت این مسافرت»
 «یکماه خواهد بود.»

در اولین جلسه مؤتمر اسلامی که متشکل از برجستگان عالم اسلام بود شهید نواب صفوی چنان حرارت و غیرتی از خود بروز میدهد که همگی بدون استثناء تحت تاثیر او قرار می گیرند. نواب صفوی بانطق های آتشین خود به زبان عربی فریاد بیدار باش مسلمین جهان را سر میدهد او بر رجال و بزرگان مسلمین می گوید که وقت خوردن و خوابیدن بسر رسیده و باید برای بیرون راندن بیگانگان از سرزمین های اسلامی و برای نجات روح و فکر جوانان مسلمان و نسل های آینده مسلمین از فرهنگ بیگانه فداکاری و جانبازی کرد، باید قیام کرد و باید جنگید تا کیان و عظمت از دست گرفته را مجددا بازیافت.

نواب صفوی مانند شعله ای سوزنده و فروزان در جلسات ۶ روزه مؤتمر زبانه کشیده و روشنائی می بخشید و روح میدمید و افسوس که نوار و فیلم هائی در این رابطه در دسترس نیست تا امروز بتوانیم در این فرصت های طلائی از آنها بهره برداری نمائیم.

او دولت های دست نشانده را در ممالک اسلامی و مخصوصا در سرزمین های عربی تهدید به نابودی کرده از رجال اسلام میخواست تا موجبات بیداری ملت ها را فراهم نمایند نواب صفوی در رابطه با گرفتاری و آوارگی ملت فلسطین نیز عقیده داشت آنها نیز باید خودشان با تکیه بر اساس اسلام بپاخاسته و جانبازی نموده تا حقوق از دست رفته را از دشمن خونخوار و مکار باز ستانند و می افزود که البته بر تمام مسلمانان دنیا واجب است که مردم فلسطین را یاری کنند چون فلسطین و بیت المقدس یک سرزمین الهی و اسلامی است و نباید در زیر سلطه مشتی صهیونیست دنیا پرست قرار گیرد.

برادر مهدی عبدخدائی نقل می کند که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که نمایندگان از جانب فلسطین بایران آمده بودند و باین هیئت که ابوعمار یا سر عرفات نیز همراه آنان بود ملاقات هائی در رابطه با جمعیت فدائیان اسلام و فاداران شهید نواب صفوی داشتیم یکی از علماء هیئت مذکور از خاطرات سفر نواب صفوی به بیت المقدس تعریف کرده می گفت:

«بعد از قرن اول هجری شهیدی به عظمت نواب صفوی در اسلام نیامده است وقتی با او و هفتاد»
 «نفر از میهمانان مؤتمر در سال ۱۳۳۲ برای تماشای بخش اشغالی قدس که در دست سربازان»
 «ایسرائیل بود رفتیم یک مرتبه روی سنگی قرار گرفت و عبايش را به کناری انداخت و بالحنی»

«داغ و موثر به محاضری که دکتر سوکارنو نیز در بین آنان بود گفت آن مسجد مخروبه را در»
 «یک کیلومتری شهر قدس می بینید می خواهیم برویم آنجا و نماز بخوانیم، هر کس آماده»
 «شهادت است همراه ما شود، این شخص می گفت او چنان با حرارت صحبت می کرد که همه وجود»
 «ما می لرزید، گفتم سید می میریم، از بالای سنگ پائین آمده عبايش را بدوش انداخت و گفت من»
 «جلو می روم شما پشت سر من بیایید و براه افتاد، سر بازان اسرائیلی دستها روی ماشه های مسلسل»
 «خیره خیره نگاه می کردند و او و ما همچنان بطرف مسجد پیش می رفتیم تا به مسجد رسیدیم اذان»
 «گفت و به نماز ایستاد و همگی به اوقات نامودیم نماز خواندیم و باطمینان و وقار باز گشتیم،»
 «و وقتی که از منطقه تحت سیطره آنها خارج شدیم دکتر سوکارنو گفت آنوقت تحت تاثیر احساسات»
 «بودیم و الا ن تحت تاثیر عقل و تردید بود این سید همه ما را بکشتن بدهد و هنگامیکه باو گفت»
 «چرا این کار را باین صورت انجام دادی گفت یردم تاشهیدتان کنم چون که ملت های مسلمان»
 «که ما از جانب آنها بدینجا آمده ایم همگی ترخوابند و باید بیدار شوند.»

بعد از پایان کار موتمن، ملك حسين پادشاه اردن که خود کارگزار و دست نشانده اجانب در آن سرزمین بوده و هست يك دعوت تشریفاتی از مهمانان قدس نموده و ساعتی را با آنان می گزارند که معلوم است مقصودش هم جز عوام فریبی و ایجاد مصوبیت برای خودش در بین مردم چیزی نیست.

از این فرصت نیز نواب صفوی استفاده کرده و با چنان هیبت و صلابتی با شاه حسین برخورد می کند که آن پادشاه را متحیر و متعجب می سازد.

او در ملاقات خود با شاه حسین می گوید من هرگز با هیچ پادشاهی ملاقات ننموده ام اما چون تو سید هستی و از فرزندان رسول خدا می باشی برای نصیحتت آمدم و سپس باومی گوید ای پسر عمو اگر شده که روی پشت بامهای خانه های مردم خودتان گندم کاشته و رفیع احتیاج از بیگانه را از مملکت خویش بنمائی بهتر از آنست که نست گدائی و احتیاج بسوی دشمنان اسلام و مسلمانان برای اداره مملکت خود دراز نمائی.

مجله مصری آخر ساعت در شماره ۱۰۰۰ خود خلاصه ای از شرح برخورد نواب صفوی و ملك حسين را درج نموده می نویسد :

«پس از پایان کنفرانس کشورهای اسلامی در شهر قدس نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام،»
 «مشهورترین مرد هفته در شهر عمان پایتخت کشور ما و راء اردن بود، نواب صفوی بمرز»
 «ما و راء اردن رفت و بر آثاری که از جنگ فلسطین مانده بود گریه کرد و دست با آسمان برداشت»
 «و این آیه قرآن را قرائت کرد. و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و رباط الخیل ترهبون به عدو الله»
 «و عدوکم و آخرین من دو تنم. یعنی آماده سازید هر آنچه که در امکان خود دارید برای تهیه»
 «نیروها و وسائل تیرد تا ایجاد ترس نماید نزد دشمنان خدا و دشمنان شما و هر کس که در این»
 «رابطه است.»

«نواب صفوی به همراه نمایندگان دیگر کشورهای اسلامی بدیدار ملك حسين بن طلال پادشاه»
 «ما و راء اردن رفت و ضمن ملاقات با ملك حسين باو گفت: تو از سلاله پیغمبری بنا بر این تو»
 «پسر عمومی من هستی، من تا کنون با هیچیک از سلاطین ملاقات نکرده ام و حالا هم متأسف هستم»



شاه حسین حیرت‌زده شده و مانند غلامی به سخنان نواب صفوی گوش می‌دهد

« که چرا اتفاقاً چارشم با تو ملاقات کنم اما با قرآن کریم استخاره کردم و استخاره خوب آمد »
 « بنابراین بدیدارت آمدم تا شاید بنفع اسلام باشد، سپس نواب صفوی با لهجه خطایی گفت، »
 « پس عمومی عزیزم خودت و دینت و ملتت را خوب نگهداری کن باید اسلام بر حمله مجدد و عظمت »
 « ایام جد بزرگوارت محمد (ص) برسد، که جز محبت خدا و رسول او محبت کسی در دل تو »
 « جانداشته باشد، تو نباید از احدی بترسی باید در نجات فلسطین کوشش کنی، تو و ما باید در »
 « احترام و محبت نسبت به مسلمانان آواره فلسطین بکوشیم. سپس نواب صفوی گفت، آنکه در »
 « مقابل تو بتو اندرزمی گوید دوستت میدارد و آنکه اینجا تملق ترا میگوید، در پشت سر بتو »
 « کینه میورزد باید دوستان راستگوئی داشته باشی که حق را حق و باطل را در چشم تو باطل »
 « جلوه دهند. »

« ملک حسین لبخندی زد و دستش را بعلامت خدا حافظی دراز کرد و نواب صفوی و نمایندگان »
 « دیگر کشورهای اسلامی خارج شدند. »

خبر نگار روزنامه لبنانی که يك مرد مسیحی بنام یوسف حناء می باشد در روزنامه خود می نویسد که من بعد از ملاقات و ملازمت با نواب صفوی مسلمان شدم و سپس می افزاید که او جسم نحیفی داشت اما روح بزرگی در این جسم نحیف حکومت میکرد که گوئی میخواست تمام دنیا را در میان روح خودش و در میان پنجه‌های پر قدرت خودش هضم کند.

نواب صفوی بعد از پایان جلسات موتمن وارد لبنان شده و از آنجا به جنوب لبنان که مناطق شیعه نشین لبنان و هم‌مرز با سرزمین‌های اشغالی میباشد رفته برای مردم مظلوم آنجا سخنرانی‌هایی کرده و تنها راه مبارزه بر ضد صهیونیست خاصبراً ایستادگی و مقاومت پی گیر در برابر آنها بر طبق دستورات اسلام قلمداد نموده و به مسلمانان آنجا گوشزد می کند.

نواب صفوی در تمام سخنرانیهای خود در سرزمین‌های عربی، مسلمانان عرب را از هر گونه اختلاف مذهبی بر حذر داشته و یادآوری می کند که برای رودر روئی با این دشمنان بزرگ فقط و فقط باید متحد و برادر بود و اگر چنانچه دشمن احساس کند که مسلمانان در میان خود نفاق و دوئیت دارند نهایت سوءاستفاده را نموده و ضربات کاری را وارد خواهد ساخت.

شهید نواب صفوی در میان یکدنیا شور و احساسات مسلمانان آن منطقه عازم بازگشت بعراق میشود و در حالیکه بسیاری از او درخواست توقف دائمی در آنجا را داشته‌اند و عده نصرت و پیروزی دانه و آرزومی کند که بزودی پشت در پشت یکدیگر سرزمین‌های اشغالی و قدس را آزاد کرده و در کنار هم قرار خواهیم گرفت و پس از عزمت به سوریه و زیارت اکتاب مقدمه در شام به عراق بازمی گردد و بکراست راهی نجف میشود.

مسافرت مصر

پس از پایان مؤتمر اسلامی در عمان نماینده جمعیت اخوان المسلمین مصر که در آنجا حضور و شرکت داشته و با خصوصیات فکری و اندیشه مکتبی نواب صفوی آشنا شده و شیفته او می‌گردد از او دعوت بعمل می‌آورد که ایشان سفر اسلامی خود را ادامه داده و از مصر نیز دیدن کند و در این سفر میهمان اخوان المسلمین باشد نواب صفوی که باطناً علاقه زیادی به پذیرفتن این دعوت و مسافرت به مصر داشته اما بعلت نداشتن امکانات مادی نمی‌توانسته این دعوت برادرانه را بپذیرد و لذا آنرا قبول نموده ولی انجامش را بعهده مومنان می‌کند و پس از دیداری از لبنان و سوریه بعراق بازگشته و یکسر به خانه آیة‌الله امینی استاد و میزبان خود در نجف می‌رود و وقتی داستان سفر خود و در پایان، دعوت نماینده اخوان المسلمین را برای مسافرت بمصر و عدم امکان مادی خود را برای این سفر بازگو می‌کند علامه امینی او را تشویق باین سفر نموده و بلیط هواپیمای او را از بغداد به قاهره و بازگشت ببغداد و سپس بتهران گرفته و راهی سفرش می‌کند.

شهید نواب صفوی بعد از چند روز توقف در عراق و زیارت اعتبار مقدسه و دیدار علماء راهی قاهره شده و در آنجا مورد استقبال پر شور و بی نظیر اخوان المسلمین و مسلمانان قاهره قرار می‌گیرد در آن روزها که مصر ایام بعد از پیروزی انقلاب خود را سپری میکرد و دولت نظامی ژنرال نجیب بر سر کار بود و در داخل دولت نیز کشمکش بر سر قدرت بین نجیب و عبدالناصر وجود داشت و رویهم رفته موقعیت حساسی را می‌گذراند و جمعیت اخوان المسلمین نیز که ماوراء خط ناسیونالیستی دولت انقلابی دارای خط مکتبی و مذهبی بوده و از دولت انقلاب توقعات بیشتری برای اجراء دستورات اسلام را داشتند این هم در جای خود ایجاد حساسیت بیشتری از دیدگاه دولت نسبت به سفر نواب صفوی می‌نمود ولی در هر صورت این کاری بود که انجام گرفته بود و باید منتظر بود و دید که چه پیش خواهد آمد.

شخصیت اسلامی جمعیت اخوان المسلمین و حسن البناء :

شهید نواب صفوی پیش از مسافرت به فلسطین و مصر همیشه درباره جمعیت اخوان المسلمین در مصر و شخصیت اسلامی شهید حسن البناء سخن می‌گفت و آنها را ستوده و احترام می‌کرد و گویا تا ریخچه فعالیت‌های غیرتمندانه آنان را بر ضد امپریالیست و حکومت‌های دست‌نشانده شنیده و خوانده بود اما وقتی که به مصر مسافرت کرده و از نزدیک با مبارزات و جانبازیهای این جمعیت آشنا شد و شناخت بیشتری نسبت به آنان یافت خیلی عمیق‌تر و با احساس‌تر از آنان نام می‌برد و مخصوصاً نسبت به بنیان‌گذار این جمعیت مرحوم حسن البناء که مرد دانشمند و آگاه نسبت به مسائل روز و عمق‌ستمهای استعمارگران بوده و همیشه از دانش خود برای پیشبرد مقاصد عالی اسلامی و گسترش آئین مقدس اسلام بهره‌گیری می‌نموده است احترام بیشتری قائل گردید. برای آشنائی با طرز تفکر حسن البناء مقاله ایرا که در این رابطه در روزنامه‌های آن سال از جانب شهید نواب صفوی درج گردیده است عیناً نقل می‌کنیم:

«اراده قوی و روح جاویدان رهبر فقید اخوان المسلمین راهنمای جهاد»

«مقدس ضد اجنبی ملت مسلمان مصر است.»

« برای مسرت روح پرفتوح را دمرد مجاهد شهید حسن البناء بنیان گذار»
 « جمعیت مسلمانان مبارز و مجاهدین حقیقی راه تعالی اسلام یعنی اخوان»
 « المسلمین مصر ذیلا بترجمه مقاله ای از آن رهبر باشهامت فقید که نمونه روح»
 « آتشین و کمال علاقه او بسر بلندی عالم اسلام و زائیده ایمان و مبانی مقدس»
 « آئین آسمانی ما است می بردازیم تا ذهن خوانندگان عزیز نسبت بمیزان علاقه»
 « این مسلمان واقعی که در جهاد فی سبیل الله جام شهادت نوشید واقف گشته و»
 « بدانند بر خلاف متظاهرین بدین وریا کاران ماسکدار، مردان از جان گذشته»
 « وفدا کاری نیز در جهان هستند که سردر کف نهاده و برای اعتلای پرچم مقدس»
 « مذهب اسلام جان و سرشمار می کنند، مرحوم حسن البناء در مصر بافتتاح مکتبی»
 « مبادرت ورزیده که امروز دهها هزار تن از شجاع ترین و باهامت ترین جوانان»
 « و مردان دلیر مصری پیرو آن مکتب میباشند و هم آنها بودند که در حوادث»
 « جانگداز کانال سوئز اسلحه بندست گرفته و از ناموس و شرف مسلمانان دفاع»
 « کردند در مقاله زیر حسن البناء رهبر جمعیت اخوان المسلمین مصر با دلائل»
 « چهار گانه عقلی، نقلی، حسی و تاریخی اثبات می کند که آئین مقدس و تعلیمات»
 « درخشان اسلامی در جهان پیروز مند شده و قلوب افراد بشر را بنور خود منور»
 « خواهد ساخت انشاء الله تعالی و اینک ترجمه مقاله:

«یقینا اسلام پیروز مند خواهد گشت.»

« ما مسلمانان ایمان و اعتقاد تزلزل ناپذیر داریم که بی شك اسلام پیروز خواهد»
 « گشت و دنول و ملل اسلامی از قیود خانمان بر انداز تمدن کنونی آزاد گشته و»
 « نهضتی بوسیله ملل مسلمان برپا گشته رسالت پیشوای اسلام را صورت تحقق»
 « بخشیده سیادت و فرمانروائی و مجد و عظمت صدر اسلام را تجدید و پرچم»
 « مقدس این آئین را برتر از همه بر خواهند افراشت.»

« ما بر اثبات این پیش بینی روشن و ایمان ثابت خویش چند دلیل در دست داریم.»
 « دلیل سمعی، ما گفتار خدای متعال را میخوانیم که میفرماید (والله متم نوره»
 « ولو کره الکافرون)، (یابى الله الا ان یتم نوره)، (هو الذی ارسل رسوله»
 « بالهدى و دین الحق لیظهره علی الدین کله) (کتب الله لا علینا و ارسلنا ان الله»
 « لقوی عزیز) (وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی»
 « الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبید»
 « ینهم من بعد خوفهم امنا) هر گز در صحت این آیات تردید نداریم و ایمان»
 « کامل داریم که حق و درست بوده و بزودی گفتار حق و فرمایشات الهی به عالیترین»
 « مراحل رسیده و پرچم حق ما بر افراشته خواهد گشت و بزودی در جهان»
 « حکمقرمائی خواهیم کرد و خداوند توانا بییم و هراس ما را بقدرت و باندن خود»

«مبدل به امن و آسایش خواهند نمود، گرچه کلیه آثار ظاهر نشانه یاس و نومیدی»
 «و مصر و میت باشد (حتی اذا استئیس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاء هم نصرنا)
 «فنجی من نشاء و لا یرد باسنا عن القوم المجرمین) حتی زمانی می رسد که»
 «پیامبران مایوس گشته و گمان می کنند که تکذیب شده اند یعنی رسالتشان»
 «پایمال و نابود گشته است آنگاه یاری و نصرت خداوند آمد بر آنها و سپس»
 «نجات یافت هر که خواهان نجات بود که فشار و عذاب خداوند از گروههای»
 «گناهکار بازگشت پذیر نخواهد بود.»

«و دلیل تاریخی کلیه تغییرات و حوادث تاریخی از زمان پیدایش اسلام»
 «بعد نشان میدهد که نیرومندترین و فعالترین پیش آمدیکه در عالم انسانیت»
 «رخ داده اند ظلوع خورشید درخشان این آئین مبین بوده و با وجود مشکلات و»
 «مواعنی که در برابر پیشرفت آن عرض اندام نموده و خطراتیکه برگرد آن»
 «خطزنجیر کشیده و زحمات طاقت فرسائیکه ملل اسلامی را احاطه کرده است»
 «همچنان نور ایمان در قلوب پیروان این دین متجلی و عزم آنان آهنین و»
 «برای مبارزه و ادامه جهاد مقدس خود بیش از پیش ثابت قدم و پای برجا و بر»
 «عهد خویش استوار بوده و میباشند و با همین نیروی ایمان و اتکاء بخداوند»
 «و دستورهای باهره رسول اکرم پیشوای معظم، حضرت محمد (ص) بود که»
 «ارتش اسلام با قلت بضاعت و سلاح غیر مکفی در اقطار جهان شاهد پیروزی را»
 «در آغوش کشیده و فرماندهی افراد شجاع و با ایمان قاتح و سربلند خواهد»
 «گشت.»

«هنگام هجوم لشکریان تاتار دستگاه خلافت درهم شکست و ارتش اسلامی»
 «پراکنده و نیروهای موجود متفرق شده خیال با فان جبون گمان کردند کار»
 «به آخر رسیده اما در همان حال معجزه ای بوقوع پیوست و بر رهبری انوار مقدس»
 «اسلام، نخست همان جنگجویان وحشی باطراف گریخته و بعد زیر پرچم»
 «دولت معنوی اسلام ایمان آورده و مسلمان شدند.»

«دو دفعه دیگر نیز مردم روی زمین این وضعیت را دیدند و آن موقعی بود که»
 «اروپای متعصب، نمی گویم مسیحی، بلکه اروپای وحشی بر تمدن درخشان»
 «مسلمین چیره گشت و امواج سرکش قشون صلیبیون مانند سیل خروشان روبه»
 «کشورهای مسلمان سرازیر گشت اما صلاح الدین ایوبی آنها را سرکوب نموده»
 «بدریا ریخت.»

شهید نواب صفوی همیشه از جمعیت اخوان المسلمین مصر و از شهید حسن البنا با احترام یاد میکرد و آنان را یاران و خیر خواهان مسلمانان قلمداد می نمود. (آن شهید عالیقدر در رابطه با همین طرز فکرش از مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی نیز همیشه با احترام و عظمت یاد می کرد و می گفت که مبارزات سید جمال الدین و ایستادگی او در برابر ناصر الدین شاه قاجار که منجر به براندازی او گشت نقطه عطف تحول فکری ملت مسلمان ایران برضد

استبداد و ظلم و فساد گردید.)

درسفر او نیز به مصر که در زمان اوج گیری قدرت دولت کودتای نظامی ژنرال نجیب انجام گرفت بنا بر دعوت همین جمعیت برنامه يك سخنرانی برای آن شهید عالیقدر دردانشگاه الازهر قاهره ترتیب داده شده بود.

این دعوت از نواب صفوی بمناسبت تشکیل مجلسی برای بزرگداشت دوشهید جوان از جمعیت اخوان المسلمین بود که در نبرد با اسرائیل شهید شده بودند و نامهای آنان عبارت از شهید احیدمنیبی و شهید احمدشاهین بوده است.

در آن روز جمعیتی نزدیک به ۷۰ هزار نفر که بیشتر آنها را دانشجویان و اساتید تشکیل میدادند در دانشگاه گرد می‌آیند.

شهید نواب صفوی نقل میکند که این جمعیت متشکل و انبوه یکدل و یک زبان شعار داده و فریاد میزد و میگفت: الرسول زعمینا، القرآن دستورنا، الموت فی سبیل الله اسماءمانینا یعنی فرستاده خدا رهبر ماست، قرآن فرمان فرمای ماست مرگ در راه خدا عالیترین آرزوی ما میباشد.

او میگفت من بقدری تحت تاثیر این احساسات قرار گرفتم و مجنون بشدم که حدی نداشت بکناری رفته و دور کت نماز خوانده از خدای خود استمداد کردم تا در این سخنرانی که باید بزبان عربی فصیح و در این جمع فضلا و دانشگاهیان صورت پذیرد یاریم فرماید و با خود میگفتم که خداوند امروز آبروی شیعه و آبروی ملت ایران را در اینجا محافظت کند و چون شروع به سخن نمودم آنچنان هیجانی در جمعیت حاضر پدید آمد که فریادهای زنده باد اسلام، زنده باد نواب صفوی و زنده باد ایران با آسمان میرفت.

ناگهان شنیدم که شعار جمعیت تغییر کرده و بسوی کانال، بسوی کانال میگویند. در آن روزها مسئله ملی کردن کانال سوئز مطرح بوده است و این مسئله در سر لوحه برنامه‌های حکومت انقلابی مصر قرار داشت و ملت مسلمان مصر بای صبری خواهان انجام آن از دولت نجیب بود.

اما یکباره چند کامیون و جیپ ارتشی بمیان جمعیت آمده و باشلیک چند تیر هوایی نظم مجلس را برهم زده و از جمعیت خواستند که متفرق شوند. و از جانب دیگر تعدادی پلیس ترد نواب صفوی آمده و از او میخواستند که با آنها به شهر بانی برود و او را تحت الحفظ به وزارت کشور می‌برند و بلافاصله تحت بازجوئی قرار میدهند.

در اولین قسمت بازجوئی از او پرسیده میشود که برای چه به مصر آمدی؟ نواب صفوی میگوید برادران مسلمان دعوتم کردند و چون اسلام دستور داده است دعوت مسلمان را بپذیر من نیز پذیرفته و بمصر آمدم و مصر را هم که یک کشور مسلمان است وطن خودم میدانم چون من نیز مسلمانم و تمام کشورهای عربی مسلمان هستند و تمام آنها وطن همه مسلمین هستند. و برادرانی که در اینجا هستند هم وطن و هم دین من هستند.

در قسمت بعدی سؤال میشود چرا دردانشگاه سخنرانی کردی؟

خواستم بگویم در مصر باید احکام قرآن اجراء گردد باید مصر وابستگیهای خودش را قطع کند و بهیچ کشوری وابسته نباشد باید مصر مستقل باشد و باید کانال سوئز ملی شود.



نواب صفوی يشهد الاستعراض

كان « نواب صفوی » زعيم فدائيين اسلام ، اول المعوين الذين وصلوا الى ميدان العرش الكبير ، الذي اقيم يوم السبت الماضي في ميدان الجمهورية ، وعندما وجد ان المكان المخصص له فوق المنصة ، بين صفوف العسكريين ، قال :
 - هذا هو مكاني الطبيعي فعلا ، فالوطنية والمسكوية ، شقيقتان متلازمتان ، لا فني لاحداهما عن الاخرى ، ولقد فصدت ان اظل بقا في القاهرة ، حتى اشهد هذا العرش ، وارى فيه مثلا للعلماء العظيم ، الذي سيكون موضوع حديثي ، بعد عودتي الى ايران ، حتى يقتبس منه شباب بلادى ، وينسج على هذا النوال
 وعندما شاهد العرش ، قال لقايد الجناح عبد اللطيف بفضادى ، الذي كان يجلس بجانبه :
 - لقد ادهشني هذا الاستعراض الرائع ، واعطاني صورة والمنحة لسمى الانتصار حول النبي ، في كفاحه من اجل دعوته ، فان شبابكم يسر بالروح نفسها ، التي كان يسر بها الانتصار ، والوطنية دين العنيا ، والمقيدة دين الآخرة

نواب صفوی در جشن انقلاب مصر نقل از مجله المصور سال ١٩٥٤

سوال شد چرا بديدن رجال انقلاب يعنى نجيب وعبدالناصر وصلاح سالم وحكيم عامر و انور السادات وديگران نرفتي؟
 گفتم براي اينکه من مهمانم نه مهماندار و بايد که مهماندار به ديدن مهمان خود برود و جاداشت که سران دولت مصر بديدن مهمان خود می آمدند.

نواب صفوی اضافه کرد که در همان ساعات اطلاع يافتم که دولت مصر جمعيت اخوان المسلمین را منحل اعلام نموده و حکم اخراج فوری مرا از مصر صادر کرده است اما بعد از این باز جویها به من مهلت ماندن در مصر داده شد و بعنوان میهمان دولت مصر پذیرفته شدم و دستور

پذیرائی مرا به استاد حسن الباثوری وزیر اوقاف مصر دادند و من نیز برای التیام بین اخوان المسلمین و دولت نظامی آن کشور این دعوت را پذیرفتم و در ملاقاتهایی که بعداً با ژنرال نجیب و جمال عبدالناصر داشتم موقعیت اسلامی اخوان المسلمین را برای تحکیم دولت انقلابی مصر بآنان یادآور شده و گفتم که دولت مصر برای مبارزه بانفوذ بیگانه در آن سرزمین باید که اخوان المسلمین را تقویت نماید نه سرکوب.

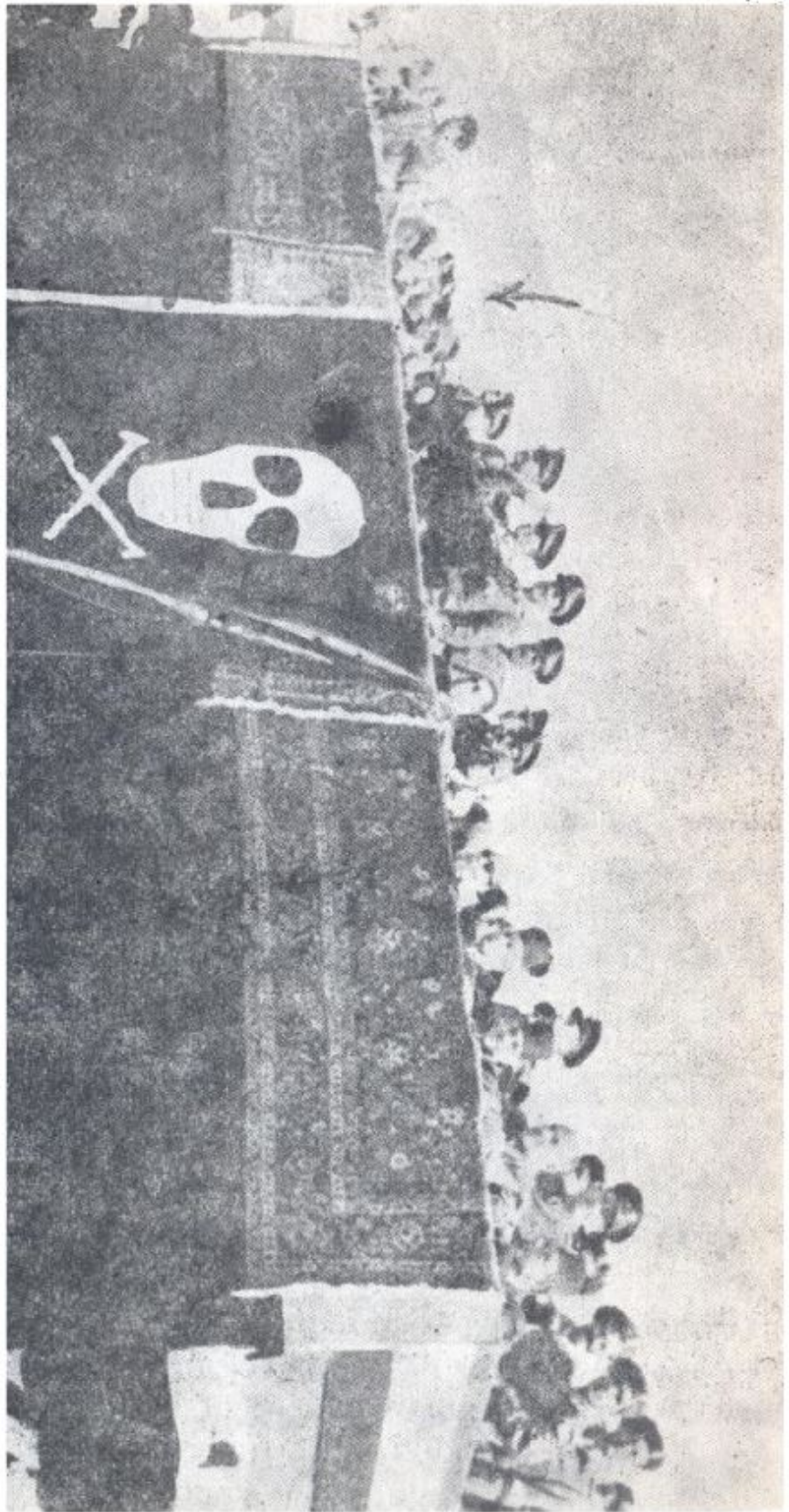
نواب صفوی می گوید بعد از وقایع دانشگاه قاهره جوانی بدیدن من آمد که خود را یاسر عرفات و از مردم فلسطین معرفی میکرد از او پرسیدم در این جا چه میکنی گفت درس میخوانم تا مهندس شوم و من او را تشویق نمودم تا در اولین فرصت اسلحه بدست گرفته و برای دفع دشمن از سرزمین خود با سایر جوانان فلسطینی قیام کند.

و این برخورد شیرین و تاریخی را از زبان خود عرفات در دیداری که بعد از انقلاب از ایران نمود بشنویم.

یاسر عرفات میگوید: وقتی به نواب صفوی گفتم میخواهم مهندس شوم، برگشت و با چشمان نافذ و گیرنده اش بمن نگاه پر معنائی کرده گفت: «فلسطین زیر چکمه های صهیونیزم» «و آمریکا جان میدهد و تو تازه بفکر این هستی که مهندس شوی و مرفه باشی،» «چرا نمیجنگی چرا؟، مردی حرکت کن، تکان بخور، مرد باش، مرد که» «نمی گذارد کشورش زیر چکمه های خارجی باشد شما ذلیلترین اقوام جهان» «هستید زیرا کوجهای شهرتان میدان تراخت و تازیبیگانه است، آزاد زندگی» «کنید، مستقل زندگی کنید، بجنگید مرگ شرافتمندانه از زندگی تنگین» «بهرتر است، این ننگ است که یک فلسطینی در دانشگاه قاهره درس بخواند» «در حالی که فلسطین توسط صهیونیزم اشغال شده باشد و این برای یک مسلمان» «که همیشه باید در بستر زمان آماده شهادت باشد عار است، برگرد، برگرد» «بجنگ و ببرد کن، یا کشورت را آزاد کن یا بمیر، مردن شرفش از این» «زندگی بهتر است.»

عرفات میگوید سخنان نواب صفوی وجود مرا سوزاند و مشتعلم کرد. از دیگر نکات جالب توجه مسافرت مصر، شرکت و نواب صفوی در جشن سالگرد انقلاب آن کشور است که وقتی نظامیان و جوانان بسیج مصر که با صفوف منظمی از مقابل جایگاه مخصوص نجیب و دیگر زعمای ارتش و دولت مصر که نواب صفوی نیز در صف اول و در میان آنها بوده است رژه رفته و شعار میدادند زنده باد مصر، زنده باد عرب. او برخاسته و میگوید شعار خود را اصلاح کرده و فریاد بزیند زنده باد اسلام، زنده باد اسلام.

نواب صفوی می گفت روزی با اتفاق عده ای از رجال مصر برای دیدن شهری مسافرت می کردند در راه در کنار مزرعه ای توقف کردیم و من کشاورزی را دیدم که در زیر آفتاب مشغول فعالیت است تَر داورفته و احوالپرسی گرمی کرده و در پیش چشمان دولت مردان آن سرزمین خشم شده و دستهای پینه بسته آن کشاورز را بوسیدم وقتی آنها اعتراض کردند که این چه کاریست که شما انجام میدهید گفتم بخدا قسم که این عزت و جلال شماستگی به زحمتها و رنجهای این مرد دارد و اگر او و زحمات طاقت فرسای او نباشد شما هرگز نخواهید توانست در برابر



شهید نواب صفوی به عنوان میهمان دولت انقلابی مصر در اولین سالگرد انقلاب آن کشور در سال ۱۹۵۴



نواب صفوی در بازگشت از مسافرت مصر، آیة‌الله طالقانی در مراسم استقبال دیده میشوند بیگانگان ایستادگی و مقاومت کنید و لذا باید دست این زحمتکشان بی‌توقع و پاکدل را بوسید و بآنان احترام گذاشت.

در جای دیگر نیز نقل میکرد هنگامی که باتفاق بعضی از بزرگان دولت مصر برای زیارت حرم مطهر حضرت زینت علیها سلام در قاهره رفته بودیم در آنجا من در هنگام زیارت ضریح مقدس را می‌بوسیدم و بعد آنها باین عمل من اعتراض نمودند.

برای آنان توضیح دادم که این ضریح چون وابسته و متعلق به کسی است که آن کس محبوب ما میباشد و لذا بوسیدن آن هیچ عیبی ندارد بلکه حکایت از یک عشق مقدس درونی میکند. چنانچه اگر خروارها از این طلا و نقره‌ها در جای دیگر بوده باشد هرگز آنرا نخواهیم بوسید.

شهید نواب صفوی مسافرت خود را بمصر و ملاقات‌ها و مذاکراتی که با سران انقلاب آنجا و دیگر اقاتار مصری داشت بسیار سازنده و ارزنده می‌دانست و از این بابت احساس آرامش خاصی در باطن خود داشت.

سَرِّ جِبَّةِ صَفْوِيِّ نَاصِرٍ دَرِ مَحْتِ مَجَلِّ عِبَادَةِ قَبْرِ سِدِّيقِ سِدِّيقِ سِدِّيقِ

قَاهِرَةِ اَمَّا صِغَرِ مَحْتِ مَجَلِّ عِبَادَةِ

رَفَعَتْ رُؤْيَا سَمَاءِ اَخْوَانِ الْمُسْلِمِينَ غَضْبِي سَدِيدِ زَعْلَبِ مَسْلَمِينَ رَسِيْمًا دَمْعُهُمْ سَرِيًّا سَجْدَةً لِيُظَهِّرُوا لِي وَكَارِكًا كُنِيْدَةً

كَمْ مَرْجِبِي بِشَيْءٍ فِي دَرْزَاكَ بَرِّ لِي سَمَاءُ

كَمْ مَرْجِبِي بِشَيْءٍ فِي دَرْزَاكَ بَرِّ لِي سَمَاءُ

تلگراف اعتراض به عبدالناصر نسبت به خشونت با اخوان المسلمین



شهید طهماسبی، شهید واحدی و حجة الاسلام لواسانی در مراسم استقبال رهبر

اتحاد و اتفاق ملل و مذاهب اسلامی از دیدگاه نواب صفوی

این برنامه ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی در تاریخ ۱۰/۹/۱۳۳۳ اعلان شده و در تمام روزنامه‌ها درج گردیده و به تمام دنیا مخبره شده است.

برای اتحاد ملل و ممالک اسلامی چندی قبل برنامه‌ای بهسفرای ممالک اسلامی دادم و اینک بطور مختصر به مواد این برنامه اشاره می‌کنم:

۱- ایجاد انجمن شورائی بین ملل و حکومت‌های اسلامی که نمایندگانی از طرف حکومت و ملت از طرف آنها در مرکز این انجمن برای همیشه حاضر باشند.

۲- احکام این انجمن جنبه عمومی داشته در تمام ممالک اسلامی اجراء گردد.

۳- احکام ضرور اسلام که در هیچیک از مذاهب و فرق مختلفه اسلام مورد اختلاف نیست طبق دستور این انجمن در تمام ممالک اسلامی اجراء شود.

- ۴- طبق دستور این انجمن از کلیه مخالفین و مفساد جلوگیری شود.
 - ۵- انجمن از حقوق و حدود افراد مسلمان دفاع کند.
 - ۶- تعالیم عالی‌ه اسلام در تمام ممالک اسلامی از روی معارف و علوم عالی قرآن بانیاد فرهنگی اسلامی اجراء گردد.
 - ۷- تمام ملل اسلامی در انجام وظائف خصوصی فرق و مذاهب مختلف اسلامی دخالت نکنند.
 - ۸- مباحثات و مکالمات میان ملل اسلامی و مسلمانان تحت نظر این انجمن هیچگاه از صورت دلیل و منطوق و احترام متقابل بر مبنای اخوت و محبت تجاوز نکند.
 - ۹- انجمن پایگاه صنعتی و نظامی عصر جدید بین ملت‌های اسلامی باشد و در صنایع همکاری ملل اسلامی را تقویت کند.
- در خاتمه نکته مهمی که مربوط به ممالک اسلامی است ذکر شود، یکی اینکه دولت پاکستان و مسلمین هند به ابن سعود ابلاغ کرده‌اند که ما خود حاضریم مقبره مقدس خاتم النبیین را تعمیر کنیم و مصارف آنرا بپردازیم از قرار معلوم مشارالیه در اجرای این مقاصد قصور ورزیده است، مقابر و معابد بقیع باید تعمیر شود. در صورتیکه دولت مزبور اقدامی نکند با عکس العمل شدید مسلمانان ایران مواجه خواهد شد سپس شخصی که سواد نداشته ولی بعدا بر اثر الهام موفق بحفظ کردن قرآن مجید شده بحضار معرفی گردید.

و کالت مجلس

شهید نواب صفوی هنگامی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مملکت را در محاصره بلکه تسخیر کامل آمریکا و انگلیس دید و شاه و دولت او را مصمم با اجرای منویات این دو قدرت بزرگ یافت و دریافت که این بار دیگر شاه حاضر نیست با تجربیات اندوخته خود به هیچکس اجازه نفس کشیدن بدهد بنا بر پیشنهاد شهید عبدالحسین واحدی تصمیم گرفت وارد مجلس شورای ملی شده تا شاید بتواند از طریق مجلس کار مثبت و ارزنده‌ای بنفع اسلام و مردم انجام دهد.

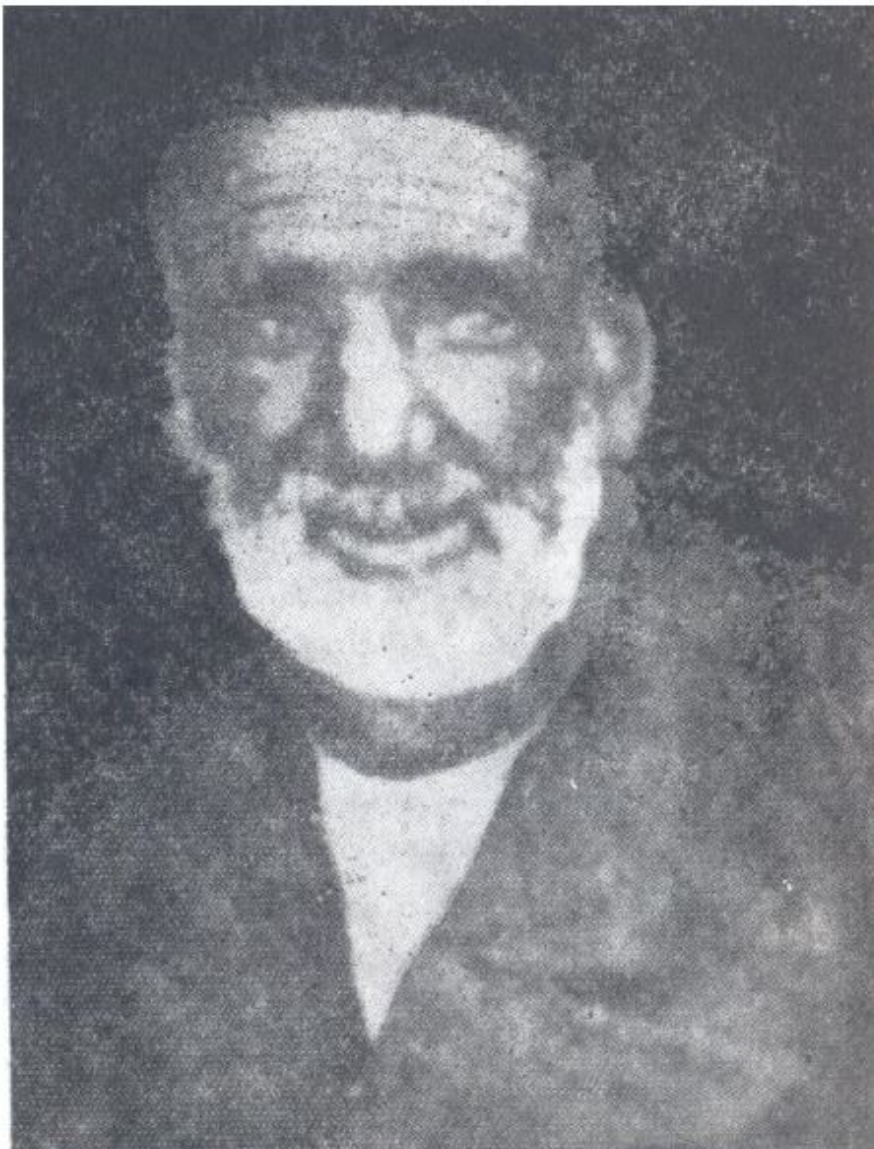
نواب صفوی برای این نظریه خود در برابر مخالفین استدلال می کرد و می گفت که: اولاً من از جانب برادران و فادارقم دعوت شده‌ام تا کاندیدای نمایندگی آن شهرستان مقدس گردم و در صورت انتخاب شدن افتخار دارم که نماینده حوزه علمیه قم هستم. وثانیاً چون من دائماً تحت تعقیب دولتها قرار می گیرم و در این دوره اختناق ممکن است حتی نتوانم يك اعلامیه هم بدهم و یا يك سخنرانی داشته باشم پس بهتر است در زیر چتر مصونیت پارلمانی قرار گرفته و حرفهایم را بزنم.

و از همه مهمتر اینکه از تریبون مجلس میتوان عالی ترین استفاده را نموده و کوبنده ترین و حتی آخرین حرفهای يك ملت مسلمان را بگوش دنیا رسانید در حالیکه این حرفها هرگز بگوش کسی نرسیده است چون که این قبیل وسائل هیچوقت در اختیار مسلمانان آگاه و مبارز نبوده است. و می افزود که درست است که کل مجلس پیوسته آلت دست قدرت مند ان بوده است اما بالاخره يك پایگاه ملی است و متعلق ب مردم می باشد.

اما طولی نکشید که از این اقدام نیز منصرف گشت چون با و گفته بودند و ثابت کرده بودند که محال است شاه اجازه ورود او را به مجلس بدهد و اقدام به اینکار جز اینکه در دسر و ناراحتی بیشتر تولید کند هیچ ثمر دیگری نخواهد داشت.

در این رابطه بعضی از یاران او مخالفت شدید کرده و می گفتند حیفاست که یک چنین مرد با عظمت و پاکدامنی در مسیری قرار گیرد که احتمال دارد تحت تاثیر مظاهر فریبنده دنیا قرار گیرد که از آن جمله آقای سید هاشم حسینی بود که ابراز مخالفت شدید کرد و از صف فدائیان اسلام جدا گشت هر چند که بعد از شهادت نواب صفوی پشیمان شده و متزوی گردید.

کربلای کاظم فراهانی حافظ قرآن



عکسی از مرحوم کربلای کاظم، این معجزه بی نظیر قرن

امکان دارد خیلی‌ها باشند که عقیده‌ای بجمعه و قدرت‌نمایی‌های خارق‌العاده الهی نداشته باشند اما در همان ایامی که توده‌ایهای بی‌وطن در ایران مانند خوره مشغول خوردن عقائد صاف و پاک مردم بوده و علنا منکر تمام حقائق شده خدا و رسول و معاد را مسخر می‌کردند مشیت الهی بر آن تعلق گرفت تا یک معجزه زنده از جانب او ظهور و بروز نماید.

مردی از دامنه‌های یکی از قراء کوچک اطراف فراهان با صورتی چروکیده و کله‌ای بسیار کوچک و چشمانی گودرفته و قامتی کوتاه اما حافظ تمام قرآن، نه آن حافظی که قرآن را حفظ کرده باشد و ممارست نموده زحمت کشیده و لکت داشته باشد، نه.

کربلائی کاظم بالهجه شیرین روستائی اراکی خود تعریف می‌کرد که در زیارت روستایم برای زیارت رفته بودم شب سرآمده و چون راه دور بود همانجا ماندم در سحر گاهان کسی آمده و بمن دستور داد تا آنچه را که در کتیبه‌های اطراف زیارت نوشته بود بخوانم با و گفتم خواندن نمیدانم و سواد ندارم دوباره دستور داد بخوان و نگاه کردم و دیدم می‌خوانم و خواندم تا امروز که می‌بینید چگونه می‌خوانم.

کربلائی کاظم تمام قرآن را مانند یک جمله که ما از حفظ داشته باشیم از حفظ داشت هر آیه یا نیم آیه‌ای که شامی خواندید بدون لحظه‌ای درنگ بقیه آنرا می‌خواند تا بگوئی بس است، هر آیه‌ای از قرآن را که می‌پرسیدید بی‌درنگ قرآن را گشوده و بدون پس و پیش کردن صفحات آن انگشت روی همان آیه می‌گذاشت و اگر چنانچه عبارتی مثلا از نهج البلاغه یا غیره بنام قرآن برای او می‌خواندی اخم کرده می‌گفت این که قرآن نیست.

کار بسیار بسیار عجیب و غیرممکنی که در این رابطه انجام میداد و با انجام آن جای هیچگونه شك و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند و کاملا معلوم میشد که این یک معجزه است. هر جای قرآن را که شما اشاره میکردید کربلائی کاظم از همان آیه بسمت ابتدای قرآن از حفظ تلاوت میکرد.

لازم بیاد آوری است که اگر کسی اهل فن قرائت قرآن و آشنا به اسلوب آن باشد خوب میداند که در شرائط عادی اگر چنانچه کسی صدسال هم زحمت کشیده و تمرین کند غیرممکن است بتواند قرآن را بطور وارونه و از حفظ و روان و بی غلط تلاوت نماید.

کربلائی کاظم نقل میکرد و میگفت: یکوقت مرا برده بودند در نجف نزد علماء و همه جمع شده بودند در یک مجلسی دو روزه و هر یک از آنها چیزی می‌پرسید و حرفی میزد تا آنجا که من سرگیجه گرفتم و ناراحت شدم و روبه آنها کرده پرسیدم کدام یک از شما از همه پیرمردتر است یکی از علماء را که ریش سفیدی داشت نشان دادند از او پرسیدم چند سال است نماز می‌خوانی گفت حدود ۸۰ سال گفتم در شبانه روز چند بار سوره حمد را در نماز تلاوت میکنی گفت اقل از ۱۰ بار با و گفتم آیا می‌توانی یکبار از آیه و للضالین شروع نموده و به بسم الله ختم کنی، هر چه سعی کرد نتوانست و دیگران نیز هر چه کردند نشد بعد گفتم پس اینقدر من پیرمرد را اذیت نکنید این خواست خداست که بمن این قدرت را عنایت کرده است.

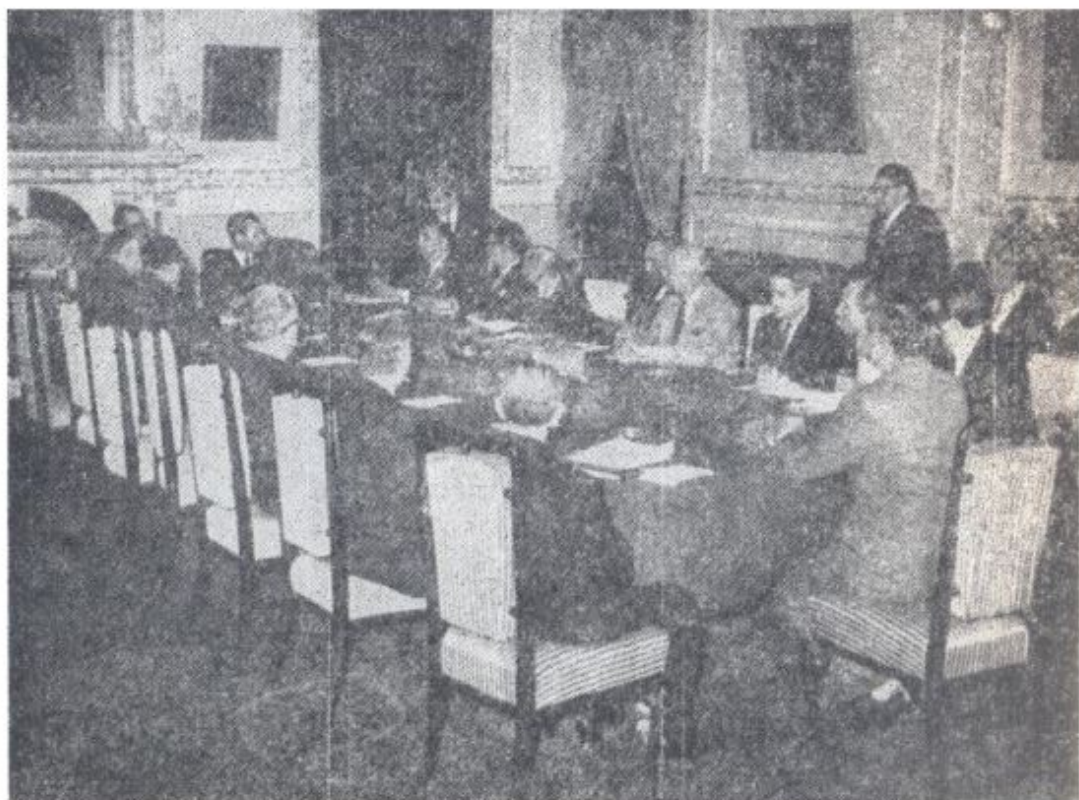
کربلائی کاظم را نزد حضرت آیه الله بروجردی در قم برده بودند و ایشان بعد از سئوالات و امتحانات زیاد سفارش او را کرده و با او احترام نموده بودند.

شهید نواب صفوی وقتی که آوازه این حافظ قرآن و این پیر مرد پاکدل را شنید مانند عاشق دلخسته‌ای که از معشوق او خبری رسیده باشد بدنبال او فرستاده و بایک دنیا عشق و محبت از وی استقبال نمودند و او را همدم خود ساخت، هر جا که میرفت او را نیز با خود همراه می‌برد، در تمام مجالس او را بعنوان معجزه زنده الهی معرفی نموده و در عرشه منبر می‌نشاند و از حضار در مجلس می‌خواست تا از او در زمینه معجزه‌اش سؤال کنند، خبرنگاران روزنامه‌ها و مجلات داخلی و خارجی را برای مصاحبه با او و مخایره معجزه‌اش بتمام دنیا دعوت نمود.

کربلائی کاظم هم‌باینکه با آداب و رسوم زندگی شهری چندان آشنائی نداشت و از رفت و آمد زیادی و ساعتها در یک مجلس نشستن و ماندن خوش نمی‌آمد اما چون بیش از اندازه مورد محبت و احترام نواب صفوی قرار می‌گرفت نسبت با او خیلی علاقمند شده بود کربلائی کاظم حتی یک دقیقه هم از قرآن فاصله نمی‌گرفت و دائماً قرآن تلاوت میکرد. او می‌گفت هر ۲۴ ساعت یکبار قرآن را دوره می‌کنم.

شهید نواب صفوی هنگامیکه از سفر مصر بازگشت عباى بسیار نفیسی را که وزیر اوقاف مصر بایشان هدیه کرده بود بدوش کربلائی کاظم افکنده و با او بخشید. کربلائی کاظم بعد از شهادت نواب صفوی در تهران نمانده و بقم رفت و مریض شد و طولی نکشید که مرحوم شد.

پیمان نظامی سنتو و عکس العمل شدید نواب صفوی



وزرای خارجه ممالک هم‌پیمان در حضور شاه

آمریکا و انگلیس که بهیچ وجه حاضر نبودند حقائق تلخ زندگی مذلت باری را که برای ملت‌های مستضعف جهان پدید آورده بودند درک کنند و نمی‌توانستند بفهمند که با طرز تفکر غلط امپریالیستی خود که اولین و زودرس‌ترین ثمره تلخ آن اختلاف بی‌رویه طبقاتی در بین مردم دنیا بوده و جنگ‌های جهانی نیز یکی دیگر از میوه‌های همان شجره خبیثه می‌باشد بعد از پایان جنگ و بجای گذاشتن میلیون‌ها جنازه و میلیون‌ها معلول و بی‌خانمان شدن میلیون‌ها انسان و ایجاد هزارها رنگ فساد و تباهی در زندگی مردم جهان وقتی که دیدند بسیاری از همان مردمی که تا دیروز زیر حمله‌های وحشیانه سپاهیان سرمست هیتلر هستی خود را از دست داده بودند امروز بجای اینکه به تمدن غرب و به فلسفه امپریالیستی نیچه روی آورند به بلوک شرق و به میعاد گاه مارکس و لنین یعنی مسکوی کمونیست روی آورده مملکتی از مملکت دیگر و ملتی پس از ملت دیگر در دامان کمونیست می‌افتد، وحشت زده شده و برای ایجاد سد عظیمی در برابر این سیل بنیان‌کن که امکان داشت موجودیت امپریالیست غرب را نابود گرداند و برای حفظ منافع نامشروع خود در خاور میانه نفت خیز دست به توطئه و ایجاد اردوگاه‌های جدید نظامی بزند و در همین رابطه بود که با پیشنهاد انگلیس و تصویب آمریکا تصمیم گرفته شد که یک پیمان نظامی بین عراق، پاکستان، ترکیه و ایران منعقد کنند که در این پیمان انگلیس و آمریکا نیز همکاری و نظارت داشته‌واگر چنانچه در مواقع ضروری از آنان تقاضای کمک شد بیاری این هم پیمانان ضعیف در برابر هجوم احتمالی روسیه شوروی بشتابند. بدیهی است که با انعقاد یک چنین پیمانی منافع غرب از هر لحاظ تامین شده و با سپر بلا قرار دادن این چهار کشور در حال رشد هستی این ملت‌ها را پایمال اغراض پست حیوانی خود خواهند نمود، بدین معنا که:

اولا، راه نفوذ و رخنه شوروی را از شرق به خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند و از غرب به دریای مدیترانه مسدود نموده‌اند.

ثانیا، افغانستان و چین را که زیر نفوذ شوروی هستند تا حد زیادی محدود می‌نمایند ثالثا، با انعقاد این قرارداد شوم شوروی را بر ضد این کشورها عصبانی کرده و سیل اسلحه و بدنبال آن مستشاران نظامی خود را باین منطقه حساس و نفت خیز سرازیر نموده و برای همیشه خون این ملت‌ها را مکیده و شوروی را نیز در محاصره خود با پول و نیروی انسانی همین کشورها نگه می‌دارند.

در صورتیکه این چهار کشور همسایه شوروی که در آن روزگار در حدود ۱۵۰ میلیون نفوس داشتند بیش از ۹۰ درصد مردم آن مسلمان بوده و هرگز زیر بار کمونیست نمی‌رفتند. و در جنگ جهانی نیز اصلا وارد جنگ نشده و کاری بکار کسی نداشتند و علاوه بر اینها بر فرض اینکه با کسی هم جنگ داشته باشند پشتیبانی آمریکا و انگلیس نه تنها برای آنها مفید نبوده بلکه ضرر هم خواهد داشت و معنای دقیق این پیمان آن بود که غریبه‌ها می‌خواهند این ۱۵۰ میلیون مسلمان را بلاگردان خودشان در برابر تعدیات احتمالی شوروی قرار داده و با خیال راحت به دست اندازی به سرزمین‌های دور دست خاور دور و آفریقا پردازند.

نواب صفوی آن شیر مرد همیشه بیدار بی‌شبه اسلام که چشم‌های نافذش با استمداد از کانون

حیات بخش ایمانش پرده های زمانه را دریدم و تاریخ را پیش از آنکه تقویم آن پدید آید می دید و می ساخت یک تنه بمبارزه با این قرارداد ننگین برخاست هنگامیکه نواب صفوی فریاد برآورد که ملت ایران نباید وارد در این پیمان گردد بقدری آسمان سیاست ایران ظلمانی بود که هیچکس را نه تنه یارای زدن حرفی در این خصوص نبود بلکه بقدری همگان را از دخالت در سیاست ترسانده بودند که چه بسا اصلا کسی نمی دانست که می خواهند چه بکنند... و معنای پیمان بغداد چیست.

و بهمین منوال هم گذشت تا اینکه نواب صفوی قد علم کرده و خواست که حسین علاء نخست وزیر مامور امضاء این پیمان را از میان بردارد و موفق نشد و جان خود را هم تقدیم کرد و سالها هم گذشت هنوز هم کسی نمی دانست که اوضاع چگونه است و این همه نفوذ آمریکا در تمام شئون زندگی مردم ایران و دیگر کشورهای مسلمان از کجا سرچشمه گرفته بوده است. اما او که با خدای خود پیمان داشت که ابراهیم وار و یک تنه برای نجات دیگران خود را در آتش بیندازد در این جا هم یک تنه قیام کرد و اولین اعلامیه خود را در این رابطه در جراند کشور منتشر ساخت و اینک متن این اعلامیه عینا نقل میشود.

هو العزیز

«مصلحت مسلمین دنیا پیوستن و تمایل بهیچ يك از دولوك نظامی جهان و
 «پیمانهای دفاعی نبوده باید برای حفظ تعادل نیروهای دنیا و استقرار صلح و
 «امنیت يك اتحادیه دفاعی و نظامی مستقلی تشکیل دهند.»
 «چندیست در پی آنم که سخن کمتر گفته در انتظار آن روزی باشم که خدای
 «عزیز وسیله عمل فراهم فرموده بآنچه معتقدم و مصلحت اسلام و مسلمین و
 «بندگان خدا را در آن می بینم فقط عمل کنم.»
 «ولی گاهی گفتن عمل است و اگر مانعی برای رسیدن سخن حق بگوش
 «اجتماع نباشد سکوت جائز نیست. اخیرا سخن از پیمانهای نظامی در میان
 «بوده در اطرافش گفتگو بسیار میشود.»
 «پیش از هر چیز چون خدای عزیز بر ما شرافت عالی اسلام را منت نهاده است
 «و مسلمان هستیم باید مصالح عمومی را از نظر اسلام و مسلمین بسنجیم.»
 «عمل و فعالیت انسان تابع اراده او بوده و محرك چرخ اراده، عقیده او است
 «و بهر اندازه که برق عقیده قوی تر و سوزان تر باشد اراده ای قوی تر ایجاد نموده
 «فعالیت انسان را قوی تر می کند، چنانچه دونفر از اهالی تهران معتقد بوجود
 «دو منفعت مختلفی در قله دماوند باشند یکی معتقد بوجود صندوقی محتوی
 «هزار تومان باشد که برای طی کنند راه آماده است عقیده باین منفعت اراده ای
 «بقوت این عقیده در او ایجاد نموده نیروی همین اندازه حرکت بسوی قله دماوند
 «در روی تولید می کند و دیگری بوجود صندوقی محتوی يك میلیون تومان»

«برای طی کنند راه معتقد باشد نیروی اراده اش هزار برابر اولی گردیده»
 «نیروی حرکت و فعالیتش نیز هزار برابر می‌گردد.»

«بنابر این اعتقاد بخدا که عظیم‌ترین و بنیادی‌ترین موضوع جهان هستی»
 «است با اتکاء بمعارف و تعالیم الهی اسلام که دریچه‌های حقایق را بسوی»
 «اندیشه‌ها باز نموده تمام موضوعات کوچک و بزرگ را به اجمال و تفصیل»
 «تحقیق و تحلیل می‌کند، قوی‌ترین برق عقیده را در انسان مسلمان تولید»
 «نموده چرخ اراده را بقوی‌ترین وجهی بگردش درمی‌آورد و قوی‌ترین نیرو»
 «های فعالیت را ایجاد می‌کند.»

«مضافاً بر آسایش ابدی و نعمت‌های بی‌پایان بهشت جاویدی که خدای عزیز»
 «بمجاهدین مومنی که مال و جان را در راه دفاع از حق و عظمت اسلام فدا کنند»
 «و عده فرموده است و دنیا و تمام منافع فانی آن در برابر آن وعده بزرگ ناچیز»
 «و بی‌مقدار بوده صاحب و بخشنده نعمتهای دنیا هم همان وعده کننده بزرگ است»
 «و انسان دانا وعده‌های این وعده کننده بزرگ و نعمت بخش را قابل اعتماد و»
 «قطعی تر از وعده هر وعده کننده‌ای میدانند بخصوص اینکه این وعده دهنده‌های»
 «کوچک مخلوق و عاجز بوده خودشان شخصاً یقین ندارند که از مرگ و حوادث»
 «ساعت آینده مصون باشند.»

«پس در خور وعده دادن نیستند و وعده‌های آنها سزاوار اعتمادی نیست زیرا»
 «که هر وعده کننده‌ای باید قدرت ایجاد موعود خود را داشته باشد و او تنها»
 «خالق نعمت‌های جهان و جهانیان است که حوادث عالم در حیطه اراده او و»
 «محکوم بحکمش می‌باشد و حیات و نعمت بی‌پایان و جاویدی را که قبلاً نمونه»
 «های عالی آن را ایجاد و عطا فرموده وعده کرده است و تنها وعده‌های او»
 «قطعی بوده سزاوار اعتماد است و بس.»

«بنابر این مسلمان صادق دارای قوی‌ترین نیروهای شکست‌ناپذیر اراده و»
 «فعالیت بوده همیشه ممکن است عده‌قلیلی مسلمان راستگو از نظر نیروی اراده»
 «و فعالیت اگر مقتضیات دیگر فراهم باشد از کان قوی‌ترین حکومت‌های ظالم»
 «و متبکر دنیا را بلرزانند و دماغش را بخاک منذلت بمانند، پس اگر مسلمین»
 «جهان را بحال خود بگذارند که بسوی خدا و حقایق و تعالیم اسلام باز گشت نموده»
 «دامان خویش را از معاصی و شهوات و رنگ‌های هوس‌انگیز که قلوبشان را»
 «تیره و ایمانشان را ضعیف نموده پاک کنند و یک اتحادیه مستقل دفاعی تحت»
 «رهبری رجالی مسلمان ولایق که از روی سوابق اعمالشان ایشان را شناخته»
 «مومن بآنها باشند تشکیل دهند و بدانند که پهای خود قائمند و از استقلال»
 «خود و نوامیس و عظمت اسلام و مسلمین دفاع می‌کنند در آن‌گاه مناظر زیبای»
 «عشق بخدای عزیز و حقایق اسلام و رسول اکرم و آل کرامش در پیش چشمشان»
 «جلو گرفته با توجه باینکه پیروزی را تنها از سوی خدا و خدا را پشیمان خود»

«دانسته مرگ و حیات را هم بدست خدا دانسته و حقیقت حیات و زندگانی را پس»
 «از مرگ در راه خدا میدانند، جهانی بزرگ از عقیده و ایمان و امیدوارانه در»
 «قطرات خون و ذرات وجودشان بوجود آمده بزرگترین نیروی دفاعی در»
 «آنها متمرکز گردیده و قدرت نظامی دنیا را تعدیل و مانع هر گونه تجاوزی»
 «میگردند و در آن صورت استقرار صلح و امنیت برای يك مدت طولانی در»
 «سراسر دنیا قطعی است.»

«این بود مختصری از آنچه در این باب معتقد بودم که در مسافرت سال گذشته»
 «برؤسا و زمامداران ممالک عربی اسلامی شخصا تذکر داده به بعضی پیام»
 «فرستادم و در این راه موانعی هست الا ان یشاء الله مگر اینکه خدا خواهد و»
 «هر چه خواست همان می شود و گرچه صاحب قدرتهای فانی دنیا غیر آن»
 «خواهند ما النصر الامن عند الله پیروزی تنها از سوی خداست.»

بیاری خدای توانا. سید مجتبی نواب صفوی

و بدین ترتیب شهید نواب صفوی بطور علنی و با ذکر دلیل، خود را روبروی ابر قدرت انگلیس و آمریکا قرار داده و میتوان گفت که به این جهانخواران بی مروت و به کارگزار آنها در ایران یعنی شاه اعلان جنگ داد.

شاه نیز که حتی المقدور نمی خواست خود را درگیر بانواب صفوی و فدائیان اسلام کرده باشد عکس العملی در مقابل اعلامیه ها و سخنرانیهای افشاگرانه و بیدارکننده آنها نشان نمیداد و هنوز امید داشت که شاید بتواند از طریق آنها را ساکت کند.



نوری سعید نخست وزیر سرسپرده عراق به شاه تعظیم می کند

اما از جانب دیگر در کار خود و بر نامه‌های ریخته شده و توافق‌های پشت پرده اش با بیگانگان عزمش جزم و تصمیمش قطعی بود چونکه برای ادامه سلطنت و ابقاء موقعیت خود راه دیگری جز این بنظرش نرسیده بود.

شاه در کتاب ماموریت برای وطنم که چند سال بعد از این و بقلم خودش نوشته و در آمریکا و ایران منتشر ساخت طرز تفکر و دیدگاههای این روزهای سلطنت خود را به روشنی ذکر کرده است و هر کس که آن کتاب را خوانده باشد به راحتی و وضوح به عمق نظرات او نسبت به گرایش به آمریکا پی برده است.

و در همین رابطه است که تن در میدهد تا آمریکا و انگلیس پیمان سنتو یا بغداد را بر ملت او تحمیل کنند شاه که بر اثر بیگانگی با مکتب مقدس اسلام و تسلیم در برابر خواسته‌های نفسانی خویش در گرداب هلاکت بار اشتباهات بزرگی گرفتار شده بود تحت تاثیر و سوسه‌های شیطانی آمریکائیان قرار گرفته و چنین پنداشته بود که اگر ملت و مملکت خویش را در بست تسلیم قدرت غرب که در اس آنها آمریکا قرار داشت بنماید به سلطنت خود و فرزندانش در آینده جاودانگی بخشیده و مردم خود را نیز در زیر نفوذ يك فرهنگ غربی سعادتمند خواهد نمود.

شاه هرگز حاضر نبود نیروی اندیشه خود را بکار انداخته و نسبت به سرانجام راه و روش غلطی را که در پیش گرفته است تفکر و تعقل نماید.

او که در دربار سلطنت پدرش که يك پادشاه دیکتاتور و خودخواه بود رشد کرده و در مدرسه‌های اروپائی و تحت نظر مریبان‌فرنگی تربیت شده بود قدرت درك و شناخت بافت‌های بسیار ظریف يك جامعه اسلامی را نداشت و لذا در روزگار اوج گیری قدرتش وقتی که خبرنگاران زبردست خارجی با تعلیم جوانان پر شور مسلمان که در اروپا بودند با او مصاحبه کرده و در زمینه مسائل اجتماعی ایران و مخصوصا قدرت و نفوذ روحانیون در بین مردم مسلمان ایران سؤالاتی می‌کردند با کمال خونسردی و غفلت جوابهایی می‌داد که حکایت از عدم آگاهی او نسبت به آنچه را که در بین ملت او تحقق عینی دارد می‌نمود.

شاه تا دو سال قبل از انقلاب ایران همیشه می‌گفت تمام مردم ایران طرفدار من هستند و وجود مرا مظهر ملیت خویش می‌دانند.

او انبوه زندانیان سیاسی ایران را که بسیاری از علماء و بزرگان روحانیت و انقلاب نیز در بین آنان بودند تحت عنوان تروریست نام می‌برد و می‌گفت که اینها معدودی آدم‌کش و تروریست هستند که باید در زندان بسر برند.

وقتی در اروپا از شاه سؤالی می‌شد که شما نسبت به روحانیت در ایران چگونه می‌اندیشید می‌گفت که: تمام روحانیون ایران مشغول کارهای مربوط بخود هستند و ضمن اینکه طرفداران من هستند در کار سیاست نیز هیچگونه مداخله‌ای ندارند و فقط یکی دیونفر بودند که آنها را نیز از مملکت بیرون انداختم.

و معلوم است که این طفلک از جریان يك طوفان عظیم و يك انقلاب بنیان‌کنی که در ژرفای دریای پهناور مملکت در شرف تکوین و در حال تحقق است کاملاً بی‌اطلاع و غافل است و مامورین عالی‌رتبه سلوواک او با او نگفته‌اند که آن روحانی تبعیدی که بقول شاه از مملکت بیرون

انداخته شده است او با اتکاء به نیروی لایزال الهی بر قلوب تمام مردم ایران سلطه و احاطه دارد و تمام کسانی را که تومی بنداری طرفداران هستند، دل در گروی قیام و نهضت او دارند و همین امروز فرداست که تارو بود سلطنت جاودانه ات را ببلانیستی دهد و بویک رهبر بزرگ و یک قائد بی مانند بیست که بانام مقدس الله و بلاشعار گویند الله اکبر قیام خواهد کرد و این ملت مستضعف را بزودی از بند او از زنجیرهای اسارت بار شرق و غرب نجات داده در پناه اسلام و قرآن در خواهد آورد و پیمانهای نظامی - سیاسی غربیان را مانند چماقی دردناک بر سر شرق و غرب خواهد کوفت و چنان درسی بآنها خواهد داد که دیگر هوس دست اندازی بفرهنگ اسلامی و بهشتون زندگی مسلمانان را هرگز در سر خود نپرورانند.

آری این بود ای برادر، نقطه شروع و ماجرا و سرانجام کار پیمان شوم سنتو و یاپیمان نظامی بغداد که به قیمت شهادت شهید عزیز ما یعنی سید مجتبی نواب صفوی و یاران وفادارش تمام شد اما یک انقلاب عظیم اسلامی را در پی داشت که بیاری خدای توانا برای همیشه ریشه تفکر شرق و غرب را در این مملکت سوزاند و در آینده نزدیکی در تمام جهان و مخصوصا در جهان اسلام خواهد سوزاند.

تصمیم اعدام انقلابی علاء برای رهایی ایران از چنگال آمریکا

دولت حسین علاء زیر فرمان شاه با سرعت زیادی کشور ایران را مانند عروسی آراسته در دامان آمریکا قرار می داد و با اجراء طرح انعقاد پیمان سنتو در بغداد موقعیت همبستگی کامل سیاسی - اقتصادی و نظامی ایران با آمریکا شکل گرفته و تثبیت می گشت.

شهید نواب صفوی و یاران نزدیک او که از عواقب بسیار خطرناک یک چنین همبستگی امپریالیستی رنج برده و سخت نگران بودند و یقین داشتند که این ظاهر فریبنده و این دوستی نامبارک به قیمت از دست رفتن شرف و کین ملی و دینی این ملت بزرگ تمام شده و طولی نخواهد کشید که چیزی بنام عفت برای زنان و غیرت برای مردان و ایمان و دیانت برای ملت مسلمان ایران باقی نماند و همچنین ثروت های خداداد این مملکت بچنگ بیگانگان افتاده و بجای آن اسلحه و کالای مصرفی سرازیر خواهند نمود تصمیم می گیرند باردیگر قدم در میدان نبرد نهاده و بابر کنار زدن مهره اصلی امپریالیست در ایران یعنی حسین علاء نخست وزیر شاه طرح این پیمان را بر هم بریزند.

لازم به یاد آوری است که اقدام انقلابی این دفعه با دفعات قبل تفاوت فاحشی داشت چون مثلاً در وقت مبارزه رودرو بارزم آرا، آیه الله کاشانی و دکتر مصدق در راس نیروهای ملی بودند و طبعا این امید وجود داشت که در صورت شکست اقدام انقلابی فدائیان اسلام این همه نیرو در پشت سر وجود دارد اما این بار هیچیک از این امیدها وجود نداشتند و این خود یکی از بارزترین نشانه های ایمان راسخ و خدا بینی نواب صفوی در اقدامات سهمگین و انقلابی او بوده است.

در این مقطع بسیار حساس زمانی ضمن یک محاسبه خیلی ساده باین نتیجه می رسیدیم که: دست زدن به اعدام انقلابی کاراگرار سیاست آمریکا در ایران یعنی نخست وزیر وقت که با در دست

داشتن يك پروژه بسیار گسترده که باید برای تامین منافع حیاتی امپریالیسم غرب در منطقه پیاده شود جز خطر نابودی و مرگ چیزی در پی ندارد.

نواب صفوی می‌دانست و می‌گفت که اگر چنانچه در این نبرد رودرو حسین علاء کشته شود بلافاصله شاه یعنی آمریکا مهره دیگری را جایگزین او خواهد ساخت و اگر هم تیر ما بخطا رود که معلوم است وضع بهمین منوال پیش خواهد رفت و در هر دو صورت جان من و یارانم در معرض خطر نابودی است اما ما نابود نشده بلکه شهید خواهیم گشت و خون ما درخت کهن اسلام را آبیاری خواهد نمود تا اینکه بالاخره جوشیده و روزی بنیان ظلم و ستم را از جا کنده و تخت و تاج ظالمین را واژگون خواهد ساخت.

این طرز تحلیل شهید نواب صفوی انسان را بیاد تحلیل حضرت حسین علیه السلام در قیام او بر ضد سیاست‌های ضد اسلام یزید ابن معاویه می‌اندازد و آن حضرت، نیز با اینکه می‌دانست در این نبرد نامتعادل شکست خواهد خورد اما با تثار خون مقدس خود و یاران عزیزش حماسه‌ای را آفریده و در تاریخ مبارزات بشر بر ضد ظلم و فساد بیادگار گذاشت که همیشه می‌تواند بصورت نورانی‌ترین سرمشق برای مبارزین راه حق جلوه‌گر باشد.

نواب صفوی هنگامی عزم خود را جزم کرد که اعلامیه رسمی دولت در مورد مسافرت نخست وزیر به بغداد برای امضاء پیمان مذکور انتشار یافت و در پی انتشار این اعلامیه خبر فوت فرزند ارشد آیه الله کاشانی یعنی آقا مصطفی که نماینده مجلس هم بود نیز منتشر گشت و بهمین مناسبت اعلان شد که عصر روز ۲۵/۸/۱۳۳۴ مجلس ختم در مسجد شاه منعقد است در پی انتشار این خبرها نواب صفوی نیز یاران خود را فراخوانده و در خانه‌ای واقع در خیابان گرگان گرد آمدند.

در این جلسه سرنوشت‌ساز شهید نواب صفوی، شهید سید عبدالحسین واحدی، شهید سید محمد واحدی، شهید خلیل طهماسبی، شهید مظفر ذوالقدر و برادر محمد مهدی عبدخدائی حضور داشته‌اند. و شهید نواب صفوی بار دیگر موقعیت ملل مسلمان جهان و مخصوصا ملت ایران را در برابر نقشه‌های شیطانی بیگانگان و مخصوصا آمریکای تازه بدوران رسیده تشریح کرده و می‌افزاید که اکنون که آمریکا و انگلیس دست‌اندرکار يك توطئه خائنانه بر انداز بر علیه مسلمانان منطقه می‌باشند هنگام جان‌بازی و فداکاری ما فرزندان اسلام فرار سیده است که با تقدیم خونهای خود بنیاد این نقشه‌های شوم را سست نمائیم و در این مقطع خاص زمانی باید مانع ورود ایران به پیمان نظامی سنتوشویم و در این رابطه باید حسین علاء را که قصد دارد فردا ببغداد عزیمت کند نابود سازیم.

در اینجانب نیز یادآوری يك نکته ضرورت دارد و آن اینکه شهید نواب صفوی عقیده داشت که هر کار صحیح و هر اقدام را بایستی در موقع خود و با توجه به کلیه جوانب شرعی آن انجام داد و برای ثمرات و نتایج آن باید منتظر تقدیرات الهی بود و هرگز نباید انجام وظیفه دینی را بخاطر تاریک بودن موقعیت سرانجام آن به تعویق انداخت و لذا می‌گفت امروز هم که نهضت ملت ایران را منحرف کرده اند و بسیاری از مردم نیز در خواب غفلت فرو رفته‌اند و ما بیدار و هشیار هستیم و میدانیم و می‌بینیم که هستی این مردم را در معرض خطر نابودی قرار داده‌اند و وظیفه داریم که بپاخیزیم

و اگر چه بقیمت جانمان هم باشد باید در برابر این حمله و هجوم بیگانگان قدعتم کرده و مردانه بایستیم.

سخنان رهبر بی هیچ چون و چرائی مورد قبول یاران بود و در این بازی گاه عشق هیچیک را اندیشه جان در سرنبود بلکه برای جلب نظر مشوق یعنی خدای خود جان را بعنوان تحفه ای ناچیز آماده اهداء و ایثار نموده بودند.

و لذا همگی از جان و دل آمادگی خود را برای جان بازی در راه آرمانهای الهی و آسمانی خود اعلام نمودند و قرار شد که مظفر علی ذوالقدر کفن پوشیده و مسلح شده قدم در میدان نهد و ماموریت خود را عصر همین امروز در مسجد شاه که امکان داشت علاء برای شرکت در ختم کاشانی در آنجا حضور یابد انجام دهد.

وسید عبدالحسین واحدی نیز به آبادان رفته و شاید از آنجا هم به بغداد برود که اگر علاء در مسجد شاه حاضر نشد و یا ذوالقدر موفق نشد او در آبادان کارنخست وزیر را یکسره کند چونکه قرار بود علاء با قطار از تهران بیفداد برود و باز هم در صورت عدم موفقیت واحدی در آبادان به بغداد رفته و در آنجا وظیفه انقلابی خود را انجام دهد.

برای اجراء این طرح برادر عبدخدائی مامور میشود که بخانه نواب صفوی واقع در خیابان خراسان رفته و یک اسلحه کلت که در آنجا بوده برداشته و سر راه خود به یکی از برادران دیگر بنام اسدالمخطیبی سبزی فروش اطلاع بدهد که آماده مسافرت شود عبدخدائی می گوید ماموریت خود را فوراً انجام داده و باز گشتم و آقای واحدی خم شده دست رهبر را بوسیده و با همگی خدا حافظی کرده و قرار ملاقات بعدی را در بهشت گذاشته و هنگامی که تا کنار خیابان او را بدرقه نموده و منتظر تا کسی بود بمن گفت این سفر دیگر باز گشت ندارد و من میروم که شهید شوم و خیلی سفارش رهبر را می کرد و تا کیدمی کرد که مبادا او را تنها بگذارید.

عبدخدائی که تنها باز مانده این جلسه شورانگیز است می گوید که مقارن ظهر بود که شهید واحدی از ما جدا شد و رفت و ساعتی بعد نیز با اتفاق اسدالمخطیبی از میدان شوش بسمت قم حرکت کرده و میروند خطیبی می گوید شب را در قم بودیم و چون خبر رسید که تیر ذوالقدر کار ساز نیفتاده است و طبعاً بایستی ما از اینجا به سمت جنوب حرکت کنیم و چون که بیش از ۵۰ تومان نداشتیم و در قم نیز نتوانستیم پولی تهیه کنیم به تهران باز گشته و آقای واحدی مرا تردیکی از برادران بنام یداله آرونی فرستاد و مبلغ ۲۱۰ تومان پول از او گرفتیم و فوراً به قم باز گشتم و ۵۰ تومان هم از بعضی طلبه ها گرفته و یک اتومبیل در بست به مبلغ ۲۵۰ تومان تا اهواز اجاره کردیم و راه افتادیم و شب را در مسافر خانه ای در اهواز خوابیدیم و صبح هنگامی که خواستیم به سمت خرم شهر برویم مورد سوءظن مامورین قرار گرفته و باز داشت شدیم و من در همان وهله اول باز داشت اسلحه خود را در چاه مستراح زندان شهربانی اهواز افکندم.

خطیبی می گوید من و شهید واحدی را بطور جدا گانه با قطار به تهران فرستادند و بعد از مدتی مرا در دادگاه نظامی محاکمه کرده به چهار سال زندان محکوم نمودند و در دادگاه تجدید نظر هم تبرئه شده و آزاد شدم.

از جانب دیگر شهید مظفر علی ذوالقدر نیز بعد از ظهر همان روز در مسجد شاه حاضر شده

و هنگامی که راس ساعت ۳۳۰ بعد از ظهر ۱۳۳۴ر۸ر۲۵ حسین‌علاء نخست‌وزیر برای شرکت در مجلس ختم، روانه شبستان مسجد بوده با وحمله کرده و یک تیر به سمت سر او شلیک می‌کند و هنگامی که می‌بیند تیرش کارساز نبوده است و می‌خواهد تیر دیگری شلیک کند تیرش در لوله طپانچه گیر میکند و در همین لحظه او را دستگیر می‌کنند و بدین ترتیب نخست‌وزیر جان بدر می‌برد.

حسین‌علاء فردای همان روز به سمت بغداد حرکت نموده و قرارداد اسارت یک ملت را با نمایندگان ارباب امضاء می‌کند.



شهید نواب صفوی بی‌آمدهای شوم قرارداد نظامی سنتورا تشریح می‌کند

تیر اندازی مظفر ذوالقدر بسوی نخست‌وزیر

روز پنجشنبه ۳۴ر۸ر۲۵ مجلس ترحیمی بمناسبت فوت مصطفی کاشانی فرزند ارشد آیه‌الله کاشانی در مسجد شاه منعقد بود و با توجه به موقعیت نسبتاً خوب آقای کاشانی از دیدگاه دربار دولت و همچنین نمایندگی خود آقا مصطفی در مجلس شورای ملی تعدادی از رجال و اعضاء دولت در مجلس مذکور شرکت داشتند و ساعت ۳ر۴۵ دقیقه بعد از ظهر که حسین‌علاء نخست‌وزیر نیز قصد حضور در این مجلس را داشت در کنار سخن مسجد شاه در حالیکه مانند نگین

انگشتی در میان افراد پلیس محافظت می‌شده مورد حمله جوانی بنام مظفر علی ذوالقدر قرار گرفته و مضروب شد.

مظفر ذوالقدر که از جانب نواب صفوی برای اعدام انقلابی نخست‌وزیر به مسجد شاه آمده بود مسلح به یک قبضه هفت‌تیر و یک خنجر بود.

ذوالقدر یک‌تیر بسوی نخست‌وزیر شلیک کرده و متوجه شده بود که تیرش با اینکه به هدف اصابت نموده اما کارساز نبوده است و لذا هنگامی که خواست تیر دوم را شلیک کند فشنگ آن در لوله گیر کرد و در یک لحظه متوجه شد که کارش نافرجام مانده و هنگامیکه خواست با خنجر خود با حمله کرده و کارش را تمام کند از طرف گروه مستحفظ دستگیر شد و نخست‌وزیر را که از ناحیه سر قدری مجروح شده بود از صحنه خارج ساختند.

حسین علاء نخست‌وزیر کهنه‌کار ایران از طرف شاه مامور و عازم بغداد بود تا پیمان نظامی پیشنهادی آمریکا را برای حفظ منافع آمریکا و انگلیس در خاور میانه امضاء کند. علاء فردای آن روز بسوی بغداد عزیمت کرد و عملاً به عملت ایران ثابت کرد که اراده، اراده غرب است و ملت مسلمان ایران را باید در مسیر اراده غرب و مخصوصاً آمریکا قرار داد.



حسین علاء ، نخست‌وزیر لحظه‌ای پس از مضروب شدنش

دستگیری و بازجوئی



شهید نواب صفوی و شهید سید محمد واحدی در کنار بختیار آزموده در فرمانداری نظامی

باحمله به نخست‌وزیر و دستگیری مظفر ذوالقدر پیداست که يك جو طوفانی بسیار شدید و خشم‌آلودی نسبت به نواب صفوی و فدائیان اسلام در دستگاه‌های وابسته به دربار ایران و مخصوصاً در ارتش و شهربانی ایجاد می‌گردد.

حکومت نظامی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هنوز در تهران و بعضی شهرهای ایران برقرار بود و مامورین آن بشدت مراقب اوضاع بودند.

فرمانداری نظامی تهران بمهدم سرتیپ تیمور بختیار بود، تیمور بختیار يك افسر سخت‌کوش بود که هرگز بهیچ‌مقام و درجه‌ای که داشت قانع نبود و برای رسیدن به مقام بالاتری از انجام هر گونه جنایتی دریغ نداشت.

تیمور بختیار در خلال چندسالی که فرماندار نظامی تهران بود بنام حفظ مقام و موقعیت سلطنت و تحکیم مبانی آن بقدری دزدی و خیانت بی‌ناموسی کرد که تعفن آن همه جار گرفت. و در آخر کار هم با اتهام چشم‌داشت بمقام سلطنت و ساخت و پاخت با اجانب از کار برکنار شده و از ایران فرار کرده بعد از مدتی در بدری در اروپا و لبنان بی‌غداد آمد و در آنجا مشغول توطئه بر علیه ارباب سابق خود یعنی محمدرضا شاه شد و حکومت بعضی عراق که رقیب سرسخت شاه ایران در قدرت طلبی در منطقه بود و همیشه بنا به تحریک خارجی‌ان آتش‌فتنه‌را در این ناحیه روشن می‌کرد همه‌گونه وسائل تبلیغاتی و غیره را در اختیار بختیار قرار می‌داد تا اینکه بالاخره شاه طاقت نیاورده و یکی‌دو نفر از فدائیان خود را با عنوان هواپیماربانی به بی‌غداد فرستاده و آنان نیز که تحت عنوان ضدیت باشاه مورد حمایت حکومت‌ننگین بعث عراق قرار گرفته بودند یکروز در خارج از شهر به تیمور بختیار حمله کرد و او را گشته و فرار می‌کنند.

در هر صورت بین دستگاه فرماندار نظامی که بعدها با همان ریشه بختیاری خود بصورت ساواک ایران تبدیل شد و دستگاه شیطنت‌آمیز شهربانی و آگاهی بر سر دستگیری و بازجویی نواب صفوی رقابت شدیدی در گرفت.

اسدالعلم این غلام‌زاده جان‌نثار دربار ایران که خودش غلام محمدرضا و پدرش شوکت الملك غلام‌رضا خان بودند وزیر کشور وقت بود برای دستگیری نواب صفوی ۳۰ هزار تومان جایزه گذاشت و در نتیجه تمام مامورین فرمانداری نظامی و آگاهی شهربانی برای انجام این ماموریت بسیج شدند.

روزنامه‌های خود فروخته که در راس آنها اطلاعات و بعد هم کیهان بودند و همچنین رادیوی ایران که همیشه در بست در اختیار قدرت دولت بوده است در تبلیغات برضد این جوانمرد غیرتمند بقدری افراط می‌کردند که زندگی آن همگان را ناراحت کرده بود و معلوم است که با ایجاد يك چنین جوی چگونه امکان داشت يك یا چند نفر انقلابی مسلمان بتوانند خود را پنهان نگه‌دارند و از طرف دیگر مظفر ذوالقدر را در داخل زندان بقدری زیر فشار کتک و شکنجه قرار داده بودند که کج و معوج شده بود. و از او مخفی‌گاهها و خانه‌های دوستان و ارادتمندان نواب صفوی را می‌خواستند.

نواب صفوی هم باتفاق شهید سید محمد واحدی و شهید خلیل طهماسبی و محمد مهدی عبدخدائی از خانه‌ایکه در خیابان گرگان در آنجا بودند صبح‌زود بیرون آمده و به‌خانه دیگری



شهید سید محمد واحدی در کنار رهبر، در فرمانداری نظامی به بختیار تقدیر می‌دهد مودب صحبت‌کنند

در همان نقطه می‌روند و روز را در آنجا گزرانده و تصمیم می‌گیرند از منطقه شرق تهران بکلی دور شوند و لذا برادر عبدخدائی ماموریت می‌یابد که نزد آیه‌الله سید محمود طالقانی رفته و از ایشان خواهان پذیرائی نواب صفوی و ۳ نفر یارانش گردد و مرحوم طالقانی این خواسته را با آغوش باز می‌پذیرد.

مرحوم آیه‌الله طالقانی که از ابتدای جوانی در مبارزات ضد پهلوی همیشه حضور و شرکت فعال داشته نسبت به شهید نواب صفوی و اندیشه‌ها و مبارزات او نیز علاقه و اعتقاد زیادی داشت و در تمام شدت‌ها و گرفتاری‌های این مرد او را یاری داده است.

مرحوم طالقانی چون که بیشتر در یک محیط دانشجویی و روشنفکری فعالیت مبارزاتی داشت طبعا از طریق مهندس بازرگان و دکتر سحابی و مهندس سحابی و مهندس حبیبی که در جناح متدین جبهه ملی قرار داشتند به سمت جبهه ملی و دکتر مصدق کشیده شده و گرایش پیدا کرده بود اما خودش دارای یک شخصیت فکری و مبارزاتی مستقل بوده و شاید در آن روزگار تنها روحانی جوانی بوده که در محیط دانشگاه راه داشته و مورد علاقه و محبوبیت دانشگاهیان مبارز و متدین بوده است.

و همین شخصیت فکری او بود که با وجود علاقه‌اش به مصدق هنگامی که نواب صفوی با مصدق و جبهه ملی وارد مبارزه می‌شود هرگز دوستی و ارتباط خود را با شهید نواب صفوی قطع ننموده بلکه در این راه تلاش زیادی هم می‌نماید ولی برای برگردن شکاف اختلاف و افتراق



درفرمانداری نظامی تهران: حمید ذوالقدر، جوانمردی که نواب صفوی و سید محمد واحدی را در خانه او دستگیر نمودند و در همین رابطه بقدری او را شکنجه کردند که بعد از سالها هنوز از آثار آن شکنجه‌ها رنج می‌برد

توفیقی حاصل نمی‌کند و در هر حال شهید نواب صفوی و ۳ نفر یاران ذکر شده اش در روز ۲۶/۸/۱۳۳۴ یعنی یک روز بعد از تیراندازی بسوی علاء بریار بزرگوار و مورد اعتماد خود یعنی آیه الله سید محمود طالقانی وارد می‌شود و در آن زمان منزل ایشان در خیابان امیریه، قلعه وزیر که در غرب تهران واقع شده قرار داشته است.

آن سید بزرگوار و شجاع که بیش از نیمی از عمر پر ثمر خود را در راه آزادی ملت مسلمان ایران در زندانها و تبعیدها و مبارزات بی‌امان گزراند باروی باز از این مضمونین دربار پهلوی استقبال می‌نماید.

پنج شبانه روز بدین منوال می‌گذرد و در شب ششم شهید نواب صفوی تصمیم می‌گیرد از خانه آیه الله طالقانی رفته و برای احتیاط جای خود را تغییر دهند و برای این منظور خانه حمید ذوالقدر را جای مناسبی تشخیص می‌دهند.

حمید ذوالقدر که در بعضی جلسات بانواب صفوی ملاقات کرده و تحت تاثیر او قرار گرفته بود از آنجا که خودمردی شجاع و اندیشمند و فاضل و صاحب درد بود خیلی علاقه داشته که با نواب صفوی مصاحبت بیشتری داشته باشد و در روزهای قبل از تیراندازی به علاء از ایشان دعوت کرده بوده که جمعه آینده را در منزل او باشند و نواب صفوی هم پذیرفته بوده و روی همین اصل یکی از برادران را که در خانه طالقانی رابطه بوده است ترد حمید ذوالقدر می‌فرستند که اگر در شرایط موجود جرأت و آمادگی پذیرائی از او را دارد که بخانه او بروند و او نیز می‌پذیرد و شب هنگام منزل آقای طالقانی را ترک کرده و بخانه ذوالقدر که آنهم در شرق



شهید نواب صفوی و شهید واحدی بعد از بازداشت در فرمانداری نظامی تهران

تهران و در خیابان ۱۷ شهریور بوده است می‌آیند. شهید نواب صفوی با توافق ۳ نفر یاران خود بایک تاکسی آمده بوده‌اند اما وقتی که پیاده می‌شوند ایشان وسید محمد واحدی جلورفته و طهماسبی و عبدخدائی از عقب می‌آیند و در تاریکی شب و پیخ و خم کوجه‌ها یکدیگر را گم می‌کنند و لذا آن دو نفر که آدرس خانه را می‌دانسته‌اند وارد خانه شده و دو نفر بعدی هر یک به خانه‌های دیگری می‌روند.

برادر مهدی عبدخدائی که این داستان تراژدی را بازگو می‌کرد گفت که از آن طرف نیز که مامورین دستگاه‌های انتظامی دولت با گذشت حدود یک هفته خسته و درمانده شده بودند ناگهان بفکرشان می‌رسد که در دنبال نام «ذوالقدر» به دفاتر آمار وزارتخانه‌های دولتی بروند شاید ذوالقدری را که امکان داشت در ارتباط با مظفر ذوالقدر باشد پیدا کرده و از طریق او به نواب صفوی دست بیابند و از همین راه هم اقدام نموده و از قضا نام حمید ذوالقدر را که کارمند دولت هم بوده است پیدا می‌کنند. (ناگفته نماند که حمید ذوالقدر یعنی صاحب‌خانه با مظفر ذوالقدر یعنی ضارب علاء هیچگونه خویشاوندی نداشته است) چون این ابتکار بوسیله مامورین شهربانی بوده و گروهی از برجسته‌ترین آنها به سرپرستی کارآگاه زبردستی بنام معنوی خان حمید ذوالقدر را زیر نظر گرفته و محاصره می‌کنند و عصر روز چهارشنبه ۱۳۳۴/۴/۱۹ بایک حمله برق‌آسا شهید نواب صفوی و شهید سید محمد را که در یک اتاق نشسته بوده‌اند دستگیر نموده و به شهربانی می‌آورند.

در همان ساعت که خبر این بازداشت در لابلای ساز و آواز رادیو با ذکر «توجه، توجه» نواب صفوی دستگیر شد» پخش می‌شود فوراً تیمور بختیار، سرلشگر حسین آزموه دانستان ارتش و اسداله علم وزیر کشور و تنی چند از افسران عالی‌رتبه شاه در اطاق فرماندار نظامی



چهره تابناک نواب صفوی و پشتسراژ سید محمد واحدی در جنگال دژخیمان شاه

تهران حاضر شده و با این آخرین و نیرومندترین دشمن قهار خود عکس می گیرند و گویا این عکسها را برای اربابان خارجی خود لازم داشته اند که در وقت گرفتن مدال و جایزه مدرك زنده و قابل ارائه ای داشته باشند که نشان بدهند.

در پی دستگیری شیر مرد بیشه اسلام، نواب صفوی دستگام محمد رضا خانی نفس راحتی می کشد اما هنوز کار تمام نشده است چونکه شیر مردان دیگری همچون سید عبدالحسین واحدی، خلیل طهماسبی و عبدخدائی و بسیاری دیگر از یاران وفادار نواب صفوی هنوز دستگیر نشده اند.

دستگام فرماندار نظامی تیمور بختیار، نواب صفوی و سید محمد واحدی را به لشکر ۲ زرهی میفرستد و در آنجا این دو مرد را زیر وحشتناک ترین شکنجه ها قرار می دهند تا منصفی گاه یاران خود را نشان بدهند اما محال بوده که اگر آنها را صد بار هم زیر شکنجه بکشند و باز زنده شوند در مورد يك فرد معمولی چیزی را که موجب گرفتاری او شود بر زبان آرند تا چه رسد به یاران وفادار خود.

اما از جانب دیگر هم تلاش بی گیر مامورین خود فروخته نظامی و شهربانی شهید عبدالحسین واحدی را باتفاق برادر همراهِش اسدالمخطیبی در اهواز در تاریخ صبح روز ۱۳۴۹/۹/۳۱ و شهید خلیل طهماسبی را در تهران در تاریخ ۱۳۳۴/۹/۲۶ بالاخره گرفتار چنگال مزدوران امپریالسم می نماید و در همین رابطه تعداد زیادی از برادران و علاقمندان را نیز دستگیر کرده و زیر شکنجه های وحشتناک قرار می دهند.

برادر غیر تمند اصغر عمری که خود او یکی از همین دستگیر شدگان است و در تاریخ ۱۳۴۹/۹/۴ در جنگال دژخیمان شاه اسیر گردیده است حکایت می کند که در زندانها و شکنجه گاههای



سپاه آمریکائی شاه نواب صفوی را به بازداشتگاه می‌برد

مخوف ارتش شاه بقدری بما ناسزای گفتند و شلاق و کتک می‌زدند که مرگ در کامان خیلی گوارتر از زنده ماندن بود.

این برادر می‌گوید که هر چند روز یکبار که خلیل طهماسبی را به شکنجه گاه می‌بردند آنقدر او را کتک می‌زدند و زجر می‌دادند تا خون آلود و بیهوش می‌شد و در حال اغماء بر زمین می‌افتاد و جسد نیمه‌جان او را میان پتوئی نهاده و دو نفر سرباز آنرا می‌آوردند داخل سلول انفرادی او و مانند لاشه حیوانی بروی زمین پرت می‌کردند و بعد از ساعتی پزشکی حاضر شده و با وسائلی که در اختیار داشت جراحات او را پانسمان کرده و هوشش می‌آورد تا برای مرحله بعدی شکنجه آماده شود.

برادر عمری نقل می‌کند که: استقامت استاد خلیل در برابر این همه شکنجه برای همه ما ایجاد روحی تازه می‌نمود و یادیدن وضع او درد ورنج خود را زیاد می‌بردیم و در باطن خویش باین همه مردانگی و عظمت او آفرین می‌گفتیم.

عمری می‌گوید: در آن زمان که بسیاری از کمونیست‌های سرشناس و سرسخت ایران در همان زندان‌ها بوده و زیر همین قبیل شکنجه‌ها قرار می‌گرفتند طهماسبی را (قهرمان شکنجه) لقب داده بودند و همگی از روحیه او در شگفت بودند.

برادر عمری می‌گفت که عصبانیت شدید مامورین شکنجه در زندان قزل قلعه که ما و خلیل طهماسبی در آنجا بودیم بیشتر از این بود که چرا خلیل طهماسبی زیر این شکنجه‌های هولناک حتی يك آخر هم نمی‌گوید و در برابر انبوه سئوالات آنان و مخصوصا سئوالاتی که راجع به برادران اوست مانند يك قطعه سنگ است و گوئی گوش و زبان ندارد.

برادر اصغر عمری می‌گفت: یکر و صبیح که بعنوان بیگاری مشغول نظافت کاریدور زندان

بودم دوران چشم‌های نرخیمان به منقذ سلول انفرادی شماره ۶ که زندان استاد خلیل بود سر کشیده و سلام کرده از او پرسیدم اینها از شما چه می‌خواهند که اینقدر فشار می‌آورند آن شیر مرد گفت اسامی اشخاص را باو گفتم این اشخاص دستگیر شده و در اینجا هستند و نام بسیاری را ذکر کردم و افزودم که شما می‌توانید اسم آنها را گفته و این پلیدان را نسبت بخود قدری آرام کنید اما خلیل با اشاره سر گفت «نه».

برادر صغر عمری که بجرم علاقه به نواب صفوی و آرمان فدائیان اسلام بازداشت شده و بزندان افتاده بود چونکه حاضر نشده بوده در ضمن بازجوییهای خود نسبت به نواب صفوی فحش بدهد با اتهام شرکت در توطئه برای برهم زدن اساس سلطنت در کنار نواب صفوی محاکمه شده و به پنج سال زندان محکوم شده و باکمال مردانگی مدت پنج سال تمام زندانی خود را کشیده و آزاد می‌شود.

او که یکی از دیویدگار دوران بازجویی و محاکمه و شهادت نواب صفوی میباشد در این رابطه حکایت‌های شگفت‌انگیزی دارد که جادارد خودش کتابی نوشته و منتشر سازد.

عمری می‌گوید: من در هنگام دستگیری، بازجویی و محاکمه خود آنطور که باید و شاید نواب صفوی را نمی‌شناختم اما بعدها به عظمت و برجستگی این مرد پی بردم. برادر عمری مورد احترام و علاقه تمام برادران فدائیان اسلام و قاداران شهید نواب صفوی میباشد و از هیچ‌گونه همکاری و معاضدت در ارتباط با شناساندن هر چه بیشتر مکتب نواب صفوی با برادران خود مضایقه ندارد.

از دیگر برادرانی که در همین رابطه دستگیر شده و تحت وحشیانه‌ترین وضعی بازجویی شده‌اند، سیدهادی میرلوحی (برادر نواب صفوی)، علی بهاری و احمد عباسی تهرانی می‌باشند. جرم سیدهادی میرلوحی برادر نواب صفوی بودن و علاقمند بودنش به شرائط غیرت و مردانگی او بوده و جرم احمد عباسی تهرانی نیز برادر همسر شهید سید عبدالحسین واحدی می‌باشد.

علی بهاری نیز متهم است که در نقشه اعدام انقلابی سرلشگر زاهدی، سرلشگر با تمناقلیج، سرتیپ بختیار و علی امینی وزیرداری زاهدی و امضاءکننده قرارداد جدید نفت با کنسرسیوم دست داشته و مامور انجام این ترورها بوده است.

این چهار برادر یاد شده بعنوان متهمین ردیف اول باتفاق شهید طهماسبی، شهید سید محمد واحدی و شهید ذوالقدر در کنار نواب صفوی محاکمه و محکوم می‌شوند.

اعزام واحدی به تهران و شهادت او

شهید سید عبدالحسین واحدی را که صبح روز ۱۳۳۴/۹/۱۷ در اهواز دستگیر شده بود بعد از یک سری بازجویی‌های مقدماتی به زندان شهر بانی می‌فرستند و شهر بانی اهواز از شهر بانی تهران کسب دستور نموده او را تحویل زندان دژ بان اهواز می‌دهند و در آنجا نیز بعد از طی مراحل تحویل زندان پلیس راه آهن اهواز می‌دهند تا با قطار به تهران فرستاده شوند و این مراحل پنج روز طول می‌کشد تا اینکه بالاخره آن شهید بزرگوار را در بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۱۳۳۴/۹/۲۷ وارد ایستگاه راه آهن تهران کرده وزیر نظر مامورین فرمانداری نظامی تهران با اسکورت و مراقبت بسیار شدیدیکراست به اطاق فرماندار نظامی تهران می‌برند، در این اطاق اسدالعلم وزیر کشور، سرلشکر حسین آزموه دادستان ارتش و سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی حضور داشته و منتظر ورود واحدی بوده‌اند.

بعرض ورود شهید سید عبدالحسین واحدی تیمور بختیار با ویرخاش کرده و با کلمات بسیار رکیکی با و اعتراض می‌کند و می‌گوید که چرا اقدام به ترور نخست‌وزیر نمودید. واحدی هم از آنجا که مجسمه غیرت و مردانگی بود به بختیار هشدار می‌دهد که مودب و ملایم باشد تا با او صحبت کند اما بختیار که تصمیم خود را قبلاً گرفته بوده و درباره اقدامی که قصد انجام آنرا دارد با ارباب خود شاه نیز مشاوره نموده و اجازه گرفته بوده مجدداً شروع به داد و فریاد کرده و از جمله اینکه نسبت به منادر واحدی ناسزا می‌گوید.

شهید سید عبدالحسین واحدی هم که خود را صد درصد آماده شهادت نموده بوده و اکنون می‌بیند که این نابکار لامذهب با و فحش مادر می‌دهد صدای خود را بلند کرده و می‌گوید مادر من زهرای اطهر است و اینها که تو بی‌شرف می‌گویی لایق مادر خودت می‌باشد و در این لحظه بختیار نیز فرصت را مناسب دانسته و با طپانچه کمری خود چندین تیر بسوی او شلیک می‌کند. واحدی نیز با فریاد **الله اکبر و لا اله الا الله در همان اطاق ستمگانه روی زمین افتاده در خون خود می‌غلطد و در پیش روی این جنایتکاران تاریخ جان بجان آفرین تسلیم می‌کند.**

جسد واحدی را بی‌درنگ به گورستان مسگر آباد واقع در شرق تهران فرستاده و بدون اطلاع مردم و بستگان او دفن می‌کنند و فردای آنروز دستور می‌دهند در روزنامه‌های بی‌شخصیت و مزدور آنوقت که در رأس همه آنها اطلاعات و کیهان بودند بنویسند که واحدی را با کامیون از اهواز به تهران می‌آورده‌اند و چون در بین راه فرار کرده بوده مامورین هم مجبور شده‌اند بسوی او تیراندازی نموده و در نتیجه او کشته شده‌است.

درد بر روان پاک شهید آل محمد سید عبدالحسین واحدی و لغت بر این دنیا پرستان اجنبی پرست و ستمگر و دروغگو.

این شهید بزرگوار در هنگام شهادتش در راه عظمت دین اجدادش فقط ۲۷ سال داشت. وجود واحدی مانند خاری بود که دائماً بر چشم بدخواهان و ستمگران و کوته‌فکران فرو میرفت و با شهادت او بسیاری از دشمنان اسلام و منافقین رو باه صفت نفس راحتی کشیدند.

نواب صفوی در دادگاههای بدوی و تجدیدنظر نظامی



شیریشه اسلام، سیدمجتبی نواب صفوی را زنجیر کرده به بیدادگاه می‌برند

۳۴۱۰۰۴ اولین دادگاه نواب صفوی و ۷ نفر از نزدیکترین و صمیمی‌ترین یاران او به ریاست سرلشکر قطبی در اداره دادرسی ارتش در تهران تشکیل گردید.

تشریفات تعیین وکیل انجام گرفت و نواب صفوی پنج تن از افسران سابقه‌دار ارتش را که قبلاً در زمان قدرت و نفوذ او با وی درافت و آمداشته و اظهار ارادت و اخلاص مینموده‌اند بوکالت خود معرفی میکند که پس از ابلاغ این درخواست با آنها کلیه پنج نفر معرفی‌شدگان از قبول وکالت عنذرخواهی می‌کنند و ناچاراً اداره دادرسی سرهنگ دکتر شایانفر را بوکالت تسخیری آن شهید برمی‌گزیند و همچنین برای هر یک از متهمین یک وکیل تسخیری تعیین میشود. دادستان این دادرسی سرلشکر حسین آزموده و نماینده او سرگرد بهزادنیابود اعضاء این دادگاه عبارت بودند از سرهنگ پورآذر، سرهنگ مدرسه‌ای، سرهنگ آذربی، سرهنگ دست‌غیبی و اعضاء علی‌البدل سرهنگ‌حزیری و سرهنگ‌عدلی.

جلسات دادرسی از سه روز بعد بطور مخفی شروع بکار کرده و بعد از ۸ روز حکم خود را شرح زیر اعلان میکند. سید مجتبی نواب صفوی، سید محمد واحدی، مظفر ذوالقدر و خلیل طهماسبی باعدام، سیدهادی میرلوحی به ۶ سال زندان، اصغر عمری به ۵ سال زندان، احمد تهرانی به ۴ سال زندان و علی‌بهاری به ۳ سال زندان بجرم قیام مسلحانه بر ضد سلطنت مشروطه محکوم میشوند.

از نکات جالبی که از اخبار داخل دادگاه بدوی از زبان برادر اصغر عمری روایت شده است یکی دفاعیات بسیار سالی سید محمد واحدی در رابطه با مسائل فکری و ایدئولوژیکی فدائیان اسلام است که موجب شگفتی تمام حاضرین حتی وکیل مدافع او میشود.



نواب صفوی و یاران او را برای محاکمه به بی‌دادگاه می‌برند

برادر عمری می گوید: وکیل مدافع واحدی باومی گفت تو از خودت دفاع کن و باینصورت که هر فعیزنی محکوم با اعدامت می کنند و اوجواب می گفت بعد از شهادت برادرانم زندگی برای من بی ارزش است و بهتر است باهم باشیم.
و دیگر دفاعیات نواب صفوی است.

با اینکه دستگاه ظلم و جور پهلوی کوشیده بود نواب صفوی را تا آخرین درجه ممکن تحقیر نموده و شخصیت فکری او را حتی تر خودش هم بکلی زائل گردانده و حتی لباس های روحانی او را از برش در آورده و عمامه از سرش برداشته بودند و در هنگام بازجوییها بقدری او را کتک زده و شکنجه داده بودند که زرد و مریض و رنجور شده بود با اینحال وقتی که در دادگاه آزادی سخن یافت آنچنان داد سخن داد و از اندیشه خود و از روش خود در برابرستمهایی که چه پیش از مصدق و چه در زمان حکومت مصدق و چه بعد از او بر ملت مسلمان ایران رفته است دفاع کرد که عقل انسان مات و مبهوت میماند.

او در دفاع از خود روی چند نکته اساسی تکیه داشت اول آنکه تهمت سازشکاری با حزب توده بهیچ وجه چسبندگی با طرز فکر و عمل او را ندارد و با ارائه دلائل بی شماری ثابت می کرد که با تمام وجود با توده ای و ارباب او روسیه مخالف و دشمن است اگر چه توده ای باشاه هم مخالف و دشمن باشد، دیگر اینکه هرگز در سدا ایجاد تشکیلاتی مانند تشکیلات حسن صباح نبوده بلکه خواهان برقراری یک نظام اسلامی در کل جهان اسلام و مخصوصا در ایران است و برای پدید آوردن یک چنین نظامی تلاش کرده است و سوم آنکه او و یارانش آدم کش و تروریست نیستند بلکه بر طبق موازین شرعی و با دستور از مجتهدین جامع الشرائط هر کس را که مهاجم باسلام



دژخیمان شاه سید محمد واحدی و طهماسبی را به بیدادگاه می برند

و منافع و نوامیس مسلمانان تشخیص داده از میان برمی‌داشته‌اند و در این رابطه همیشه کوشش شده است تا کوچکترین صدمه‌ای به شخص دیگری وارد نیاید. و تمام کسانی که بدست فدائیان اسلام در خلال چند سال گذشته اعدام شده و یا مانند زاهدی، با تمناقلیح، بختیار و بعضی دیگر در لیست اعدامی‌ها بوده‌اند همگی مهاجمین به اسلام و مسلمانان بوده‌اند که می‌باید از سر راه مسلمین برداشته می‌شدند و حسین علاء نیز یکی از همین افراد بوده است که برای اطاعت از فرمان اربابان آمریکائی می‌خواستند قرارداد نظامی ایران و امپریالیست‌ها را امضاء کند و ملت ایران را دست بسته تحویل اجانب بدهد از نکات جالب دیگر این دادگاه بر وایت برادر عمری اینست که: بعد از قرائت حکم هیئت دادرسان که معلوم شد ۴ نفر با اعدام و بقیه بزندان محکوم گشته‌اند چنان‌خنده‌ای همه محکومین را گرفته بود که تعجب آور بود و مخصوصاً شهید نواب صفوی و طهماسبی و واحدی بقدری می‌خندیدند که رنگ رخساره آنها از شدت خنده تغییر کرده بود و هنگامی که از آنها سؤال شد به چه چیز می‌خندید گفتند به نزدیک شدن بزرگترین آرزوی خود یعنی شهادت و از اینکه در سفر شهادت خود تنها نبوده و بایکدیگر هستیم، شهید نواب صفوی بعد از آن روی زمین سر بسجده نهاده و سپاس خدا را برای اینکه شهادت را در راه خودش نصیب او می‌نماید بجای آورد.

بدین ترتیب دوره اول محاکمه کسیکه برای اعلامی کلمه حق و برای برافراشتن پرچم اسلام و برای نجات وطن خویش از چنگ بیگانگان قیام کرده بود پایان یافت. ناگفته نماند که در اولین جلسه دادگاه شخص نواب صفوی به صلاحیت این دادگاه اعتراض نموده و گفته بوده که محاکمه او باید علنی و در حضور هیئت منصفه و در محاکم قضائی غیر



هیئت دادرسان!... در دادگاه نظامی محاکمه نواب صفوی و یاران او

ارتشی باشد. امام معلوم است که این درخواست او گوا اینکه طبق قوانین موجود مملکت بوده است اما هرگز مورد قبول ارتشیان شاه قرار نمی گرفت .

در دادگاه تجدیدنظر



شهید نواب صفوی در برابر بیدادگاه از مکتب و ایندولژی خود دفاع می کند

مرحله دوم محاکمه فرمایشی شهید نواب صفوی و ۷ نفر یاران او از صبح شنبه ۲۳/۱۰/۳۴ در محل پادگان لشکر ۱ پیاده‌عشرت آباد تهران شروع شد. کیفرخواست این محاکمه را سرلشگر حسین آزموه تهیه کرده بود و در آن با اتهام نواب صفوی و یاران او بعنوان قیام مسلحانه بر ضد سلطنت و برهم زدن اساس حکومت مشروطه سلطنتی و حمل اسلحه غیر مجاز تقاضای مجازات اعدام شده بود. در این دادگاهها سرهنگ الهیاری به نمایندگی از جانب دادستان کل شرکت میکرد. این دادگاهها بریاست سر تیمپ محمد تقی مجیدی و کارمندی سرهنگ هوایی عزیزالله میری، سرهنگ پیاده عزیزاله خیل‌تاش، سرهنگ ستاد محمد باقر صدیق مستوفی، سرهنگ سوار عبدالعلی منصورپور، سرهنگ سوار رضاشیخ الاسلامی، سرهنگ پیاده حسن رئیس‌یان و عضویت علی‌البدل سرهنگ پیاده لطفاله فقیهی شیرازی و سرهنگ ستاد حیدرقلی بیات و منشی دادگاه سرگرد حسن جمشیدی تشکیل می‌گردید.

در این دادگاهها و کلای مدافع مانند دادستان که برای متهمین تقاضای اعدام داشت آنان نیز بهمان ترتیب دفاع می‌کردند و طوری وانمود میکردند که از موقعیت و فرصت این دادگاهها برای خودشان در نزد شاه تولید محبوبیت نمایند و تنها دو نفر از وکلا که یکی بنام سرهنگ دانش وکیل برادر عمری و دیگری سرهنگ دکتر شایانفر وکیل نواب صفوی از مردانگی و جدان نسبی برخوردار بوده‌اند و تحت عنوان دفاع، موکلین خود را محکوم نمی‌نموده‌اند و البته در دادگاه تجدید نظر نوبت به دفاع وکیل نواب صفوی داده نمیشود و ایشان شخصا بعنوان آخرین دفاع از صبح روز دوشنبه ۲۵/۱۰/۳۴ تا ساعت ۱۲ و بعد از ظهر نیز دو ساعت به دفاع از طرز تفکر و مبارزه خود پرداخته و طی ۶ ساعت سخن گفتن کلیات آنچه را که او بدان معتقد بوده و باید تمام مسلمانان همانگونه بیندیشند و باشند ذکر کرده و برای ثبت در تاریخ بیادگار



سرهنگ شایانفر وکیل مدافع نواب صفوی در کنار موکل مظلوم خود در بیادگاه

می‌گزارد.

توضیح اینکه در تمام جریان دادرسی این شهید عالیقدر حتی يك كلمه از گفتگوهای او در این دادگاهها بخارج نیامد و هیچکس نمی‌دانست که در آنجا چه گذشته است و تنها پس از آزادی بعضی برادران از زندان‌های دراز مدت بعضی نکات را باخاطر داشتند و ذکر کردند. اما بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران که تمام دستگاههای ارتش و شهربانی و ساواک بدست مردم افتاد پرونده محاکمات این عزیزان نیز یافته شده و نزد یکی از برادران نگهداری میشود که انشاءاله در فرصت مناسبی باید حقن کامل دفاعیات نواب صفوی وسید محمد واحدی چاپ و منتشر گردد.

اما بالاخره این نمایش تراژدی شاه نیز در ساعات پایانی روز ۲۵ ر ۳۴۱ خاتمه پذیرفت و حکم دادگاه تجدیدنظر نیز درست بهمان ترتیب که در دادگاه بدوی داده شده بود صادر گشت. بر طبق مقررات این قبیل دادرسی‌ها بعد از صدور حکم دادگاه تجدیدنظر، محکوم حق دارد بعد از سه روز تقاضای فرجام‌خواهی نماید که در صورت موافقت شاه این محاکمات تجدید میشود. ولذا در همان دادگاه از محکومین خواسته میشود که تقاضای فرجام‌خود را بنویسند و پنج نفر از محکومین این کار را انجام میدهند اما سه نفر دیگر که عبارت از نواب صفوی، واحدی و خلیل طهماسبی بوده‌اند نوشتن تقاضا را طبق قانون بعهده و کول می‌کنند.

ولذا آن پنج نفر از همانجا به يك زندان و سه نفر دیگر را به شکنجه‌گاه برای گرفتن فرجام می‌برند و همان شب بقدری آنها را زیر فشار و شکنجه قرار میدهند که اجبارا فرجام را امضاء می‌کنند و سرهنگ الهیاری آنها را به ارباب خود آزموده رسانده و او نیز فردای آنروز آنها را به آبدلی یکی از تفریح‌گاهها و عیاش‌خانه‌های زمستانی شاه برده و او نیز همانجا آنها را رویت نموده و رد آنها امضاء می‌نماید و حکم را به تهران بازگردانده و ترتیب اعدام آنها را می‌دهند.



شهید نواب صفوی در دادگاه از آرمانهای اسلامی خود دفاع میکند

اطلاعات

جریان روز

ایران

نقبات برف در بروج

روز یکشنبه برف ببارید. برف در تهران از ظهر تا دیروز به فراوانی می‌بارید. در سایر نقاط نیز برف می‌بارید. در تهران برف در حدود یک سانتی‌متر بارید. در سایر نقاط برف در حدود دو سانتی‌متر بارید. در تهران برف در حدود یک سانتی‌متر بارید. در سایر نقاط برف در حدود دو سانتی‌متر بارید.

جهان

جمهوری مصر

روز سه شنبه در مصر در کنگره ملی مجلس شورای ملی در قاهره جلسه تشکیل شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور مصر بحث شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور مصر بحث شد.

شدت گرما در تبریز

روز سه شنبه در تبریز گرما شدت گرفت. دما در تبریز به ۴۳ درجه سانتی‌گراد رسید. در تبریز گرما شدت گرفت. دما در تبریز به ۴۳ درجه سانتی‌گراد رسید. در تبریز گرما شدت گرفت. دما در تبریز به ۴۳ درجه سانتی‌گراد رسید.

روز سه شنبه در تبریز گرما شدت گرفت. دما در تبریز به ۴۳ درجه سانتی‌گراد رسید. در تبریز گرما شدت گرفت. دما در تبریز به ۴۳ درجه سانتی‌گراد رسید.

اطلاعات ۱۳۲۴ ار. خیر محکومیت فرزندانش و جانباز اسلام را در مصنفه اول چاپ کرده است

مذاکرات جلسه هیئت دولت

در حضور شاهنشاهی
روز سه شنبه در تهران جلسه هیئت دولت تشکیل شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور ایران بحث شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور ایران بحث شد.

نواب صفوی، طهباسبی، ذوالقدر و واحدی محکوم باعدام شدند

مقرر شد دادگاه تجدیدنظر نظامی درباره اعضای جمعیت فدائیان اسلام
روز سه شنبه در تهران دادگاه تجدیدنظر نظامی تشکیل شد. در این دادگاه نواب صفوی، طهباسبی، ذوالقدر و واحدی محکوم باعدام شدند. در این دادگاه نواب صفوی، طهباسبی، ذوالقدر و واحدی محکوم باعدام شدند.

روز سه شنبه در تهران دادگاه تجدیدنظر نظامی تشکیل شد. در این دادگاه نواب صفوی، طهباسبی، ذوالقدر و واحدی محکوم باعدام شدند. در این دادگاه نواب صفوی، طهباسبی، ذوالقدر و واحدی محکوم باعدام شدند.



برنامه هفتساله با حضور نخست وزیر مطرح شد
آقایان حاضر بودند، دکتر جزایری، رضا الحار، عنوان موافق و مخالف در کلمات
حاضران همه گفت:
عاطفان و مغزین بر نامه هفتساله دوم همان‌طیبن و مغزین بر نامه اول هستند
اگر از آن نامه نتیجه گرفتید، از این بر نامه هم نتیجه خواهید گرفت
دکتر جزایری عقیده داشت:
از برنامه هفتساله، بگذارید چنانچه نیاز ضرورتی احساس شده است
موضوعات اقتصادی بر نامه باقیمانده موافقت بر نامه اول می‌باشد. دولت مجامعت با اساس
بر نامه هفتساله اول را از نظر شرایط اقتصادی و حقوقی خود قوی کرده‌اند. ما از نامه اول که باقی‌مانده
خارجی مورد ترویج و تقویت قرار داده و گفت:
جنبه سیاسی بر نامه هفتساله دوم بر جنبه اقتصادی آن می‌چرخد
جلسه ششم مجلس شورای ملی در تهران
روز سه شنبه در تهران جلسه ششم مجلس شورای ملی تشکیل شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور ایران بحث شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور ایران بحث شد.

نواب صفوی	طهباسبی	ذوالقدر	واحدی	مصدق	مجلس

روز سه شنبه در تهران جلسه هیئت دولت تشکیل شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور ایران بحث شد. در این جلسه در مورد مسائل داخلی و خارجی کشور ایران بحث شد.

نکات جالبی از متن کیفرخواست دادستان ارتش علیه نواب صفوی

«متهم نامبرده (یعنی نواب صفوی) که از خدمت نظام وظیفه گریزان شده و ازدواج خود را در دفاتر رسمی ثبت نکرده است.»

«سیدمجتبی نواب صفوی پس از ورود به ایران در سال ۱۳۲۳ قاروژی، که اخیراً دستگیر میشود عملانهایت پشتیبانی را از حزب منحل توده و دشمنان ملت مسلمان ایران نموده و گام‌های موثری در انجام خواسته‌های بدخواهان ملت ایران برداشته است که اهم آن توطئه قتل جناب آقای حسین‌علاء نخست‌وزیر در یک زمان حساس بوده است...»

«سیدمجتبی نواب صفوی که برای قتل نخست‌وزیر کشور اسلحه در اختیار مظفرعلی ذوالقدر گذارده و با اصطلاح خود، او را روانه میدان کرده است»
 «هنگام اعزام مظفر کفنی برتن مظفر ذوالقدر می‌پوشاند و روی آن عبارت «زیرا می‌نویسد، این عبارت جلب توجه مخصوصی می‌نماید و عبارت این»
 «است که: پیمان نظامی - قرار دهد نفت و هر گونه پیمان دیگر خارجی باید»
 «ملفی گردد. بنابراین حاجت با استدلال نیست که غرض و قصد از قتل نخست»
 «وزیر کشور از چه قرار بوده است.»

«سیدمجتبی نواب صفوی که قبل از رسیدن بسن هیجده سالگی خاگ ایران را»
 «بدون دریافت گذرنامه ترکمی نماید و در حدود سن بیست و یک سالگی به ایران»



نواب صفوی در چنگال ارتش آمریکائی شاه، علی‌بهاری در کنار اوست

«مراجعت کرده بناسوابق مفصل ومدارك بی‌شمار موجود که هم‌همرا از نظر»
 «دادگاه می‌گذرانند و بنابه اقرار صریح خود در تحقیقات از بدو ورود بایران»
 «تا قبل از ۲۸ مردادماه ۳۳ علنا و صریحا ضدیت خود را با اعلیحضرت فتید»
 «رضاشاه کبیر و سلطنت‌خاندان جلیل‌پهلوی ثابت و مسجل نموده و همواره»
 «با استفاده از وضع روز، مردم را تحریص به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت»
 «نموده است.»

«پس از کشته شدن سپهبد رزم‌آرا در روز ۲۹/۱۲/۱۶ و انتصاب جناب آقای»
 «حسین علاء به نخست‌وزیری سید مجتبی نواب صفوی اعلامیه‌ای صادر و منتشر»
 «مینماید که اصل آن بخط خودش در پرونده خلیل‌طهماسبی در مورد قتل»
 «مرحوم سپهبد رزم‌آرا در برگ ۷۸۳ بایگانی بوده و متن آن چنین است.»
 «۴ جمادی‌الثانی ۱۳۷۰ - ۲۲ اسفندماه ۱۳۲۹ - هو العزیز. حسین علاء»
 «زمامداری، ملت مسلمان ایران در خور صلاحیت تو و امثال تو و حکومت»
 «غاصب کنونی نیست فوراً بر کناری خود را اعلام کن. بیاری خدای توانا.»
 «سید مجتبی نواب صفوی.»

«قتل مرحوم سپهبد رزم‌آرا مبنای وقوع یک سلسله حوادث خوفناک و»
 «خطیر تاریخی برای کشور بوده که فرجام آن وقایع ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مردادماه»
 «۳۲ بوده است و روز ۲۸ مرداد ۳۲ به عنوان فصل‌نویس جدید در تاریخ ایران»
 «خواهد بود.»

«نواب صفوی با صریح‌ترین بیان ضمن آخرین دفاع در محضر باز پرس»
 «بخط خود چنین می‌نویسد. حکومت هیئت حاکمه ایران بدون استثناء قانونیت»
 «و رسمیت ندارد و من و چند نفر از یارانم قدم‌های خیلی با احتیاط و کوچک»
 «در راه انجام وظیفه برداشته‌ایم و حمل اسلحه و مسلح کردن دوسه نفر یا پنج»



نواب صفوی، تهماسبی و واحدی در بیدادگاه شاه

«وده نفر به منظور دفاع در برابر هجوم باسلام بوده و مقصود ما بسیار پاک و دینی»
«و با کمال احتیاط بوده است.»

«نواب صفوی در جای دیگر پس از اینکه می نویسد شب با استاد طهماسبی خبر»
«داده شد که فردا در مسجد شاه حضور یابد درباره استاد خلیل طهماسبی چنین»
«اضافه می نماید.»

«سپیده دم غسل کرده خود را معطر نمودند و چهره های هم پیمانان خود را»
«بوسیدند و با هم وداع کردند و در جای دیگر نواب صفوی در مورد مسجد شاه»
«و خلیل طهماسبی می نویسد: آنجا مکانی بود که پنج روز قبل یعنی قریب یکصد»
«ویست و چهار ساعت پیش آقای سید عبدالحسین واحدی بر فراز منبر رسماً تمام»
«حجت کرده و زنگ خطر را نواخته بودند، آری رزم آرا به چنین مکانی»
«می آمد لذا قوای انتظامی برای حفظ جان نخست وزیرشان سخت در تلاش»
«بودند، استاد طهماسبی به انجام وظیفه خویش مبادرت کردند.» در جای دیگر
«می نویسد. «شجاعت استاد طهماسبی از نظر اینکه در قلب لشکر دشمن آن چنان»
«ابی با کانه سر بازی کردند که دنیا را به حیرت انداخت.» در جای دیگر می نویسد
«طهماسبی عملی به مردانگی انجام داده و بکار خویش مباحات مینمود و در»
«حالی که نجات از جنگال مامورین ممکن بود زیرا کسی جسارت پیش آمدن»
«نداشته و همه هراسان و وحشت زده بگوشه ای پناه برده بودند استاد مصمم شد که»
«بایستد و مردانه استقامت کند.»



استاد خلیل طهماسبی فرزند قهرمان ایران و اسلام در دیدارگاه شاه

« از ۲۸ مرداد ۳۲ به بعد در نظر بود تیمسار سپهبدزاهدی، جناب آقای دکتر « امینی، تیمسار سرتیپ بختیار، جناب آقای جمال‌امامی از بین برداشته شوند. « خلیل طهماسبی چگونگی اخذ تصمیم برای قتل جناب آقای علاء را توصیف « و بیان نموده و ضمن مواجهه بانواب صفوی اظهارات او نیز مورد تأیید نواب « صفوی قرار گرفت از جمله اینکه: برای جلوگیری از انعقاد پیمان بغداد « تصمیم کشتن جناب آقای علاء گرفته شد. »

« مجموعه مدون از طرف نواب صفوی در ۹۲ صفحه که یک جلد آن به پیوست « این کیفرخواست از نظر دادگاه می‌گذرد از نظر افراد مومن و معتقد به نواب « صفوی معروف به کتاب فدائیان اسلام است، مجموعه مزبور به عنوان یک سند « یکی از دلائل اثبات اتهام منتسبه است مبنی بر اینکه منظور از تشکیل جمعیت « فدائیان اسلام بهم زدن اساس حکومت و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت « سلطنت بوده است که در انجام منظور بالا عده‌ای با توطئه قیام و اقدام نموده‌اند. »

و بدین ترتیب حسین آزموده سرلشکر شاه پرست ارتش که عنوان دادستان ارتش را یدک می‌— می‌کشید با تنظیم یک کیفرخواست چندین ده صفحه‌ای که چکیده‌ای از آن عیناً نقل گردید برای نواب صفوی و یاران وفادار و غیرتمند او تحت عنوان مخالفت با شاه و طرز تفکر و حکومت او تقاضای اعدام می‌نماید.

این کیفرخواست درست‌کپیه همان کیفرخواست عبیدالله بن زیاد بر ضد مسلم بن عقیل و سپس بر ضد امام حسین علیه السلام است که فرزند رسول خدا و امام راستین بندگان خدا و فرستاده و نماینده او را شورش گرانی بر ضد خلیفه غاصب و فاسق بر مردم معرفی نموده و تقاضای اعدام آنها را می‌نماید و تعدادی از مردم را علیه آنان به جنگ و باقیمانده را نیز در زیر فشار



سید محمد واحدی نوجوان رشید و فدائکار در بیدادگاه شاه

تبلیغات وحشت‌انگیز خود به سکوت و بی‌تفاوتی واداشته و آنان را به شهادت میرساند اما عبیدزیاد آن سمت صفحه تقدیر را خوانده بود که فردای آن روز دست انتقام‌گر روزگار با او و اربابش یزید و کارگزاران بی‌شرافتش چه خواهد کرد.

و آن بی‌حقوق درنده صفت نمی‌توانست درک کند که در ماورای آن روز قدرت و حشیانه او روز دیگری هم خواهد آمد که علاوه بر آنکه تاروپود او و دود ماشر را بیاد فنا بدهد اصولاً طرز فکر و عملکرد او را نیز در ژرفای تاریخ بشریت برای همیشه محکوم نماید و در مقابل هم چهره حسین علیه‌السلام و یاران عزیزش و مسلم‌بن‌عقیل آنچنان درخششی در تمام طول تاریخ زندگی پیدا کند که هر گر خاموش شدنی و از بین رفتنی و کهنه‌شدنی نباشد.

عبیدزیاد نمی‌توانست بفهمد که از هر قطره خون حسین عزیز هزاران سید مجتبی و سید محمد و سید حسین و خلیل و مظفر و سید عبدالصین پدید خواهد آمد که ذخائر گرانبهایی در روزگار ان بعدی خواهند بود برای رودروئی بایزیدهای زمان‌های خود.

در واقع و با قدری تأمل معلوم خواهد شد که عبیدزیاد و آنان که مانند او چون حسین آزموده می‌اندیشیدند برابر با آن خود چون یزید و شاه ستم کرده‌اند نه بر مظلومینی که طرف مقابل آنها قرار دارند که برای عظمت دین خدا قیام نموده بودند چون که نتیجه کیفرخواست و تقاضای اعدام‌های آنان علیه ارباب تمام‌شده است و لولاینکه بقیمت شهادت شخص مظلوم هم تمام‌شده باشد چون ضمن یک ارزیابی دقیق معلوم شده است که دیر یازود باید از این دنیا رفت پس چه بهتر که در برابر جوخه اعدام و الله اکبر گویان از این جهان رخت بر بسته و با پیکری سوراخ، سوراخ و کفنی کلگون در تردید پروردگار حاضر شده و بعنوان مدافعی سرسخت از دین او در عالم قیامت معرفی شویم.



سیدهادی میرلوحی (برادر نواب صفوی) در بیدادگاه شاه



شهید مظفر علی ذوالقدر در بیدادگاه شاه در حال دفاع از مکتب و آرمان اسلامی خود. ذوالقدر مانند میلیونها فرزندان ستم‌کشیده این آبخاگاه تمام عمر ۲۰ ساله خود را بارنج و مرارت گزرانده و نفرت و کینه ستمکاران تا اعمال و جودش ریشه داشت.



احمد عباسی تهرانی در بیدادگاه ارتش آمریکائی شاه
احمد در این دادگاهها بجرم ظالماندی به جنبش اسلامی نواب صفوی و خویشاوندی واحدی محاکمه و محکوم میشود



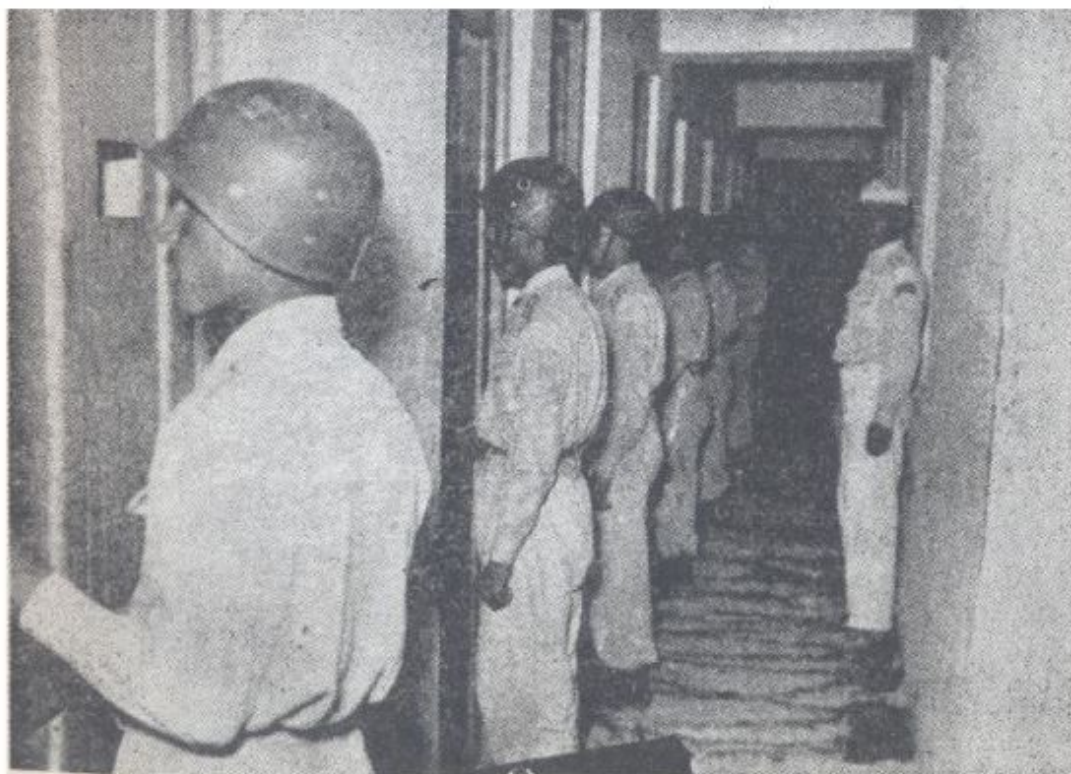
برادر غیرتمند و شریف اصغر عمری در بیدادگاه شاه مشغول دفاع است
عمری چون بنا بر تربیت مکتبی خود حاضر نشد در بازجوئیها نسبت به نواب صفوی فحش و ناسزا
گوید در این دادگاه به پنج سال زندان محکوم شد



برادر مبارز و فدائکار علی بهاری در بیدادگاه شاه.
علی بهاری از خاندان روحانیت و عاشق آرمانهای مقدس نواب صفوی بود او بعد از دوره سه ساله
زندان خود مجددا سه سال و نیم دیگر ب زندان افتاد



هیئت دادرستان ارتش در بیدادگاه نظامی محاکمه فدائیان اسلام.
مجسمه شاه مانند بت در پیش روی رئیس دادگاه قرار دارد



دژخیمان شاه سلولهای انفرادی فدائیان اسلام را با دقت مراقبت میکنند.

شهید استاد خلیل طهماسبی



خلیل، مانند صاحب اسم خود حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام عاشق بی چون و چرای خدای خود بود و هر جا که سخن از عشق، از عرفان، از توحید و از لقاء الله و شهادت بود همانجا استاد خلیل هم بود، استاد خلیل در سال ۱۳۰۲ در یک خانواده صالح و متدین در تهران تولد یافته بود و بافت تربیتی و خانوادگی او اقتضای آنرا داشت که با ایمان خدادادی او تقارن یافته و پس از پیوستگی بایک جریان بسیار سریع و برق آسا که بابر خورد بانواب صفوی در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ در منزل آیة الله کاشانی تکامل یافته است چهره‌ای درخشان همچون خلیل طهماسبی را برای ملت مسلمان ایران پدید آورد.

استاد خلیل زنده کننده تاریخ مسلمانان مومن و جانباز صدر اسلام بود، او هیچ چیز جز خدا و خواست خدایم اندیشید، از هیچ کس ذره‌ای ترس در دل نداشت مگر از خدا و هیچ کس را دوست نداشت مگر برای خدا، او یک نمونه بر ازنده از قدرت و تقوی و صفا و وفا بود و در سخت ترین شرایط مبارزات و جانبازیهای شهید نواب صفوی و فدائیان اسلام یک مایه امید و خاطر جمعی برای رهبر و دیگر برادران خود بود و هرگز ذره‌ای اعوجاج و باسستی و فتوری از او دیده نشد.

شهید طهماسبی بعد از انجام مأموریت الهی خود در براندازی رزم آرا در تاریخ ۱۶/۱۲/۲۹ بر زندان افتاد و مدت ۲۰ ماه در زندان دادگستری تهران بود تا اینکه ضمن طرح و تصویب یک ماده واحد در مجلس دوره هفدهم و در زمان زمامداری دکتر مصدق بعنوان قهرمان ملی از زندان آزاد گردید.

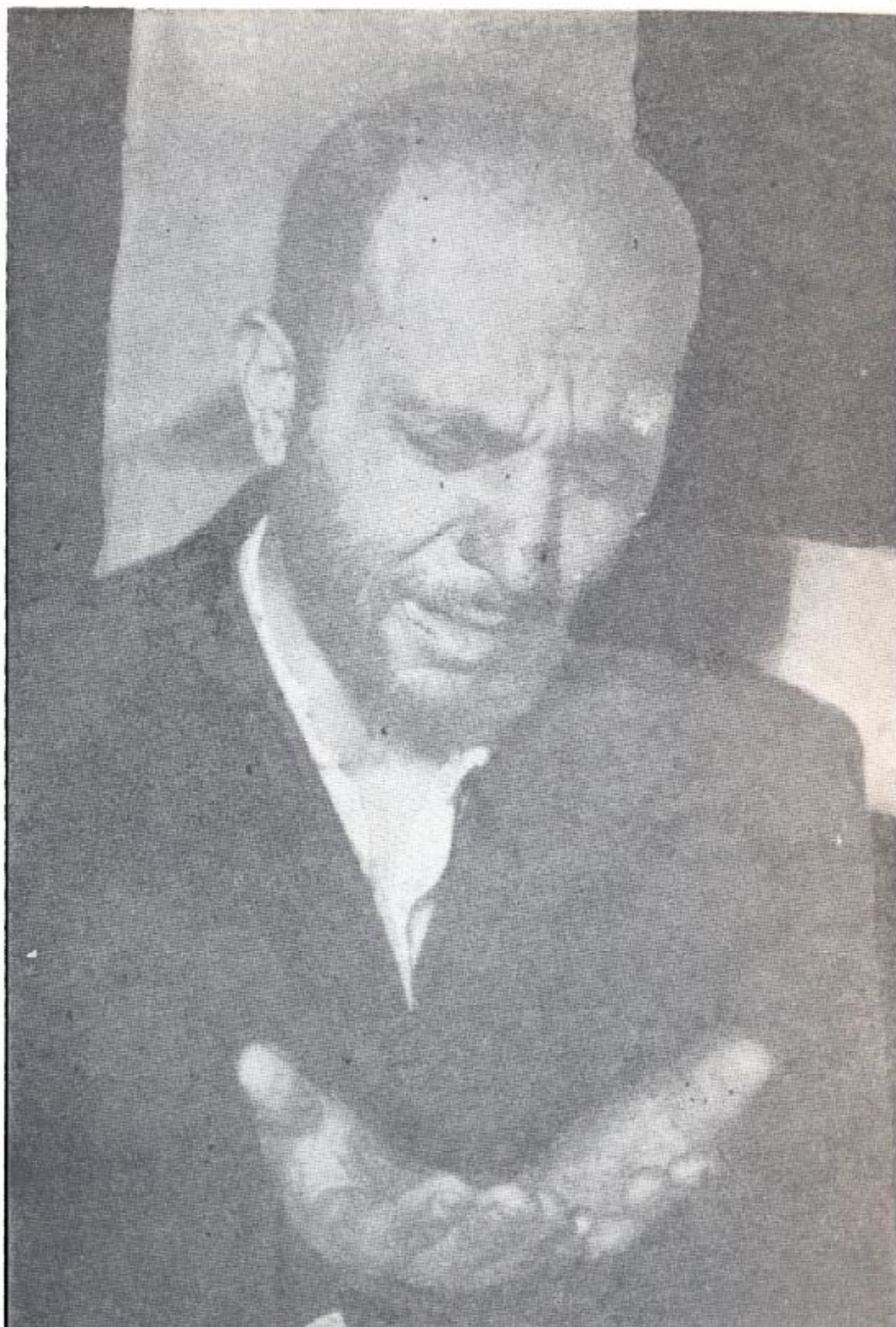
جالب توجه اینست که وضع روحی و اخلاقی او بعد از آزادی از زندان که دارای عالیتترین درجه شهرت شده بود با قبل از شهرتش هیچگونه تفاوتی نداشت.

او در برخورد با مردم مانند برادری غم خوار و خیر اندیش و در برخورد با گردنکشان مانند شیر غرانی بود و در وقت نماز و عبادتش بنده‌ای خاکسار بود که در قنوت و رکوع و سجود خود زار زار می گریست و با خدای خود صحبت می کرد. طهماسبی پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۳۱ با دوشیزه نیکنام ازدواج کرد که ثمره این ازدواج فرزندی بنام مهدی طهماسبی می باشد.

همسر آن شهید همشیره حجة الاسلام شیخ محمد رضا نیکنام ازیاران نزدیک و وفادار شهید نواب صفوی هستند که پس از شهادت این بزرگواران با اینکه خود حجة الاسلام نیکنام بیشتر اوقات تحت تعقیب دستگاه شاه بوده و سالها نیز در زندان بسر برده است اما از همسر و فرزند شهید طهماسبی نیز پدران و با کمال جوانمردی سرپرستی نموده است.

شهید خلیل طهماسبی بعد از ازدواج خود در یک خانه چهارطاقه که با تفاق رهبر و خانواده اش و شهید سید عبدالحسین واحدی و خانواده اش و شهید سید محمد واحدی در دولا ب اجاره کرده بودند زندگی می کردند و بعد نیز به همان ترتیب و با هم به خیابان خراسان نقل مکان کرده بودند که بعد از واقعه حمله به حسین علاء در اوائل آذرماه ۳۴ همگی دستگیر و در سجرگاه ۲۷/۱۰/۳۴ شهید شدند.

شهید طهماسبی در هنگام شهادت ۳۳ سال داشت اما چهره اش در پای تیراعدام مانند یک جوان ۲۲ ساله درخشش دارد.



شهید خلیل طهماسبی، قهرمانی که تاریخ ایران را ورق زد، در برابر خدای خود و در حال نماز خاشع و خاضع بوده زار زار می‌گریست.

شهادت نواب صفوی و یاران او

شاه که از طرز محاکمه و دادگاه‌های سری محاکمات نواب صفوی و یارانش سخت بیمناک بود و با اینکه مامورین شهربانی و ارتش او در پی بازجوئیهای وحشیانه خود از افراد فدائیان اسلام بتمام جزئیات امور داخلی آنان پی برده بودند و تعداد چند اسلحه کمری که کل موجودی سلاحهای گرم فدائیان اسلام بود بدست مامورین افتاده بود و گزارشات محرمانه‌ایکه بعضی از منافقین خودی نما از میزان نیروهای آنان و مخفی گاه‌هایشان به رئیس شهربانی و مامورین آگاهی داده بودند و از همه مهم‌تر صراحت لهجه شخص نواب صفوی در بازجوئیها و دادگاه‌هایش از یک موضع بسیار روشن نسبت به شخص شاه و هیئت حاکمه ایران و همچنین موضع فکری او در قبال سیاست‌های بیگانه پرستانه و ضد اسلامی آنان و طرز استدلال صدرصد شرعی و قانونی او در ارتباط با اقدامات و کیفیت مبارزاتش برای نجات مملکت اسلام هیچگونه نقطه ابهامی برای دستگاه حاکمه باقی نمی گذاشت و علاوه بر اینها تردیدی وجود نداشت که اگر چه نواب صفوی را تحت عنوان عنصری تندرو در بسیاری از محافل نام می بردند اما همگی در مذهبی بودن او اتفاق نظر داشتند و فقط این امکان وجود داشت که جرم او از دیدگاه روحانیت آرام آن زمان دخالت مستقیمش در امور سیاسی و اجتماعی مملکت باشد که این جرم هم هرگز نمی توانست موجبات قانونی مرگ و اعدام او را فراهم سازد ولی بنظر میرسید که سکوت مرگبار آن روز و روحانیت در برخورد با قیام شهادت بار نواب صفوی بیش از پیش شاه را به وسوسه کشتن نواب صفوی و یاران او و امیدارد.

مطلب جالب توجهی که در خلال مطالعه این تاریخچه غم انگیز و حسرت بار و در عین حال افتخار آفرین بچشم می خورد اینست که در اولین جلسه محاکمه نواب صفوی در دادگاه بدوی در تاریخ اوائل دیماه ۳۴ گفته شد و روزنامه‌های آن روز نیز نوشتند که جریان دادرسی نواب صفوی و فدائیان اسلام هر روز در قم بنظر حضرت آیه الله بروجردی خواهد رسید و رویهم رفته کسی باور نمی کرد که باین آسانی بتوان نواب صفوی را که چهره اش در آسمان تاریخ مبارزات ضد بیگانه و بیگانه پرستی همچون خورشیدی درخشان او را گشت و نابودش ساخت.

و در این رابطه هر کسی نظری داشت و در هر محظلی چیزی گفته می شد، تاپیش از اعلان رای دادگاه تجدید نظر خیلی‌ها می گفتند رای دادگاه بدوی در این دادگاه تعدیل خواهد شد، اما بعد از اینکه دادگاه تجدید نظر نیز عینا همان آراء را تأیید نمود بعضی از ساده اندیشان می گفتند حالا موقع خود نمائی و ریاکاری شاه است که با اختیارات قانونی خود یکدرجه تخفیف داده و مجازات اعدام را به حبس ابد تبدیل نماید، عده دیگری از متدینین نیز عقیده داشتند که غیر ممکن است حضرت آیه الله بروجردی و حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت ساکت بنشینند تا نواب صفوی اعدام شود و استدلال می کردند که علاوه بر اینکه نواب صفوی برای اسلام و برای جلوگیری از ظلم و فساد قیام نموده است همیشه نیز طرفدار روحانیت بوده و برای روحانیت شیعه احترام خاصی قائل بوده است و پیوسته نیز در تماس با آنها بوده و خود نیز دارای همین لباس و از همین قشر می باشد.

امام مدودی افراد واقع بین نیز که باره‌موز شیطنت‌های شاه و کارگزاران او آشنائی داشتند از همان وقتی که در اولین دادگاه لباس روحانیت نواب صفوی را از برش بیرون کردند به عمق این فاجعه درد آلود پی برده بودند و با توجه به مسائل جنبی دیگری که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از جریانات سیاسی مملکت پدیدار بود دریافته بودند که شاه مصمم است برای گسترش مقاصد آمریکائی خود در ایران و برای غریب کردن فرهنگ این جامعه بطور کلی دین را از سیاست و مملکت‌داری جدا سازد و در این رابطه مجبور است تاهرمانی را که در پیش روی خود دید از سر راهش بردارد که در این مقطع خاص زمانی بزرگترین مانع او همانا وجود نواب صفوی و جمعیت فدائیان اسلام و نقطه نظرهای مذهبی-سیاسی آنان بود که اساسا وجود شاه را با جلال و جبروت خاص او و گرایش روزافزونی رابسوی قطب‌های ضداسلامی بهیچ وجه نمی‌توانستند تحمل نمایند.

اما یک خبر کوتاه که در ساعت ۷ صبح روز ۲۷/۱۰/۱۳۳۴ از رادیو تهران پخش شد تمام مردم مسلمان را دچار حیرت ساخت و بتمام این نظرهای گوناگون خاتمه بخشید و آن خبر حکایت از تیرباران نواب صفوی و ۳ تن از یارانش داشت.

(این تاریخ مطابق با سوم جمادی‌الثانی ۱۳۷۵ سالگرد شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها سلام می‌باشد.)

از چگونگی وضع این دادگاه‌های سری در قلب پادگان‌های ارتش آمریکائی شاه و صورت جلسات موجود آنها و کیفیت دفاعیات نواب صفوی و مخصوصا آخرین دفاع ۶ ساعته او در دادگاه تجدید نظر که تا بعد از ظهر روز ۲۵/۱۰/۱۳۳۴ طول کشیده است کاملاً مشهود است که این دادگاه‌ها فرمایشی بوده و اصلاح دادگاه نبوده بلکه بیدادگاه بوده است.

چون که نواب صفوی تمام اظهاراتش در برابر جوئیها و تمام دفاعیاتش در دادگاهها با تکیه بر فرامین الهی قرآن و اسلام و فقه مستند شیعه بوده و برگرد محور قانون اساسی ایران دور میزده است و در واقع در همین دادگاهها می‌بایستی جای متهمین و دادرسان را بایکدیگر تغییر می‌داد و شخص شاه را بعنوان متهم ردیف ۱ بجای نواب صفوی می‌نشانند چون که او بود که حاضر شده بود و موجودیت یک ملت مسلمان را بخاطر منافع شخصی خود و خانواده‌اش و آیندگانش در بست و بدون قید و شرط و درست برخلاف دستورات اسلام و مفاد قانون اساسی همان روز ایران در اختیار بیگانگان قرار دهد.

اما در هر صورت دستگاه بی‌غیرت و بی‌شرف شاهنشاهی بر سر کار بود و آنچه که به مقتضای خود کامگی و شهوت پرستی آنان بود انجام می‌گرفت و یک پرده از این خود کامگیها نیز ابرام رای دادگاه بدوی نظامی این مظلومین بود.

جالب توجه اینست که همان قوانین دادرسی که بقول خودشان از روی موازین آن، این فرزندان برومند اسلام را محاکمه می‌کردند می‌گفت که بعد از اعلان رای دادگاه تجدید نظر، متهم حق قانونی دارد که تا ده روز بعد تقاضای فرجام خواهی نماید.

اما این بدسیرتان و وحشی‌صفت در همان لحظه نواب صفوی، سید محمد واحدی و خلیل طهماسبی را که قصد داشته‌اند از این حق قانونی خود استفاده کنند زیر شکنجه قرار داده و می‌

گویند که شما کشته‌شدنی هستید و لذا دستگاه را معطل استفاده از حق قانونی خود ننمائید و آنان نیز همان شب تقاضای فرجام کرده و افسران عالی‌رتبه شاه مرا تبراً شبانه‌در هتل آبعلی در ۶۰ کیلومتری شمال تهران که یکی از عیاش‌خانه‌های زمستانی شاه در ایران و محل اسکی بازی او بوده است بعرض رسانیده و جواب رد آنرا گرفته و می‌آورند.

در این‌جا روایتی داریم از برادر غیرتمندمان اصغر عمری که در آن روزهای سخت، هم‌زنجیر رهبر خود و دیگر برادران فدائیان اسلام بوده است.

برادر عمری نیز در همین دادگاهها و در کنار نواب صفوی محاکمه‌شده و به پنج سال زندان محکوم می‌گردد. او می‌گوید: رای دادگاه تجدیدنظر در محیط‌ظلمانی بیدادگاه لشکر ۱ پیاده عشرت آباد تهران در سرشب ۲۵ ر ۱۰ ر ۱۳۳۳ قرائت شد. این رای نیز همانند همان رای دادگاه بدوی نواب صفوی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر ذوالقدر را به اعدام و سید هادی میرلوحی، اصغر عمری، احمد تهرانی و علی بهاری را هر یک به ترتیب از ۶ الی ۳ سال زندان محکوم می‌نمود.

وقتی که رای دادگاه خوانده‌شده و هر کس تکلیف خودش را دانست ما را از لشکر ۱ پیاده به لشکر ۲ زرهی منتقل نمودند.

فرماندهی لشکر ۲ زرهی بمعهده سرتیپ تیمور بختیار بود و بعد معلوم شد که مخصوصاً این محل را برای اجراء احکام اعدام انتخاب نموده بودند.

در هر صورت وقتی که وارد کاریدور زندان لشکر ۲ زرهی شدیم بمادستور داده شد که لوازم خود را که رویهم ریخته‌شده بود میتوانید جدا کرده و بردارید و من که برای برداشتن لوازم خود پیش‌رفتم شهید نواب صفوی را دیدم که لباس‌های روحانیت خود را دریافت نموده و به تن کرده است.

عمری می‌گوید در این دیدار که آخرین دیدار ما بود او را بی‌نهایت خوشوقت و پیروزمند مشاهده نمودم.

شهید نواب صفوی با خوشحالی زاید الوصفی می‌گفت و تکرار می‌کرد که لباس‌هایم را گرفتم و گوا اینکه موجب مزید افتخارش بود که باین لباس راه شهادت را پیموده و به پیشگاه الله بشتابد.

برادر اصغر عمری و برادر علی بهاری تنها بازماندگان و یادگاران این صحنه تراژدی هستند چون که بعد از شهادت آن بزرگواران، چهار نفر برادران محکوم‌بزندان نیز زندانهای خود را با کمال بردباری و مردانگی تحمل نمودند و آزاد شدند، اما بعد از چندی برادر سید هادی میرلوحی که گفته‌می‌شد بر اثر ضربات هولناکی که در هنگام بازجوئیه‌ها بسراو کوفته‌اند دچار ناراحتی‌های عصبی شده و در گذشت و برادر احمد عباسی تهرانی نیز که بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران برای انتقام خونهای بناحق ریخته‌شده رهبر و برادران خود، افسران نابکار آنروز گاران سیاموظلمانی را بازداشت نموده و در زندان اوین بازجوئی می‌کرد بطرز مرموزی در خانه خود کشته و شهید گشت.

برادر عمری می‌گوید پنجم و چندروز بود که بیم‌و امید بوجودما مستولی بود و هرروز در ضمن بازجوئی در کاریدور زندان و در جلسات دادگاهها شهید نواب صفوی و دیگر برادران

را دیده و از جلوه‌های ملکوتی آنان در برابر این دیوهای ضدانسانیت روحی تازه گرفته و شادمان می‌شدیم اما در این شب ظلمانی و ستم‌بار مثل این بود که ساعتها از کار افتاده و زمانه درجا می‌زند و با اینکه نسبت به شخص خود معلوم شده بود که اعدامی نیستم اما هرگز نمی‌توانستم باور کنم که من زنده مانده و نواب صفوی را بکشند و مثل این بود که تمام دنیا بر روی وجود من یک نفر سنگینی دارد اما هیچ چاره دیگری جز صبر و انتظار وجود نداشت.

برادر عمری می‌گوید، ساعتی از نیمه شب گذشته بود و من و احمد تهرانی در یک سلول یک نفره زندانی بودیم و هوای قدری سرد بود که چیزی نمی‌مانده بود نفس‌هایمان در سینه منجمد شود ناگهان صدای مردانه و رشید سید محمد واحدی را شنیدم که می‌گفت: یا الله، بلافاصله از جای خود جستم و از سوراخ درب سلول نگاه کردیم و در زیر نور بی‌رنگ زندان یا آن نور ظلمت آفرین راهروی زندان لشکر ۲ زرهی دیدیم که سرهنگ اللهیاری نماینده سرلشکر آزموده دادستان ارتش که مأموریت اجراء حکم اعدام نواب صفوی و یارانش را پذیرفته بوده در پیش و شهید نواب صفوی و شهید سید محمد نیز در پشت سر او در حرکتند و از گام‌های استوار و محکم آن شهید بخوبی پیدابود که در راه معشوق خویش یعنی خدای جهانیان گام بر میدارند و آنچنان از راهی را که بسوی چو به اعدام و شهادت می‌پیمایند خاطر جمع و دل آرام هستند که گوئی تمام وظائف خویش را انجام داده و برای دریافت پاداش و جایزه خود به پیش می‌روند.

بعدا گفته شد که افسران توده‌ای و دیگر رؤسا و سردمداران آن حزب که در همان زندان بوده و کیفیت شهادت‌پذیری نواب صفوی و یاران او را مشاهده نموده بودند بر او آفرین گفته و با احساس خاصی گفته بودند که:

«این مرد رفت اما عظمت خود را بر ما تحمیل کرد.»

و نقل شد که در بین همین راه نواب صفوی به اللهیاری گفته بود:

«آری به آزموده بگوئید به شاه بگوئید مطالب همانها بود که گفتم.»

برادر غیرتمند دیگر علی‌بهاری نیز که در این ماجرای سهمناک هم‌زنجیر و هم‌دوش رهبر و دیگر برادران جانباز خود بوده است روایت می‌کند که:

«هنگامی که در اولین جلسه دادگاه برای تعیین وکیل و دیگر تشریفات»
 «صوری قانونی حاضر شدیم و دیده شد که در اینجا بعضی مخبرین عکاس حضور»
 «داشتند و قصد عکس برداری و تهیه خبر دارند، شهید نواب صفوی را که عمامه»
 «از سرش برداشته بودند ناگهان شال کمر خود را باز کرده و خواست که بجای»
 «عمامه بسریببند که سرگرد بهزاد نیا نماینده دادستان او را منع کرد و ایشان»
 «اعتنائی ننمودند و آن سرگرد بی‌شخصیت پیش آمده و با ذکر کلمات توهین»
 «آمیزی خواست آن شال را از دست او بیرون آورده و ایشان هم نپدیداند تا»
 «اینکه بالاخره کار به مشاجره و کشمکش کشیده و نواب صفوی باتندی و صدای»
 «بلند گفت بچلم که باید حتما با همین لباس شهید شوم.»

بهاری می‌گوید خاطره‌جالب دیگری که از شهید نواب صفوی در خلال این روزها دارم اینست که «در آخرین روز دادگاه تجدیدنظر و در هنگامی که شهید»

«نواب صفوی بایکدنیا هیجان و احساس مشغول دفاع از آرمان‌های اسلامی خود»
 «بودنا گهان سر لشکر مجیدی رئیس دادگاه سخن او را قطع کرده و پرسیده،»
 «آقای نواب صفوی اگر چنانچه همین امروز شمارا آزاد کنیم از فردا چه»
 «خواهید کرد...؟»

«شهید نواب صفوی بدون هیچگونه درنگ و تاملی با صدای بلندتری پاسخ»
 «دین، بجز همان وظائف شرعی خود را دنبال خواهیم کرد.»

برادر علی بهاری اضافه می‌کند که در دادگاه بدوی روزیکه حسین آزموده داستان ارتش شاه برای دفاع از کیفرخواست خود علیه فدائیان اسلام حضور یافته بود بقدری در رابطه با تجلیل از رضاشاه و مخالفت نواب صفوی با طرز فکر و اقدامات او نسبت بمقدسات دینی اهانت ورزیده و با ضروریات دینی اظهار مخالفت نمود که بنا بر توصیه شهید خلیل طهماسبی در همانجا تصمیم گرفتم اگر از این بند رهایی یافتم و آزموده زنده بود او را بکشم و بعد از گذشت سه سال که از زندان آزاد شدم بلافاصله بدنبال تهیه اسلحه رفتم و پس از یافتن اسلحه که درست یکماه بطول انجامید سراغ آزموده رفتم تا نیت خود را درباره او عملی سازم اما چون چهارم شناخته شده بود نستگیر شده و پس از بازجوئی و اقرار بداشتن یک چنین قصدی محاکمه شده و در دادگاه بدوی با اعدام محکوم شدم اما در دادگاه تجدیدنظر چونکه پدرم کمردی روحانی بود و از آیة الله بروجردی خواسته بود که ایشان وساطت کنند ایشان نیز نامه‌ای بشاه نوشته و به سال ونیم زندان محکوم کردند.

خاطره جالب دیگری هم از خانم نیره سادات همسر شهید نواب صفوی در این روزهای تاریک داریم که عینا نقل می‌کنیم.

خانم نیره سادات میگوید :

«من از بنگاهی که توی فلکه خیابان خراسان بود تلفن کردم به آزموده گفتم ای»
 «آزموده، تو کسی هستی که پسر مادری را بیگناه در فرماندار نظامی کشتی و»
 «پسر دیگرش را محکوم بمرگ کردی، نواب و بارانش را هم محکوم بمرگ»
 «کرده‌ای آیا سزاوار است که ملاقات هم بمانده‌ی، گفت به موقعش ملاقات»
 «می‌دهم، گفتم امیدوارم در این موقعیت قرارگیری و گوشی را گذاشتم، سه»
 «روز بعد آمدند گفتند بیائید ملاقات، من فاطمه و زهرا، دودخترم را بغل کردم»
 «و باتفاق مادر آقای نواب و خانم جعفری رفتیم ملاقات در زندان عشرت آباد»
 «وقتی رسیدیم دیدم دو طرف یک گردان نظامی صف کشیده‌اند و مواظب ما»
 «هستند، در اطاق کوچکی نشستیم، دیدم آقارا آوردند، دست‌چپ آقا به دست»
 «راست یک سربازی دستبند زده شده بود و لباس آقارا در آورده بودند و گفته»
 «بودند تو لیاقت نداری لباس روحانیت برتن کنی، یک پالتو روی شلوار پایشان»
 «بود، آقا نشستند من وقتی آقارا دیدم همین طور زیر چادر گریه می‌کردم و»
 «خدایم داند چه قیافه ملکوتی‌ای داشتند نور از صورتشان می‌بارید، در این»
 «پنجام و هفت روز خیلی شکنجه شده بودند ولی نور از صورتشان می‌بارید.»



تاریخ تکرار میشود و دستهای پلیدی که ابراهیم را در آتش افکنده و ذکر بار را در میان درخت اره کرده و یحیی را در حضور پادشاه زمان خود سر بریده و مسیح را بر صلیب کشیده و شمشیر زهر آلود با تارک علی نواخته و سرازیدن حسین عزیز جدا ساخته و امامان راستین اسلام را زندانی و منزوی و مسموم نموده و شیخ فضل الله نوری را بردار کشیده و سید حسن مدرس را خفه نموده و هزاران هزار از این قبیل جنایات نموده بود بار دیگر از آستین محمد رضا شاه بهلوی بیرون آمده و بیکر سید مجتبی نواب صفوی را در نیمه شب ظلمانی ۲۷، ۱۳۰۴، ۳۴ بر چوبه اعدام می بندد.

باید دانست که این آخرین جنایت از این نوع نیست و تا زمانی که فیرت و ایمان و شرف و حق جوئی مفهوم فرهنگی و معنوی خود را دارد این جنگ و ستیز حق و باطل نیز به همین صورت تبلور و عینیت خواهد داشت.

بر خلائق می رود تا نفخ سوز

دگر گز است ابن آب شیرین و آب شور

«مادرشان گفتند آقا کاش ما مرده بودیم، کاش ما از بین می‌رفتیم، بعد شما خودتان را بکشتن می‌دادید آقا! مادرشان گفتند خانم اجازه بدهید من دست شمارا ببوسم، پای شمارا ببوسم، نمی‌خواهم جسارتی بکنم ولی دلم می‌خواهد»
 «که از آن مادرهای صدر اسلام باشید، مگر نمی‌دانید یک مادر چهارپسرش را در رکاب پیغمبر فرستاد به جنگی و هر چهار فرزندش شهید شدند، وقتی پیغمبر مراجعت فرمودند آن زن آمد رکاب پیغمبر را بوسید و گفت ای رسول خدا! مفتخرم که چهارپسرم لایق بودند که در رکاب چون تو مردی و پیغمبری کشته شوند و در راه خدا کشته شوند، از آن مادرها باشید خانم، مرگ برای هر انسانی هست، بالاخره پیر یا جوان انسان می‌میرد، تصادفی کند یا ایمنار می‌شود و یا زیر آوار می‌رود یا از بلندی پرت می‌شود، سگت می‌کند و غرق می‌شود.»

«اما آن مرگی بهتر است که با عزت باشد، مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است، مرگ در راه خدا خیلی بهتر از مرگ عادی است.»

«آقا شروع به صحبت کردند و گفتند خانم این محمدرضا اگر بخوایم با او سازش کنم جایم اینجانیست و ایشان درحالی این حرف‌ها را می‌زد که دستشان به دست سربازی بسته بود و فرمانده مواظب ایشان بودند و در زندان»



شهید نوجوان سید محمد واحدی لحظه‌ای پس از تیرباران - بای‌دنب‌التلت

«بودند و بسیار شکنجه شده بودند، می گفتند اگر من بخوام با این محمدرضای»

«پدر سوخته سازش کنم جایم اینجا نیست ولی هر گز با عزت خیلی بهتر از زندگی»

«بازلت است، من تا آخرین نفس علیه دشمنان خدا خواهم جنگید.»

« بعد با من احوالپرسی کردند و حال بچه‌ها را پرسیدند.»

آری چگونه میتوان شیربیشه اسلام را که خون علی علیه السلام در گهای او و تربیت مکتب مردپرور اسلام تمام وجود او را احاطه نموده است با این نهیبها و با این زنجیرها و با این تهدیدها از ذات خود دور کرد، امکان ندارد، مگر اینکه برای آسودگی خاطر از بیم و هراس يك چنین مردانی اصولاً مکتب آنها را نابود ساخت که آنهم ریشه‌اش با فراز این طبیعت بسته و پیوسته است و از دست اندازی دنیا پرستان کوتاه اندیش بدور.

در هر صورت زمانه با تمام سنگینی که بر روی وجود غیرتمندان داشت می گذشت و ساعت‌های آخر عمر این عزیزان فرامی رسید تا پاسی پس از نیمه شب ۲۷/۱۰/۱۳۳۴ که دژ خیمان شاه و در راس آنها سرهنگ الهیاری برای اجراء حکم اعدام نواب صفوی آن اسطوره عصر و آن نستوه بی بدیل را که زنجیر دژخیم از استقامتش در راه الله بستوه آمده بود و آرزوی رهائی از دست و پایش را داشت به درب آهنین سلول او آمده و او را با اتفاق سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر علی ذوالقدر برای اجرای حکم اعدام با طاق مخصوص می برند و بر طبق يك تشریفات سنتی با آنها تکلیف می کنند که وصیت کنند و اگر حاجتی دارند بگویند تا در صورت امکان عملی گردد.

و بدین ترتیب ساعت‌های پایانی این عمر کوتاه اما پر بار و پر محتوی فرامی رسد.

و حالا در این فرصت بسیار کوتاه و زود گذر چه باید خواست و چه باید کرد.

آیا باید درخواست عفو از پیشگاه شاه را نمود؟ که شام از دیدگاه این فرزندان برومند اسلام و قرآن منفورترین و کثیفترین موجودات است.

آیا باید تقاضای دیدار زن و فرزندان را کرد؟ که این از دیدگاه فراز مند این عقابان بلند پرواز آسمان فضیلت بدور بوده و خواسته‌ای ناچیز است.

آیا باید سفارش کرد تا اموال و مایملک آنان را چگونه در میان ورثه تقسیم نمایند که این پاک باختگان از مال دنیا چیزی نداشته‌اند.

پس چه باید کرد، آخر يك صفحه ویژه از این تاریخ تلخ و شیرین سفیدمانده است تا آخرین ساعت زندگی این نواده رسول خاتم را رقم زند.

کسانیکه جسته گریخته شاهد ماجرای اعدام و شهادت نواب صفوی و یارانش بوده‌اند مطالب زیادی نقل کرده‌اند اما چون نقل کنندگان را از حیث ایده و مکتب نمی پسندیم از ذکر حکایت‌های حماسه آفرین آنان نیز خودداری می نمایم و فقط آنچه را که وقوع آن را حتمی دانسته‌ایم در اینجا ذکر می کنیم.

و بالاخره نواب صفوی با فسران و درجه داران و سربازان حاضر و قاضی عسکر آن پادگان نصیحت کرده و وظائف آنها را در برابر آفریدگارشان که بندگان ضعیفی در دست او هستند یادآور می شود. و می گوید که شما بنابستور گروهی ستمگر ما را شهید می کنید اما طولی

نخواهد کشید که همگی از این کردار زشت خود پشیمان خواهید گشت اما این پشیمانی سودی ندارد.

و بعد از یک سری نصیحت و دلالت بتمام حاضرین مقداری آبمی خواهند که غسل کرده و نماز بخوانند و آن نامردان آب سرد می‌آورند اما این شیر مردان با همان آب سرد غسل کرده و بنماز می‌ایستند و با خدای خود مشغول راز و نیاز می‌شوند تا آخرین فرصت‌ها بسر آمده و سپس آنانرا به جایگاه مخصوص تیرباران می‌برند و هنگامیکه می‌خواسته‌اند چشمهای آنانرا ببینند از درخیمان می‌خواهند که چشمانشان را نبندند تا در آخرین لحظات زندگی نیز با چشم باز با استقبال شهادت بروند و با چشم باز با خدای خویش واجدانشان روبرو شوند و شروع باذان گفتن و سپس قرآن خواندن می‌کنند که در اولین دقائق طلوع فجر فرمان آتش صادر شد و جوخه اعدام ارتش آمریکائی شاه در پادگان لشکر ۲ زرهی تحت فرماندهی سرتیپ تیمور بختیار آتش کرده و از سینه تاسر و صورت این فرزندان رشید اسلام را سوراخ، سوراخ می‌کنند.



ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون
 زنده کدامست برهوشیار آنکه بمیرد پسر گوی یار

اجساد پاك این شهدای راه اسلام را پیش از آنکه مردم تهران از خواب برخاسته باشند به گورستان مسگر آباد در جنوب شرقی بیرون تهران می برند و با عجله ای هر چه بیشتر جدا جدا از یکدیگر بخاک می سپارند و ساعتی بعد که رادیو تهران این خبر را منتشر می سازد مردم دولا ب که از دیگران به گورستان مسگر آباد نزدیک تر بوده اند و برای اینکه شاید بتوانند جنازه هارا بگیرند بآنجا میروند اما معلوم می شود که کار بی پایان رسیده است و آنها از روی خط خونی که از درب غسلخانه تا سر هر قبری وجود داشته است قبور را می یابند و بعدا با کمک مامورین گورستان يك يك قبرها را شناسائی کرده و يك علامت بسیار كوچك روی هر يك از قبور می نهند. اما بعد از سالها که شهرداری تهران گورستان مسگر آباد را متروکة اعلان کرد و بیم آن می رفت که این قبور شریف نیز پایمال شده و برای همیشه نابود گردد بعضی از برادران وفادار طی يك طرح بسیار دقیق و حساب شده در يك نیمه شب به قبرستان رفته و جنازه های شهید نواب صفوی، شهید سید محمد واحدی و شهید ذوالقدر را از قبر بیرون آورده و به شهرستان مقدس و مذهبی قم در گورستان وادی السلام در قسمت ضلع شمالی آن بخاک می سپارند.

این برادران قهرمان در آن شب عملیات نبش قبرها موفق نمی شوند که جنازه های شهید سید عبدالحسین واحدی و شهید خلیل طهماسبی را هم از قبر خود خارج سازند.

وصیت نامه شهید نواب صفوی

۲۴ جمادی الاولی ۱۳۷۴ هـ، ق

۲۹ دیماه ۱۳۳۳ هـ . ش

(ندائی در رویا رسیده که گویا رفتنی هستم)

(وصیت من به برادرانم)

هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام مقدس آخرین وصی و قائم آل محمد پیشوای غائب جهان و بشر وجود منزله امام زمان
اعلی منزلت والا پایگاه

مهدی

عجل الله فرجه وحقق آمالنا فيه و فيه آمين الله العالمين

«برادران مسلمانم در سر اسر دنیا، دوستان ثابت قدم خدا و محمد و آل محمد»
«(ص) السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ان الدنيا قد ادرت و ان الاخرة قد»
«اقلت. همانا دنیا از ما روگردانده و آخرت بمارو کرده است، آنچه از عمر»
«ما گنشت و فانی شد از دنیا بود و آنچه بسوی ما رو کرده و بسوی شتابان»
«میرویم آخرت است. پس بکوشید از ابناء این گذشته فانی نبوده از ابناء آن»

«آینده حتمی باشید و خود را برای آن سرای جاوید آماده نمائید (آمن قلة)
 «الزادوبعد السفر) امیرالمومنین وجود اقدس علی علیه السلام که جهانی پر از
 «عشق و معرفت خدا بود و جهانی معرفت باید تا بشخصیتش کمی بی برد و جهان
 «وجود همانندش را پس از پسر عموی گرامش صلی الله علیه و آله ندیده و
 «نخواهد دید.»

«از قلت توشه و دوری و هیبت این سفر می نالید، بیائید و از خواب خرگوشی
 «برخیزید و بپرهیزید از اینکه بیازی آزمایشی دنیا فریب خورده و آلوده شوید
 «و تمام پراهمین استوار و آیات منیره خدا و حقائق نوربخش جهان را که بسوی
 «خدا و معاد از راه انبیاء عظام علیهم السلام و محمد و آل محمد (ص) رهبری
 «می کنند فراموش کنید.»

«آه، آه، حاشا و کلا خدا نخواهد که من و شما در زمره خاسرین و بدبختان
 «قیامت و اصحاب حجیم شمرده شویم.»

«آه، بشری که تاب مشقات آسان و زودگذر دنیا را نداشته در مصیبت کوچکی
 «متزلزل و عاجز گردیده بی تاب می شود چگونه تن ناتوان و زبون را مهبای
 «آن آتشی می کند که از غضب قهار خدای آتش و آب مشتعل گردیده است.
 «آه، عجب! این بشر ضعیف که با این سرعت و رو و خرو و جش از این آزمایشگاه
 «دنیا طی گردیده هم آغوش خاک تیره می گردد با اینکه برای اصطبل و رباط
 «هم معتقد است که باید از سوی صاحب قانون و دین و مقصودی باشد چگونه
 «قانون و نظام و دین و مقصود خدای جهان و نماینده عزیزش وجود اقدس پیغمبر
 «اسلام حضرت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله توجهی نکرده محیط فکر
 «وزندگی خود را از طویله و اصطبل هم تنزل داده خود را برای همیشه در آتش
 «جهل و شهوت بستش که افرورنده آتش غضب خداست می سوزاند؟»

«(او لئک کالانعام بل هم اضل) اینان مثل حیواناتند بلکه گمراه ترند.
 «آه، ای برادران شما، برای تمام حجت حق و کسب رضای رحمان و طاعتش
 «و برای نجات و تبرئه خود در پیشگاه عظیم خدای عزیز (ومعدرة الی ربکم)
 «حق را بگوئید و تبلیغ کنید و این بیچارگان را از بیچارگی فردا خبر دهید
 «و انذار نمائید و علم رضای خودتان را نسبت بمعاصی و نافرمانیها و تبهکاریها
 «و وظیفانهای آنها اعلام دارید (اما ساکرا و اما کفورا) یا هدایت پذیر گردیده
 «و یا کفران می کنند.»

«خدای عزیز از طاعتشان بی نیاز بوده از معصیت آنها هم حکومت بی زوالش
 «زیانی نبیند و جهنمش وسیع بوده (تقول هل من مزید) میگوید آیا سرکش
 «و عاصی بیشتری هستی؟.. و الفاظ و فلسفه‌های بوج و مظاهر رنگین و قدرتها
 «و ژست‌ها و لباسهای فریبنده دنیا در آنجا ذلیل و پوسیده گردیده دردی دوا
 «نمی کند و بکاری نمی خورد.»

«آه از این غفلت طولانی، آه، برادران، من دیدم و دیده هر عاقلی می‌بیند»
 «که محبت خدا از هر محبتی شیرین‌تر و اطاعت فرمانش از اطاعت شیطان و»
 «شهوت و نفس گرامی‌تر و پرهیز از عذاب آینده جاویدی که انبیاء برای»
 «بدکاران وعده کرده‌اند از پرهیز از معصیت‌های زودگذر دنیا عاقلانه‌تر و»
 «امید به رحمت و نعمت و لذت حتمی و بی‌آلام بهشت از امید به لذت فانی و خیالی»
 «احتمالی دنیا پابرجا تر و استوارتر می‌باشد و گردانیدن عنان وفا و عاطفه»
 «و محبت و غیرت بسوی آفریننده عزیز و فاو غیرت و محبت و بخشاینده جمیع»
 «احساسات و نعمت‌ها به حقیقت وفا و عاطفه و محبت و غیرت نزدیک‌تر و»
 «صحیح‌تر و بحق و بجا بوده و پروانه شمع محبت او گردیدن و در راهش»
 «سوختن و بدریای رحمت و لطفش بی‌وستن سعادت است که در زیر آسمان»
 «علم و عقل و وجود شهرش فوق هر عنقا و همائی است که در خاطرها خطور»
 «کند و در تصور اندیشه کنندگان بگنجد.»

«آه، بر او خواستم که دنیا را در برابر حقائق اسلام تسلیم نموده اسلام و»
 «مسلمین جهان را از جنگال جهل و شهوت و ظلم نجات داده احکام منور اسلام»
 «را اجراء نموده حیات نوینی بانشر اشعه معارف اسلام بر پیکر مردگان بشر»
 «امروز بیاری او ببخشه و حقیقت حیات انسانیت را جلوه گر سازم و اگر هزار»
 «سال هم بر این منوال پرچم فداکاری راه خدا و محملدو آل محمد را بیاری ذات»
 «اقدسش بدوش ناتوان خویش می‌کشیدم عاقبت مرگ بوده باید همه اینها»
 «مقدمه تحصیل رضای خدا می‌بوده باشد تا برای قلب شفا و نوری و برای آخرت،»
 «سرافرازی و سودی داشته باشد و الا هیچ. و خدا از اینها همه بی‌نیاز بوده و»
 «می‌باشد (نیت المومن خیر من عمله) و نیت مومن بهتر از عملش بوده خدا به»
 «نیت پاک لطف می‌کند و بس. امید است به لطفش نیت پاک و عشق سرشاری»
 «نسبت به ذاتش مرحمت فرموده بفضالش با ما رفتار فرماید.»

«الحقنا الله بالحسین و جده و امه و ایه و اخیه و ولده آمین الله العالمین.»
 «فراموش نکنید که راه راست از هر کجا که جسد پیرا اله و بسوی هلاکت است»
 «و پس از پیغمبر، راه از خانه اوصیاء او علی و یازده فرزند عزیزش تا امام»
 «زمان بوده که زنده و غایب است (و یمال الله الارض به قسطا و عدلا بعد ما ملئت»
 «ظلما و جورا) که با اتفاق احادیث مسلمین (شیعه و سنی) خدا بوسیله او زمین»
 «را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شود، انشاء الله.»
 «خدا حافظ، بر شما و فاداران راه خدا همگی سلام. تهران بیاری خدای توانا.»
 «برادر شما سید محبتی نواب صفوی.»

نواب صفوی در سن و سال عیسی مسیح علیه السلام

بسیاری از ارباب تواریخ نوشته اند که مسیح علیه السلام بیش از دو تا سه سال از سی امین بهار زندگی سراسر مبارزه و درد ورنجش نگذشته بود که بقاء الله دعوت شده و با آسمان ها برده شد. نقل کرده اند که آوازه مسیح و آئین آسمانی او بعد از سیصد سال بگوش جهان رسید و تا آنوقت حکومت های اختناق و دیکتاتورهای خود پرست زمانه بهیچوجه اجازه نشر معارف دین مسیح را نمیدادند چون بیم آن داشتند که اگر آوازه او بلند شود دیگر جایی برای خودسرها و شهوت رانی های آنان باقی نخواهد ماند.

مسیح که از مادری چون مریم برگزیده زائیده شده و در دامن کفالت پیغمبر و الای خداوند یعنی ذکریا پرورش یافته و در گاهواره برای بنی اسرائیل سخن گفته و از لحظه تولد پیغمبر اولوالعزم خدا بوده و کمترین گناهی از او سر نزده و در تمام عمر پر برکت خود معجزات بی سابقه ای از او ظهور و بروز یافته و در هنگامی که قصد جان او نمودند نیز بنا بر مشیت الهی از فراز صلیب به آسمانها برده شده است، با تمام این احوال و این خصوصیات دوران تهمت ها، نیش ها و آزارهای مردم خود نبوده است و حتی حکایت شده که از بین همان معدود حواریون او برضد او فعالیت و جاسوسی میکرده اند و در هنگام سختی و فشار حکومت برای دستیابی باو و اطلاع از مخفی گاهش فردی از همان نزدیکان نابکار و جفاکار داوطلب افشای اومی گردد. شهیدمانیز مستثنی از این جریان عمومی زندگی که بر اثر کثرت تکرار آن در تاریخ مانند يك قانون جلوه کرده است نبوده است.

او نیز یکی دو بهار از سی امین سال زندگی را پشت سر گذاشته بود که بنا بدستور شاه به جوخه اعدام سپرده شد و او نیز در اوج شهرت و عظمتی که داشت يك فرد غریب و بی کس بود نواب صفوی را در هنگام دستگیری که مقدمه اعدام او بود از لباس مقدس روحانیت خلع نمودند تا جنبه عوام فریبی قضیه را خوب حفظ کرده باشند.

و شاید هم بدین وسیله میخواستند از اعتراض احتمالی روحانیون جلوگیری نموده باشند. شهید نواب صفوی هم گرفتار جفاکاری بعضی از همکاران و یاران سابق خود بود و از این بابت بقدری رنج کشیده بود که دلش خون بود.

گفته شد که بعد از حمله ۳۴۸۲۵ به نخست وزیر وقت و هجوم مامورین شهربانی به خانه های مردم برای یافتن قدا ئیان اسلام بعضی از یاران سابق نواب صفوی که بقصد رسیدن بجاه و مقامی در مدت زمان کوتاهی با او بوده و چون ندیده بودند از مبارزات او بوی خون و شهادت بیشتر استشمام میشود تا ریحیحه مقام و منزلت و مظاهر دنیوی و بهمین لحاظ هم راه خود را کج کرده و رفته بودند امروز دور هم گرد آمده و از ترس اینکه مبادا مورد مواخذه شهربانی شاه قرار گیرند تصمیم می گیرند که مخفی گاه او را شناسائی نمودند و همچون مسیح دست و پایی او را زنجیر کرده و تحویلش دهند که این تصمیم ناجوانمردانه چون که با مخالفت یکی دیگر از مخالفین که روح جوانمردی خود را حفظ کرده بود چونکه سید بوده و اصالت داشته روبرو میشود عملی نمیگردد.

و بالاخره هم گمان اینطور میرود که جلوه حقیقی نواب صفوی هنوز خیلی زمان احتیاج

دارد و با اینکه در جلوه گاه روشن انقلاب اسلامی ایران بسیاری از چهره های خاموش و پست پرده انقلابی تا حدود صدسال پیش درخشیدند اما گوا اینکه هنوز هم زمانه با تمام تکاملی که در این زمینه داشته است آماده پذیرش روح و اندیشه بلند نواب صفوی نشده و تا کنیک کوبنده او را در میان بر کیفیت مبارزه ضد امپریالیستی برای اشاعه اسلام اصیل درک ننموده است.

نواب صفوی ، پیش از زمان

از شگفتی های موجود در روح بلند پرواز شهید نواب صفوی حرکت فکر و اندیشه او پیش از زمان هابود او با اینکه هنوز به سن سی سالگی نرسیده بود اما با استمداد از نیروی خارق العاده ایمان خود نظراتی را ابراز نموده و پیش بینی هائی نموده است که اقلاسی سال زمان میخواست تا بتوان بعد از گذر از فرازونشیب های بسیار تاریک و پیچیده تاریخ بدانها رسید و تحقق آنها را دریافت.

او در کتاب خود که حدود سی سال قبل از سقوط نکبت بار شاه نوشته شده است درباره شاه پیش بینی می کند و میگوید که: «تاروزی که پای خود را بر آب و اطرافش را بر آرزو هجوم بدبختی ها» «و بیچاره گی ها ببیند و آرزو کند که ایکاش حمالی بودم و شاهی نبودم و دیگرش سودی» «نبخشیده و محیط اجازه اش ندهد همانند حمالی هم آسوده زیست نموده عیال و فرزند و شغل» «آسوده ای داشته باشد و از مزایای طبیعت و زندگی آرام و خرامان محفوظ و بهره مند شود»، «آری این شاه از آن شاه پرستان احمق تر است».

آن شهید بلند اندیش در قسمت دیگری از کتاب خود روزهای سرنگونی و ذلت دولت مردان طاغوت را با اطمینان خاطر پیش بینی نموده می نویسد که:

«این حکومت ناپاک هم بصورت، زنده و در حقیقت مرده است، اکنون روزهای پس از مرگ» «و پیش از دفن را طی میکند و هر چه بیشتر نعش کثیفش روی زمین بماند بوی گندنی بیش از» «پیش فضا را فاسد نموده مردم را به تسریع در دفنش وادار میکند تا بزودی بخاک سپرده شود» «تا مگر ملت مسلمان ایران آسوده شده خانه ویران شده خویش سرزمین فرزندان اسلام و ایران» «را بر طبق موازین اسلام از نو بنا و تعمیر کند».

آن شهید در جای دیگری از کتاب خود پرده های مدهنه را دریده با صراحت مخصوص خود که همان زبان جدبزرگوارش علی علیه السلام است یک قدم بسیار بلند از زمان جلوتر نهاده و میگوید که :

«و چنانچه سریعا وظائف محوله و مقررات اسلامی اصلاحی و قانونی را موبموجرا ت نماید» «یا در اجراء آنها حقه بازی و مردم فریبی کنید و یا در اجراء یکی از مواد آن کوتاهی ورزید» «بیاری خدای توانا یکبار به حساب جنایات دیرینتان رسیدگی نموده نابودتان میکنیم و» «انتقام اسلام و نوامیس و هستی مسلمین را بازمی گیریم و حکومت صالح اسلامی و قانونی» «تشکیل و احکام اسلام را سراسر اجراء می نمائیم و بیدبختی های دیرین ملت مسلمان ایران» «بیاری خدای توانا خاتمه میدهیم».

شهید نواب صفوی در عبارتی که در کتاب خود می‌نویسد درست مانند آنست که انقلاب اسلامی ایران را بعد از سی سال دیگر مشاهده می‌کند و قامت‌های رسای علماء و بزرگان دین را در پیشاپیش مجاهدین اسلام دیده و می‌نویسد که:

«اگر روزی ملت مسلمان ایران در اظهار رای خویش آزاد باشند آراء عمومی و فقهاء»
«مجاهد اسلام بدون استثناء حکم قتل و فتوای نابودی این غاصبین حکومت اسلامی ایران و دشمنان اسلام را بطور قطع صادر میکنند.»

آن شهید بزرگوار ضمن پیش‌بینی یک‌دگرگونی عظیم و بنیادی که در جامعه اسلامی ایران که بعضی قسمت‌های آن در اینجاذگردد و بسیاری موارد دیگر نیز هست که برای مطالعه آنها باید به اصل کتاب او مراجعه نمود یک‌پیش‌بینی بسیار دقیق و نذره‌بینی دارد که حکایت از بینش او بعد از وقوع یک انقلاب و عوارض بعد از آن و به حرکت در آمدن دشمنان داخلی جامعه اسلامی می‌نماید که نسبت‌بآن نیز دستوراتی داده و می‌نویسد که:

«آری بایستی در انجام این وظیفه مقدس و این مسئولیت بزرگ کاملاً دقت نموده مواظبت»
«نمائیم و از خدای مهربان استمداد جوئیم تا مگر نقض غرض نشده و خلاف مقصودی حاصل»
«نگردد. برادران رشید فدائیان اسلام بایستی در روزهای انجام وظیفه بزرگ دینی خود در»
«همه‌جای خانه خود ایران و سرزمین پیروان آل محمد (ص) مراقبت عمومی داشته باشند»
«چنانچه ناپاکی یا نادانی صدائی شورش‌آمیز بر علیه ناموس و هستی کوچکترین مسلمان از»
«خود صدان نمود جابجا بیاری خدای توانا و قدرت‌ایمان بدون سرو صدا و با کمال آرامش در»
«همانجا نبوده‌ش کنند و از هر شورش بیجا و سرو صدائی جلوگیری نمایند و در انجام وظیفه»
«مقدس کاملاً متوجه درگاه خدا بوده متوسل باشند و استمداد جویند که بنظم و آرامش»
«عمومی اختلالی وارد نیاید.»

«فرزندان عزیز اسلام و طرفداران فدائیان اسلام در راه این وظیفه مقدس کاملاً مجد و»
«مهیابوده چنانچه ناپاک و نادانی صدائی شورش‌انگیز بر علیه ناموس و هستی کوچکترین»
«مسلمانی از خود بروز داد فوراً بیاری خدای توانا جابجا بصاحبش رسیدگی نموده بنظم و آرامش»
«عمومی را در همه‌جای ایران و زوایای خانه بزرگ مسلمانان حفظ کنند.»

نواب صفوی همیشه می‌گفت اگر علماء مسلمانان برخیزند و براه بیفتند تمام مسلمانان پشت سر آنها برآمده خواهند افتاد.

او می‌گفت این حکومت هاهمگی غاصب هستند و هیچ پادشاهی حق سلطنت بر مردم مسلمان راندارد و با اینکه باید حقیقتاً مطیع و فرمانبردار قوانین اسلام و بزرگان اسلامی گردد و چون پادشاهان حاضر باطاعت از بزرگان دین و حتی حاضر باطاعت از خداهم نیستند پس باید آنها را کنارزد و حکومت را بدست خود مسلمین سپرد تا آنها نیز از طریق فقهاء و بزرگان و اندیشمندان غیرتمند و آگاه دین خود مسیر اصلی سعادت خود دریافته و در راه عزت و شرافت اسلامی خود قدم بردارند.

اندیشه‌های نواب صفوی

مکتب مقدس و آسمانی اسلام که بیشترین ارزشها را در بین تمام مکاتب دنیا برای انسان و انسانیت قائل شده است و ایجاد همه موجودات را بدست قدرت آفریدگار بعنوان مقدمه‌ای برای پدید آوردن انسان و تکامل او قلمداد نموده است، خود انسان را نیز از دریچه تفکر و اندیشه‌اش نگاه کرده و بیش از آنکه گفتار و کردار او را در پهنه زندگیش ارزیابی نماید بسیار مایل است که انگیزه حقیقی او را برای گفته‌ها و کرده‌های او دانسته و با توجه به همان انگیزه حقیقی که در اینجا نام آنرا اندیشه می‌نیمیم عمل انسان را سنجیده و نمره کم یا زیاد و حتی رد یا قبول باو بدهد. بی‌هیچ تردیدی در تمام دوران‌های تاریخ زندگی انسان عقل و خرد و آثار خارجی آن بزرگترین موجب برای افتخار او بلکه امتیاز او بر دیگر مخلوقات بوده و هست و خواهد بود. اما چیزی که مایه و رزیدگی و کارآئی صحیح عقل و بروز آثار خارجی آن خواهد گردید و به عبارت دیگر این مایه اصلی و درونی یعنی عقل انسان را شکل داده و مقدمه‌ای برای رفتار پسندیده او از آن پدید خواهد آورد همانا اندیشه و تفکر اوست.

قرآن کریم عقل بشر را از کانال یاد او نسبت بچهره اصلی وزیر بنای تمام جنب و جوشهای هستی یعنی اراده حق تعالی عبور داده و بر روی تفکر و اندیشه انسان در مورد حقایقی که در پس پرده واقعیت‌های جهان نهفته است تکیه می‌کند. (واژه خاص قرآن مجید در اینجا کلمه «ذکر» است.)

قرآن مایل است ارزش انسان را به اندیشه او بدهد نه عقل و خردش، چون وجود عقل بدون بهره‌گیری صحیح از اندیشه صحیح مانند وجود مخزن نیروئی است که از آن بهره برداری نشود و با بهره برداری درست نگیرد و پیدا است که در این صورت وجود یک چنین مخزنی بیهوده بوده یا مخرب و مضر است. اما هر جا که پای اندیشه صحیح از کانال پاک و پاکیزه ذکر خدا بمیان آید تردیدی ندارد که آن مخزن لایزال نیز در اختیار صاحب این اندیشه قرار گرفته و موفق به بهره برداری از آن گردیده است. بعد از روشن شدن این مرحله بسیار حساس و لطیف است که تازه تکلیف گفتار و رفتار یک انسان مکلف حداقل از دیدگاه خود او معلوم می‌شود.

امتیاز بسیار روشنی که مکتب مقدس اسلام بر مکاتب دیگر دارد خط‌سیاهی است که این مکتب پر خاش‌آمیز بین دو صف مومن و منافق کشیده است و این دو صف را هر چند که در ظاهر امر با یکدیگر یکسان هستند بانشان دادن علائمی از همدیگر جدا ساخته است.

قرآن مجید مومن را در آغوش مهر و منافق را در عذاب خدا دانسته و چهره او را از کافر هم کره‌تر ترسیم می‌نماید.

چرا اینطور است؟ باینکه مومن و منافق ممکن است از هر لحاظ، از عقل و ادراک گرفته تا گفتار و کردار و تمام ظواهر زندگی و انجام تکالیف مکتبی یکسان باشند بلکه در بعضی موارد ممکن است منافق در انجام کارهای ظاهرا پسندیده پیشی هم بگیرد اما در یک مقطع حساس است که راهها از یکدیگر جدا شده یکی به سمت بهشت و دیگری بسوی جهنم می‌رود و آنهم مقطع اندیشه و تفکر هر یک از این دو دسته است.

ملاك ارزيبای اينان ازديدگاه قرآن عملکرد شخص نيست بلکه نيت و اندیشه او در انجام آن عمل است قرآن مجيد با صراحت اعلان مي‌دارد که اعمال رباکارانه مناققين در ترد خداوند بی ارزش است اما عمل کوچک مومن نه برابر بزرگ ميشود و بزرگان گفته‌اند که بارانده و نيت مومن نیز برای انجام عملی که موفق بدان نشده باشد پاداش همان عمل خیر داده خواهد شد. قرآن مجيد برای بزرگداشت عمل مومن با نهم بنده نکرده می‌گوید نه تنها پاداش مومنين در قبال کردار نیکوی آنها داده خواهد شد بلکه گناهان و لغزشهای آنان نیز آمرزیده و بخشوده خواهد گشت. برای شناسائی دقيق نفاق از ایمان خالص نیز نشانه‌هایی وجود دارد که اگر چنانچه شخص منافق دارای بيشتري عقل و ادراک و هوش و فراست هم که باشد محال است بتواند در مواقع حساس و نشان داده شده، نفاق خود را پيوشاند چون که تمام رموز آن را قرآن بيان نموده و تاريخ اسلام بهترين گواه تجربه آن است مظاهر دل فریب‌دنیا، جاه، مقام، پول و از همه حساس تر و دوست داشتنی تر جان انسان است که هر يك در جای خود معيار بسيار خوبی برای سنجش ميزان نفاق و يا تفكيك نفاق از ایمان است.

شهيد عاليقدر سيد مجتبی نواب صفوی که از عقل و ایمان کافی برخوردار بوده است اگر هر آينه تحت تاثیر اندیشه‌ای نفاق آلود قرار می‌گرفت براحتی می‌توانست از يك زاویه بسیار ملایم و غیر قابل لمس راه خود را کج کرده و با توجهات مورد پسند بسیاری از مردم دنیا دوست و ظاهر بین وارد در معرکه جامو جلال دنیوی شده و بجای چند نفر بار وفادار خویش هم هزاران نفر از مردم خوشگلندان و دنیا طلب را برگرد خود فراهم آورد و از مزایای يك زندگی بسیار مرفه و پرطمطراق بهره بگیرد اما او هرگز حاضر نشد اندیشه خود را از خط مستقیمی که روی آن قرار گرفته بود نره‌ای منحرف سازد و لذا می‌بينيم که بسیاری از یاران او وقتی که دچار همین انحراف اندیشه می‌شوند چون که او را مقاوم در برابر طرز تفکرش می‌يابند از او جدا شده و دنبال کار خود می‌روند و او نیز با اینکه از این جدائی رنج می‌برد اما تحمل کرده و راه اصلی خود را ادامه می‌دهد.

اندیشه نواب صفوی این بود که این امکان وجود دارد تا بتوان انبوه انسانها را از خواب غفلت بيدار کرده در زیر بلند آسمان معارف الهی و پرتوهای خورشيد تابناک اسلام و قرآن بزنگی واقعی انسانی و ادانت و طعم شیرین انسانیت واقعی ربکم باطن او چشاند.

اندیشه او این بود که اسلام و معارف آسمانی آن مانند نور خورشيد فراگیر است و این خود مردم هستند که بر اثر عدم آشنائی با این انوار سعادت بخش از آن دوری کرده و فرار می‌کنند و خود را در پس دیوارهای شهوات و دنیا پرستی‌ها پنهان نموده‌اند پرتو آن بی بهره می‌مانند و باید برای فرو ریختن این دیوارهای ظلمت آفرین بجنگ مردم داران کفر و الحاد و نفاق رفت و تمام آنان را از میان برداشته و بشریت را آزاد نمود.

اندیشه نواب صفوی در باره چگونگی جنگ با دیوهای ظلم و ستم و فساد در عالم قسط يك حرف بود و آن هم ایجاد روح جانبازی و شهادت در بین فرزندان اسلام و قرآن.

اومی گفت باید تمام کسانی که از سرچشمه معارف الهی آب معرفت نوشیده‌اند برخیزند و بار گران رهبری تمام مردم مستضعف جهان و مخصوصا مسلمین را بردوش کشند و باید بهر قیمت

کشته‌این مردم را از شر این اشرار نجات بخشند.

اندیشه‌های نواب صفوی برای ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی و نجات مسلمانان از چنگال غریت‌های شرقی و غربی از سرچشمه عشق و نسبت به اسلام و خدای اسلام مایمی گرفت او عقل خود را در ایمان و ایمان خود را تا منزله گامه متعالی عشق بخدای خود ترقی داده و بالا برده بود. هر پدیده زیبایی را که میدید پیش از آنکه از آن دم زند از جمال حق تعالی که آن جمال را آفریده است سخن می‌گفت، انگار می‌کردی این مرد از این جهان و تحت تاثیر احساسات آن نبوده و نیست و در وراء این طبیعت سیر می‌کند. وقتی که او در رابطه با اندیشه‌هایش و با استمداد از کانون آتشبار عشقش شروع به سخن گفتن در صفات خداوندی نمود و سخنش اوج می‌گرفت مانند این بود که همه چیز را از یاد برده است و شنونده تصور می‌کرد که از زبان فرشته‌ای حرف می‌شود نه انسانی چون که در باره خدا آنچنان تعبیر و تعریف داشت که گوئی او خالی از تمام احساسات طبیعی يك انسان است.

او با اندیشه ضد اسلامی کمونیسم که برای رسیدن به هدف، وسیله را توجیه می‌نمود سخت مخالف بود و هرگز حاضر نمی‌شد برای سرانجامی نیکو و پسندیده راهی زشت و ناپسند را انتخاب کند. در همین رابطه بود که سردمداران کمونیست‌های ایران در زندان که با او بودند بارها پیشنهاد داده بودند که ما و شما که در براندازی حکومت‌های موجود ایران هدف مشترک داریم پس بیاییم و بایکدیگر پیمان همکاری منعقد سازیم و با پشتیبانی هم در این راه تلاش و مبارزه نمائیم اما نواب صفوی با توجه به اندیشه خالص اسلامی خویش هرگز این را مرا برای رسیدن به اهداف خویش نمی‌پسندید و بآنها می‌گفت من همانگونه که پادشاه و پادشاهان و دیگران در جبهه‌های مختلف می‌جنگم با کمونیست نیز سر جنگ دارم و چگونه می‌توانم با دشمن خود و دشمن دین و ملت خود سازش کنم.

یکی دیگر از ویژگی‌های اندیشه شهید نواب صفوی عدم اتکاء او به نظر و رای اکثریت مردمی بود که بدون توجه به رهنمودهای مکتبی و اصول تربیت‌های اسلامی بر افتاده و شعار می‌دادند، او می‌گفت مردمی که سالها بلکه قرن‌ها زیر سلطه فرهنگ استعماری بوده‌اند چگونه می‌توانند خود بخود صلاح و فساد اجتماعی خویش را تشخیص دهند بلکه باید این مردم را طبق دستورات اسلام رهبری کرده و با تشکیل حکومت اسلامی و اجراء تمام مقررات آن آنان را در مسیر صحیح اخلاق و زندگی انسانی قرار داد.

او می‌گفت اگر چنانچه تبلیغات شدید استعمار و امپریالیست شرقی با غرب توانست مردم مسلمان يك مملکت اسلامی یا تمام جوامع اسلامی دنیا را تحت تاثیر خود قرار داده و از حرکت بسوی حقایق جهان آفرینش و اهداف عالی آن باز دارد ما هرگز نباید دست روی دست نهاده و در برابر این اکثریت گمراه شده ساکت و آرام بنشینیم، بلکه همانگونه که تمام انبیاء عمل کردند و پیشقدم شده، جان بر کف نهاده و برای نجات توده‌ها بر افتادند و گاهی نیز يك تنه در برابر یک دنیا مخالف قرار می‌گرفتند ما نیز باید بهمان شیوه عمل کنیم.

او می‌گفت حق، حقاقت و پاداشتن یا نداشتن طرفداران بسیار حقیقت و نورانیت آن کم و زیاد نشده و زائل نمی‌گردد و این مردم هستند که برای یافتن راه نیک بختی باید وجود خود

را بامعیارها و موازن حق منطبق سازند نه آنکه حق باید تا خود را با خواسته‌های مردم تطبیق دهد.

اندیشه او این بود که حقیقت حق به‌دیری روشن و آشکار است و پیروی از دستورات خدا و دین باندازه‌ای منطقی و مستدل می‌باشد که اگر چنانچه تمام خلق روی زمین هم در طرف مقابل قرار گرفته و بطور علنی مخالفت ورزند باز هم بایستی يك تنه ایستادگی کرد و از ملامت هیچ ملامت کتیده‌ای هم بیمی نداشت.

اومی گفت ابراهیم علیه السلام که برای بیان حق يك تنه در برابر خلق گمراه آن روز ایستاد هرگز اشتباه نکرده بود و در این رابطه که مورد تأیید خداوند است باید سرمشق زنده و جاویدی برای ما باشد.

وسخن کوتاه اینکه آثار اندیشه‌های بلند آن مرد بزرگ که همیشه با پر خاش و قهر او نسبت به دنیا پرستان تبلور می‌یافت و طولی نکشید که در راه اثبات حقایق همان اندیشه‌اش جان خود را نیز بجانان هدیه نمود تاریخی را برای امت مسلمان بوجود آورد که می‌توانست راه را برای تفکر در فلسفه جانبازی حضرت حسین علیه السلام برای نجات توده‌ها و گسترش اسلام و معارف حق باز و هموار گرداند.

سید مجتبی نواب صفوی همانگونه که در تمام دوران زندگی مبارزاتش می‌گفت در او پسین دم زندگی در سمرگه ۲۷، ۱۰، ۱۳۳۴ که گلوله‌های آتشین آمریکا و انگلیس و شوروی از لوله‌های مسلسل‌های نرخیمان شاه‌سینه‌اش را سوراخ، سوراخ می‌کرد با صدای بلند تکبیرش باردیگر صحه خونینی بر راه حسین و یارانش نهاده و عملاً همان سرمشقی را که آنحضرت بانسانهای آزادی‌خواه و حق‌طلب آموخته بود تکرار نمود. تردیدی ندارد که در همان لحظه بخیل شهدای گربلا پیوسته در آغوش گرم جد بزرگوارش حضرت سیدالشهداء و دیگر امامان راستین اسلام قرار گرفت.

نواب صفوی گوی سبقت را ربود و رفت و شاه‌نیز بعد از چند سالی در گرداب نکبت بارستم‌ها و شهوت‌هایش غرق شده و نابود گشت اما این کجا و آن کجا.

آری سید مجتبی نواب صفوی در دریای بیکران اندیشه‌های خودش غرق شد ولی یقین داریم که این دنیا موجودیت و حیات خود را از جو بیارانی دریافت کرده است که آن جو بیاران به سرچشمه‌های ازلی توحید یعنی بهی‌انتهای پیوسته است پس او نیز اگر جان خود را در راه اندیشه خالص خود هدیه کرد اما بایی‌نهایت یعنی با خدای خود پیوندی جاوید برقرار نمود.

اورفت اما جوشش دائمی خون او راه و رسمی را رقم زد که برای همیشه مانند چراغی فروزان فراراه آزاد مردان روزگار برای پیکار با استبداد و استعمار روشن و روشنی بخش است.

نواب صفوی شهید شد و مبارزات و اندیشه و شهادت و نام او در غربت باقی‌ماند اما مکتب او که مکتب جانبازی و شهادت بود زنده گشت و روز بروز هم بر رونق آن افزوده خواهد گشت و این بزرگترین آرزوی او بود که ما فدا شویم اما حق جلوه‌گر شود و همیشه می‌گفت که حکومت حق برقرار گردد و من افتخار جار و کشی خیابان را داشته باشم.

درود بر روان پاکت و درود بر اندیشه تابناکت ای شهید عالیقدر.

ترور یا دفاع از حریم مقدس اسلام؟!؟

یکی از ناجوانمردانه‌ترین تهمت‌هایی که به جوانمردترین فرزندان رشید و جانباز اسلام یعنی سید مجتبی نواب صفوی وارد میشد تهمت تروریست بود.

مسئله ترور و پیروی از روش تروریسم چیزی نبود که تنها از جانب دشمنان اسلام و بدخواهان ملت مسلمان ایران نسبت به نواب صفوی مطرح باشد بلکه بسیاری از دوستان بیخرد نیز همین اصطلاح غلط را درباره او بکار میبردند نواب صفوی که در تاریخ‌ترین دوران تاریخ ایران و جهان مردانه قیام کرده و ملت خود را بسوی اسلام و آئین پاک اجدادش دعوت نموده و طی حدود ۱۲ سال مبارزه پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر هزارها سخنرانی کرد، هزارها مقاله و هزارها نامه به مصادر حکومت‌های ممالک اسلامی نوشت، مسافرت‌های طولانی و طاقت‌فرسا و خطرناکی برای بیدار کردن مردم بلاد نمود، سال‌ها در مخفی‌گاه‌ها زندگی کرد، قریب دو سال در زندان قصر تهران زندانی بود و تربیت عده‌ای جانباز و فدائی اسلام را برای دفاع از حریم مقدس اسلام و نوامیس مسلمین بعهده گرفت و با حکومت‌های غاصب و ستمگر ایران در افتاد و در پایان نیز با تاراجان خود بذراقتاب اسلامی ایران را در زمین باطن جامعه مسلمان ایران افکند، جای تاسف است که هیچ‌یک از این فداکارها زبانتزادین و آن نشد اما اعدام انقلابی چند نفر جرثومه فساد و وطن فروش آنهم فقط و فقط بمنظور دفاع از اسلام و حقوق از دست رفته ملت مسلمان ایران بنام ترور شهرت یافته و او را تروریست معرفی کردند.

اما امروز ملت قهرمان ایران باید بداند که نواب صفوی تروریست نبود و اعدام‌های انقلابی او در مورد سردمداران مهاجمین به اسلام و حقوق مسلمین با اجازه و فتوای فقهاء عالی‌قدر اسلام و درست در چهارچوب ضوابط شرع مقدس انجام می‌گرفته است.

شهید نواب صفوی که یک نمونه بارز از تربیت اصیل اسلام بود در تمام عمرش آزارش حتی به‌موری هم نرسیده است، او بقدری عطوف و مهربان بود که تحمل نداشت یک سنگ گرسنه را در رهگذر خود مشاهده نموده و از کنارش بی‌تفاوت بگذرد تا چهره‌سرد به این‌که خواسته باشد دست خود را به خون کسی آلوده کرده و آدم‌کش باشد.

پس بکار بردن واژه تروریست نسبت به این مدافع جانباز اسلام خود نوعی ستم است. تروریست یعنی دیوی که در قالب انسان درآمده و اسلحه بدست گرفته برای ارضاء خواسته‌های پست نفسانی خویش هر کس را که جلوی دستش بیاید کشته و ردشود، تروریست اصولاً نمی‌تواند عاطفه و مهر داشته باشد، تروریست هرگز از عقل و ایمان برخوردار نیست، تروریست ضد بشر و ضد فضیلت است، چطور میتوان یک مرد بلند اندیش و با فضیلت و درس خوانده و تربیت شده و باسوز و غیرت را تروریست خواند.

این الفاظ هم مانند بسیاری الفاظ و اصطلاحات مشابه دیگر از غرب آمده است تا تمام راه‌ها و روزنه‌های هر گونه دفاع را برای مسلمین جهان در مقابل جنایت‌های خود مسدود نمایند. آری آنها بخود حق میدهند که می‌لونها سیاه پوست را به بردگی خود وادارند و از آن سوی کره زمین برخاسته در سویی دیگر بمب بریزند و گروه گروه انسان‌ها را با خانه‌ها و مزرعه‌های

آنان نابود و خاکستر کنند و یک یا چند یوایدها مملکت روی زمین را یکجا و با ملت‌ها و دولت‌های آنان خرید و به ملکیت خویش در آورند و در زندانهای دولت‌های دست‌نشانده خویش هر بلای که می‌خواهند بر سر مخالفین خود بیاورند و حتی در مواقع لزوم در خیابانهای شهرهای بزرگی مانند تهران تیربار و تفنگ‌های خود کار را بروی مردم بیگناه گشوده از کشته‌ها پشته‌سازند اما اگر یک نفر مرد مبارز و مجاهد در برابر این همه جنایت و خیانت قد علم کرده هشدار داد، اعلامیه داد، سخنرانی کرد و اخطار نمود و بعد یکی از این عوامل آلوده و شناخته شده را در روز روشن و در انظار مردم و در رودر رو و با بانگ الله اکبر اعدام کرد و بعد هم محکم پای حرف خود ایستاد و گفت این راه تا قطع کامل ایادی اجانب ادامه دارد آیا این ترور است؟

و اگر معنای ترور اینست که پیامبر خدا نیز از این قبیل مستورات داشته است در تاریخ زندگی پیغمبر عظیم‌الشان اسلام آمده است که وقتی آنحضرت از ناحیه بعضی دشمنان شناخته شده احساس خطر نسبت به حریم اسلام و مسلمین نمود موراههای ارشادی و دیگر راه‌ها را پیش روی خود بسته می‌دیدند مستور این قبیل اعدام‌ها را صادر می‌فرمودند.

در جلد دوم سیره النبویه تألیف ابن هشام ترجمه حجة الاسلام سید هاشم رسولی در صفحه ۷۹ آمده است که پس از شکست کفار قریش در مکه از سپاه اسلام که موجب خشم و ناراحتی و نگرانی شدید قوم یهود شده بود و موقعیت استکباری خود را در معرض نابودی و اضمحلال میدیدند از گوشه و کنار مشغول توطئه و آزار و اذیت شدند و از جمله کعب ابن اشرف یکی از بزرگان و سرمایه داران یهود در مدینه بود که موجبات آزار مسلمین را فراهم نموده و قصد تعدی به نوامیس آنان را داشت و وقتی که اخبار راجع به این مرد پلید به حضرت میرسید سخت رنجیده و ناراحت می‌شدند و چون هیچ راهی برای مبارزه با او بنظرشان نرسید از یاران و اصحاب خود خواستند تا کسی داوطلب شده و شرابین شرور را برای همیشه بکند تا اینکه محمد بن مسلمه و ابونائله کفایت این مهم را بر عهده گرفته و شب هنگام به در خانه کعب رفته او را از خانه خود بیرون کشیدند و با ضربات کاردوشمیر کشتند و خبرش را برای رسول خدا آوردند و حتی در دنباله همین خبر نوشته شده است که رسول خدا بر بدن یکی از دستیاران قاتلین کعب که زخم شدیدی خورده بود آب دهان مالیده و او شفا یافت.

و در جاهای دیگر نیز از این قبیل حوادث در تاریخ زندگی آن بزرگوار وجود دارد که حکایت از گستردگی قدرت و نفوذ اسلام داشته و مانع ایجاد روح ترس و وحشت از هر گونه دسیسه دشمنان می‌گردد.

اگر چنانچه امت اسلام با مکتب جهان بین خود خواسته باشد که خود را محدود در یک حوزه در بسته و سلطه پذیر زندانی گرداند هرگز نمیتواند جوابگوی مسائل فلسفی و عمیق مکتبی خود بوده باشد.

این یک ساده اندیشی و کوتاه نظر است که مسلمانان از کشتن و کشته شدن دشمنانش هراس داشته باشد، دشمنی که حاضر نشد در برابر حقائق آسمانی اسلام گردن نهد و قصد تجاوز داشت حتما بایستی نابود گردد، این حکم خدا و این ناموس طبیعت برای گسترش حق و حقیقت است.

کسانی که تصور می‌کنند تمام مشکلات اجتماعی و اختلافات ایدئولوژیک را میتوان فقط

بوسیله گفتگو، ویست و مناظره حل و فصل نمود باید منقل و وافر تهیه دیده و عمر خود را در کنار آن سپری کند.

اگر چنانچه مسلمانان بخواهند فقط به عاطفی اسلام را گرفته و با بعد دیگر آن را کرده نادیده بگیرند باید منتظر فاجعه باشند و باید بدانند که بقیه شرف و کیان خود را نیز در معرض تاراج نابکاران قرار داده اند.

خیر اینطور نیست و اگر چنانچه کسی در متون اسلام در حد متوسط هم مطالعه ای داشته باشد باید دانسته باشد که هرگز اسلام اجازه نشستن و نگاه کردن در برابر دشمن مهاجم را نمیدهد و حتما باید در مقابل او قیام نموده و دفاع کرد.

نواب صفوی چگونه می توانست بنشیند و تماشا کند و کسروی بر پیکر اسلام ضربه بزند او چگونه می توانست خیانت های هریر را در برابر یک ملت بزرگ که برای احقاق حقوق از دست رفته خویش در برابر انگلیس مکار قیام نموده بود نادیده بگیرد نواب صفوی هرگز غیرتش اجازه نمیداد تا رزم آرا در سایه قدرت حکومت بتواند ملت را رام کرده و رکاب گرفته تادشمن خارجی مجددا برگرده اش سوار شود.

او مصدق را نیز خائن به اسلام و مسلمین قلمداد می کرد اما اوضاع زمانه او بقدری درهم و برهم شده بود و مصدق در راه اجرای سیاست موازنه منفی خود بقدری لجام کمونیست های ایران را رها کرده بود که جز صبر در برابر لجاجت های او و روشن شدن عوام فریبی هایش چاره ای ندیده نمی شد و الا نواب صفوی از او هم هیچگونه ملاحظه ای نداشت.

بعد از سقوط مصدق نیز همیشه در کمین زاهدی نخست وزیر، سر تیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی، امینی وزیر دارائی و دلال آمریکا برای انعقاد قرارداد نفت بود و حتی نواب صفوی معتقد بود اگر چنانچه از استحکام هرشته های داخلی مملکت و وجود یک رهبری قاطع اسلامی خاطر جمع بودیم یکبار شاه را از میان بر میداشتیم تا امید یگانگان یکسره نسبت باین آب و خاک قطع شود اما افسوس که در آن زمان یک چنین نعمتی در دسترس مسلمین ایران نبود و چه بسا تقدیرات الهی بوده که آنهم از حیطة دانش و تجربه بشر خارج است.

نواب صفوی در رابطه با تاکتیک های این چنینی خود می خواست قدرت اعمال نفوذ را از ارگانهای سه گانه مملکت از قوای مقننه، قضائیه و اجرائیه گرفته در دست بزرگان و فقهاء آگاه اسلام قرار داده و ارگان دولت را بصورت آلت فعل و ماشین و وسیله ای برای اجراء احکام اسلام در آورد و در پایان کار نیز که به حسین علاء نخست وزیر حمله شد باز هم بمنظور جلوگیری از انعقاد قرارداد نظامی با آمریکا و انگلیس یعنی فروختن در بست ایران به این جهان خواران بود و الا باشخص حسین علاء کسی کاری نداشت.

پس شهید نواب صفوی یک مدافع بود نه یک تروریست.

دفاع نواب صفوی از حریم اسلام و مسلمین در آن هنگام چون که با خاموشی و سکوت محض محترمین و بزرگان اسلام همزمان بود از دیدگاه بسیاری از مردم نیز با کراهت و بدبینی تلقی میشد و شدت تبلیغات ناجوانمردانه در باره دولت نیز بر این کراهت و ناخوشایندی می افزود پس از شهادت او هم این روزگار تلخ تر از زهر بر ایران و قادر آن شهید بزرگوار تا ۲۳ سال

واندی بعد بهمین منوال گذشت تا اینکه انقلاب اسلامی ملت ایران پیروز گشته و چهره نورانی امام در آسمان بلند این انقلاب درخشیدن گرفت و بعد از آن رفته رفته بر همگان معلوم گشت که شامو ایادی بیگانه پرست او چه گوهری را از دست این امت بدر آورده بودند و چه چراغ فروزانی را در پیش چشم‌های خواب‌آلود او در برابرش خاموش کرده‌اند و این ملت هم از کنار این فاجعه بزرگ چقدر بی تفاوت و خون سرد گذر کرده است اما زمانه نشان داد که این خون سردی و بی تفاوتی نیز چه بهای گرانی را برای او ندر برده‌اشته است چون با شهادت او و سکوت مردم بود که شاه توانست چنگال آمریکائی خود را تا اعماق وجود این ملت فرو برده و با وارد آوردن ضربات کشنده اقتصادی و فرهنگی تالبه پرتگاه سقوط و نیستی این مردم را سوق بدهد.

اما باز هم شکر و سپاس خدای بزرگ را که مردم دیگری از همان تبار را برای نجات ملت نجیب و شریف و مسلمان ایران برانگیخته و نصرت داد تا این بار دیگر آن تخت و تاج ننگین و آن دودمان و آن دولت و آن رژیم را یکبارہ از بیخ و بن برکنده و مانند دندان پوسیده و کرم خورده‌ای که صاحب خود را رنج داده و رنجور ساخته است از جا کنده و در زباله‌دان افکند.

نواب صفوی و اعتقادش

وقتی شما برای مدتی با او بودید و چون که تمام دقائق زندگانی او حرکت و حادثه بود بخوبی می‌توانستید به اعتقاد و اندیشه‌های درونی او پی ببرید.

نمیدانم، اگر درست باشد که گفته شود «مجمسه اعتقاد»، این تعبیر را میتوان درباره او بکار برد، آن شهید در تمام عمر مبارزاتی خود لحظه‌ای نبود که از حضور خدای خود در هر صحنه‌ای غفلت داشته باشد و هرگز متکی به غیر خدا نبود، او می‌گفت تمام این جهان در دست قدرت و احاطه پروردگار خیلی کمتر و کوچکتر از یک تسبیح است که ما در دست و در اختیار خود داریم و ما که خودمان هم یک ذره از این جهان بزرگ هستیم چگونه می‌توانیم از حوزه قدرت و اراده حق تعالی دور و منفصل باشیم.

او وقتیکه در رشته خداشناسی سخن می‌گفت عارفان و دانشمندان در این رشته به سخن او گوش فراداده و از طرز بیانش بهره می‌گرفتند.

شهید نواب صفوی بشریت را از روزگاران نخست تاریخ خودش تا امروز در قبال شناسائی عظمت و مهربانی پایان خداوند مانند کودک سرگردانی تلقی می‌نمود که دنبال یک چیزی هست اما خودش هم نمی‌داند و نمی‌فهمد که چگونه خواسته و محبوب خود را معرفی نماید. او در کتاب خود در این باره نوشته است:

«مطلوب حقیقی بشر حقیقتی است که آنرا کم کرده و همه جا آن را پی جوئی»
«می‌کنند و نمی‌رسد زیرا همه چیز را با مطلوبش اشتباه میکند.»

او معتقد بود که خدای بزرگ و آفریدگار جهانیان را باید از درون درس و مدرسه بیرون آورده و در متن زندگی مردم قرارداد تا همگان رو بدهد و آورده و سعادت مند گردند.

آن شهید می گفت مادام که قوانین و مقررات الهی در زندگی روزمره مردم پیاده نشده و عینیت پیدا نکند فلسفه های الهی ما تحقق پیدا نکرده و تکاپوی انبیاء در این رابطه عبث و بی ثمر مانده است.

فرازهای دیگر در این رابطه از آثار آن شهید :

« آری تمام هستیها و آفریده ها و موجودات کوچک و بزرگ از ذرات جاندار « یابی جان که کوچکترین جراثیم و میکروبهای نره بینی هستند و بشر با وسائل « علمی خود بیافتن آنها موفق نشده تا بزرگترین موجودات و آفریده ها، سازمان « همه آنها بر قانونی نهاده شده که بایستی در مسیر آن قانون سیر کنند تا ارتباط « همه با هم قانونی و مفید بوده از سیر خود بازمانند و بمقصودهای کوچک « ابتدائی و بمقصود نهائی بزرگ و مطلوب نهائی آفرینش خود برسند. « وجهان عقل و دانش تا آنجا که توانائی دقت و بررسی در سازمان موجودات « داشته باشد می بیند که حقیقت امر همین است و چنانچه رعایت حفظ ارتباطات « قانونی مفید موجودات با هم نشده و از مسیر قانونی خود تجاوزی کنند لنگ « می شوند و یا بکلی از سیر باز می مانند و به مقصودهای کوچک مقدماتی و مقصود « بزرگ و نهائی آفرینش خود هرگز نخواهند رسید، آیا بشر هم وجود دارد و « در زمره موجودات و هستیها و آفریده ها است؟ »

« و آیا او هم با سایر هستیها ارتباطات قانونی دارد و سازمانش بر قانون سازمانی « نهاده است و بایستی در مسیر قانون سازمانی خویش سیر کند تا بمقصودهای « کوچک ابتدائی و مقصود بزرگ نهائی آفرینش خود برسد؟ آری چنین است. « آن شهید معتقد بود و همین عقیده و قدرت آن بود که او را تا سرحد شهادت رسانده و از آنجا به پیشگاه خدایش پرواز داد که:

« سازمان الهی همان سازمانی که بشر را بروی آن آفریده و آفرینش خدای « جهان تغییر پذیر نبوده این همان دین استوار و همان اسلام است که سلامت روح « و جسم و احتیاجات بشر را تامین نموده و کمال آسایش که مطلوب ابتدائی بشر « بوده و از مجموعه همین ها پدید می آید و بشر در وادی تاریک و گمراهی بدنبال « آن میرود و نمیرسد در مسیر نورانی دین حق آنرا می یابد و آرام و خرامان و « آسوده در مسیر مقصود نهائی آفرینش بشر که بشر از کمون جهان وزندگی « آنرا میجوید او را سوق میدهد. « و تکیه گاه مکتبی آن شهید برای این عقیده اش این آیه شریفه از قرآن بود که در ابتدای همین قسمت از بیانش آنرا ذکر کرده است
فطرت اللہ الہی فطر الناس علیہا لا تبدل لخلق اللہ ذلک الدین القیم

یعنی پایگاه اصلی و استوار سازمان خلقت که هر گره تمیز پذیر نیست همانا دین خداست. نواب صفوی معتقد بود که بشریت در برابر آنچه را که بصورت قوانین آسمانی برای سامان دادن زندگی او تدوین شده است هر چه که دست و پا زده و در صدد فرار از تمکین آن باشد کاری بیهوده کرده و وقت خود را تلف نموده و به نیک بختی خود پشت پا زده است، او می گفت:

«حکومت حق همیشه نافذ و استوار بوده و هیچ نیروئی را در برابر آن تاب مقاومت نبوده»
 «نابود میشود و نیروئی جز نیروی حق نیرومند نیست.»

او تمام حقیقت‌های عالم را در رسالت رسول اقدس اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) و وصایت و امامت حضرت علی علیه السلام و یازده فرزند برگزیده او امامان راستین امت مسلمان میدانست و خلاصه می‌کرد.

و باینکه عقیده داشت اگر چنانچه بعد از رسول خدا جو یبار زلال اسلام مسیر اصلی خود را طی کرده بود تا امروز دیگر گمراهی در دنیا باقی نمانده و بشریت به کمال مطلوب خود از نقطه نظر مسائل انسانی رسیده بود اما هرگز بنا بر مصالح عمومی مسلمین نسبت به کسانی که غیر از این فکر کرده و عمل کرده بودند مانند بسیاری کوه تفکران لعنت نفرستاده و ناسزا نمی‌گفت.

او معتقد بود که ما باید با تمام قدرت و امکانات خود فضائل علی علیه السلام و آل محمد و فداکاریهای آن بزرگواران را در راه اشاعه معارف اسلام بگوش دنیا برسانیم و هنگامی که مردم جهان باصالت اندیشه مکتب این بزرگ مردان الهی پی برده و با آنان آشنا شدند خود بخود بدانهاروی آورده و دین خدا رونق پیدا خواهد کرد.

شهید نواب صفوی با تمام دقائق و ریزه کاریهای تاریخ زندگی پیغمبر اسلام و ائمه آشنا بود و در مواقع حساس نکته‌های جالبی را از زندگی و اخبار و احادیث هر يك از این بزرگواران را نقل می‌نمود و روی وجود امام زمان علیه السلام تکیه اساسی داشت.
 او نسبت به امام زمان عشق می‌ورزید و نام مقدس آن امام غائب را همیشه در سر لوحه نوشتجات و مطلع سخنرانیهای خود قرار میداد.

نواب صفوی معتقد بود که تمام مکاتب دنیا باید در برابر اسلام سرفروند آورده و بشر را باید از افسونهای خودشان آزاد کنند چون هیچک از این مکاتب جوابگوی فطرت پاک بشر نبوده و قدرت رهبری دائمی اوران دارند و جز اینکه با فشار تبلیغات و زور سر نیزه خود هر يك چند روزی خیانت ورزیده و عمر عزیز انسانها را بیهوده تلف نمایند هیچ خاصیت دیگری ندارد.

نواب صفوی به روحانیت شیعه سخت دل بستگی داشت امام معتقد بود که دواشکال بسیار بزرگ و خطرناک در این جامعه وجود دارد که باید برای از بین بردن این دواشکال مبارزه کرد این دواشکال عبارت بودند از روح خمود و بی‌اعتنائی نسبت به مسائل جامعه و خودسریهای حکومت ها در نوشت امت مسلمان و با عبارت دیگر جدا دانستن دین از سیاست و دیگری وجود و حضور معدودی دنیا پرست و راحت طلب در بین جامعه روحانیت که باید آنها را پاکسازی نمود.
 او می‌گفت روحانیت شیعه دارای آنچنان نیروئی است که اگر چنانچه به حرکت درآمده و برای تحقق آرمانهای اسلامی براه بیفتد هیچ قدرتی امکان جلوگیری از آنرا ندارد.

نواب صفوی حیات فرهنگی و تاریخ پر افتخار شیعه را مرهون فداکاریها و رنج‌های طاقت فرسای علماء و فقهاء و فلاسفه بزرگ شیعه می‌دانست و لذا همیشه حق شناسی کرده و با احترام و جلال خاصی از آنان یاد میکرد.

شهید نواب صفوی باینکه هیچوقت مورد نظر و لطف حضرت آیه الله بروجردی قرار نگرفت اما با کسانی که نسبت بایشان بدگوئی میکردند نترساده و ستیز می‌نمود.

ونسبت به آیات عظامی چون آیة الله سیدصدرالدین صدر، آیة الله سیدمحمد تقی خوانساری، آیة الله فیض، آیة الله سیدهادی میلانی، آیة الله سیدمحمدحجت و آیة الله شیخ عبدالحسین امینی که با وسخت اظهار علاقه نموده و اندیشه و عمل او را درقبال دشمنان اسلام و ملت مسلمان مورد تأیید قرار میدادند بی نهایت اخلاص میورزید و در هر فرصتی که دست میداد به محضرشان شتافته کسب فیض می نمود و باروحی سرشارتر و عزمی راسخ تر راه خود را در مبارزه با کفر و نفاق و الحاد ادامه میداد.

نواب صفوی معتقد بود که راه انبیاء را منجات بشر است و تبلور عینی آنرا عبارت از زندگی مسلمانان در دوران رسالت پیامبر اقدس اسلام می دانست.

آن شهید بزرگوار عقاید خود را مایه افتخار و مباهات می دانست و همیشه می گفت باید بشر را باین راه و باین عقیده بازگرداند تا بتواند او را سعادت مند و سرفراز نمود.

او جان عزیز خود را در مقابل عقائدش متاع ناچیزی می دانست و همیشه می گفت برای حفظ شرافت این عقائد پاک و ملکوتی باید جان را فدا نمود و در بیدادگاههای وحشتناک شاه نیز بجای اینکه از جان خود دفاع کند فرصت را غنیمت شمره از عقائد خود دفاع می کرد.

چندین بار اتفاق افتاده بود که با چمدانهای اسکناس برای خرید عقائد او به خانه او در دولا ب حومه تهران رفته بودند اما آن شیر مرد بی شه اسلام آن چمدان پراز پول را بایک دنیا خشم و غضب از پنجره اطاق بدرون حیاط خانه افکنده و آوردگان آنرا بادست خالی و متاع نخورده بتزدار باب خود یعنی شاه پس فرستاده بوده است.

حقیقت اینست که شامخیلی میل داشت او را بهر قیمتی که باشد بخرد و در این رابطه نیز افراد سرشناس و صاحب منصبی را برای انجام این معامله اعزام می نمود اما چون هرگز ذره ای توفیق حاصل نکرد بالاخره برای حفظ تاج و تخت خویش ناچار شد تا دست بخون این فرزند رشید اسلام آلوده کند و دیدیم که این خون مقدس و خونهای پاک زیاد دیگری نیز چگونه جوشیده و بمانند سیل بنیان کنی دودمانش را بیادفنا و نیستی سپرد.

۲
 کهنه‌فروزی
 حکیمیت عین لا تراک
 (صدای دیده‌ای که ترا ببیند نابینا گوید)

مانی نوع انی خود را به عقل شناختم و با عقل دانستم که هستم و همه چیز را
 با عقل درک کردم و دانستم و با عقل رموز و اسرار موجودات متکلفی را شناختم
 و حرکت را بر مفسودگی از روی عقل لجاجت کردم و بعد از آن عقل نیروی کار
 و هوایا تنمیز نمودم و با هدایت خود را که من در آن است در هوایا بودم
 در صحرای کردیم به نیروی کار عقل کردیم و هنوز رنگ عقل را در زمره
 حکیمیت از دیدنهای ندیده ایم و صدای را شنیده ایم در حالیکه هستی
 و وجود خود را به نیروی کار درک کردیم و دانستیم که هستیم و اگر نبود
 نمی دانستیم که هستیم پس چرا دیده نمی شود؟ زیرا که از همین
 دیدنهای کاشتم نیست و دیدنهای کاشتم محدود است و نیز
 محسوسات سایر حواس پنجگانه محدود می‌گردد تا قیاس است

عبادات نواب صفوی



اوند حال نماز و در برابر پروردگار خود يك بنده نمونه بود

خضوعی که این بزرگمرد در هنگام نماز خود داشت هر بیننده‌ای را دچار تعجب و حیرت می‌نمود. همانگونه که نقل شده است امامان راستین اسلام وقتی که برای اقامه نماز آماده می‌شدند رنگ از چهره خود باخته و در حالت غیر طبیعی قرار می‌گرفتند او نیز شبیه اجداد و پیشوایان خود بود در نزد شهید نواب صفوی هیچ چیزی باندازه نماز ارزش و اهمیت نداشت، در هر حالتی و در هر جایی که حضور داشت بمحض ورود در وقت نماز، سخن خود را بریده و کاری را که در دست داشت کنار نهاده و برای ادای فریضه نماز آماده می‌شد. برای گرفتن وضو زیاد خود

را معطل نمی‌کرد اما اذنان را با صدای بلند و دلنواز خود می‌گفت و بعد اقامه نماز را با صدائی کوتاه ترادا نموده و در لحظه‌ای که تکبیرة الاحرام گفته‌شود مرحله‌جدی نماز می‌گردید معاندان هواپیمائی بود که از زمین برخاسته و او می‌گیرد، فرازهای مرحله‌ای اول سوره حمد را که درستایش ذات اقدس باری تعالی است با سرشارترین حالت افتخار و غرور و خروش ادب می‌کرد و هنگامی که می‌خواست وارد مرحله بعدی یعنی مرحله اظهار بندگی و عبودیت گردد آیه *ایک نعبدو ایک نستعین* را طوری می‌سرود که انگار محبوب و عزیزش جلوه و جلوس دارد و او با تمام عظمت و قدرت، وجود و حضور خدای خود را درک و احساس می‌نماید و گاهی اتفاق می‌افتاد چندین مرتبه این آیه را تکرار می‌کرد تا حق اظهار بندگی خود را بجای آورد و معابد و آیات بعدی را نیز بهمین گونه تلاوت نموده و بر کوع می‌رسید، در کوع آنقدر اذکار مربوطه را تکرار نموده و دعاهای وارده را می‌خواند که انسان تصور می‌کرد او قصد برخاستن از این رکوع را ندارد. و در سجده‌ها نیز بهمین ترتیب، آنقدر تقاضای ایمان و شهادت می‌کرد که از خود بیخود می‌شد، گاهی یک نمازش که در شرائط هادی دوسه دقیقه وقت لازم دارد بیش از یک ساعت طول می‌کشید و بعد از پایان نماز نیز آنقدر دعا می‌خواند که انسان تصبمی کرد او چگونه این دعاها را حفظ کرده است و آنقدر دعاها را با حالت و با توجه می‌خواند که اگر خود شخص یک عمر یا این دعاها مانوس بود با شنیدن همان دعا از زبان نواب صفوی احساس شیرینی و لطافت تازه‌ای در کام نفس و روح خود می‌نمود.

شهید نواب صفوی در تمام اوقاتی که سخن نمی‌گفت و آرام بود و یا در حال حرکت چه پیاده و چه سواره بود زیر لب با خود ذکر می‌گفت و آنی از خدای خود غافل نمی‌شد و در هنگام سخن گفتن هم خدای جهانیان را آنچنان معرفی می‌کرد که تمام قدرتهای عالم در برابر او ناچیز و مضطرب می‌گشتند.

شهید نواب صفوی با اینکه دارای جثه‌ای نحیف بود اما دارای مزاجی سالم و تیر و مند بود و لذا بیشتر روزها را روزه می‌گرفت و برای روزه‌های خود هم مقید به سحری خوردن نبود. او در هر شرائطی که در زندگی خود قرار داشت قبل از اذان صبح از خواب برمی‌خاست و ساعتی را به تنهایی با خدای خود راز و نیاز داشته و نماز شب می‌گزارد و گمان نمی‌رود که تا پایان عمر، نماز شب او ترک شده باشد.

کسانی که در اوقات مختلف شبانه‌روز با او بودند خوب می‌دانند که در نظر شهید نواب صفوی هیچ کاری باشکوه‌تر و ارجمندتر از عبادت خدا نبود و با اینکه او دارای چهره‌ای نورانی و با نشاط بود اما در وقت نماز، افطار، نماز شب و سخن گفتن در اطراف عظمت خدا بقدری درخشان و با انبساط می‌گشت که گوئی چون کبوتری سبک‌بال و فارغ از هر گونه غمی بر فراز آیه‌ها در حال پرواز است.

نواب صفوی و شئون اجتماعی

آن شهید بلنداندیش در برداشتهائی که از مکتب انسان ساز آل محمد (ص) داشت معتقد بود که باید کوشش کرد تا تربیت های اصیل و دست نخورده اسلام را دوباره در بین مردم مسلمان بازگرداند و در روح و وجود آنها رسوخ و نفوذ داد.

اعتقاد به سازندگی های مکتبی که دور از هر گونه پیرایه ای باشد تا اعماق وجود نواب صفوی پراه یافته بود او نسبت به اسلام و محتوای ملکوتی آن عشق میورزید و عقیده داشت که تا بشریت نتواند به حقائق اسلام پی برده و بآن رو آورد هر گروهی سعادت و نیک بختی را نخواهد دید. دشمنان این مرد بزرگ با اینکه او را زعیم اربابی و رهبر تروریست ها معرفی کرده مردم را از او میترساندند اما با این حال با هر کس که برخورد میکرد طرف را مجذوب خود مینمود. او در معاشرت های خود با مردم همانگونه رفتار میکرد که پیغمبر اسلام و امامان راستین رفتار نموده و از دیگران نیز همان رفتار را خواسته بودند.

نواب صفوی با تمام برجستگی های چشم گیری که نسبت به دیگران داشت هرگز دیده نشد که یک مسلمان معمولی را تحقیر نموده و بالحن سبک و مسخره ای با کسی برخورد کند.

او در هر مجلسی که وارد میشد لابلای جمعیت می نشست و توقع نداشت که در جای بخصوصی برای او جایی باز کنند.

در کوچه و بازار و خیابان تمام کسانی که برخورد میکرد از کوچک و بزرگ و زن و مرد همه سلام میکرد و اگر کوچکترین سابقه آشنائی با شخص مورد برخورد داشت ایستاده و با توجه و علاقه خاصی از او احوالپرسی کرده و نصیحت و ارشاد میکرد. و تا وقتی که طرف خدا حافظی نکرده و قصد رفتن نمی نمود او نیز ادب کرده و می ایستاد. در مذاکرات تلفنی نیز با دوستان و یاران خود بهمین ترتیب بود و تا هنگامی که طرف ارتباط را قطع ننموده بود او نیز منتظر می ماند و گوشی را نگه می داشت.

در مجالس خودمانی و خصوصی که یاران گرد آمده بودند اصلاً با او پائین مجلس معلوم نبود و با اینکه هنگام سخن گفتن او همگی گوش محض بودند و عاشقانه ترس می گرفتند اما در هر جا که کسی سئوالی یا اشکالی داشت آزادانه می پرسید و برای پرسش و اشکال بموقع خود تشویق هم می شد.

نواب صفوی هرگز متوقع نبود که در وقت اقامه نماز دیگران با او اقتدا کنند بلکه همیشه برادران را تشویق میکرد. و میگفت همه باید عادل و واجد شرائط امامت جماعت بوده باشیم و در این صورت امامت جماعت اختصاصی بمن ندارد و خودش وقتیکه در وقت نماز از راه می رسید و میدید که برادری ایستاده و نماز میخواند بی درنگ با او اقتدا می نمود و دیگر برادران نیز طبعاً این چنین میکردند. و همه با هم به آن برادر اقتدار کرده و نماز جماعت پیا می کردند.

شهید نواب صفوی قرآن را با صدای بلند و لحن و ریتم مخصوصی در مجالس عمومی تلاوت میکرد و آنچه آن قرآن میخواند که روح شنوندگان را به پرواز آورده و از عالم مادیت و تفکرات مادی بدر می برد. و در عالم معنا و ملکوت می برد.

آن شهید از معنای يك آیه، يك كلمه و حتی يك حرف قرآن نمیگذشت و هر وقت قرآن میخواند معنای دقیق آنرا نیز از زبان آل محمد برای شنونده نقل می کرد.

او نسبت به فرازهای بلند نهج البلاغه و صحیفه سجادیه چون خورشید و ماه نگاه میکرد و عقیده داشت که بشریت هر چه دارد از نورانیت اینهاست و هر چه هم که ندارد از کوری و نایبائی خود اوست نواب صفوی بیشتر دعاها را که از آثار ائمه طاهرين بوده و در مفاتیح - الجنان و دیگر کتب ادعیه نقل شده بود از حفظ داشت و در موقع خود خوانده و توسل می جست. بخاطر دارم در يك جلسه خصوصی با بعضی برادران که دعای سحر را معنای کرد درست در حالت يك پروانه عاشق که برگرد شمع میگردد همانگونه نام خدای خود را بر زبان آورده و عاشقانه از او یاد کرده و لقاء او را آرزو می نمود و در هنگام معنای کردن فرازهای ادعیه زار زار می گریست.

نواب صفوی در برخورد هائی که گاهی لزوماً با رجال و دولتمردان مملکت داشت هرگز دیده نشد که حالت تواضع و افتادگی در برابر آنها از خود نشان داده باشد.

او معتقد بود که اینها عموماً غاصب هستند و بزرگان شان باید نابود شده کارگزاران آنها نیز کتار ببروند و لانه هیچ دلیلی ندارد که یک نفر مسلمان آزاده در مقابل ایشان خضوع و خشوع کند و همچنین تا خدا هست و زنده و قادر و توانا است نیز دلیلی ندارد که یک نفر بنده خدا از غیر خدا بترسد و بر اثر ترس با ملاحظات دیگر در برابر او خضوع نماید.

هنگامیکه شاه تصمیم میگیرد پیمان نظامی بغداد را با آمریکا و انگلیس امضاء کند و همه در مقابل او ساکت می نشینند نواب صفوی با انعقاد این پیمان امپریالیستی مخالفت کرده و دولت علاء را تهدید به نابودی می نماید.

بجرات میتوان گفت که نواب صفوی یکی از بارزترین مظاهر تجلی و تبلور آیه کریمه قرآن شریف است که دربارهٔ روش اخلاقی و اجتماعی پیغمبر عظیم الشان اسلام و اصحاب او میفرماید: **اشداء علی الکفار رحماء بینهم**. یعنی بی گناشت و شدید در برابر دشمنان اسلام و مهربان و یگانه درین خود بودند.

در خاطر دارم پس از پایان یکی از جلسات عمومی که در خانه ای در جنوب شهر تهران برگزار شده بود مردی از اهالی همان محل بعد از آنکه او را بوسیده و اظهار ارادت کرد سئوالی نیز داشت که جوابش را گرفت و رفت و در آنوقت فشار جمعیت بقدری زیاد بود که بین این مرد و شهید نواب صفوی که درست روی یکدیگر ایستاده بودند هیچ فاصله ای وجود نداشت بلکه بدنهای آن دو یکدیگر چسبیده بود و صحبت میکردند و بعد از مدتی که رفته رفته جمعیت متفرق شدند و برادران آمدند در اطاق نشستند معلوم شد که انگشت پای شهید نواب صفوی مجروح شده و احتیاج به پانسمان دارد و وقتیکه علت آن پرسیده شد معلوم شد همان مرد در مدتی که ایستاده و با ایشان صحبت میکرد پایش که درون کفش هم بوده روی انگشت پای ایشان که بی کفش بوده قرار داشته و انگشت پاره مجروح نموده است. و ایشان هم هیچ اظهاری ننموده اند و وقتی یکی از برادران بایشان گفت که چرا شما در همان وقت چیزی نگفتید گفتند که اگر من چیزی می گفتم موجب خجالت آن مرد می شد و این درست نبود در صورتیکه تحمل این مختصر درد

و جراحات برای من آسان تر از تحمل شرمندگی اومی باشد در حالتیکه او بایکدنیا خلوص با من روبوسی کرده و سئوال و جواب می نمود.

شهید نواب صفوی که بیشتر دوران مبارزات خود را در خانه های باران خود بطور مخفی زندگی میکرد در رفتارش با اهل این خانه ها طوری بوده که هرگز احساس سنگینی و ناراحتی از حضور او نمی نموده اند و علاوه بر خلق و خوی محمدی که داشته بقدری هم کم غذا و کم توقع بوده است که اصلا تحمیلی بر آن خانواده نمی کرده است و علاوه بر اینها در کارهای سنگین مربوط به داخل خانه کمک کار بسیار خوبی هم بوده است، مثلا در آن دوره که هنوز بسیاری از خانه های تهران آب لوله کشی نداشته اند و آب مورد احتیاج را باید بوسیله تلمبه های دستی از آب انبارهای زمینی بیرون کشیده و در معرض استفاده قرار دهند و اینکار مستلزم زحمت و زور و وقت زیاد بوده است.

در خانه هایی که این مردم مخفی بوده است یکی از کارهایی را که بعهد می گرفته تلمبه زدن و پر کردن حوض آب بوده است و از این قبیل کارهای پر زحمت دیگر که انجام میداده است. شهید نواب صفوی با اینکه لباس روحانیت را خیلی دوست داشت و برای این لباس احترام خاصی قائل بود و همیشه نیز سعی داشت همین لباس را در برداشته باشد اما می گفت هرگز نباید خود را محدود و محصور در یک لباس خاص بنمائیم چون ممکن است روزی وظایف سربازی ما ایجاب کند لباس خود را تغییر دهیم.

او همیشه کفش بندی می پوشید و با اینکه در آن زمان هیچیک از روحانیون از این نوع کفش استفاده نمی کردند و بعضی نیز او را از پوشیدن آن منع می نمودند اما او می گفت من سربازم و سرباز باید همیشه آماده حمله دشمن و یا دفاع در برابر دشمن بوده باشد و این نوع کفش سبب چابک بودن یک سرباز است.

او مقید به یک نوع عمامه نبود و گاهی عمامه مشکی و گاهی نیز از نال سبز عمامه بر سر خود می پیچید و هنگامی عمامه او بزرگتر و گاهی نیز کوچکتر می شد و حتی در باره ای اوقات نیز در بعضی مجالس خصوصی بدون عمامه ظاهر میشد.

اما به نظافت خیلی اهمیت میداد و هرگز دیده نشد که لباسش نظیف نباشد یا دندانهایش مسواک نشده باشد و یا ناخن بلند داشته و یا موی سر و صورتش بلند و بی ترکیب بوده باشد.

شهید نواب صفوی در برخورد با هر ناشناسی بقدری مودب و با تراکت بود و بقدری فروتن و متواضع بود که طرف مقابل را بی اختیار وادار به ادب و تواضع می نمود.

حالت های در چشمهای او وجود داشت که در برابر دوست و دشمن تا ۱۸۰ درجه اختلاف پیدامی کرد، چشمهای او در هنگام برخورد با دشمنان اسلام مانند چشم شیر بود که غضب کرده و قصد نابودی طرف خود را دارد و در وقت برخورد با یک مسلمان عادی آنچنان مهربان و عطف بود که طرف مقابل فکر میکرد او با این نگاهش اراده دارد تمام غمهای او را بر طرف ساخته و مشکلات او را حل و فصل نماید.

نواب صفوی با اینکه اندامی لاغر و قامتی متوسط داشت اما بقدری چابک و محکم و ورزیده بود که هر کس او را میدید گمان میکرد او در همین لحظه قصد پرواز دارد و اگر شخص بر خورد کننده

از دوستان و برادران نبود که سابقه مهر و عاطفه او را داشته باشد هرگز کس دیگری با اولین برخورد با او جرات و جسارت نفس کشیدن و حرف زدن در حضورش را نداشت و با دیدن وضعیت کلی او در جای خود میخکوب میگردید.

بارها اتفاق افتاده بود که مامورین قهارشهریانی که حکم بازداشتش را داشته‌اند در کوچه و خیابان با او برخورد کرده بودند اما با دیدن او جرات خود را از دست داده و جلونیامده بودند. خانه او در دولا بتهران بود و در آن زمان فاصله دولا ب تا میدان خراسان که آخرین حد جنوب شرقی تهران بود چندین کیلومتر راه بود و این راه تاریک و کثیف و دزدگاہ و پراز سگهای ولگرد بود و او ابتدا از رفت و آمد در این راه در هر ساعتی از شب که باشد باکی نداشت و به برادرانی که شب هنگام میخواستند از این فاصله عبور کنند تا مقداری که خودش آمده و بدرقه میکرد و بعد سفارش میکرد می گفت که تترسید و مرتب بگوئید لاجول و لاقوة الابلاله العلی العظیم و عبور کنید، خدا باشماست، هیچ چیزی نمیتواند بشما آسیب برساند. او معتقد بود که کراوات را استعمارگران مانند افساری بر گردن ملل مستضعف و مخصوصا مسلمین بسته‌اند و کلاه شاپورا نیز آنان بر سر این امت نهاده‌اند و این دو شعار علنی قبول خواسته‌های استعمار است و باید به ترتیب که شده این دو شعار ذلت بار را از جامعه مسلمین زائل گردانید.

در رابطه با یک چنین طرز فکری با هر کس که برخورد میکرد که کلاه شاپو بر سر یا کراوات بر گردان داشت او را متقاعد مینمود و وادارش میکرد که در همانجا کراوات خود را باز کرده و شاپو را از سر بردارد.

در یک جلسه مصاحبه مطبوعاتی و قتیکه برای پاسخ به سئوالات خبرنگاران حضور یافت ابتدا ضمن یک سخنرانی کوتاه و مستدل تمام خبرنگاران را قانع کرد تا با طوع و رغبت کراوات های خود را باز کرده و قول دادند که هیچوقت دیگر کراوات نیاویزند.

شهید نواب صفوی سخت معتقد بود که مردان باید در صورت خود ریش داشته باشند و هر کس ریش خود را می تراشد پاسخ مثبتی به ریشخند غرب استعمارگر داده است در این رابطه نیز از هیچکس فرو گزار نمی نمود و مخصوصا با جوانان درباره ریش خیلی صحبت میکرد و می افزود که اگر چنانچه جوانی از روی عقیده و ایمان ریش بگذارد دیگر دنبال معصیت نخواهد رفت و خود بخود در راه راست قرار گرفته و منظم خواهد شد.

در تاریخ ایران ثبت است که در عصر مبارزات نواب صفوی تنها کسانی که در تمام ایران و مخصوصا در تهران در صورت خود ریش داشتند و بنام سکه مردانگی به وجود آن افتخار میکردند و از استهزاء هیچکس ملول و افسرده نمی شدند جمعیت فدائیان اسلام بودند و از آنها گذشته بقیه همگی ریش تراش بودند.

او در هنگام نماز، خودش با صدای بلند و آهنگی بسیار دلپذیر و روح بخش اذان می گفت و در تمام دوره ۲۰ ماهه ای که در زندان قصر بوده در تمام اوقات معین شرعی اذان می گفته است. نقل شده است که در لحظه اعدامش نیز که درست در لحظه طلوع صبح صادق بوده است و بیجوبه اعدام محکم بسته شده بوده در برابر تفنگ های نشانه رفته سپاه ابن زیاد وقت اذان

می گفته است.

اومی گفت اذان بزرگترین و کوبنده ترین شعار همیشه زنده اسلام است و باید آنرا زنده و جاوید نگه داشت و به برادران دستور میداد که در هر جا هستند موقع اذان که شد تکبیر یا خجالت را کنار گذاشته و اذان سر دهند.

و گاهی دستور میداد وقتی خودش یا برادر دیگری اذان میگوید تمام جمع حاضر نیز با او اذان بگویند و انجام این طرز اذان گفتن شور و هیجان فوق العاده ای ایجاد می کرد.

هرگز دیده نشد که نواب صفوی در حضور اشخاص و حتی یاران خود پاهای خود را دراز کرده و یا خوابیده باشد و شب هنگام نیز در وقت خوابیدن اگر با برادران بود بعد از همه می خوابید و قبل از همه بیدار می شد و به محض بیدار شدن از جای خود جسته و در یک چشم بهمزدن لباس خود را مرتب کرده و رختخوابش را جمع می کرد. در تمام دوره ده یا زده ساله معاشرتهای فشرده او هیچکس ندید که شوخی زننده یا حرف رکیکی از او صادر گردد.

نسبت به تمام بزرگترها احترام می گذاشت و تمام بچه ها را مورد لطف قرار میداد و غیر ممکن بود کودکی را در جائی دیده و بی تفاوت از او بگذرد حتما باید با او صحبت کرده و با زبان ملاطفت و شیرینی او را نصیحت کند.

در برخورد با برادران و یاران خود بدون استثناء بایک يك آنها اگر صد نفر یا بیشتر هم که بودند باید دست داده و سینه خود را به سینه آنها نهاده و پیشانی آنها را ببوسد و اگر چند روزی بود که برادری را ندیده بود تا مدتی قلب خود را زوی قلب او نهاده و گردن خود را برگردن او گذاشته و دستهایش را بدور کمر او از پشت حلقه میزد و آنچنان گرمی و حرارتی از خود نشان میداد که غصه ای در نهادشخص باقی نمی ماند. از يك يك برادران با گرمی احوالپرسی کرده و اگر گرمی یا گرفتاری داشتند در رفع آن نهایت کوشش را می نمود و همیشه سفارش پدر و مادر و زن و فرزندان را به برادران خود می نمود.

هر فرمانی که برای انجام کاری صادر می نمود خودش هم پیشاهنگ آن بود و هرگز از مقام رهبری خود برای تن آسانی و بالانشینی بهره نمی گرفت.

به برادران سفارش می کرد و می گفت هر وقت از روی صندلی اتومبیل شخصی پیاده شدید از اینکه مبادا با دنخوت و تکبر وجود شمارا احاطه کرده باشد پناه بخدا ببرید. آن شهید بزرگوار از تکبر سخت بیزار بود و برای مبارزه با این صفت پست و پلید اقدامات عجیبی می کرد.

وقتی شهید سید عبدالجسین واحدی سخت مریض و بستری شده بود شهید نواب صفوی برای شفای او فذرمی کند که در کاربنائی همسایه فقیری که در دولاب داشته اند کمک کند و چون واحدی حالش خوب می شود مانند کارگری ساده و بی هیچ تکلف و ناراحتی با اتفاق شهید خلیل طهماسبی دامن قبارا بکمر زده و برای آن همسایه فقیر خود که خودش مباشر کارهای بنائی خانه اش بوده است کارگری می کنند او معتقد بود که این همکاری و معاضدت همانطور که برای این همسایه مفید می باشد برای سرکوبی نفس اماره و روح سرکش مانیز بسیار ارزش دارد. و خلاصه می توان صفات و کردار این مرد بلند مرتبه را به عنوان نمونه بارزی از تربیت مکتب مقدس اسلام و آرمان مقدس رسول اقدس آن به جهانیان معرفی کرده و بدان افتخار ورزید.

نواب صفوی و خانه و خانواده‌اش

یکی از خصائص شهید عالیقدر نواب صفوی مهر و محبت فوق‌العاده او با همسر و فرزندان و مادر و برادرانش بود، این مرد بزرگ با اینکه در میدانهای نبرد سیاسی طی سالها بنام بزرگترین قهرمان معرفی شده و نقطه عطف تمام خبرگزاریهای جهان قرار داشت و اسپهبدان و دولتمردان و شاه ایران از بیم خشم او نسبت به خودشان خواب راحت نداشتند اما نسبت به مادر خود چون يك بنده ذلیل و ترده همسرش مانند دوستی مهربان و غم‌خوار بود.

شهید نواب صفوی در دی‌ماه ۱۳۲۶ با دوشیزه‌ای از تبار اجدادش بنام خانم نیره سادات فرزند مرحوم نواب احتشام رضوی ازدواج کرد و طی ۸ سال زندگی زناشویی دارای سه فرزند دختر شدند و فرزند سوم آنها هنوز بدنیا نیامده بود که او را شهید نمودند.

دختران آن شهید خانم فاطمه، خانم زهرا و خانم صدیقه نواب صفوی هستند. خانم فاطمه نواب صفوی که سال گذشته همسرشان در نبرد با مهاجمین عراقی شربت شهادت نوشید از زنان نامدار انقلاب اسلامی ایران است و بطور دائم و بدون هیچگونه توقع و تظاهری مشغول خدمات فرهنگی و مطبوعاتی و کمک‌رسانیهای پشت‌جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق هستند.

دو فرزند دختر دیگر آن شهید نیز در کمال عفت و نجابت در خانه شوهر می‌باشند. زندگی زناشویی نواب صفوی با اینکه سراسر درگیری سیاسی و فرار و اختفا و درد و رنج و فقر بوده است اما از چنان عاطفه و صمیمیتی برخوردار بوده است که بعد از گذشت قریب سی سال از شهادت او هنوز خانم نیره سادات همسر آن شهید با روحی که سرشار از عشق و علاقه است از شوهر شهید خود یاد میکند.

خانم نیره سادات میگوید: «از نظر اخلاقی آقا هرگز خشن نبودند، گاهی «زمانی که در اوج هیجان با دوستانشان در مورد مسائل مملکتی و جنایات شاه» صحبت می‌کردند من ایشان را صدامی کردم تا مسئله‌ای را بایشان در میان» «بگذارم، میدیدم در نهایت ملایمت و آرامی صحبت می‌کند. تعجب می‌کردم» «می‌پرسیدم مگر شما نبودید که فریاد می‌کشیدید، پس چرا يك مرتبه این همه» «تغییر اخلاق دادید؟ ایشان می‌فرمودند اگر من از دست کسی عصبانی بشوم نباید» «عصبانیت را سر شما تلافی کنم، انسان نباید برای زن و فرزندش خشونت بخرج» «دهد، بهر صورت من در مدت زندگی‌ام با آقای نواب کوچکترین خشونت و» «واذیتی از ایشان ندیدم.» خانم نیره سادات همسر شهید نواب صفوی بعد از» «گذشت ۲۶ سال از شهادت شوهرش میگوید: «شهید نواب صفوی نیز آنقدر» «به من محبت داشتند که حتی از لغاتی چون کوچکت هستم و نوکرت هستم نیز» «استفاده می‌کردند، با اینکه من هرگز از انسانی که آنهمه شهامت و شجاعت» «داشت وجدی بود انتظار لطافت روح و حساس بودن را نداشتم. ایشان تمامی» «حسن‌ها را همزمان داشتند، شجاعت، شهامت، سخاوت، ملاطفت و کرامت» «و سلحشور و بی‌نیاز به مال دنیا با ایثار، و اواخر زندگی ایشان بود و من نمی‌»

«دانستم که ایشان ممکن است شهید بشوند یا محکوم به حبس ابد در هر صورت»
 «نهج البلاغه را مطالعه می کردم که تسکین پیدا کنم، خطبه ای آمد که حضرت»
 «امیرالمومنین در این خطبه صفات مومن را بیان می کند، وقتی که من این خطبه»
 «را می خواندم دیدم که تمام صفاتی را که حضرت در مورد یک شخص مومن»
 «در این خطبه ذکر می کنند در آقای نواب صفوی بخوبی دیده می شود. من به»
 «آقای نواب عشق می ورزیدم، نه یک عشق ساده ای که بین هر زوجی ممکن است»
 «باشد، بلکه عشقی که فقط بخاطر خدا بود عشقی که بخاطر صفات شایسته این»
 «مرد بود.»

«هشت سال بود که بانواب زندگی می کردم، به مال دنیا بسیاری اعتنا بودم و»
 «هر گز برای مال دنیا از ایشان خواهش نمی کردم، ناگفته نماند که پدرم نیز در»
 «این زمینه کمک می کردند و به من می گفتند نواب سرباز اسلام است، سرباز»
 «خدا و امام زمان است، تو هر چه لازم داری از من بخواه و نواب را در ادامه»
 «راهش آسوده بگذار و سعی کن مزاحمتی برای او فراهم نکنی و پیوسته در»
 «این زمینه به ارشاد می پرداختند و من هم خوشبختانه به آن درجه ای رسیده»
 «بودم که حتی حاضر بودم روی گونی زندگی کنم و گرسنگی بکشم ولی نواب»
 «زنده باشد و سرباز اسلام و سرباز خدا و پیکارگر در راه او باشد.»

شهید نواب صفوی باینکه طبق معیارهای طبیعی و روان معمولی زناشوئی نباید از دیدگاه همسرش یک شوهر ایده آل بوده باشد چون که بر اثر شدت فعالیت های خطرناک سیاسی خود نمی توانسته آنطور که باید و شاید جوابگوی خواسته های همسر خود باشد اما از آنجا که زندگانی زناشوئی او از یک دنیا مهر و محبت خالصانه برخوردار بوده است همسرش چه در زمان حیات و چه بعد از شهادت و تا امروز هنوز هم او را ستایش کرده و از فقدانش رنج می برد. نکته بسیار جالبی که در پرونده زناشوئی آنها وجود دارد فعالیت های پی گیر همسر ایشان در مدت بازداشت و محاکمات او بعد از حمله به حسین علاء تا روز شهادت اوست.

کیفیت برخورد دولت و سازمان قضائی ارتش و فرماندار نظامی تهران در بازداشت و بازجوئی و محاکمه نواب صفوی بقدری غضب آلود و وحشت آور بود که احدی جرات آنرا نداشت تا به این قضیه نزدیک شود و باران و برادران نیز تعدادی دستگیر شده و در زندان وزیر شکنجه های وحشیانه رژیم بودند و بقیه نیز فرار کرده یا از مملکت خارج شده بودند و یابه کوهها و دره ها پناه برده بودند و هیچکس نبود که نامی از این شیرمرد به زنجیر کشیده شده ببرد و یگانه شخصی که بی هیچ ملاحظه ای عاشقانه این دروآن در زده و به خیال خود برای نجات او تکاپو می کرد خانم نیره سادات همسر آن شهید بود.

این خانم در آن روزها که یک دختر ه ساله را در دنبال و یک دختر دو سال و نیمه را در بغل و فرزند دیگری را در شکم داشت از صبح تا شب نردهر کس که احتمال می داد غیرتی داشته باشد میرفت و وقتی که تمام درها را بروی خود بسته و تمام چهره ها را در هم کشیده می دید به این زندان و آن زندان می رفت تا شاید بتواند اقبال شوهر خود را ملاقات کند و آن در خبیان از خدا

بی‌خبر اجازه ملاقات هم‌باو نمیدادند. و در تمام این مدت فقط یک مرتبه اجازه ملاقات پیدا می‌کند و آنهم در روزهای آخر عمر شوهر بوده است.

بدنیست در رابطه با نمایش گوشه‌ای از این عشق مقدس که بهترین گواه عمق محبوبیت نواب صفوی در کانون خانواده‌اش بوده است از زبان خانم نیره سادات فرازی را گوش کنیم، او می‌گوید:

«حتی پهلوی امام جمعه رفتم، آن بهبهانی که شام را برگرداند، بعد از مدتی «که معطل شدم رفتم یکجائی که هفتاد، هشتاد نفر طلبه بودند و آقای بهبهانی «هم نشسته بود، منم گوشه‌ای نشستم گفتم آقا اگر یک زن مسلمان بخواهد بایک «روحانی بایک مجتهد یا عالم بزرگی ملاقات کند این دیدار باید در ملاء عام «باشد، گفتم حالا که در ملاء عام است و من بشما بگویم که نواب از مرگ نمی- «ترسد و مرگ را استقبال می‌کند و همیشه از خدا خواسته که شهید بشود. گفت، «مسلمانی و آدم کشی؟!... گفتم مسلمانی غیر از سگ کشی است، آتهائی را که «و کشتند آدم نبودند، آن مرد که بهائی خیلی از نظر شما مهم بود؟»

«البته من می‌دانستم که اینها مخالف هستند با نواب و بارانش ولی گفتم برای «این آمده‌ام پیش شما که فردا در پیشگاه عدل الهی بگویم که من پهلوی شما «آمدم ولی شما آنقدر که می‌توانستید برای اسلام کمک کنید و در راه اسلام «فداکاری کنید، نکردید.»

«خلاصه خیلی حمله کردم به او و بلندشدم آمدم رفتم قم منزل آیات عظام گفتم «اگر شما می‌توانید اقدام کنید برای نواب چون نواب قیام کرده برای امام زمان، «گفتم من اگر امروز نزد شما علماء و مراجع تقلید می‌آیم برای این است که فردا «حجتی داشته باشم در پیشگاه عدل الهی که بگویم خدایا تو شاهد باش که من هر «کاری از دستم برآمد کردم، شما اگر کاری از دستتان برمی‌آید و نکنید در «پیشگاه عدل الهی باید جوابگو باشید.»

«دستگاه بهیچ عنوان به ما اجازه نفس کشیدن نمی‌داد، برای آیه الله بروجردی «نامه نوشتم، وضع نواب را تشریح کردم.»

«در تهران هم خیلی فعالیت داشتم، می‌رفتم به زندان لشکر دوزر می‌گفتند «آقارا از آنجا برده‌اند زندان ژاندارمری، می‌رفتم به آنجا می‌گفتند آقارا «برندند زندان عشرت آباد، به زندان عشرت آباد می‌رفتم می‌گفتند آقارا بردند «زندان قزل‌قلعه، باینکه هواسرد بود و زندان قزل‌قلعه خارج از شهر بود و من «باردار بودم و دو کودک خردسال هم داشتم می‌رفتم به زندان قزل‌قلعه، دلم «خون می‌شد خدامی‌داند آنقدر اینطرف و آنطرف می‌فرستادند که پاهایم تاول «می‌زد.»

«در بخانه بعضی از نزدیک‌ترین کسانی که برویم بسته بود، و ما را از خانه‌شان «بیرون می‌کردند و راه نمی‌دادند و می‌گفتند اگر شما را راه بدهیم شوهران و

«برادران ما را می گیرند.»

«روزهای امتحان بود برای ما، عده ای بودند که در این امتحان مردود شدند،»
 «بقدری بی وفائی بعضی زیاد بود، بقدری توجهشان به این دنیا زیاد بود که دیگر»
 «احساسی در مقابل دین و دین داری نداشتند.»

آری باید هم چنین باشد زناشویی و ازدواجی که بر اساس مکارم پسندیده اسلام بنیان گزاری شده و در حیطه تسلط یک عشق خدائی قرار گرفته باشد باید هم نمایانگر یک چنین صحنه های افتخار آمیزی باشد.

هم چنان که اهل و عیال حضرت حسین علیه السلام نسبت بآن بزرگوار این چنین بوده و با رفتار عاشقانه خودشان در دنبال اهداف مقدس آن حضرت بهترین و خیره کننده ترین سرمشق ها را بزبان عالم داده اند.

و آنها نیز در تحمل داغ ها و شکنجه ها همان گونه بودند که نظرات و هدفهای مقدس معشوقشان یعنی حضرت حسین اقتضاء آنرا داشت و آن حضرت نیز همان گونه اهل و عیال خویش را تربیت کرده بود که در هنگام جان بازش در راه خدا با وفا و صفا و عشق پاک و مقدس خودشان او را یاری و همراهی کنند و در وقت شهادت او و اسارت خودشان نیز در دنباله همان راه الهی بارسنگین رسالت او را بدوش کشیده و در واقع با خونریزی خفته شده حضرت حسین رسمی را در صفحه تاریخ بشریت رقم زنند که هرگز نظیر آن یافت نشود و تا آخرین روز طلوع و غروب خورشید برای انسانهای سعادت جو که مرگ را تیرا برنگ پسندیده باشند اسوای حسنه باشد.

مخارج زندگی نواب صفوی

مسئله ای که همواره مورد سؤال بعضی کوتاه فکران بود مخارج زندگی شهید نواب صفوی است.

سرچشمه این سؤال بی ارزش از دستگاههای شایعه پراکنی و تبلیغات دشمنان اسلام بود و حتی سر لشکر حسین آزموده دادستان ارتش شاه نیز در کیفرخواست خود برضد آن شهید همین مسئله را مطرح نموده است.

با وجود این لازم دیده شد که توضیح فشرده و مفیدی در این باره داده شود.

نواب صفوی که خود فرزند یک خانواده متوسط و متدین بود هرگز اهل و لخرجی و ریخت و پاش نبود و به همین منوال تا پایان عمر کوتاهش عادت داشت و علاوه بر آن تربیت های عمیق مکتبی او نیز اجازه این روش غلط را نمیداد.

در زمان رشد و شهرت او که همزمان با روزگار ان جنگ بود دوران فقر و سیاه روزی مملکت و پس از آن نیز نهضت ملی ایران و تعطیل عمومی دستگاههای نفت و محاصره کامل اقتصادی ایران از جانب دولت های بزرگ دنیا بود بقدری فشار اقتصادی روی مردم ایران زیاد بود که جز معدودی فتوادل و اشراف درباری اکثریت قریب به اتفاق مردم در فقر و تنگدستی بسر می بردند

و نواب صفوی هم که عقیده داشت در يك چنین موقعیتی از زمانه باید پاجای پای علی علیه السلام نهاده و اگر هم بر فرض امکاناتی از لحاظ مسائل مالی وجود داشته باشد حتما باید بادیگران قسمت کرد و در این قسمت بندی سهم کمتری را برای خود تخصیص داد که هرگز هم چنین امکاناتی پدید نیامد.

چون اطرافیان و یاران او نیز جز یکی دو نفر بقیه همگی از همان قماش تنگدستان گشاده دل بودند و البته آن یکی دو نفر هم در ابتدای کار و تا زمان اوج گیری نهضت ملی و اعدام انقلابی رزم آرا از خرج قسمتی از دارائی خود در راه اهداف نواب صفوی مضایقه نداشتند اما بعد از اینکه فشار دولت روی وی زیاد شد و معلوم شد که او باید در زندان بماند و از نهضت ملی ایران بر هبری دگر تصدق سهمیه ای جز دشنام و تهمت و زندان و کتک و محاکمه چیز دیگری ندارد رفته رفته پراکنده شده و نه تنها کمک های مالی خود را قطع نمودند بلکه خودشان نیز در صف تهمت زندگان و دشمنان او قرار گرفتند.

نواب صفوی در دوره ۲۰ ماهه زندان خود که هیچ خرجی نداشت جز همسر و يك یا دو فرزندش که در نهایت عفت و آبروداری زندگی کرده و در خانه یکی از برادران بوده و مخارج روزانه آنان را نیز بعضی دیگر از برادران تکفل کرده بودند و در غیر زندان هم بیشتر اوقات که در اختفا بود و خرجی نداشت و در دوره های کوتاهی هم که آزاد بود بانان و آبگوشتی زندگی کرده و هر کس هم که از راه میرسد با افزودن قدری آب به آبگوشت حاضر از شخص یا اشخاص وارد نیز پذیرائی می کرد و تامین همین خرج بسیار جزئی و ضروری را هم تمام برادران بر عهده گرفته و هر يك با پرداخت ماهانه یک صد ریال خرج زندگی رهبر را بین خود هموار می نمودند و تنها خرجی که سنگینی میکرد و آن مرد بزرگ را رنج میداد کرایه های تاکسی بود که چون رفت و آمدهای زیادی در رابطه با فعالیت های پی گیر خود داشت گاهی ناچار میشد به بعضی برادران که ممکن بود مقداری هم دورتر باشند نامه ای نوشته و حواله ای که حداکثر آن ممکن بود پنجاه تومان باشد بدهد.

ناگفته نماند بقرار اظهار همسر آن شهید در مواقع شدت گرفتاری و زندان شهید نواب صفوی، مرحوم نواب احتشام رضوی پدر خانم او نیز از کمک های مادی دریغ نمی ورزیده است چون آن مرحوم که خود اهل فضل و شرف دینی بوده است نسبت به شهید نواب صفوی و مبارزات اوستخت معتقد و مومن بوده است .

صورت لوازم و ائانه خانه نواب صفوی در هنگام دستگیری او

پس از بازداشت شهید نواب صفوی بلافاصله دستور تفتیش از خانه او و صورت برداری از مایملک و موجودی خانه اش از طرف فرماندار نظامی تهران صادر شده و به مرحله اجراء در می آید و مادر اینجا صورت جلسه تنظیمی را در این مورد عینا درج می کنیم. این صورت جلسه روی پرونده شهید نواب صفوی در دادرسی ارتش بوده که پس از پیروزی انقلاب اسلامی بدست آمده است.

«صورت جلسه: بفرموده، اینجانب ستوان دوم شهنام نماینده دادستانی»
 «فرمانداری نظامی باتفاق مامور ویژه امیر یوسفی ائانه منزل سید مجتبی»
 «نواب صفوی را واقع در خیابان خراسان بشرح زیر صورت برداری نمودیم.»
 «اطاق شماره ۱ - زیلوی نخعی ۲ تخته، ساعت کوچک رومیزی شکسته»
 «بدون عقربه، چراغ کلن بدون شیشه، سینی روئی، قابهائی چند از قرآن»
 «مجید، شلوار گاباردین مردانه، رولباسی جلوار، کت بیجامه مستعمل، آجیل»
 «خوری کوچک و رشوئی، جانماز کهنه ترمه، منبع کوچک آهن سفید آب، از»
 «هریک، یک عدد و چنگال روئی ۳ عدد.»

«اطاق شماره ۲ - پیراهن مستعمل چرك ۳ عدد، زیر پیراهنی مستعمل»
 «چرك ۲ عدد، زیر شلوار مستعمل چرك، زیر شلوار مستعمل کوتاه، پیراهن»
 «کش کهنه، حوله مستعمل بزرگ و کوچک، کلاه گوشی مستعمل، برس شکسته»
 «لباس، عینک طلقی شکسته، چمدان تخته ای، کت مستعمل، کمر بند چرمی»
 «مستعمل از هر یک، یک عدد.»

«اطاق شماره ۳ - منبر چوبی کوچک شکسته، پرچم مستعمل کوچک»
 «ابوالفضل، پنجه علم، تشك کوچک کهنه مخصوص منبر، روپوش سیاه کهنه»
 «روی منبر، زیلوی نخعی، چادر رختخواب مستعمل، لحاف کوچک، لحاف»
 «بزرگ نو، يك تکه پتوی کازرونی، بالشك کوچک، نردبان ۶ پله، رولباسی»
 «جلوار گلدان، چراغ نفتی دریائی، پتوی پشمی چهارخانه، پتوی پشمی سبز،»
 «لحاف مستعمل بچه، تخت چوبی، تشك تخت، بالش بچه، يك تکه پتو، یخدان»
 «مخمل قرمز، پیراهن صورتی زنانه، پیراهن مشکی مردانه، پیراهن سورمه ای»
 «گلدان زنانه، شل قرمز رنگ بچه، بقچه محتوی لباس بچه شیرخوار، چادر»
 «صورتی زنانه، روبالش صورتی، سوزنی بقچه، حوله کوچک، بقچه سوزن»
 «نخ، لنگ مستعمل، لگن چه مسی و کیسه حمام، روغندان کوچک روئی،»
 «حوله بزرگ سفید، جانماز کوچک، کمد کوچک بدون آئینه، قیچی خیاطی،»
 «کمر بند چرمی، جعبه توالت قرمز، آئینه کوچک، آفتاب مسی، دستمال بزرگ»
 «پاره، چوب برختی، برس لباس، لیوان آب خوری بلوری کوچک، چراغ»
 «اگر سوز بدون لوله، کاسی مسی، سینی زیر سماور کوچک، قوری روئی، زهر»

«سیگاری بلوری، چکش، درب قابلمه روئی، ازهریک، یک عدد و تشک راه راه»
 «۲ عدد، بالش ۲ عدد، پرده سفید چلوار ۴ عدد، رولبازی سفید چلوار ۲ عدد،»
 «حصیر مستعمل کوچک ۵ عدد، بالش ۲ عدد، لحاف مستعمل کوچک ۲ عدد،»
 «تشک بچه ۲ عدد، پارچه قهوه ای رنگ ۲۵ متر، ماتوی کوچک بچه ۳»
 «عدد، کهنه بچه ۸ تکه، قوطی حلبی کوچک ۵ عدد، کوزه آب ۲ عدد،»
 «تکه پارچه سفید پاره ۵ تکه، چراغ گردسوز دوفتیله ۲ عدد و سبد حصیری»
 « ۲ عدد.»

«اطاق شماره ۴ - یخدان، قوطی حلبی گلدان، قیچی کوچک اصلاح،»
 «ماتوی مستعمل بچه، پیراهن مشکی مستعمل زنانه، دامن سبزرنگ بچه،»
 «پیراهن بلند مستعمل، پیراهن کش مستعمل، حوله کوچک مستعمل، بلوز،»
 «سبزرنگ نازک زنانه، کت مستعمل زنانه، پیراهن مشکی مستعمل، کت سبز»
 «رنگ بچگانه، بقچه محتوی چندتکه پارچه مستعمل، کمد کوچک، چنگال،»
 «کوچک، کمر بند نایلون مشکی زنانه، آجیل خوری ورشو کوچک، شکر»
 «پاش بلوری، ظرف کرم خالی، پیت حلبی بایک کیلو برنج، زیلوی مستعمل،»
 «چمدان خالی حلبی، آئینه کوچک حلبی، لحاف مستعمل بچگانه، پتوی پشمی»
 «مستعمل، کیف زنانه نایلون مشکی، چمدان کهنه، چادر زنانه صورتی رنگ،»
 «دامن قرمز گلدان بچگانه، بلوز بافتنی بچگانه سبزرنگ، بقچه قرمز با آستر،»
 «پیراهن کش سفید مردانه، بقچه چلوار، چادر نماز کمری مستعمل ازهریک،»
 «یک عدد و حوله بزرگ ۲ عدد، شلوار کش کهنه ۲ عدد، کتاب مختلف دینی»
 «۱۸ جلد، گیره برنجی استکان ۶ عدد، حصیر کهنه ۴ تکه، شال سبز ۲ عدد،»
 «پارچه سورمه ای رنگ ۲ تکه و شنل کهنه بچه ۲ عدد.»

«اطاق شماره ۵ - چارقتی کوچک دوقلابه، زیلوی مستعمل، بقچه کهنه،»
 «چادر شب چهارخانه مستعمل، تشک بزرگ مستعمل، پرده قرمز مستعمل،»
 «یک تکه از پتوی سبزرنگ، بالش کوچک، تشک چه بچه بالحاف، پتوی کهنه»
 «پاره، لحاف کوچک پاره، لحاف بزرگ مستعمل، رومیزی نایلون پاره،»
 «قندان ورشو بدون درب، آئینه کوچک، قوری چینی شکسته، بشقاب روئی،»
 «الکل دان ازهریک، یک عدد و حصیر ۲ تخته، پرده سفید مستعمل ۲ عدد.»

«آشپزخانه: چراغ گردسوز بدون لوله، پارچه مسی، ساطور سبزی خوردن»
 «کنی، کلنگ، سینی مسی گرد، کفگیر مسی، بشقاب روئی، ملاقه، سینی مسی»
 «کوچک گرد، چنگال کوچک شکسته، چاقوی شکسته، قاشق کوچک و ظرف»
 «برنجی زیرساور ازهریک، یک عدد و سمار آبداده ورشو، ۳ عدد، قاشق»
 «بزرگ ۳ عدد و کاسه روئی ۴ عدد، سینی روئی کوچک ۳ عدد، چراغ ۳ فتیله»
 «خوراک پزی ۲ عدد و قابلمه کوچک، قابلمه بزرگ بدون درب، منقل حلبی»
 «کوچک، بشقاب سبزی خوری سبزرنگ و گوشت کوب ازهریک، یک عدد.»

« در زیر زمین: چهار پایه کوچک، چرخ گوشت شکسته، قوری، پارچ »
 « برنجی شکسته از هر يك، يك عدد. »

منشور برادری

در تاریخ مطبوعات ایران هرگز نمی توان جریده ای به صفا و نورانیت (منشور برادری) یافت منشور برادری هر چند که مانند نشرین آن یعنی فدائیان اسلام و رهبران آنها یعنی شهید نواب صفوی در نهایت غربت و مظلومیت طلوع و غروب داشت و تمام عمر آن در قسمتی از دوران حکومت مصدق به بیش از ۱۴ هفته نمی رسید اما در آسمان تاریخ اسلامی ملت ایران مانند ستاره ای می درخشد.

هفته نامه منشور برادری که امتیاز آن بنام آهنگ تهران بنام آقای سید جعفر مرتضوی صادر شده بود با مدیریت آقای سید هاشم حسینی صبح شنبه هر هفته در تهران و شهرستانهای ایران منتشر می گشت .

آرام این جریده پرچم سبز لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله بود که بالای این شعارها جمله هو العزیز و در زیر آن عبارت همه کار و همه چیز تنها برای خدا و در قسمت پائین پرچم سبز جمله اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر از اسلام از اسلام نیست نوشته شده بود. بهای هر شماره ۱ ریال بود و کلیه مقالات آن در اطراف مسائل علمی و اخلاقی و انقلابی اسلام دور میزد.

در تمام کارهای نویسندگی و چاپ و توزیع این روزنامه شهید سید محمد واحدی و حجة الاسلام آقای سید محمد علی لواسانی همکاری نزدیک و صمیمانه داشتند پیش از انتشار منشور برادری دو روزنامه اصناف به مدیریت مرحوم ابراهیم کریم آبادی و روزنامه نبرد ملت به مدیریت آقای کریم اسحقیان ناشر افکار و نقطه نظرهای فدائیان اسلام بودند ولی روزنامه اصناف چون گرایش شدیدی نسبت به مصدق و ملیون داشت بعد از اینکه شهید نواب صفوی خط خود را در بهار سال ۱۳۳۰ از خط مصدق جدا ساخت آن روزنامه نیز با حفظ همه گونه احترام نسبت به نواب صفوی از همکاری در بیخ و ریزید و اما روزنامه نبرد ملت به همکاری خود با شدت و حرارت هر چه بیشتر ادامه میدهد تا دی ماه ۱۳۳۰ که طرح تحصن عده ای از یاران نواب صفوی در زندان قصر بمنظور آزادی ایشان توسط شهید واحدی ریخته شده و به مشورت گذاشته شد و از این پس چند نفر با اجراء این طرح مخالفت ورزیدند که از جمله مدیر روزنامه نبرد ملت بود و همین امر سبب کدورت خاطر و کشمکش گردید تا اینکه دیگر برادران را با فکر داشتن روزنامه مستقلی انداخت و بعد از مدتها و در حالیکه شخص نواب صفوی هنوز در زندان مصدق بود اولین شماره منشور برادری منتشر شد.

کیفیت معنوی و جلوه روحانی منشور برادری در اواخر سال ۱۳۳۱ و اوائل سال ۱۳۳۲ یکی از آثار افتخار و سرفرازی نواب صفوی و یاران همفکر و همزمز بود در آن دورانهای تاریک بوده و نمایانگر اندیشه اسلامی و مبارزات پی گیر و خستگی ناپذیر آنها بر ضد کفر و

عبدخدائی در میان شور و احساسات مردم قدم بدان گام



شماره ۱۳۲۲ - چهارم بهمن ۱۳۲۲

<p>حسرت نواب صفوی در آستان رفوی</p>	<p>اشعه بامدادان تولد سومین وصی آل محمد وجود لقدس والا پایگاه حسین بن علی و شورای فدائیان بشریت بر جهانین نمایان و برپسروانش مبارک یان</p>	<h2>دست با مسلسل - اما و فریاد</h2> <p>ما به دلیل آفتاب زاری و اجاره بیگانه شدن و غیره در روزهای گذشته در تهران و در تمام نقاط ایران و در تمام نقاط ایران و در تمام نقاط ایران...</p>
-------------------------------------	--	---

پنهان بودن آینده از لوازم جان گرگان و سنگان از هم جدا است. متحد جانمای شیران خستیم است به بندگی.



اینجا بویان و در تمام نقاط ایران و در تمام نقاط ایران و در تمام نقاط ایران... (The text continues with a detailed commentary on the social and political conditions of the time, reflecting the author's views on the state of the nation and the role of the masses.)

الحاد است.

مادر اینجا به نقل فرازهای کوتاهی از مندرجات این نشریه می‌پردازیم:

«صدای دل نواز الله اکبر از میدان جنگ کره بگوش میرسد.»
 «ای مسلمان گوش فراداده ندای دلربای الله اکبر را از صحنه خونین جنگ کره بشنو، چشم باز کن و حقیقت فطری توحید را که از میان ظلمات متراکم جهل و جنایت و خونریزی جلوه‌گری می‌کنند بنگر. بهوش باش و از در گرانبهایی که در نزد موجودات و دشمنان از کوچک‌ترین آن استفاده‌های شایانی میکنند منافع بی‌شمار بدست آر.»
 «آری اخبار جنگ کره چنین حاکی است که سربازان مسلمان ترك که در دامان مادران مسلمان و عقیف و پاک تربیت شده‌اند در لشکر گاه خود مناره و ماذنه‌ای بی‌ساخته‌اند و هر ظهر و شام و سحر گاهی صدای فطرت خود را بلند کرده ندای روح پرور الله اکبر را در آن محیط ظلمانی جنایت‌ظنین انداز می‌کنند.»

در شماره دیگری در فرازی از یک مقاله چنین می‌خوانیم.

«هو العزیز، برو فدادان اسلام، برادران عزیزم اسلام، (فاستقم كما امرت)»
 «در راه حق مستقیم و ثابت باش چنانچه مأمور گشتی، در تشخیص راه حق اولاً»
 «بایستی کوشید تا از روی براهین ساده و ثابت بآن رسید و حق را بی تردید یافته»
 «و پس از تشخیص و یافتن استقامت و ثبات قدم بی تردید و خالی از تزلزل بایست»
 «تا به نتیجه قطعی و مقصد عالی برسیم و برسید و راه حق و در راهی کمترین»
 «تزلزل و تردید دلیل بر بی‌دلیلی و عدم تفکر و اندیشه قبلی است و قدمهای»
 «متزلزل و مردد هرگز به نتایج و مقاصد سفر و وظیفه نمی‌رسد و بحکم قرآن»
 «و عقل، اولاً بایستی برای اتخاذ و انتخاب و یافتن سبیل حق در آیات و نشانه»
 «های الهی بسیار تدبیر و اندیشه کنید و حق محض را از باطل و ناحق تشخیص»
 «داده خدا و راه خدا را به نیروی خدا داد عقل از روی براهین قطعی آفرینش و»
 «مجموعه مقدس خاندان عزیز نبوت بشناسید و آنگاه بی تردید و بدون کمترین»
 «تزلزلی به همراه روان مقدس این راه نوزانی برافزاید و تا وصول قطعی»
 «بمنزل نهائی از پای ننشینید و از هیچ حادثه‌ای روی گردان نباشید.»

در شماره دیگر منشور برادری به تاریخ شنبه ۱۳۳۲/۱۱ در قسمتی از مقاله‌ای

چنین ملاحظه میشود:

در حصار پولادین جلسات برادران فدائیان اسلام بر واردین چمی گذرد؟
 «پرچمی سبز که با سه هلال لاله‌الا لله، محمد رسول الله، علی ولی الله بر سر»
 «در مسجد افراشته شده است، نسیم لطف حق هر آنگاه که بر آن می‌وزد و موجهایی»
 «در آن ایجاد می‌کند و آن حالت اهتر از وعظمت را بدومی بخشد، در منظر»
 «دیدگان روح انسان دوران عظمت اسلام را مجسم می‌کند و نشان می‌دهد که در»

«آن روز و در سایه این پرچم در هر روز و هر کجا چه حکومت عدالت و چه «اجتماع فضیلتی تشکیل شد و خواهد شد، آری منظره زیبا و مهیج اهتزاز این «پرچم مقدس دل و روح هر صاحب‌دلی را بسوی دفاع از حقیقت می‌کشاند». در قسمت دیگری از همین مقاله روح بخش آمده است که:

«سپس کلمات منقطع دلربائی بگوش می‌رسد: منشور برادری ارگان فدائیان»
 «اسلام، منشور برادری ارگان ثابت‌القدمان، منشور برادری دشمن بی‌دینان و»
 «دنیاپرستان، منشور برادری دشمن بیدادگران و استعمارگران، منشور برادری»
 «خصم، جانب و دستگیران، منشور برادری دشمن خرافات و اوهام، منشور»
 «برادری ابطال‌کننده فلسفه‌های دور از منطق مادیین، منشور برادری پاسخ»
 «دهنده فلسفه ماتریالیسم، منشور برادری سنگر حفظ حقوق ستمکشان و»
 «رنجبران»»

«این‌نندهای پی‌درپی و موثر، قلب‌هر شنونده‌ای را متوجه حقائق بزرگ «اسلام و تربیت نورانی اسلام می‌کند.»

در بحث مفصلی که تحت عنوان (اسلام و اقتصاد) هر هفته در منشور برادری چاپ می‌شد به‌ذکر قسمتی از یکی از این مقالات پرداخته میشد

«در گذشته بیان شد که ترازوی زکوة در اس هر سالی عموم ثروتهارا «تعدیل نموده ایجاد یک موازنه منظم میان تمام طبقات می‌نماید و از تراکم و «راکد ماندن سرمایه‌ها در دست عده‌ای معین و محرومیت دیگران بکلی جلوگیری می‌کند.»

«اسلام برای حفظ موازنه اموال عمومی و تعدیل ثروتها از جلوگیری از «تراکم و راکد ماندن و تعطیل شدن ثروتها بطوریکه در گذشته ذکر گردید»
 «و در آینده نیز بیان می‌گردد سدهای محکم بسیاری ایجاد نموده که هر یک «خودمستقلا برای جلوگیری از محرومیت و بی‌نوائی اجتماع کافی است و در «سورتی که تمام سدها هر یک مستقلا در جلوگیری از تعطیل و رکود ثروتها و «محرومیت مردم بهم کمک و مساعدت نمایند دیگر بهیچوجه محرومیت و «فقری برای هیچ فرد و خانواده کوچکی هم پدید نخواهد آمد و آسایش و رفاه «زندگی برای عموم افراد اجتماع بدون استثناء فراهم خواهد بود.»

«یکی دیگر از ترازوهای تعدیل ثروت و جلوگیری از فقر عمومی و رکود «ثروت در دست یک طبقه ترازوی خمس است.»

«کسب و تجارت یکی از وسائل بزرگ زندگانی اجتماع بشر است که اشکال «مختلفش برای اجتماع ضروری است و بطور کلی هر ثروتی در دست هر کس «که باشد یا در جریان بهره‌برداری و تولید بوده یا راکد و تعطیل است.»

در دنباله این بحث فقهی اسلامی در ضمن همین مقاله افزوده می‌شود که:

«و بهمین ترتیب تمام سرمایه‌های راکد یا برفع اجتماع رفته رفته ضبط گردیده»

«بمنفع محرومیت‌های خاصی بکار می‌افتد و یاد دست‌ساحب‌اولی خود بکار»
«افتاده و اضافه‌منافع سالیانه‌اش مشمول خمس می‌گردد.»

«دو نقص اساسی در دو نوع اقتصاد (کمونیستی و سرمایه‌داری) غیر از سایر»
«منایب و نواقص مذکور موجود است و آن سلب اختیار در اقتصاد کمونیستی»
«و اختیار نامحدود در اقتصاد سرمایه‌داری امروز دنیا است، بدین شرح که زارع»
«و کارگر و کاسب و بطور کلی عموم مردم در شرائط اقتصادی کشورهای تحت»
«سلطه کمونیستی دارای هیچ‌گونه اختیاری در کار و بهره‌برداری از کار خود»
«نیستند و بنا بر این حق سنجش نفع و ضرر و بهره‌برداری از کار هم از آنها سلب»
«شده است و کارشان بکار زندانیان با اعمال شاقه شبیه‌تر است تا بکار یک انسان»
«صاحب اختیار و آزاد.»

«سنجش و اختیار مستقل در کار و بهره‌برداری از کار چیزی است که فطرت»
«و طبیعت آفرینش با انسان عطا کرده و سلب این سرمایه و عطیه آفرینش از انسان»
«مساوی است با زندانی کردن فکر و اراده و نیروی سنجش انسان که از زندانی»
«شدن جسم آدمی برای آدمی خطرناک‌تر و سخت‌تر است.»

«اختیار نامحدود نوع اقتصاد سرمایه‌داری هم که هر کس هر اندازه‌ای و»
«بهر وسیله‌ای سرمایه‌اندوخت بدون هیچ‌حدی آزاد باشد و گرچه تمام سرمایه‌ها»
«را در زیر چنگال خود جمع کند و زیانش بدبختی و محرومیت عموم طبقات و»
«هزاران فساد است که بر آن مترتب است می‌باشد و بطوریکه فوق‌بایان گردید»
«شرائط اقتصادی اسلام این دو نقص بزرگ را بطور فطری و طبیعی بر طرف نموده»
«و اصلاح کرده بلکه بنیاد اقتصاد را طوری بنا نهاده که باین دو نقص و بهیچ»
«نقصی اصولاً برخورد نمی‌کند.»

«همگان در بهره‌برداری از استعداد و کار خود بطور کلی آزاد و دارای»
«اختیار کامل هستند ولیکن هر سرمایه و منافعی محدود معینی که رسید برفع»
«عقب‌ماندگان به ترتیب و نظام طبیعی مذکور کاسته می‌شود.»

«پوشیده‌نماید که زکوة و خمس اجتماع روی حساب صحیح، سرمایه بزرگ»
«و عجیبی بطور زنده و جاری تشکیل می‌دهد که مالیاتها و عوارض سالیانه آن»
«اجتماع قطعاً بطور مجموع در پیش آن سرمایه مبلغ بسیار ناچیزی خواهد بود»
«و طرز مصرف این سرمایه بزرگ و رسانیدن آن بدست صاحبان آن بایستی به»
«بهترین شکل غنی‌کننده آنها باشد که طبعاً در هنگامی که وسائل ماشینی امور»
«کشاورزی و صنعتی تولیدی در دنیا مشغول فعالیت و تسریع امور است بایستی»
«بهترین وسائل ماشینی کشاورزی و کارخانه‌های مختلف قندسازی، چرم»
«سازی و پارچه‌بافی و تولیدکننده عموم وسائل رفاه و زندگانی باضافه کارخانه»
«های ذوب‌فلزات و ذوب آهن از این سرمایه بزرگ تهیه‌شده و برای بی‌نیاز»
«کردن عموم محرومین و مستحقین زکوة بفرخور استعداد و ذوق و شغل آنها»

هو الغزیر

بسم نامی اعلی حضرت صاحب جلال پادشاه
غالب جهان حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء

تاریخ: _____
شماره: _____
پرونده: _____

اسلام و اقتصاد

در گذشته بنگین شده ترازوی که زکوت در راس هر سال محرم بود که در آن عمل خیریه ایجاب و یک
سوازنه مسلم در این تمام اوقات میباشد. و در آن تراکم بود که مانند کرمه یا زکوت
و محرومیت و غیر آن یکی جلوه می کند.

اسلام بر این مبنی است که از سوال عمومی و تعدیل تراکمها و چیزهای دیگر تراکم توسعه و تکلیف و در آن مانند
و تعدیل شدن تراکمها بطوریکه در گذشته تراکمها در آنجا نیز بماند و در آنجا هم یک حکم بیهوده ایجاب شده
که هر یک خود مستعد بر چیزهای دیگر است و به عنوان هر اجتماع عامی است. و در هر دو که تمام
سند که هر یک مستعد در چیزهای دیگر است و در آنجا هم محرومیت مردم بهم است و سعادت نمایند
و بطوریکه هر محرومیت و فقر برای هیچ فردی نخواهد بود و هر کس هم پیش از آن نخواهد که در آنجا
روزگار زندگی بر او محرم از او اجتماع بودی استقامت از او نخواهد بود.

یکی دیگر از وسائل ترازوی تعدیل تراکمها و چیزهای دیگر است که در آنجا هم در آنجا است و در آنجا
ترازونی حتمی است. یکی از اینها است که در آنجا هم در آنجا است و در آنجا
خطی که در آنجا است.

مقدمه مقاله اسلام و اقتصاد - دست نوشته نواب صفوی در زندان قهر

«در اختیارشان گذاشته شود و بطور کلی بایستی تمام احتیاجات عمومی از»
«بودجه زکوة که یکی از مصارفش کارهای عام المنفعه میباشد بتمام وسائل»
«در سریع ماشینی و آخرین ساختمان سریع العمل آنها بر آورده شود.»

آری هفته‌نامه منشور برادری که در يك قطع كوچك و در ۴ صفحه منتشر می‌گشت چون که محتوای معنوی آن مغایر با منافع شرق و غرب بوده و افشاء کننده سیاست‌های شیطانی پشت پرده دنیا پرستان بود دستور منع چاپ و انتشار آن از طرف دولت صادر گشته و توقیف شد. اما روزنامه‌ها و مجلات گوناگونی که در همان زمان علنا اظهار خود فروختگی به روسیه شوروی و سیاست‌های غربی را داشتند با تیراژ زیاد و اسم و رسم جالب توجه در تمام ایران رونق روز افزون داشتند و با گسترش روز افزون کادرفنی خود همچنان به سپاسی در محیط فکری و فرهنگی ملت مسلمان ایران مودیان مشغول بودند.

منشور برادری در عمر ۱۴ هفته‌ای خود در عصر کشمکش قدرت بین دکتر مصدق و شاه چاپ و منتشر می‌گشت و مقالات کوبنده و در عین حال مستدل و مکتبی آن مانند خاری درد آور در چشم دنیا پرستان و قدرت طلبان فرو میرفت.

این هفته‌نامه وزین در تمام ایران پخش شده و بدست مسلمانان غیرتمند میرسید و مخصوصا در حوزه‌های علمیه و در بین طلاب جوان و انقلابی طرفداران زیادی داشت.

جای تاسف است که امروز يك دوره کامل ۱۴ گانه از این جریده در دست نیست که بصورت يك کلکسیون مدون و تاریخی از اندیشه‌های اسلامی نواب صفوی و فدائیان اسلام درسی سال قبل از این چاپ شده و در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

و ما در همین جا از برادرانی که در تهران یا شهرستانها و یا خارج از ایران هستند و هر يك از شماره‌های این هفته‌نامه را که مربوط بآن زمان است و در اختیار دارند تقاضا داریم هر چه زودتر برای ما بفرستند تا در انجام این مهم یاری شده باشیم.

هفته‌نامه منشور برادری پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بهمت تنی چند از یاران تردید و وفادار شهید نواب صفوی با سبکی شبیه همان سبک قدیمی خود چاپ و در سطح مملکت اسلامی ایران منتشر میشود و با اینکه دچار کمبودهای مالی و عدم همکاری کافی از لحاظ مسائل فرهنگی و مطبوعاتی می‌باشد اما ضمن حفظ اصالت‌های مکتبی خود و مراعات نظم و کیفیت خوب هر هفته صبح‌شنبه در سرتاسر کشور پخش میشود.

و در این رابطه پشتکار و دلسوزی و مراقبت‌های دائمی حضرت حجة الاسلام آقای حاج سید محمد علی لویسانی شایسته تقدیر است.



فدائیان اسلام

شنبه اول فروردین ۱۳۳۲ هـ ش آینه تهران هفدهم یکریال پنجم رجب المرجب ۱۳۳۲ هـ ش

(در حصار پولادین جلسات برادران فدائیان اسلام بر وادین چه میگذرد؟)

طلوع خورشید فتح و سعادت



طلوع آفتاب جهاد گرامی سال ۱۳۳۲ هـ ش
 هجرت چندی را برزخگان اسلام و ایران
 عین امیه تبریک و تهنیت میگویم که آن
 خود عهد محبت هر یک بشاوت شهرت و
 موهب دوشنی از طلوع آفتاب اسلام
 احکام نوردانی و تالیف عالی اسلام
 آلام و مصائب اخلاقی و اقتصادی و
 دنیوی و امرای و بدبختی های اجتناب
 و افسای ظلمی بخشیده سعادت (عسکری
 بر لا حقیقت و آسایش نوبتی را پس از
 سالها وضع و بدبختی موده همه و در زیر
 اغمه بلند و نوزای صبح هزاربسته و سن
 و دوامین سال هجرت مصیبت نود و هجرت
 حقیقت وجود اقدس ضیاء کرامت الله -
 طبع و آله خودویش گمراه را از ظلمات
 جهل و غمگ و بدبختی برای همیشه هجرت
 و دودوی و کتاره جوی بخشه و دو کتاره
 علم و خوشبختی و ساحل نجات و سعادت
 برای همیشه جای گرفتند -
 در این حقیقت باطن دارم که متکاسی
 که فرزندان اسلام قاضیان دور ابرار شامع
 تابناک خودویش مطابق اسلام قرار گرفت
 قیبه در صفحه ۲

اسلام و اقتصاد

شنبه دوازدهم

صدای دلنواز الله اکبر

از میدان جنگ کوه

بگوش میرسد

شنبه دوازدهم

فرار انگلیس و روس و آمریکا از صحنه سیاست جهان و اهتزاز پرچم مقدم اسلام



فدائیان اسلام

شنبه بیست و سوم اسفند ماه ۱۳۳۱ هـ ش آنگه تهران هدیه يك ريال بیست و هفتم خمادی الثاني ۱۳۷۲ هـ ق

ذرات جسم و خون هر مسلمان با دنیای

ظلم و کفر و جهالت بشدت نابود کننده ای نبرد آتشین میکند

اسلام و اقتصاد

گرفته، بیان شده که زمین با کسبیته
ترونها بطور متناوب باهاله هستهای
مردم در اختیار مردم گذاشتند قسمت ما
واستعدادهای موسمی تنبج و تشویق میگردد
زمین ما و استعدادهای موسمی زنده میشود
هر کس بدون وجود هیچگونه اشتیاقطنانی
میان او و دیگران طبق استعدادش بهره
برداری میکند و چون در تصرف بهره
کوش مانند شرایط اقتصاد کوبینی می
اختیار نیست یا کمال غوغ و آژادای صل
دودر روز یسرفت کجرواستعدادش بیشتر
میشود و بنا بر همین تا صدها هزار محرومیت
باعت می یابند صرف نظرسواز خواهد
دیگری که نهرست و ادیان میشود و هر یک
خود به تنهایی ضامن آسایش موسمی و
شبه در صله ۱

در گذشته بدو قسمت کلی بود که امروز

شنبه هفته گذشته مصادف با روز فداکاری برادر
مرامی ما حضرت طهماسبی بود که در اثر تصادفی
یادی از این روز مبارک نشد اینک یاد جانبازی برادر
عزیزمان در دو سال قبل قلوب برادرانمان را شادان
می کنیم

از روح فداکار طهماسبی جانباز
بگوش دل فرزندان اسلام و ایران کوشیدار باش
رامی نوازییم

چند هزار و سیصد و بیست و سه سال هجرت

ذرات وجود مسلمان و خون پاکش
مانصبت شده خدا و دین خدا و مسافرا
و بر خدا بیشکلی آمیخته گردیده که هر ذره
نظرفاش خود مافقی زنده و سرسخت بوده
دوراء مخصوص عزیزش از خود بیفود است
او بهر چیزی که می نگرد و اثر بهره
خدا را در آن مبیند خود و تمام ذرات وجود
و قطرات خوش از عشق خدا مرتضی می
شود و از نظاره هر چیزی که طبعنا اثری
دقیق و شای بر او از خدی عزیز است
ایشان استودان و همه کبر میگردود و از
سای طبعی جبرالقول و روح و دامت
آسمانی و در پی بری و حریر تبرش شد
عظمت ذات خدا بیشتر میگردد
او هر عشق که میرسد و هر شکی که
آفریده شده حاست و میرسد قیه صله ۱

مگر آسمان غیرت مسلمانها را ابر
شبهوات گرفته است که جانباان دار
بناه قدرت حکومت آمده باشند چه در صله ۳

حضرت نواب صفوی در ایام زندان پیامهای
به برادران میفرستادند که اینک بدریغ جاپ میکنیم
و از ترشحات بصر پیکران فکرت اینان صفحات قلوب
برادران را آبیاری می کنیم

(پرورش اخلاق عالی بشریت تنها در سایه
استقامت مسئولیت در برابر يك دیدار از زال
نایبیر ممکن است)
چهارم در صله ۲

هو العزیز
برادران عزیز بر شما هزاران سلام
طلعت جیل و شرف و دها برستی و
نهورت منرا کم تصرف دهگان از صله ۱
چهارم در صله ۱

برادران وفاداران شهید عالیقدر نواب صفوی



از راست بچپ: حجة الاسلام سید محمدعلی لواسانی، حجة الاسلام سید جواد واحدی، برادر حاج محمد مهدی عبدخدائی، حجة الاسلام سید محمدعلی میردامادی و برادر سید محمود میردامادی در جلسه مصاحبه مطبوعاتی فدائیان اسلام در مسجد اباذر تهران سال ۱۳۵۸

باینکه بعد از شهادت نواب صفوی و برادران او، جمعیت فدائیان اسلام بکلی از هم پاشیده شده و کیفیت خود را از دست داده و تمام افراد آن نیز با بازداشت شده و یا فرار کرده و یا مخفی شده بودند و در خلال ۳۳ سال اختناق سیاه شاه آمریکائی هیچکس جرات آوردن اسم فدائی اسلام را هم نداشت اما هاله ای از وفا و صغای مکتب مرد پرور نواب صفوی بردل های برادران و شاگردان او همچنان باقی مانده بود تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بلافاصله این برادران یکدیگر را یافته و بایک دنیا مهر و صفا گرد هم جمع شدند و در پی جلسات متعدد در صدد برآمدند تا در سایه آزادی هائی که جمهوری اسلامی ایران بارمغان آورده بود نام ارجمند شهید نواب صفوی و اندیشه او را زنده کرده و به جوانان غیرتمند انقلابی و مسلمان ایران نشان بدهند.

سلسله گرد آمده اند و تحت عنوان جدید:

فدائیان اسلام وفاداران شهید نواب صفوی منتخضات ارزنده ای به جمهوری اسلامی ایران نیز می بلشد که در ضمن خدمات صادقانه خود که بر طبق تربیت های دیرینه شان دوران هر گونه خود نمائی و تظاهری می باشد در رابطه با نام نواب صفوی نیز هفته نامه شریف و وزین منشور برادری را با مدیریت حجة الاسلام آقای حاج سید محمدعلی لواسانی بطور منظم و

با همان سبک قدیمی خود منتشر می‌سازند این برادران کارهای تبلیغاتی و مکتبی خود را بر طبق اصول قوانین و مقررات جمهوری اسلامی در ستاد مرکزی خود واقع در تهران خیابان شهدا، چهارراه آب سردار و جلسات عمومی خود را در مسجد باذر واقع در تهران خیابان خورشید تشکیل می‌دهند برادر ارجمند حجة الاسلام آقای حاج سید محمد علی میردامادی و برادر فدakar آقای حاج محمد مهدی عبدخدائی نیز در ثبات قدم و حفظ اصول و فواصفا نسبت به آن شهید عالیقدر و آرمانهای بزرگ اسلامی او مورد تقدیر و احترام قاطبه برادران فدائیان اسلام می‌باشند. حجة الاسلام حاج سید جواد واحدی نیز که تنها یادگار و باقیمانده واحدیهای عزیز یعنی برادر کوچکتر آن شهیدان گرانقدر می‌باشند زینت بخش جلسات برادران فدائیان اسلام و وفاداران شهید عالیقدر نواب صفوی هستند.

برادر دیگر آقای سید محمود میردامادی هستند که با شور و هیجان مخصوص خود در ضمن سخنرانیها و مجلس آرائیهائی که دارند یادآور خاطرات ارزنده زمان شهید نواب صفوی می‌باشند و همچنین برادران دیگری هستند که هر يك در جای خود از همان و فواصفای مخصوص مکتب نواب صفوی برخوردار بوده و بدون کمترین تظاهری روز و شب مشغول خدمتگزاری بوده و در جبهه و پشت جبهه و دیگر صحنه‌های مبارزاتی فدکاری می‌نمایند. برادران دیگری نیز در مجلس شورای اسلامی و ارگانه‌های مختلف جمهوری اسلامی به خدمت و تلاش در راه سازندگی و پیشبرد دست آوردهای انقلاب اسلامی اشتغال دارند.

همانطور که ذکر شد باینکه در تمام دوران اختناق بعد از شهادت نواب صفوی تا پیروزی انقلاب اسلامی و مخصوصا بعد از قیام امام خمینی در سال ۱۳۴۲ کسی جرات مخالفت با دستگاه دولت و دربار رانداشت تا چه رسد به فدائیان اسلام که دارای چهره‌های شناخته شده در اجتماع و در نظر مامورین شهربانی و ساواک بودند اما در عین حال هیچیک از این برادران بحکم غیرت ایمانی و تربیت‌های مکتبی خویش ساکت و بی‌کار نبوده و بطور پراکنده و انفرادی در هر جا که حضور داشتند از هر گونه فعالیتی که امکان داشت در تزلزل پایه‌های پوسیده رژیم سلطنتی تأثیری داشته باشد مضایقه نداشتند. و ما در اینجا آرزوی موفقیت بیش از پیش همه آنها را در خدمت به امت انقلابی اسلامی ایران می‌نمائیم.

بزرگمردی را که بنام سید مجتبی نواب صفوی در خلال این کتاب فشرده و مختصر معرفی نمودیم با توجه به معیارهای مکتبی که برای شناسائی انسانهای برجسته در دست داریم انصافاً در صف نخستین آنان قرار دارد.

هر چند که تربیت‌های اصیل اسلام انتظار آنرا دارد که تمام مسلمین جهان به همین گونه اندیشیده و به همین ترتیب بخدا و بمکتب خود عشق ورزیده و برای مردم خود همین‌طور جانبازی نمایند اما واقعیت اینست که دستهای شیطان، و هم‌زمان که او کارشکنی نموده و ایجاد و نیک‌بختی جوامع بشری وجود داشته و بصورت نهائی و علنی در کار او کارشکنی نموده و ایجاد مانع و گرفتاری می‌نمایند نگذاشته‌اند تا بشریت راه صحیح خود را یافته و بدنبال فطرت پاک خویش رفته و سعادت‌مند گردد.

جالب اینست که این افوس را فرشتگان الهی نیز در رابطه با این گمراهی‌ها و گرفتاریها که

منجر به کیفرهای سخت خداوند و عذاب جهنم او خواهد گردید نسبت به فرزندان بشر خورده‌اند و بنا بر نقل صریح قرآن کریم از خدای خود تقاضای صرف نظر کردن از آفرینش انسان را نموده‌اند اما پاسخ حکیمانۀ حضرت پروردگار بدانها برای همیشه دل‌های موحدین را آرام و لب‌های آنان را خاموش نموده است.

انسان در برخورد‌های گوناگونی که در صحنه‌های مختلف زندگی خود با مسائل اجتماعی دارد بسیار اتفاق می‌افتد که در پهنه گسترده زندگی برای یافتن حقیقت حق ناچار شود که تا ۱۸۰ درجه اختلاف باینطرف و آنطرف مایل گردد و اگر چنانچه نورانیت مکتب انبیاء و حقانیت قرآن مجید او را مجنوب نموده و معتقد و پابرجا سازد متوجه می‌شود که هنوز خیلی مانده است تا خورشید عالم تاب حق، تمام صفحه گیتی را فرا گرفته و جلوه‌های باطنی و حقیقی انسان را آنطور که آفریدگار او خواسته است ظاهر سازد.

اگر چنانچه دست قدرتمند خلقت نمونه‌های برجسته‌ای را از انسان‌های وارسته و خداجو نمایان ساخته و هر چند یکبار در معرض دید همگان قرار نگیرد چه بسا حقداشتمیم که با خود بیندیشیم که این همه عظمت که در دستگاه آفرینش مشاهده می‌شود عبث و بیهوده بوده و ارزش و اهمیتی ندارد اما مشاهده مکتب انبیاء و قدرت نفوذی آن در بین جوامع بشری تا آنجا که در عصر استعمار غرب و اختناق پهلوی فرزند برومندی را همچون سید مجتبی نواب صفوی پدید آورده و مانند تحفه‌ای ارزنده تقدیم نماید می‌تواند بهترین گواه سازندگی و حیات جاوید آن مکتب مقدس باشد.

مکتب انبیاء باید زنده و پویا شود تا تمام توده‌ها راه صحیح زندگی خود را یافته و از این همه بدبختی و سیاه روزی نجات یابند و گمان نمی‌رود که برای زنده نمودن این مکتب مقدس راهی و چاره‌ای جز همان راه که نواب صفوی رفت بهتر و موثرتر باشد.

راه گفتن، راه مبارزه کردن، راه سرسختی و استقامت، راه تقوی و توحید، راه مردانگی و برآزندگی و بالاخره هم شهادت را پذیرفتن و جانبازی نمودن. برای هدف مقدس خود که همان هدف انبیاء یا همان هدف خدای بزرگ از آفرینش انسان است.

پوزش و اعتذار

گردآورنده مطالب این کتاب خود را لایق انجام اینکار نمی‌دانست اما از آنجا که برادران با کفایت که دارای قلمی روان و اطلاعاتی گسترده‌تر بودند فرصت انجام اینکار را نیافتند و بیش از سه سال است که از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته و آزادیهای اسلامی جمهوری اسلامی ایران اقتضای افشای این فراز ارزنده تاریخی را داشت و ملاحظه میشد که اگر چنانچه در انجام آن اهمال شود ممکن است اجل مهلت نداده و این تاریخچه سازنده که میتواند در جای خویش در بویائی و سرعت دست آوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران اثر بسزائی داشته باشد مدفون گشته و نابود گردد و لذا با اجازه از برادران بزرگتر خود این اقدام را معمول داشتیم. لازم به یادآوری است که محتوای تاریخی این کتاب کمتر از نیمی از تمام وقایع می‌باشد که امید است با کمک تمام برادران در هر جای دنیا که هستند در چاپهای بعدی بتوانیم در اكمال آن کوشش بیشتری داشته باشیم.

و در پایان از ارواح پرفتوح شهید عالیقدر نواب صفوی و یاران هم‌رمز شهیدش همچون سید حسین امامی، سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر نوالقدر پوزش و اعتذار می‌طلبم که بعلت قلت بضاعت نتوانسته‌ام حق مطلب را بجا آورده و گویای آنچه را که آنان گفته و کرده‌اند بوده باشم.

خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب این اغلاط را تصحیح فرمائید

شماره سطر	شماره صفحه	صحیح	غلط
۳	۲۲	مقدمش	مقدمش
۹	۲۲	صفتان	صفان
۱۶	۲۹	اوباش	اوباب
۱۸	۳۹	پادشاه	پاشاه
۳۲	۶۵	شدگان	شاگن
۶	۷۱	اسلام	اسلا
سر صفحه	۸۲	۱۳۳۰	۱۳۰۰
۴	۸۲	بلعیدن	بلعید
۱۹	۹۷	فداه	فداء
۱۰	۱۰۰	کرد	کند
۱۷	۱۰۷	علیه	بر علیه
۲۴	۱۱۷	یا	با
۴	۱۱۸	رضاخانرا	رضاخان
۱۰	۱۲۰	حراست	حرات
۱۶	۱۲۶	می نوازد	می نوارد
۳۶	۱۲۹	مصاحبه‌ای	مصاحبه‌ی
۱	۱۳۴	امر بمعروف	امر معروف
۶	۱۳۵	آورده	آمده
۳	۱۴۲	نشاء	نشاه
۲۵	۱۴۵	نواب	وناب
۱۱	۱۴۸	انجمن	انجین
۱۶	۱۵۹	نیز	نیر
۲۰	۱۵۹	صفوی	صوی
۱	۱۶۱	۳۴۵	۳۳۰
۷	۱۶۴		کله‌داشت
۲۰	۱۶۶	و	وو
۱۷	۱۷۰	بر اندران	برداران
۵	۲۰۲	از	ار
۲	۲۱۴	کنند	کند
۳۰	۲۲۲	اقتدا	اقتدار
۱۷	۲۲۵	گردن	گردان

الْإِسْلَامُ قَوْلٌ وَعَمَلٌ
وَالْإِسْلَامُ قَوْلٌ وَعَمَلٌ



اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر از اسلام
نیست

قیمت مقطوع
۲۵۰ ریال